



سازمان علمی
انجمن علوم سیاسی ایران

صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصودی

سر دبیر:

علی کریمی مله

● پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

● سال شانزدهم، شماره ۳، تابستان ۱۴۰۰

● پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی-پژوهشی محسوب می‌شود.

● هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیپور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی شیخ‌نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

● مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا رئیس طوسی (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (استادیار دانشگاه تربیت مدرس)، عبدالعلی قوام (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، سید علی مرتضویان (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی)، محسن مدیرشانه چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، بهرام نوازی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)، داوود هرمیداس باوند (مدرس دانشگاه‌های کشور)

● داوران این شماره

امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، شقایق حیدری (دکترای علوم سیاسی)، رضا خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهاب دلیلی (دکترای علوم سیاسی)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف‌زاده (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران)، وحید سبنایی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محمدتقی قزلسفلی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، یحیی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، علی مرشدی‌زاد (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، داود میرمحمدی (دکترای جامعه‌شناسی و مدرس دانشگاه)، سید عبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، هادی نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، حمید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع))

این فصلنامه در پایگاه‌های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می‌شود.

● نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن‌های علمی ایران، شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی تهران، خیابان انقلاب، خیابان لباقی‌نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کدپستی: ۱۹۵-۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه:

<http://www.ipsajournal.ir>، پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه‌آرا:

سمیه صالح‌نیا

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به‌عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می‌نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می‌شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله‌ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم‌افزار word حروف‌نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره‌گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به‌صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می‌شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویس درج شود؛
د: جداول، شکل‌ها، نمودارها، منحنی‌ها، تصاویر و نقشه‌ها به ترتیبی که در متن آمده‌اند شماره‌گذاری شوند و مأخذ آنها به‌طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان‌نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانوشت صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقیعت
۵. کاربرت روش تعیین‌شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

- ۷ - کرونا و زایش تراژدی؛ بایسته‌هایی برای سیاست‌ورزی ایرانی به‌منظور برون‌شد از بحران کرونا
پیمان زنگنه و سید حسین اطهری
- ۳۱ - تصوف به‌مثابه روش تفکر یا زیست اجتماعی؛ بررسی تأثیر گسترش فقه صوفیانه در دوران پیشامشروطه بر بقا و رواج خرافه در ایران
رضا شفیعی اردستانی، سیدجواد امام‌جمعه‌زاده، حمید نساج و سیدمحمدعلی حسینی‌زاده
- ۶۱ - بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان؛ برپایه نظریه مشارکت سیاسی میلیارث و نظریه سناریونویسی شوارتز
محسن شفیعی سیف‌آبادی
- ۱۰۹ - تلاش برای شناسایی؛ تفسیری بازنمایانه از روابط ایران و آمریکا
محبوب شهبازی و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی
- ۱۴۹ - عدالت و قانون در اندیشه تجددگرایان متقدم در ایران عصر قاجار
حامد عامری گلستانی
- ۱۸۳ - رویکرد دولت موقت به مسئله کردستان؛ عوامل تشدید و تداوم بحران
کیومرث فیضی، باقرعلی عادل‌فر، نصرالله پورمحمدی املشی و عبدالرفیع رحیمی
- ۲۱۳ - الگویی برای تبیین رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان؛ مطالعه موردی شهر اصفهان
نجات محمدی‌فر و داود نجفی




Corona Virus and the Birth of Tragedy; Requirements for Iranian politics in overcoming the Corona crisis

*Peyman Zanganeh¹, Sayeed Hossein Athari²

1. Ph.D. candidate in Political Science (Political Thought), Ferdowsi University of Mashhad(Responsible author)
2. Associate Professor of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

DOI: [10.22034/ipsa.2021.440](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.440)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.7.4](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1400.16.3.7.4)

Received: 16/08/2021

Revised: 25/09/2021

Accepted: 24/10/2021

ABSTRACT

The emergence of the catastrophic Corona disease has taken the lives of countless people while disrupting lifestyles and governance models. This invisible virus, by disrupting the lifestyle and marginalizing the joy and vitality of the modern lifestyle, has once again exposed the bitter and sad reality of life, the issue of death, to human beings more than before, and has also contributed to the birth of tragedy. The man of the post-Corona period is now faced with a crisis of meaning, in other words, he has much distanced himself from the hope and vitality of the post-Corona period, wondering whether the human will itself gave birth to such a painful tragedy or a supernatural force in Figuring out such a tragedy has been effective. This article based on descriptive and analytical approach to show the destructive effects of coronavirus in political, economic, social and cultural-religious context of Iranian society with a focus on the bilateral action of political agents and citizens, intends to emphasize love in its material and spiritual aspects and promoting it as the basis of Iran's policy system as a fundamental solution of the coronavirus crisis. The painful and catastrophic effects of this destructive virus can be dramatically reduced and awakened a sense of hope in life in the form of artistic creation, to embellish the suffering psyche of society.

Key words:

Corona Virus,
Tragedy, Eros,
The Issue of
Death, Destiny

* Corresponding Author:
Peyman Zanganeh, PhD
E-mail: peyman.zanganeh@mail.um.ac.ir

کرونا و زایش تراژدی؛ بایسته‌هایی برای سیاست‌ورزی ایرانی به‌منظور برون‌شدن از بحران کرونا

* پیمان زنگنه^۱، سیدحسین اطهری^۲

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/558BE3D0243FD220/2%

چکیده

پیدایی بیماری فاجعه‌بار کرونا، ضمن به‌هم‌ریختن سبک زندگی و الگوی حکومت‌مداری، جان انسان‌های بی‌شماری را گرفته است. این ویروس نامرئی، با ایجاد نابسامانی در سبک زندگی و به‌حاشیه‌راندن شادی، نشاط، و سرزندگی ناشی از سبک زندگی مدرن، بار دیگر واقعیت‌عریان و غمبار زندگی، یعنی مسئله مرگ، را بیشتر از گذشته فراروی انسان‌ها نهاده و به زایش تراژدی نوینی یاری رسانده است. اکنون، انسان دوره‌پساکرونا با بحران معنا روبه‌رو شده یا به بیان روشن‌تر، به‌گونه‌ای محسوس، از امید، نشاط، و سرزندگی دوران پیشاکرونا فاصله گرفته است و به این می‌اندیشد که آیا اراده انسانی، خود سبب زایش چنین تراژدی دردناکی شده یا اینکه نیرویی فراطبیعی در رقم زدن چنین مصیبتی مؤثر بوده است. نوشتار پیش‌رو، به شیوه توصیفی و تحلیلی و با هدف نمایش جلوه‌های ویرانگر کروناویروس در بافتار سیاسی، اقتصادی-اجتماعی، و فرهنگی-مذهبی جامعه ایرانی با محوریت عملکرد دوسویه کارگزاران سیاسی و شهروندان، بر این نظر است که با تأکید بر عشق در وجوه مادی و معنوی‌اش و ترویج آن به‌عنوان مبنای نظام سیاست‌گذاری ایران، به‌عنوان راهکار بنیادینی برای برون‌شدن از بحران کرونا، می‌توان از پیامدهای دردناک و فاجعه‌بار این ویروس ویرانگر، به‌گونه‌ای چشمگیر کاست و حس امید به زندگی را در قالب آفرینش‌گری هنری، به‌منظور تسکین روان رنج‌کشیده جامعه، بیدار کرد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۸/۲

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

کرونا، تراژدی، اروس، مسئله مرگ، سرنوشت

* نویسنده مسئول:

پیمان زنگنه

پست الکترونیک: peyman.zanganeh@mail.um.ac.ir

مقدمه

همه‌گیری ویروس کرونا، که مدتی است تمام بشریت را درگیر کرده، چالش‌های بنیادینی را فراروی زندگی انسان‌ها قرار داده است. شدت سرایت این بیماری شگفت‌آور است. البته این سرعت سرایت در سطح جهان، خود گویای این است که شیوه زیست انسان‌ها در جهان کنونی - که ارتباطات، آشکارترین وجه آن است - به گونه‌ای است که بیماری از این گذرگاه با سرعت بیشتری می‌تواند انتقال پیدا کند و هزینه‌های جانی و مالی زیادی را نیز در پی داشته باشد.

شیوه زیست حاکم بر جهان امروز، که بر اثر حاکمیت سرمایه‌داری و تسلط انسان بر طبیعت، گاهی با تخریب و تغییر در چرخه موجود آن همراه بوده است، بیانگر این است که محیط زیست دست‌کاری شده به وسیله ماشین حرص و ولع انسانی، نه تنها پایانی ندارد، بلکه پیامدهای جبران‌ناپذیری را از خود به جای گذاشته است؛ به گونه‌ای که گسترش انواع بیماری‌های مسری مانند کرونا، می‌تواند یکی از جنبه‌های آشکار آن باشد. یکی از پیامدهای کرونا بر زیست اجتماعی انسان‌ها، ایجاد وضعیتی غم‌بار در زندگی آنان است. در واقع، بیماری کوید ۱۹، در ایجاد و افزایش مصیبت، درد، ورنج بشر نقش داشته است؛ به گونه‌ای که روزانه انسان‌های زیادی بر اثر شدت این بیماری، جان خود را از دست می‌دهند. تراژدی انسانی‌ای که کرونا ایجاد کرده است، تنها به گرفتن جان آدمیان محدود نمی‌شود، بلکه بر جنبه‌های دیگر زیست انسان‌ها، اعم از امور سیاسی، اقتصادی-اجتماعی، و فرهنگی-مذهبی نیز تأثیر گذاشته است. کرونا، فاصله مرگ و زندگی را نسبت به گذشته بسیار نزدیک‌تر کرده است. مسئله معنا و به فکر فرو رفتن انسان‌ها درباره پرسش بنیادین هستی، یعنی مرگ و زندگی، بر اثر شیوع بیماری کوید ۱۹ با جدیت بیشتری مطرح شده است.

اکنون که کرونا پیامدهای فاجعه‌باری برای زیست انسانی داشته است، به نظر می‌رسد که با تقویت اروس و عشق به زندگی در جنبه‌های مادی و معنوی‌اش، آن‌هم در قالب هنر، می‌توان از آثار مصیبت‌بار آن کاست. چگونگی افزایش میل به زندگی، از جمله موضوع‌هایی است که متناسب با زیست اجتماعی جوامع، متفاوت است؛ برای مثال، در جامعه ایران می‌توان با تکیه بر ابعاد معنوی اروس و میل به زندگی، از دردهای انسان‌های کرونازده کاست و به این وسیله، شور زندگی را در آنان تقویت کرد.

براین اساس، نوشتار پیش‌رو، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «کرونا چگونه در جامعه ایران به زایش تراژدی و وضعیت مصیبت‌بار یاری رسانده است؟» و «چگونه می‌توان آثار زیانبار آن را در جامعه کاهش داد؟» به‌منظور پاسخ‌گویی به این پرسش برآنیم تا در ابتدا با استفاده از مفاهیم تراژدی و اروس - به‌عنوان رویکرد نظری این نوشته پژوهشی - اثرات تراژیک و اروس کوید ۱۹ بر ابعاد گوناگون زیست سیاسی، اجتماعی - اقتصادی، و فرهنگی - مذهبی جامعه ایرانی را بررسی کنیم و سپس، راه‌های کاستن از پیامدهای ویرانگر این ویروس را در شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران، به‌عنوان راهنمونی فراروی دستگاه سیاست‌گذاری ایران، تحلیل و کنکاش کنیم.

۱. پیشینه پژوهش

نوشتن درباره کرونا به‌مثابه بحران، به‌دلیل تازگی موضوع و همچنین، کمبود منابع، دشوار به‌نظر می‌رسد، اما آنچه نگارندگان را برآن داشت تا درباره کرونا بنگارند، دغدغه اندیشه‌ای درباره دو موضوع تراژدی و اروس بود که این پژوهش با بهره‌گیری از این دو مفهوم و گسترش آن به وضعیت کرونا در ایران، با رویکردی اندیشه‌ای، مشکله کرونا را بررسی کرده است. در این راستا، نوشته‌های گمپرتس (۱۳۹۹)، احمدی (۱۳۹۳)، برمن (۱۳۹۷)، گرمال (۱۳۶۷)، علوی تبار (۱۳۹۳)، علی (۱۳۹۵)، یگر (۱۳۶۷)، حمیدی و قادری (۱۳۹۸)، از جمله آثاری بودند که تکه‌های جورچین ترکیبی رویکرد نظری نوشتار حاضر را تکمیل کرده‌اند. از آنجاکه در رویکرد نظری، هیچ منبعی یافت نشد که مفاهیم به‌کاررفته در پژوهش حاضر را به‌طور کامل پوشش دهد، از منابع و آثار گوناگونی برای رسیدن به این هدف، بهره گرفته شد. همچنین، افزون‌بر آثار پیش‌گفته، (آرنسدورف^۱، ۲۰۰۹) از جمله آثاری بود که بحث‌هایی از نیچه درباره تراژدی را فراروی این متن پژوهشی قرار داد، اما منابع پرشماری نیز در متن مقاله به‌کار گرفته شده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به آثار نصیری‌حامد (۱۳۹۹)، فیرحی (۱۳۹۹)، خلیلی (۱۳۹۹)، چیت‌ساز (۱۳۹۹)، دولت‌آبادی و سیف‌آبادی (۱۳۹۹)، و ایمانی جاجرمی (۱۳۹۹)، اشاره کرد که بیشتر آن‌ها در سال ۱۳۹۹ به‌چاپ رسیده بودند. هر یک از نوشته‌های یادشده، یکی از بخش‌های مربوط به پیامدهای کرونا را - که در متن مقاله مطرح شده‌اند - پوشش داده‌اند؛ برای مثال، نتایج پژوهش نصیری‌حامد (۱۳۹۹)، در بخش

1. Ahrensdorf

پیامدهای اقتصادی - اجتماعی کرونا به‌کار رفته است یا نوشته‌های خلیلی (۱۳۹۹)، دولت‌آبادی و سیف‌آبادی (۱۳۹۹)، و عباسی (۱۴۰۰) در غنا بخشیدن به بحث‌های مربوط به پیامدهای سیاسی کرونا مؤثر بوده‌اند و اثر انگلیسی آگامبن^۱ (۲۰۲۰) نیز در بخش پیامدهای سیاسی کرونا و برای توضیح رابطه دولت‌ها با ایجاد وضعیت استثنا در فرایند شیوع کرونا، مورد توجه بوده است. افزون‌براین، آثار بورل (۱۳۹۲)، فیرحی (۱۳۹۹)، و علوی‌تبار (۱۳۹۳)، در بخش تبیین پیامدهای فرهنگی-مذهبی کرونا مورد استفاده قرار گرفتند. همچنین دوباره، از اثر علوی‌تبار (۱۳۹۳)، و منوچهری (۱۳۹۹) در بخش راه‌های برون‌رفت از وضعیت تراژیک کرونا با تکیه بر اروس زندگی محور استفاده شده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

رویکرد نظری این نوشته با محوریت دو مفهوم تراژدی و اروس سازماندهی شده است که در ادامه بررسی شده‌اند.

۲-۱. تراژدی

در واقع، با ظهور تراژدی، اساطیر دیگر قصه و حکایتی دربارهٔ سلحشوری‌ها یا تحقق آرمان‌های بشری به‌شمار نمی‌آمدند، بلکه نوعی تفکر و تعقل دربارهٔ رخدادی خاص محسوب می‌شدند (گریمال، ۱۳۶۷: ۷). تراژدی معمولاً در چهار بستر رخ می‌دهد: ۱) در قلمرو حکومت، قدرت سیاسی، و نظامی شاهان؛ ۲) در قلمرو دینی، پیشگویان، عالمان، و روحانیان؛ ۳) در روابط اجتماعی و خانوادگی؛ ۴) در تجربه زمینی همه انسان‌ها چون مرگ، زندگی، و... (ذبیح‌نیا عمران، ۱۳۸۷: ۱۷).

«تراژدی ایرانیان»، اثر آیسخلوس، یکی از مشهورترین تراژدی‌های یونان باستان است. آیسخلوس، این نمایشنامه را به‌سبب شکست ایرانیان در نبرد سالامیس نوشته و در پی آن است که به مردم هشدار دهد که مبادا مانند ایرانیان، دچار غرور شوند؛ زیرا کیفر غرور، فروپاشی کامل است (یگر، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۲۳). آیسخلوس در «تریلوژی اورستیا»، ماجرای قتل آگاممنون توسط همسرش کلوتمنسترا را شرح می‌دهد. او می‌گوید، همین‌که کلوتمنسترا به یاری معشوقش، شوهرش را به‌قتل رساند، اورستس به فرمان آپولون، خدای دلفی، به انتقام خون

پدرش، مادرش را به قتل رساند، اما تحت تعقیب ارواح انتقام قرار گرفت و به پرستشگاه دلفی پناه برد و سرانجام، آتنا، الهه پشتیبان شهر آتن، میانجیگری کرد و او را از گناه میرا ساخت (گمپرتس، ۱۳۹۹، ج ۲: ۵۴۰).

درواقع، شاعران تراژدی پرداز، سرنوشت غم بار انسان و پایان بد آن را اصل و بنیاد تراژدی ساخته اند. با بررسی تراژدی های به هم پیوسته آیسخلوس که با عنوان «تریلوژی» ارائه شده است، مشخص می شود که مسئله مهم برای شاعر، شخص نیست، بلکه مسئله سرنوشت است. در اینجا یکی از مسائل مهم، کشف بدبختی آدمی و تقصیر خود او است. همچنین، در نمایشنامه «هفت تن بر ضد شهر تب» آیسخلوس، هنگامی که دو پسر اودیپوس به دلیل گناه پدر از پای درآمدند، الهه های نفرین، سرود پیروزی سردادند. درفش پیروزی الهه غرور و ابلهی، بر بالای دروازه آنجا که آن دو برادر از پای درآمدند و دمون سرنوشت بر هر دو پیروز شد، برافراشته گردید (یگر، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۴۷-۳۴۲). سوفوکلس نیز بر این باور است که سرنوشت آدمیان را تقدیر الهی معین می کند. او در برابر آثار دهشت انگیز و ظالمانه سرنوشت، شگفت زده است و می گوید: «زاییده نشدن، بزرگ ترین نعمت هاست» (گمپرتس، ۱۳۹۹، ج ۲: ۵۴۲). در تراژدی «آنتیگونه» سوفوکلس، نفرین ناشی از گناه، به عنوان علت نهایی سیاه روزی خانواده، از دور نمایان است. آنتیگونه، بر پایه طبیعتش، محکوم به درد کشیدن است؛ زیرا درد کشیدن، مظهر اشرافیت ذاتی اوست (یگر، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۷۵). اورپید نیز همسو با سوفوکلس، در قالب دوبیتی ای که در مورد تراژدی می سراید، می گوید: «کودک نوزاد را به سبب مصیبتی که در انتظارش است، باید با ناله و اندوه به پیشواز رفت و در ادامه نیز عنوان می کند که هنگامی که مرگ فرارسید و رهایی اش بخشید، باید سرود نشاط انگیز، بدرقه راهش به گورستان کرد» (گمپرتس، ۱۳۹۹، ج ۲: ۵۴۳). اورپید همچنین، بیماری های روح آدمی را که ریشه در دنیای غرایز دارند، نیروهای سازنده سرنوشت به شمار آورد و به این ترتیب، برای تراژدی، امکان ها و راه های تازه ای گشود. او در نمایشنامه های «مده آ» و «هیپولوتوس» از آثار مصیبت بار غریزه جنسی و پیامدهای سرکوب آن پرده برداشت و در نمایشنامه «هکابه» نشان داد که چگونه مصیبت کشی بیش از حد، سیرت آدمی را تباه می کند (یگر، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۷۴). پرودیکوس سوفسطایی نیز نظری بدبینانه به زندگی داشت. او مرگ را همچون طلبکاری سنگدل وصف می کرد که هر بار، گروی از بدهکار مقصر می رباید؛ یعنی روزی بینایی چشم و روز دیگر، شنوایی گوش و باز روزی دیگر، توانایی حرکت اعضا را می ربود. به هر روی، نتیجه

نهایی‌ای که او از حکمت بدبینانه خود گرفت، این است که کار را بر لذت ترجیح می‌داد (گمپرتس، ۱۳۹۹: ۴۴۶).

مفهوم تراژدی در دوران مدرن نیز در افکار نیچه و شوپنهاور نمود یافت. ماهیت زندگی در دوره مدرن، به دلیل سرشت تناقض‌گونه مدرنیته، به زایش تراژدی یاری رسانده است؛ به عنوان نمونه، فاوست، شخصیت محوری مورد نظر گوته، نیز ذاتی تراژیک دارد (برمن، ۱۳۹۷: ۵۴). به هر روی، اهمیت مسئله مذهب، ضد عقل‌گرایی، و عقلانیت سیاسی در نگرش سوفوکلس، در دوره مدرن به وسیله نیچه تشخیص داده شد. عمیق‌ترین منبع فلسفی پست‌مدرنیسم در حمله نیچه به سنت لیبرال غربی، عقلانیت دموکراتیک، و در لحظه‌ای، به جهان پست‌مدرن بود. در واقع، نیچه امتداد عظمت قهرمانان سوفوکلس و آیسخلوس است که بر ضد عقلانیت متعصبانه و خوش‌بینی به جهان‌بینی علمی‌ای استدلال کرد که به وسیله سقراط ایجاد شده بود. جهان‌بینی تراژیک ایجاد شده توسط آیسخلوس و سوفوکلس، به گونه‌ای صادقانه با جهان روبه‌رو می‌شود و آن را به صورت حقیقتی مبتنی بر بی‌نظمی و ظلم می‌بیند (آرنسدورف، ۲۰۰۹: ۲). نیچه در فراسوی خیر و شر، با اذعان به ویژگی تراژیک و متناقض‌نمای مدرنیته بر این نظر است که «در این نقاط عطف تاریخ است که مجموعه متنوع و باشکوهی... از فرایندهای رشد و جوشش چسبیده و غالباً گره خورده به یکدیگر رخ می‌نمایند... و گونه‌ای تخریب و خودتخریبی سترگ که ثمره خودپرستی‌هایی است که به گونه‌ای خشن با یکدیگر ستیز می‌کنند، منفجر می‌شوند» (برمن، ۱۳۹۷: ۲۵)؛ بنابراین، به نظر نیچه، این ذات معماگونه مدرنیته، خود به زایش تراژدی و مصیبت برای انسان‌ها منجر می‌شود.

از دیدگاه شوپنهاور نیز، جهان به سبب ذات و سرشت شرورانه، جولانگاه رنج است. در نگاه او، ما همچون حرام‌زادگان گنهکار به جهان آمده‌ایم و با رنجی که می‌بریم، تاوان این آلوده‌دامنی را پرداخت می‌کنیم. شوپنهاور، انسان را تنها جانوری معرفی می‌کند که بی‌دلیل، رنج به جان دیگران می‌اندازد. بنیاد نگرش انسان‌شناسانه او این است که در دل هر انسانی، دیوی خفته است که تنها در انتظار فرصتی است تا به فرد حمله کند و به دیگران، درد وارد آورد یا اگر سر راهش قرار گیرد، آن را بکشد (حمیدی و قادری، ۱۳۹۸: ۲۳۱). به هر روی، به نظر شوپنهاور، این جهان، عالمی است که انسان در آن به خوشبختی نمی‌رسد و انسانی سعادت‌مند است که زودتر بمیرد و به این معنا، اگر فردی در این عالم زود بمیرد، سعادت بزرگی نصیبش شده است (علوی‌تبار، ۱۳۹۳).

۲-۲. اروس

فیلسوفان معاصر، به منظور تشریح مفهوم عشق، از تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای در یونان باستان بهره برده‌اند؛ یکی به معنای اروس^۱، یا عشق جنسی، که رانه‌های جنسی در آن تأثیرگذارند؛ به گونه‌ای که عاشق، معشوق را مملوک خویش می‌شمارد و از تن مادی او بهره می‌برد؛ دیگری به معنای فیلیا^۲، یا دوستی و پیوند عاطفی بین دو طرف است که لازمه آن، مقداری خیرخواهی و به رسمیت شناختن طرف دیگر (مانند دوستی میان والدین و فرزندان، و...) است؛ و سرانجام، آگاپی^۳، معنای سوم آن است که در زبان لاتین به آن «کاریتاس» می‌گفتند؛ یعنی عشقی که در آن عاشق، خود را به پای معشوق ذبح می‌کند و با او یکی می‌شود و به همین سبب، به آن عشق خویشتن‌گریز لقب داده‌اند (بهبهانی، ۱۳۹۶: ۳۵).

افلاطون، دیونوسوس و اروس را در خدمت نیروی تربیتی خویش قرار می‌دهد. به نظر افلاطون، همه نیروهای غریزی طبیعی باید خدمتکاران طبیعت باشند. در واقع، نظریه افلاطون درباره اروس، کوششی شهادت‌آمیز برای بستن پلی میان دیونوسوس و آپولون بود. او بر این نظر بود که اگر آدمی به وسیله نیروهای غریزی و غیرعقلانی محصور شود، نمی‌تواند به موقعیتی برسد که از نیروی برتر زیبایی و ایده بهره‌مند شود؛ پس مهمانی افلاطون، بر پایه اتحاد عشق و تربیت یا همان اروس و پایدیا مبتنی است. در واقع افلاطون، اروس را به عنوان عنصری برای حرکت به سوی امری متعال در نظر گرفته است (یگر، ۱۳۷۶، ج ۲: ۸۱۹).

در نگرش آریستپ، از متفکران مکتب کورنایی، لذت، بنیان وضع قواعد و مقررات مربوط به رفتار و زندگی انسانی است. به نظر او، لذت باید همیشه و در همه جا نیک به‌شمار آید. همچنین، به نظر او، حکمت نه به خودی خود، بلکه همچون وسیله‌ای برای رسیدن به غایت، یعنی بیشترین حد لذت، دارای ارزش است (گمپرتس، ۱۳۹۹، ج ۲: ۷۵۲-۷۵۰). به هر روی، راهکار آریستپ برای رهایی از درد و رنج، یا همان وضعیت تراژیک، لذت بردن از زندگی است. البته تفسیر لذت در نگرش متفکران مکتب کورنایی، به قوه عقلی انسان‌ها بستگی دارد.

در دوره مدرن نیز، شوپنهاور، دو اصل برای رهایی از شرفی نفسه ارائه می‌دهد که یکی موقت، و دیگری دائمی است. راه موقت آن، هنر است. ما از طریق هنر می‌توانیم بر اراده فی نفسه غلبه کنیم.

1. Erose
2. Philia
3. Agapy

هنر می‌تواند میل به خوشبختی موقتی را برای انسان فراهم کند؛ به این معنا که زمانی که انسان، ادراک زیبایی شناختی و هنری انجام می‌دهد، خود را رها کرده است. این رهایی، سبب لذت و خوشبختی می‌شود. راه حل دوم شوپنهاور، اخلاق و زهد است. شوپنهاور می‌گوید، اگر بین انسان‌ها رابطه شفقت برقرار شود، از عالم کثرت به عالم وحدت می‌رسند. در واقع، رفتن از عالم فنومن به نومن، نوعی مبارزه با اراده است (علوی تبار، ۱۳۹۳). در نظریه‌های فروید، همان‌گونه که اصل لذت، نماینده غریزه زندگی یا اروس است، اصل نیروانا، نماینده غریزه مرگ است. به باور او، غریزه مرگ، تلاشی است برای بازگشت موجود زنده به حالت آرامش همیشگی و جاودان. به نظر او، این غریزه در تمام موجودات زنده وجود دارد (با هدف شکست زندگی و برگرداندن آن به حالت غیرزنده خود و وضعیت ماده غیرزنده) (علی، ۱۳۹۵: ۱۲۸).

هایدگر نیز برای برون رفت از وضعیت تراژیک و همراه با غم و درد جهان، به آفرینش هنری روی می‌آورد. به نظر او، اثر هنری، هستی خویش را آشکار می‌کند و حقیقت نیز همان آشکارگی است. به نظر هایدگر، شعر به عنوان گونه‌ای از آفرینش، آشکارکننده راز هستی و رهایی از جهان انتیک است. جهان انتیک، دنیای هر روزه آدمی است که شعر از این دنیا گذر می‌کند و به ورای آن سیر می‌نماید (احمدی، ۱۳۹۳: ۵۵۷). در وجهی دیگر، آلبرکامو نیز بر ضرورت و اهمیت توجه به هنر به منظور رهایی از وضعیت تراژیک تأکید می‌کند. به نظر او، پاسخ مسئله رنج در جهان، عصیان است. با عصیان می‌توانیم از پوچی رهایی پیدا کنیم. به نظر او، نیست‌انگاری، نتایج وحشتناکی را برای انسان مدرن در پی داشته است و خاصیت آن این است که نیروی آفرینندگی را در هسته طغیان خفه می‌کند؛ بنابراین، به نظر کامو، طغیان اصیل آن است که نه با نیست‌انگاری، بلکه با آفرینش همراه باشد. از دیدگاه او، چنین امری تنها از طریق هنر امکان‌پذیر است (منوچهری، ۱۳۹۰: ۵۴)؛ بنابراین، در این نوشتار سعی بر آن است تا با بهره‌گیری از دو مفهوم تراژدی و اروس، اثرات کرونا بر ابعاد گوناگون زیست انسانی با محوریت جامعه ایران واکاوی، و راهکارهایی برای کاستن از درد و رنج ناشی از این بیماری در قالب بایسته‌هایی برای کارگزاران سیاسی کشورمان مطرح شود که در ادامه بررسی شده‌اند.

۳. همه‌گیری کرونا و زایش وضعیت تراژیک

همه‌گیری ویروس کرونا در جامعه ایران، پیامدهای ویرانگر و دردناکی داشته است که در ادامه در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی-اجتماعی، و فرهنگی-مذهبی بررسی شده‌اند.

۱-۳. پیامدهای کرونا در عرصه سیاسی

دولت‌ها در عرصه سیاسی، نقش بسیار مهمی در تصمیم‌سازی برای حوزه‌های دیگر زیست انسانی ایفا می‌کنند. این نقش‌آفرینی هم می‌تواند سازنده باشد و هم ویرانگر، اما در تبیین انسانی دلیل شیوع کرونا، دو سناریو محتمل است؛ سناریوی نخست، بحث بیوتورویسم را مطرح می‌کند و در سناریوی دوم، گسترش ویروس، واکنشی طبیعی به مداخله بی‌حد و حصر انسان در تخریب محیط زیست، گازهای گلخانه‌ای، آلودگی آب‌وهوا، و... است (چیت‌ساز، ۱۳۹۹: ۱۵۴)؛ این دو سناریو می‌تواند گویای نقش ویرانگر دولت‌ها باشد. افزون‌براین، دولت‌ها پس از همه‌گیری کرونا می‌توانند جهانی بسته‌تر، کم‌رونق‌تر، و کمتر آزاد بسازند؛ به بیان روشن‌تر، ترکیب ویروسی‌کشنده با نابسندگی برنامه‌ریزی‌ها و بی‌کفایتی رهبران، بشر را به مسیری جدید و نگران‌کننده سوق داده است؛ به گونه‌ای که ضعف و ناکارآمدی دولت‌ها در همه جهان شایع خواهد شد (خلیلی، ۱۳۹۹: ۹۲)؛ پس امروزه ما را دولت‌هایی اداره می‌کنند که قدرت سیاسی بی‌سابقه‌ای برای تأثیرگذاری، گاه ویرانگر، بر زندگی ما دارند و آن را به شیوه‌های پرشماری تحت انضباط درمی‌آورند (میلر، ۱۳۸۷: ۳۶).

در ایران نیز تأثیرگذاری دولت، مانند نقاط دیگر جهان، بر تمام ابعاد زیست انسان‌ها محسوس است. تا پیش از همه‌گیری ویروس کرونا، مسئولان جمهوری اسلامی، پیوسته اثر تحریم‌ها را ناچیز و کوچک می‌شمردند و حتی از آن به‌عنوان یک فرصت (روحانی، ۱۳۹۸/۶/۱۲) و گاهی هم نمایش تبلیغاتی یاد می‌کردند (واعظی، ۱۳۹۸/۱/۱۲). به بیان روشن‌تر، تحریم یک تجربه شکست‌خورده و سست‌تر از هر زمانی بود که نمی‌توانست بر اراده مردم و مسئولان کشور تأثیر بگذارد؛ بنابراین، همواره توصیه می‌شد که آمریکا از راهی که در پیش گرفته است، بازگردد و طرفین برجام، به تعهدات خود عمل کنند (۱۳۹۸/۷/۵). با شناسایی نخستین مورد ابتلا به بیماری کرونا در شهر قم، روند انتقاد از آمریکا به سبب تحریم‌هایی که دسترسی به کالاهای بهداشتی را ناممکن کرده بودند، بالا گرفت. مسئولان، تحریم‌ها را خطری برای نظام سلامت و بهداشت مردم دانستند و از آن به‌عنوان اقدامی تروریستی یاد کردند (روحانی، ۱۳۹۸/۱۲/۴)؛ بنابراین، دستگاه دیپلماسی ایران، وارد دور تازه‌ای از فعالیت‌ها شد که محور آن، برجسته‌سازی اثر تحریم‌ها بر نظام سلامت کشور و نقش آمریکا در این عرصه بود. از این پس، واژه تروریسم پزشکی — که براساس آن طوفان توئیتری به راه افتاد — بسیار مورد توجه مسئولان قرار گرفت (باقری دولت‌آبادی و شفیع سیف‌آبادی،

۱۳۹۹: ۲۵). به عبارتی، شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که تحریم‌های ازپیش‌وضع شده بر اثر خصومت دولت آمریکا، با همه‌گیری ویروس کرونا، اثرات عمیق‌تر و به‌مراتب ویرانگرتری را بر مویرا یا همان سرنوشت مردم از خود برجای گذاشت و رنج و درد آنان را با افتادن در دام این ویروس وحشی که هیچ راه‌گزینی از آن نبود تشدید کرد.

همچنین، در بحبوحه بحران کرونا، دو دولت ایران و آمریکا با استفاده از تاکتیک اهریمن‌سازی، درصدد بودند که هریک، دیگری را مسئول مصیبت و دردهایی معرفی کنند که برای مردم ایران، تراژدی بسیار غمباری را رقم زده است. درواقع، این اقدام، تأییدگر این مطلب است که دو دولت با اذعان به ارادی بودن درد و مصیبت تراژیک ناشی از کرونا که به مردم تحمیل شده است، هریک، دیگری را عامل این سرنوشت دردناک معرفی می‌کردند. گفتنی است، بخشی از اعمال فشار تحریمی از سوی آمریکا که سبب تشدید تراژدی غمبار مردم ایران (به‌شکل مرگ‌های سفید و دسته‌جمعی روزانه) شد، به شخصیت روان‌پریش و ناهنجار ترامپ مربوط می‌شد. درواقع، رفتارهای ناهنجار ترامپ در تحمیل درد و رنج و مصیبت نیز ضمن گرفتن جان بسیاری از انسان‌ها، مشکلات اقتصادی و فقر را تشدید کرد.

درواقع، در روزهای آغازین گسترش بیماری کرونا، با وجود هشدارهای سازمان جهانی بهداشت، سیاست بیشتر دولت‌ها، بی‌اعتنایی، انکار، و کوچک شمردن مسئله بود؛ موضوعی که سبب گسترش بیماری در میان مردم شد (ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۹: ۸۹)؛ به‌هرروی، این موضوع خود، تأییدگر این است که اقدامات انسانی در قالب دولت‌ها و نه سرنوشت محتوم و جبری، سبب‌ساز بروز تراژدی کرونا شده است.

همچنین، دولت‌ها ممکن است در راستای نقش مخربی که دارند، با بهره‌گیری از شرایط کرونا، وضعیت استثنا ایجاد کرده و به این بهانه، محدودیت‌های زیادی را فراروی آزادی‌های مدنی شهروندان قرار دهند. جورجو آگامبن، فیلسوف ایتالیایی، با تمرکز بر وضعیت ایتالیا توضیح می‌دهد که چگونه حکومت‌ها به بهانه ویروس کرونا، نوعی وضعیت استثنائی برای اداره امور ایجاد کرده‌اند. او می‌گوید، مردم، محدودیت‌هایی را که اکنون حکومت‌ها بر آزادی تحمیل می‌کنند، می‌پذیرند؛ آن‌هم به‌نام میل همگانی به ایمنی. درحالی‌که این میل، دست‌ساخته خود حکومت‌هایی است که اینک برای برآورده کردن آن، وارد عمل شده‌اند (آگامبن، ۲۰۲۰)؛ بنابراین، در زمانه‌های بحران و آشوب، دولت‌ها به‌بهانه نگاهداشت امنیت، زمام امور را در دست می‌گیرند.

افزون بر این، با همه‌گیر شدن کروناویروس، این فرض بدبینانه قدیمی گسترش یافت که ممکن است دولت‌ها با به‌هم پیوستن روبه‌روی جهانی شدن، موضع بگیرند (خلیلی، ۱۳۹۹: ۱۷۳). به‌هرروی، یکی از مشکلات جدی‌ای که ممکن است بر اثر گسترش بیماری کرونا در زیست سیاسی ایران رخ دهد، ایجاد وضعیت استثنا توسط دولت است؛ وضعیتی که دولت ممکن است با بهره‌گیری از موضوع ضرورت قرنطینه‌سازی یا قطع زنجیره همه‌گیری کرونا، تلاش کند تا اقتدار خود را به‌ضرر آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مردم گسترش دهد. از آنجاکه دولت‌ها در عرصه سیاسی محوریت دارند، تصمیم‌های آنان در کنترل یا گسترش کرونا و ایجاد محدودیت برای آزادی انسان‌ها به بهانه کرونا، بسیار تعیین‌کننده است. حتی بحران کرونا در عرصه جهانی نیز ممکن است، تک‌روی دولت‌ها و خروج آن‌ها از پهنه جهانی شدن را تسریع کند؛ بنابراین، درپیش‌گرفتن ترتیبات سیاسی به‌وسیله دولت‌ها می‌تواند در مدیریت بحران کرونا یا شاید تشدید بحران، مؤثر باشد.

۲-۳. پیامدهای کرونا در عرصه اقتصادی-اجتماعی

کروناویروس، در عرصه اقتصادی-اجتماعی، سبب بروز دشواری‌هایی مانند شدت‌گیری مشکلات اقتصادی ازپیش‌موجود، بی‌توجهی افراد به رعایت پروتکل‌های بهداشتی، بی‌اعتمادی مردم به دولت، و تأثیر منفی بر شاخص‌های توسعه انسانی شده است. درباره شدت‌گیری مشکلات اقتصادی ازپیش‌موجود باید گفت، ایران در شرایط کنونی نیز هم‌پای مشکل بیماری، با دشواری‌های دیگری، به‌ویژه در عرصه اقتصاد روبه‌رو است که متأثر از دو عامل مهم سردرگمی درونی و نیز فشار بیرونی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی است. افزون بر مسائلی همچون ناهماهنگی‌های سیاست‌گذاری و نیز ناکارآمدی بوروکراتیک، ایران در یکی از دشوارترین مقاطع تاریخی خود، به‌لحاظ اقتصادی و معیشتی، گرفتار ویروس کرونا شده است. پس از موفقیت‌های نسبی ایران در مهار موج فزاینده بیماری تا حدود میانه بهار ۱۳۹۹، عوامل گوناگونی سبب عادی‌سازی و ازسرگیری فعالیت‌های اقتصادی، اعم از تولیدی و خدماتی، شد و همین امر موجب شد تا کشور از حدود نیمه دوم بهار، موج خیزشی دیگری از بیماری را تجربه کند (نصیری‌حامد، ۱۳۹۹: ۲۴۴).

گفتنی است، گسترش کروناویروس، گسل‌های بحران اقتصادی، تورم، و مشکلات معیشتی مردم را به‌شدت عمیق‌تر کرده است و در اینجا نیز ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد

بود که اعمال کارگزاران سیاسی و تصمیم‌های ارادی آنان، در بروز مشکلات اقتصادی و افزایش سطح تحریم‌ها بی‌تأثیر نیست؛ به‌گونه‌ای که گسترش این بیماری، که بر بستر گسل‌های خودخواسته رخ می‌دهد، وضعیت اقتصادی را به‌شدت بحرانی کرده است. همان‌گونه که در تراژدی، مسئله درد است که انسان را آزار می‌دهد، در شرایط کنونی جامعه ایران نیز، کرونا و بحران اقتصادی، دردهای بی‌شماری را به‌جان مردم انداخته است.

رعایت نکردن پروتکل‌های بهداشتی توسط افراد، یکی دیگر از پیامدهای اقتصادی-اجتماعی گسترش کرونا به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۹۹، علیرضا رئیسی، سخنگوی ستاد ملی مقابله با ویروس کرونا، در گزارشی از کاهش رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی (که به پایین‌ترین سطح خود، یعنی ۴۲ درصد رسیده بود) به‌شدت ابراز نگرانی کرد (رئیسی، ۱۳۹۹). در این راستا، متخصصان به مردم توصیه کردند تا فاصله‌گذاری اجتماعی را داوطلبانه انجام دهند. با این حال، هنوز افرادی پیدا می‌شوند که بدون توجه به این هشدارها، در پارک‌ها و مکان‌های عمومی جمع شده و فهم درستی از فاصله‌گذاری اجتماعی ندارند (ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۹: ۸۹). می‌توان گفت که در یک سال اخیر، الهه جهل و غفلت و سهل‌انگاری، همواره عموم مردم را فریفته است؛ به‌گونه‌ای که آنان پس از یک دوره رعایت پروتکل‌های بهداشتی، به‌ناگاه دچار غفلت و ساده‌انگاری پدیده دهشتناک کرونا شده و حتی بسیاری از آنان بر اثر چیرگی الهه جهل و غفلت به‌کلی منکر وجود این ویروس شده‌اند. در واقع، بروز موج ترسناک سوم کرونا و مرگ روزانه چهارصد نفر در روز در آبان ۱۳۹۹، خود به‌درستی گویای این امر است. دوره‌های خانوادگی، بیشترین نقش را در پدیدار شدن فاجعه‌ای دردناک در قالب موج سوم کرونا ایفا کرد؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از خانواده‌ها با ساده‌انگاری بیماری کوید ۱۹، سرنوشتی تراژیک و مصیبت‌بار را برای خود رقم زدند.

در بیماری کرونا، قاتل مشخص نیست، همچنین، معلوم هم نیست که چه کسی ویروس را به اطرافیان خود انتقال داده است که قصاص شامل او شود؛ بنابراین، در قالب مرگ کرونایی، مقتول یا مقتولان مشخص و قاتل یا قاتلان نامشخص هستند. به‌هرروی، جمع قاتلان انتقال‌دهنده ویروس، به‌دلیل ناشناخته ماندن یا در صورت شناخته شدن، به‌دلیل ملاحظات انسانی و عاطفی، پیش از رفتن به یک مرجع قانونی، از قصاص تبرئه می‌شوند.

یکی از موضوع‌های اجتماعی‌ای که در جامعه ما به‌عنوان یکی دیگر از پیامدهای اقتصادی-اجتماعی کرونا در مورد عملکرد دولت در بحران کرونا مشهود است، بی‌اعتمادی اجتماعی است. هرچند بر پایه نظر سنجی شهرداری تهران، این میزان بی‌اعتمادی با گذشت

زمان، از ۵۶ درصد به ۴۶ درصد رسیده است (ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۹: ۹۲)، اما باید خاطرنشان کنیم که سایه سنگین این بی‌اعتمادی بر عملکرد مسئولان، هنوز رخت برنسته است و در شرایط فعلی که واکسن کرونا وارد ایران شده است نیز هنوز بسیاری در مورد اثربخش بودن آن تردید دارند. درحالی‌که واکسن کرونا توسط تعدادی از کشورها کشف شده است، بسیاری از مردم جامعه ما حاضر نیستند تا ابدیت یا همان زندگی این جهانی، خود را به دستان احتمالاً خطاپذیر پزشکان بسپارند تا واکسن به آنان تزریق شود. این نگرانی، ناشی از خطاهای انسانی است که در مدت شیوع یک‌ساله این بیماری، چه از سوی مردم و چه از سوی متخصصان، روی داده و سرنوشت غمباری را برای آنان رقم زده است.

کرونا، افزون‌بر شدت‌گیری بحران اقتصادی، ساده‌انگاری آن توسط مردم، و بی‌اعتمادی مردم به عملکرد مسئولان دولتی، بر روند توسعه انسانی نیز تأثیر منفی داشته است. این ویروس تاج‌دار و مستبد، به تهیدستان و حاشیه‌نشینان، آسیب بیشتری وارد می‌کند، چون آن‌ها ناچارند برای گردش چرخ زندگی کار کنند و دسترسی کمتری به مراقبت‌های بهداشتی و نیاز بیشتری به استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی دارند (روند و موانع توسعه در ایران معاصر، ۱۳۹۹). افزون‌براین، کروناویروس در حوزه سلامت جسمی و روانی، آسیب‌هایی را در پی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در عرصه سلامت جسمی، مسائلی همچون فقر، گرسنگی، تشنگی، کمبود مواد مغذی، کاهش ایمنی بدن، معیشت و رفاه، کار، اشتغال، تولید، و... و در عرصه سلامت روانی نیز ناهنجاری‌هایی مانند نگرانی، اضطراب، افسردگی، درماندگی، ناامیدی، خشم، عصبانیت، و... بروز یافته است (خسروی، ۱۳۹۹: ۲۰۴).

بنابراین، کرونا در حوزه اقتصادی-اجتماعی به زایش و فعال کردن بسیاری از مشکلات مانند، شدت‌گیری بحران اقتصادی، فقر، بی‌اعتمادی به دولت، بروز آسیب‌های روحی و روانی، و... کمک کرده است.

۳-۳. پیامدهای کرونا در عرصه فرهنگی-مذهبی

همه‌گیری کرونا در حوزه فرهنگی-مذهبی، مسائل پرشماری را پدید آورد، که به‌تعلیق درآوردن فعالیت‌های فرهنگی-هنری، ترویج نگاه قضاوقدری، تأثیر دوسویه بر مراجع دینی و دین‌داران، شکل‌گیری قالب جدید مراسم دینی، به‌روز شدن فقه، یادآوری مسئله مرگ، ایجاد تردید در مورد کارکرد مؤثر دین، و اعتقاد به نوعی پایان، از آشکارترین این مسائل به‌شمار می‌آیند.

به تعلیق درآمدن فعالیت‌های فرهنگی-هنری، به‌عنوان یکی از آثار فرهنگی-مذهبی همه‌گیری کرونا، سبب شد که بسیاری از مصارف فرهنگی، تفریح‌ها، و فعالیت‌های فرهنگی و هنری مانند رفتن به سینما، تئاتر، موزه‌ها، حضور در گالری‌های نقاشی، و... که مردم، اوقات فراغت خود را با آن پر می‌کردند، متوقف شود یا به حالت تعلیق درآید، و در مقابل، انواع جدیدی از فعالیت‌های فرهنگی در بین مردم در حال شکل‌گیری و گسترش است که از جمله آن‌ها می‌توان به اکران آنلاین فیلم‌های سینمایی و تئاتر، برگزاری کنسرت‌های آنلاین، استفاده از بسترهای آنلاین نمایش فیلم، و... اشاره کرد که نشان‌دهنده دگرگونی بنیادینی در حوزه فرهنگ است. به دلیل تعطیلی مراکز فرهنگی و هنری، فعالان آن، اعم از صنعت سینما، تولید، و... با مشکلات بسیاری دست‌به‌گریبان هستند و زیان‌های هنگفتی را متحمل شده‌اند (تأثیر کرونا بر حیات فرهنگی، ۱۴۰۰).

ترویج نگاه قضاوقدری، یکی دیگر از پیامدهای فرهنگی-مذهبی کرونا است. در این راستا، نسبت دادن بیماری به قضاوقدر و نشانه خشم خداوند، پیشینه تاریخی داشته است؛ چنان‌که هنگامی که وبا در شهر اصفهان گسترش پیدا کرد، تحلیل برخی افراد این بود که این بیماری، نشانه‌ای از خشم خدای متعال از آن‌هایی است که فرزندان خود را در مدرسه‌های مسیحیان ثبت‌نام کرده‌اند و تربیت آن‌ها را به مبلغان مسیحی سپرده‌اند؛ یا در مشهد می‌گفتند که دلیل گسترش وبا این بوده است که برای روشنایی حرم امام رضا، به جای شمع و روغن، از لامپ‌های الکتریکی استفاده شده است (بورل، ۱۳۹۲: ۱۷ و ۱۵).

تأثیر دوسویه بر مراجع دینی و دین‌داران، یکی دیگر از پیامدهای فرهنگی-مذهبی کرونا است. ویروس کرونا در ایران، سبب تعطیلی مکان‌های مقدس مذهبی، مانند آستان‌های مقدس امام رضا در مشهد، حضرت معصومه در قم، شاه‌چراغ در شیراز، و حضرت عبدالعظیم در شهر ری شد. هرچند واکنش رهبران دینی و دین‌داران به این موضوع، تأیید و همراهی با دستورهای مقامات بهداشتی بوده است، با واکنش‌های دیگری نیز روبه‌رو بوده‌ایم که مخالفت خود را با تعطیلی این مکان‌ها اعلام کرده‌اند؛ برای مثال، مسئولان آستان مقدس حضرت معصومه در قم، این آستان را دارالشفای نامیده و مدعی شدند که سازه‌های حرم، ضدباکتری بوده و نانوذرات نقره‌ای ضریح از آلودگی به‌دور است. در میان دین‌داران نیز با واکنش‌هایی چون لیس‌زدن ضریح، به معنای به‌دور بودن این آستان‌ها از آلودگی، و... روبه‌رو بوده‌ایم (چیت‌ساز، ۱۳۹۹: ۱۵۵).

همچنین، کرونا سبب شکل‌گیری قالب جدیدی از مراسم دینی شد؛ به‌گونه‌ای که با پیدایی کرونا، شاهد ایجاد قالب‌های جدیدی در مسئله دین‌داری نیز هستیم؛ یعنی منبرها و هیئت‌های دینی، به‌صورت مجازی برگزار می‌شود، یا در روزهای محرم، شاهد گردهمایی‌های دینی‌ای بودیم که با سبک و سیاق جدید و با رعایت فاصله‌گذاری‌های اجتماعی برگزار شد و اساساً مسئله بهداشت و استانداردهای بهداشتی، امری دینی به‌شمار آمد و حتی برخی از مراجع، فتوایی را در این زمینه صادر کردند و رعایت دستورهای بهداشتی را لازم دانستند. افزون‌براین، در حوزه دینی، به‌دلیل گسترش کرونا، نذرهای زیادی که در قالب اطعام ارائه می‌شدند، به‌صورت گردآوری هزینه‌ها برای کمک به نیازمندان نمود یافت (سهرابی فر، ۱۳۹۹).

به‌روز شدن نهاد مرجعیت و فقه، یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی-مذهبی کرونا به‌شمار می‌آمد. فقه در مقابل مسائل ملموس، به پویایی و به‌روز شدن نیاز دارد و باید بتواند برای این مسائل، راهکار ارائه دهد و گرنه، به‌شدت دچار آسیب می‌شود. در واقع، کرونا، فرصتی برای فقه و فقیهان است تا برای بازسازی و بهسازی فقهی درون جامعه و تطبیق آن با مقتضیات زمان، اقدام کنند؛ زیرا مناسک و مکان‌های مذهبی و زیارتی، از نخستین مکان‌های جمعی در معرض این همه‌گیری‌ها هستند (عباسی، ۱۴۰۰: ۲۴۹-۲۴۸).

یادآوری لحظه‌به‌لحظه مسئله مرگ، به‌عنوان یکی از پیامدهای فرهنگی-مذهبی کرونا، تا حد بسیار زیادی، تنش‌زا است و انسان، پیوسته احساس در معرض تهدید بودن را در خود احساس می‌کند. هرچیزی که هستی انسانی را تهدید می‌کند، بی‌درنگ بحث الهیات نیز در آن بروز می‌کند. این بیماری واگیر، تنش‌های روحی‌ای را در فرد، ایمان فرد، و نسبت فرد با دیگران، به‌جای می‌گذارد (فیرحی، ۱۳۹۹).

ایجاد تردید درباره کارکرد مؤثر دین نیز یکی دیگر از پیامدهای فرهنگی-مذهبی کرونا است. تأثیر کرونا بر ایمان افراد نیز گونه‌ای شک‌و‌تردید در مورد باورهای دینی را در پی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در عالم مسیحیت، بسیاری از کشیشان، مانند اوون استراچان، الهی‌دان آمریکایی از مکتب الهیات تثلیث انجیلی، با تشکیک‌هایی مانند اینکه هیچ امید و توضیحی در مورد فعالیت خدا در جهان وجود ندارد، روبه‌رو شد. حتی موگوتنگ موگنگ، رئیس دادگستری آفریقای جنوبی، در مصاحبه با نشریه «جرولم‌پست» به زبان الهیاتی اظهار داشت که همه‌گیری ویروس کرونا، سبب شده است که افراد با ایمان نیز شک کنند و ناگهان ایمانی که

داشته‌اند، دیگر وجود ندارد، بلکه مردم ترسیده‌اند (پیت‌یانا^۱، ۲۰۰۲).

یکی دیگر از پیامدهای کرونا در بعد فرهنگی - مذهبی، اندیشیدن به نوعی پایان است. همان‌گونه که به‌نظر هگل، تاریخ از این نظر به پایان خود رسیده است که او دیگر نمی‌خواست درباره‌ی آینده به تأمل و ژرف‌اندیشی بنشیند (گمبل، ۱۳۸۱: ۴۱)، یا شاید به پایان نرسیده‌ایم، بلکه به جایی رسیده‌ایم که به پایان می‌اندیشیم. به‌ظاهر مشکلات پزشکی، زیست‌محیطی، سیاسی، و...، نیروهای خود را متحد کرده‌اند تا به ما گوشزد کنند که قرار است یک روز نوع بشر به پایان برسد؛ این فکری بسیار دردناک است و فلسفه‌ی جدی را پیش می‌کشد (کالارد، ۲۰۲۱).

بنابراین، اگر طبق باور برخی، رواج بیماری کرونا را یک عمل ارادی برنامه‌ریزی شده بدانیم، ما همه عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی‌ای هستیم که به‌عنوان قربانیان این اراده‌ی شرور، قربانی ویروس کرونا می‌شویم. پس این اراده‌ی خودخواسته و شرور است که تراژدی می‌آفریند و زندگی انسان‌ها را دگرگون می‌کند. افزون‌بر نگاه ارادی به مسئله‌ی کرونا، رویکرد تقدیرگرایانه‌ای نیز وجود دارد که آن را امری فراتر از اراده‌ی انسانی و منتسب به مشیت الهی می‌داند؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از افرادی که دستورالعمل‌های بهداشتی را رعایت نمی‌کنند، بر این نظرند که مرگ و زندگی، دست خداوند است. اگر خدا بخواهد، ما را حفظ خواهد کرد و اگر مشیت او بر این قرار گرفته باشد که ما را ببرد، خواهد برد.

۴. راه‌های برون‌رفت از وضعیت تراژیک کرونا با تکیه بر اروس زندگی محور

گسترش ویروس کرونا به‌لحاظ سیاسی، اجتماعی-اقتصادی، و فرهنگی - مذهبی، مسائلی را ایجاد کرده است و پرسش‌های بنیادینی را نیز فراروی آدمیان قرار داده است. هرچند در کوتاه‌مدت ممکن است، نسخه‌ای شفابخش برای ریشه‌کن کردن این ویروس ویرانگر وجود نداشته باشد، اما باید با محور قرار دادن عشق (در جوه مادی و معنوی آن) در دستورکار دستگاه سیاست‌گذاری ایران، اقدامات چندگانه‌ای در ابعاد گوناگون زیست انسانی انجام شود تا ضمن افزایش تاب‌آوری روان‌های رنج‌کشیده‌ی انسانی، نوعی گرایش و علاقه به زندگی در انسان‌ها تقویت شود.

شاید بدیهی‌ترین فرمول مقابله با کرونا، کند کردن چرخ زندگی اجتماعی برای کاستن از بار بیماری و جلوگیری از فروپاشی نظام بهداشتی جامعه باشد (ضرورت بهره‌گیری از

ظرفیت‌های جامعه به‌منظور مقابله با بحران کرونا، ۱۳۹۹). اما به‌نظر می‌رسد، در این دوران آشنفتگی و سرگشتگی که پرسش‌های وجودشناختی و معرفتی مهمی در ذهن انسان امروزی درباره معمای زندگی و مسئله مرگ مطرح شده است، باید با بهره‌گیری از مفاهیم معنوی، شوق‌آفرین، و امیدبخش، میل به زندگی را در اعضای جامعه تقویت کنیم.

یافته‌های علمی نشان می‌دهد که ارتباط معناداری بین دردها و بحران‌های بشر با اهمیت یافتن نقش دین و توجه به خدا وجود دارد. پژوهش‌های گوناگونی در این باره انجام شده است؛ برای نمونه، بر پایه نظرسنجی سایت گالوپ، باور دینی مردم آمریکا در سالی که رخداد یازده سپتامبر اتفاق افتاد، افزایش پیدا کرد. این امر نشان‌دهنده افزایش اقبال به دین در شرایط بحرانی است. در کشور ما، پدیده کرونا به‌طور موقت موجب توقف مناسک و شعائر دینی شده است، اما نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که اعتقادات مذهبی مردم در این بحران افزایش یافته است. افزون‌براین، افزایش فعالیت‌های انسانی و فداکارانه نیروهای بخش درمان و همدلی و کمک‌رسانی اқشار گوناگون جامعه را شاهد هستیم که خود، تأییدگر افزایش روحیه دین‌مدارانه در این‌گونه رفتارها است. دین‌پژوهان کلاسیک بر این نظرند که نسبت میان رنج و بیماری با گرایش‌های دینی، مثبت است (کرونا دین‌داری را تقویت کرد/ نسبت رنج و بیماری با گرایش‌های دینی، ۱۳۹۹).

همچنین، رواج اروس، به‌معنای دوستی، در جامعه نیز می‌تواند در تقویت بنیان‌های ذهنی و عاطفی جامعه برای مقابله با کرونا مؤثر باشد. گفتنی است، همپاری هرچند اندک دولت به‌لحاظ اقتصادی و مالی که در برخی موارد در روزهای کرونایی به‌چشم می‌خورد، می‌تواند نشانگر ترویج عنصر شفقت و مهربانی در شرایط بحران کرونا باشد. در واقع روان‌دردمند مردم در شرایط کنونی، بیش از هر زمانی، نیازمند مهر و همدلی است؛ آن‌هم ترویج همدلی ناشی از مهر و نوع دوستی که نهادهای مرجع باید ضمن ترویج این روحیه، خود نیز در انجام آن کوشا باشند. به‌هرروی، افزایش کمک‌های انسان‌دوستانه که با مفهوم عشق، به‌معنای فیلیا، هم‌پیوند است، در جامعه ما که مبتنی بر قواعد شرعی و دینی است، رنگ‌وبوی شرعی نیز به‌خود می‌گیرد. به‌لحاظ معنوی، تحکیم بنیان دوستی و پیوندهای معنوی میان مردم در چنین شرایطی، تا اندازه‌ای از هجوم خلأهای عاطفی ناشی از گسترش بیماری خواهد کاست و روح امید و سرزندگی را در میان افراد جامعه ما تقویت خواهد کرد؛ بنابراین، تقویت مفهوم عشق به‌معنای فیلیا یا دوستی، ضمن رفع حداقلی نیازهای معیشتی بخش‌های آسیب‌پذیر جامعه، توان و تاب‌آوری آنان در مقابل شرایط دردناک ناشی از کرونا را افزایش می‌دهد. براین‌اساس، ترویج عشق در قالب معنوی آن، به‌عنوان پایه سیاست‌گذاری دولت

در ایران می‌تواند راهگشا باشد.

به نظر می‌رسد، پرسش درباره شیوه‌ها و رویکردهای جلوگیری یا حل کردن معمای همه‌گیری‌ها به چیزی فراتر از آنچه دانش محدود و متفرق دوران مدرنیته اخیر می‌تواند ارائه کند، نیاز دارد؛ به این ترتیب، رهایی از خطر همه‌گیری‌ها، در خود خطر، یعنی شیوه هستی که به جهان پاندمی زده منجر شده است، نهفته است؛ بنابراین، جلوگیری یا پرهیز از همه‌گیری‌ها و دفاع از مدنیت زندگی انسانی، به این معنا است که ما به زیستن در عالمی متفاوت نیاز داریم (منوچهری، ۱۳۹۹: ۲۳). به هر روی، ایجاد ساحت هستی متفاوت و مبتنی بر عشق و امید و به دور از فناوری‌های ویرانگر می‌تواند به زایش هستی طبیعی و به دور از مناسبات ناسالم سلطه انسانی منجر شود؛ بنابراین، تلاش برای ایجاد هستی انسانی و اخلاقی‌تر و همسوتر با طبیعت — که منشأ بیماری نباشد و به آفرینش‌های هنری نیز مجال بروز دهد — می‌تواند به عنوان یک ایده آل دست‌یافتنی مورد توجه دستگاه سیاست‌گذاری (برای ایجاد بستری پاک و ایمن به لحاظ زیست‌محیطی) قرار گیرد.

شوربختانه، به دلیل گسترش کرونا، فعالیت‌های هنری که می‌تواند جامعه را از حالت غم‌زدگی و افسردگی درآورد نیز تحت تأثیر این بیماری قرار گرفته است. مبتلا شدن بسیاری از هنرمندان به کرونا — که در چنین شرایطی می‌توانند پادزهر این تراژدی باشند — خود بر وخامت این اوضاع تراژیک افزوده است. به هر روی، این وظیفه نهادهای متولی امور هنری است که با در نظر گرفتن پروتکل‌های بهداشتی، زمینه آفرینش امید و زندگی را در جامعه گرفتار تراژدی کرونا فراهم کنند. همچنین، در چنین وضعیتی، خلق معانی دینی توسط مراجع مربوطه و بیان آن به شیوه هنری نیز می‌تواند ضمن تقویت روحیه امید و استقامت در مردم، آنان را برای مقابله با غمبارگی ناشی از تراژدی کرونا توانا کند.

گفتنی است، بر اثر چیرگی روح ناامیدی ناشی از گسترش این بیماری، ذهن جامعه فلسفی به لحاظ نگرشی، به سوی یکی از مسائل بنیادین هستی، یعنی مرگ سوق یافته است؛ به گونه‌ای که این پرسش بنیادین پیوسته در روان غم‌زده جامعه مطرح می‌شود که آیا باید برای مرگ و گذر از زندگی آماده شد. این پرسش، یادآور تقابل اروس و تاناتوس فروید است، اما باید در تلاش بود تا ضمن پذیرش واقعیت وجودی تاناتوس، از طریق تقویت نیروی اروس، عشق و میل به زندگی را افزایش داد.

نهادهای مربوطه می‌توانند از هنر برای تقویت نیروی اروس و میل به زندگی بهره بگیرند.

البته عملکرد نهادهای متولی آفرینش‌های هنری، خود، بیانگر این مطلب است که آنان در این حوزه به آفرینش هنری از جنس سوگ، بیشتر تمایل دارند تا آفرینش‌گری از جنس اروس، سرزندگی، و میل به زندگی. ناگفته پیداست که نیروی آفرینش‌گری نهادهای متولی امور فرهنگی و هنری، به دلیل تبیین بیشتر ایدئولوژی رسمی، در پرداختن به فلسفه تاناتوس کوشاتر بوده است. درواقع، گسترش بیماری کرونا می‌تواند در بازنگری در دیدگاه تاناتوس محور نهادهای متولی امر آفرینش‌گری هنری به سوی اروس مبتنی بر شوق و زندگی، تأثیرگذار باشد.

چه بخواهیم و چه نخواهیم، نهادهای متولی امر سیاست‌گذاری هنری، ضمن پایبندی به ساختار ایدئولوژی رسمی و متناسب با مطلوب‌های آن ساختار، باید به تقویت روح زندگی از طریق رسانه‌های رسمی مبادرت ورزند. بی‌تردید توجه به این مهم، نیازمند بازنگری در نگرش نخبگان مربوطه است. اروس یا عشق، به‌عنوان مفهومی نسبی برای تسکین دردهای مردمان رنج‌کشیده، به‌گونه‌ای یکسان عمل نمی‌کند. کارگزاران سیاسی با شناخت روحیات و قابلیت‌های اقشار گوناگون جامعه می‌توانند به تفسیرهای متفاوتی از این مفهوم، متناسب با حال‌وهوای هر قشر از جامعه، دست زده و براین اساس، گاهی اروس را در چارچوب دینی و معنوی و گاهی نیز به‌گونه‌ای عینی و ملموس تفسیر کنند. به‌هرروی، کارگزاران سیاسی باید با تفسیر اروس به مفهومی کاملاً دینی و متافیزیکی، روحیه امید را در گروه‌هایی از جامعه که وجدان مذهبی و دینی بیداری دارند، زنده کنند. اما بخش‌هایی از جامعه، با قرار گرفتن اروس در قالب‌های هنری، روحیه امید و حس نشاط و سرزندگی را باز خواهند یافت که شایسته است دستگاه سیاست‌گذاری با بهره‌گیری از جذابیت‌های هنری رسانه‌های عمومی، میل به زندگی را در چنین اقشاری نیز زنده نگه دارد.

بنابراین، ایجاد محیط زیستی پاک و ایمن و به‌دور از سلطه‌گری بی‌رویه انسان، تقویت نهادهای هنری در دوران کرونا، بیان هنری معانی و مفاهیم دینی، تقویت روحیه امید و استقامت به‌وسیله سیاست‌گذاری درست در حوزه هنری، دوری گزیدن دستگاه سیاست‌گذاری رسمی از سوگ‌محوری و گرایش به عشق‌محوری بر پایه آفرینش‌های هنری، ضرورت تغییر نگرش سیاست‌گذاران عرصه فرهنگی و توجه دستگاه سیاست‌گذاری به روحیات متفاوت اقشار گوناگون مردم در دوران کرونا، از عمده‌ترین بایسته‌های سیاست‌ورزی دستگاه سیاست‌گذاری ایران برای مقابله با کروناویروس است. پس بایسته است که نظام سیاست‌گذاری در ایران با در نظر گرفتن این راهکارها، توان مقابله با شرایط بحرانی زندگی را در قالب هنر اصیل و فاخر به‌نمایش بگذارد.

نتیجه‌گیری

تراژدی، از نظر ارسطو، در کنار حماسه و کمدی، یکی از انواع سه‌گانه مطلوب در یونان باستان است. این مفهوم، ضمن برخورداری از محتوا، قهرمانانی دارد که آن را بیان می‌کنند. همچنین، تراژدی، پیرامون اندیشه شکل می‌گیرد و دارای صحنه نمایش است که در قالب بروز ماتم، ... خودنمایی می‌کند. کرونا نیز در شرایط کنونی — با توجه به همه‌گیری جهانی‌اش — بسیاری از افراد و حتی خانواده‌ها را درگیر خود کرده و به زایش تراژدی نیز یاری رسانده است. افزون‌براین، این بیماری بسیاری از نابسامانی‌های دیگر جوامع، مانند مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ... را نیز فعال کرده است. در واقع، کرونا، محتوایی دردناک از نابسامانی را در خود دارد. چه بسیار انسان‌هایی که بر اثر اوج‌گیری آن جان خود را از دست داده‌اند و چه خانواده‌هایی که در شرایطی ویژه و اضطراری، مجبور شده‌اند مراسم سوگواری از دست دادن عزیزان خود را به‌تنهایی برگزار کنند و به‌عبارتی، این شرایط خاص سبب شده است که برون‌داد تراژدی، یعنی ظهور آن به‌شکل مراسم ماتم، به‌خوبی تحقق نیابد. بی‌تردید، این امر در بروز ناهنجاری‌های روحی و روانی اعضای جامعه نیز تأثیرگذار خواهد بود. گذشته از زایش ماتم که از برجسته‌ترین ویژگی‌های تراژدی‌زای کرونا است، نوعی انحطاط و فروپاشی مناسبات اجتماعی و سیاسی نیز از پیامدهای دیگر آن است. این انحطاط و فروپاشی، از چندین سال پیش رخ داده است؛ افزایش سطح تورم و اعمال تحریم‌های خارجی، در ایجاد چنین وضعیتی مؤثر بوده‌اند. به‌هرروی، گسترش بیماری کرونا که بر گسل‌های ناشی از این انحطاط سوار شد، با تشدید کردن بحران، وضعیتی تراژیک را رقم زد. اگر در دوران پیشاکرونا، بحران اقتصادی و اشتغال وجود داشت، با وجود همه‌گیری این بیماری، مشکل دوچندان شده است. در واقع، دست‌به‌دست هم دادن مجموعه‌ای از نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی با کرونا، زنجیره تراژیک واقع در فرایند انحطاط را تقویت کرده است.

شاید بتوان گفت، اقدامات نابخردانه انسان‌ها، در پیدایش این تراژدی تأثیرگذار بوده است. در پارادایم سنت، زیست انسان با طبیعت، بسیار هم‌دلانه بود و انسان‌ها در حفظ آن کوشا بودند، اما در دوران مدرن و با پیدایش نظام سرمایه‌داری، آدمیان به‌گونه‌ای خودخواسته، در راستای تخریب طبیعت گام برداشتند؛ به‌گونه‌ای که پیدایش انواع بیماری‌ها، از جمله کرونا، یکی از پیامدهای ناخوشایند چنین نگرشی است. سهل‌انگاری دولت‌ها، یکی دیگر از ابعاد سیاسی و تراژدی‌آفرین کرونا است. بسیاری از دولت‌ها، از جمله دولت ایران، به‌دلیل دغدغه

معیشت و سلامت، در برخی موارد، خواسته یا ناخواسته، با کم‌رنگ کردن فاصله‌گذاری و محدودیت‌های اجتماعی، سبب‌ساز گسترش بیشتر این بیماری شده‌اند. کرونا همچنین، با نشانه گرفتن معیشت مردم، آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به زیست اقتصادی مردم وارد کرد. چه بسیار افرادی که بر اثر این بیماری، شغل خود را از دست داده‌اند و مجبور شده‌اند برای تأمین معیشت خود با ویروس کرونا دوئل کنند که این خود، بیانگر وجه مصیبت‌بار و تراژیک زندگی، یعنی درغلتیدن به کام مرگ است.

انزوآگرایی و در قرنطینه ماندن نیز - که از پیامدهای اجتماعی کرونا بود - سبب شد که درگیری‌های خانوادگی به طلاق بینجامد. افزون‌براین، ویروس کوید ۱۹ به گونه‌ای شگفت‌انگیز، ضرورت توجه به مسئله مرگ و معنا را به صورت هم‌زمان در پی داشته است.

به نظر می‌رسد، راه برون‌شد از وضعیت تراژیک بحران کرونا در دوران انحطاط، بهره‌گیری از توان آفرینش‌گری هنر در راستای رهانیدن روحیه خسته و درمانده افراد مبتلا به بیماری و آفت بیکاری است. با قدرت جادوی هنر و تلطیف روحیه غمگین مردمان کرونازده می‌توان دوباره نشاط و سرزندگی را به جامعه بازگرداند؛ در این میان، نقش سیاست‌گذاری دولت در جامعه ایران برای عبور از بحران کرونا اهمیت ویژه‌ای است. با تزریق روحیه امید و نشاط می‌توان روان کرونازده جامعه را از هم‌نوایی با مرگ باز داشت و بار دیگر، آنان را به زندگی برگرداند. بی‌تردید اجرای چنین مهمی، همکاری دستگاه‌ها و نهادهای مسئول را می‌طلبد. به هر روی، ضرورت تغییر نگرش سیاست‌گذاران عرصه فرهنگی و توجه دستگاه سیاست‌گذاری به روحیات متفاوت اقشار گوناگون مردم، افزایش میل به زندگی، تغییر شیوه زیست آدمیان، ضرورت توجه بیشتر به طبیعت و همدلی با آن، و همچنین، تقویت بعد متافیزیکی انسان‌ها از گذرگاه سیاست‌گذاری درست و مبتنی بر عشق معنوی با توجه به مفهوم اروس تعالی محور، از جمله عمده‌ترین راهکارها برای برون‌رفت از بحران کرونا به شمار می‌آیند.

بنابراین، سیاست‌گذاری اصولی برگرفته از مبانی نظری مبتنی بر آفرینش‌های هنری متأثر از اروس تعالی محور می‌تواند به دولت در ایران کمک کند تا به گونه‌ای مؤثر با تراژدی کرونا مقابله کند و به بحران بی‌اعتمادی اجتماعی به خود نیز پایان دهد.*

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۳)، ساختار و تأویل متن، چاپ هفدهم، تهران: نشر مرکز.
- ایمانی جاجرمی، حسین (۱۳۹۹)، «پیامدهای اجتماعی شیوع ویروس کرونا در جامعه ایران»، فصلنامه علمی-تخصصی ارزیابی تأثیرات اجتماعی، شماره دوم، ویژه‌نامه پیامدهای شیوع ویروس کرونا، کوید ۱۹، اردیبهشت.
- باقری دولت‌آبادی، علی و سیف‌آبادی، محسن (۱۳۹۹)، «سیاست خارجی ایران در عصر کرونا؛ از دیپلماسی سلامت تا دیپلماسی رسانه‌ای»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره دوم، برمن، مارشال (۱۳۹۷)، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نقد.
- بورل، آر.ام (۱۳۹۲)، «همه‌گیری وبا در ایران در سال ۱۹۰۴»، ترجمه فریدون فرزی و زهرا نظرزاده، فصلنامه خردنامه، سال چهارم، شماره ۱۱.
- بهبهانی، کاوه (۱۳۹۶)، «والنتاین: روز اروس: تأملی بر مفهوم عشق در مدرن از رهگذر خواندن شعر والنتاین کرول ان دافی، فلسفه و کلام»، نشریه حکمت و معرفت، سال دوازدهم، شماره ۴.
- تأثیر کرونا بر حیات فرهنگی (۱۴۰۰)، دردسترس در: isna.ir/1400061611770
- چیت‌ساز، محمدجواد (۱۳۹۹)، «کرونا و دین‌داری: چالش‌ها و تحلیل‌ها»، فصلنامه علمی-تخصصی ارزیابی تأثیرات اجتماعی، ویژه‌نامه پیامدهای شیوع ویروس کرونا؛ کوید ۱۹، شماره دوم، اردیبهشت.
- سهرابی‌فر، وحید (۱۳۹۹)، «ظرفیت‌های کرونا برای ایده‌پردازی جدید در حوزه الهیات»، دردسترس در: <https://urd.ac.ir/fa/cont/9675>
- حمیدی، سمیه و قادری، هاشم (۱۳۹۸)، «چیستی دولت در اندیشه سیاسی شوپنهاور»، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۲۰.
- ضرورت بهره‌گیری از ظرفیت‌های جامعه برای مقابله با بحران کرونا (۱۳۹۹)، دردسترس در: <https://www.irna.ir/news/83722069>
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه (۱۳۸۷)، «تراژدی فرزندکشی»، مجله نامه پارسی، دوره ۴۶ و ۴۷.
- خسروی، حسن (۱۳۹۹)، «حمایت از حقوق انسانی افراد در برابر کوید ۱۹ (کرونا ویروس) در پرتو فلسفه اخلاق و وظیفه‌گرایی کانت»، مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، سال ۱۴، شماره ۳۱.
- خلیلی، محسن (۱۳۹۹)، «بازی تاج‌وتخت کرونا؛ آموزه‌ای برای سیاست‌ورزی ایرانی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره دوم.
- _____ (۱۳۹۹)، «برساختن گمیشافت مجازی در روزگار کرونا»، پژوهش‌های راهبردی سیاست،

شماره ۳۳.

روند و موانع توسعه در ایران معاصر (۱۳۹۹)، در دسترس در:

aa.com.tr/fa/182264

رئیس، علیرضا (۱۳۹۹)، «نزول شدید پروتکل های بهداشتی، فقط ۴۲ درصد مردم رعایت می کنند»، در دسترس در:

mehre news.com/5044906

عباسی، ابراهیم (۱۴۰۰)، «بحران های پاندمیک (بیماری های همه گیر) و سیاست: فرصت ها و تهدیدهای پساکروناوی در ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۵۱، شماره ۱.

علوی تبار، هدایت (۱۳۹۳)، فلسفه رنج شوپنهاور و راه های رهایی از آن، در دسترس در:

www.tasnim news.com

علی، بختیار (۱۳۹۵)، آیا با لاکان می توان انقلابی بود؟، تهران: افراز.

فیرحی، داود (۱۳۹۹)، «کرونا، الهیات، و جامعه»، گلشن مهر، سال بیست و دوم، شماره ۲۱۱۹.

کالارد، آگنس (۱۴۰۰)، «چه اهمیتی دارد اگر بدانیم روزی نسل بشر به پایان خواهد رسید»، در دسترس در:

fararu.com/fa/news/ 500

کرونا، دین داری را تقویت کرد/ نسبت رنج و بیماری با گرایشات دینی (۱۳۹۹)، در دسترس در:

https://www.mehrnews.com/news/4904124

گریمال، پیر (۱۳۶۷)، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمینش، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

گمبل، اندرو (۱۳۸۱)، سیاست و سرنوشت، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

گمپرتس، تودر (۱۳۹۹)، متفکران یونانی، جلد های اول و دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.

منوچهری، عباس (۱۳۹۹)، «پاندمی کرونا به مثابه یک جنگ آشکار نادیدنی»، فصلنامه مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، ۱۲(۲)، ۹-۲۶، پیاپی ۴۴.

_____ (۱۳۹۰)، نظریه های انقلاب، تهران: انتشارات سمت.

میلر، دیوید (۱۳۸۷)، فلسفه سیاسی، ترجمه بهمن دارالشفایی، تهران، نشر ماهی.

نصیری حامد، رضا (۱۳۹۹)، «بحران کرونا به مثابه مجالی برای بازاندیشی در وضعیت سیاست اکنون»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره دوم.

یگر، ورنر (۱۳۷۶)، پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.

Ahrens Dorf, peter J (2009), *Greek Tragey and Political Philosophy, Rationalism and Religion in Sophocles Theban Plays*, Cambridge university press.

Agamben, Goorgio (2020), "The State of Exception Provoked by an Unmotivated Emergency, February", Positions Website.org/gic.

Pityana, N. Barney (2020), "A Theological Statement on the Coronavirus Pandemic", *Religion and Theology*, brill.com/view/ journals/rt/27/3-4/ article-p324-8- xml? Language= en.




Sufism as a Way of Thinking or Biosocial; Investigating the Impact of the Expansion of Sufi-Jurisprudence in the Pre- Constitutional Era on the Survival and Prevalence of Superstition in Iran

Reza Shafiee-Ardestani¹, *Seyed Javad Emam-Jomehzadeh², Hamid Nassaj³, Seyed
Mohammad-Ali Hosseini-Zadeh⁴

1. Ph.D. Student in Political Sciences, University of Isfahan
2. Associate Professor of Political Sciences, University of Isfahan
3. Associate Professor of Political Sciences, University of Isfahan
4. Assistant Professor of Political Science, Shahid beheshti University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.436](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.436)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.3.0](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1400.16.3.3.0)

Received: 16/06/2021

Revised: 30/08/2021

Accepted: 02/09/2021

ABSTRACT

Superstition is the achievement of a society that has turned away from rationality. Why religious society such as Qajar, especially in the pre-constitutional era, fell into the trap of superstition, is the question that this article seeks. The answer given is due to the unpleasant merging of two different Streams of thought: the stream of jurisprudence-hadith based and the stream of Sufism. In general, neither of these two can be considered independently and necessarily the cause of the spread of superstition, but according to the social conditions of Iran and due to the proximity of the epistemological foundations of these two Streams of thought, reducing the position of rationality, Sufism hadith-based jurisprudence limits the space for dynamic and rational jurisprudence. Sufism hadith-based jurisprudence has overflows of superstition in society; because science is declining in this viewpoint. Therefore, religion loses its ability for correcting and reforming, in the absence of rationality, to answers to new problems; so superstition becomes the only haven of society.

The present research is done in the framework of historical sociology and using the method of documentary analysis, by reviewing the works and documents of various intellectual streams of the Qajar era.

Key words:

Superstition,
Rationality,
Jurisprudence-
hadith Based,
Sufism,
Constitutionalism

* Corresponding Author:
Seyed Javad Emam-Jomehzadeh, PhD
E-mail: javad@ase.ui.ac.ir

تصوف به مثابه روش تفکر یا زیست اجتماعی؛ بررسی تأثیر گسترش فقه صوفیانه در دوران پیشامشروطه بر بقا و رواج خرافه در ایران

رضا شفیعی اردستانی^۱، *سید جواد امام جمعه زاده^۲، حمید نساج^۳، سید محمد علی حسینی زاده^۴

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۴. استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/DE18553C4266F11D/4%

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۶/۱۱

خرافه، دستاورد جامعه‌ای است که از عقلانیت روی برگردانده است. اینکه چرا جامعه‌ای دینی چون ایران عهد قاجار، به‌ویژه در دوران پیشامشروطه در دام خرافه افتاده است، پرسشی است که مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن است. پاسخ ارائه شده، متأثر از ادغام ناخوشایند دو جریان فکری متفاوت است: جریان فقه حدیث‌گرا و جریان تصوف. به‌طور کلی، نمی‌توان هیچ‌یک از این‌دو را به‌گونه‌ای مستقل و به‌اجبار، عامل رواج خرافه دانست، اما با توجه به شرایط اجتماعی ایران و همچنین به‌دلیل نزدیکی مبانی معرفتی این دو جریان، تخفیف جایگاه عقلانیت، این امتزاج صورت و با ارائه گونه‌ای از روش تفکر و زیست اجتماعی در قالب فقه حدیث‌محور صوفیانه، فضا را برای فقه پویا، اصولی، و عقل‌محور به تنگنا می‌برد. فقه حدیث‌محور صوفیانه دارای سرریز خرافه در جامعه است؛ چون علم در این جریان کم‌ارزش می‌شود؛ بنابراین، دین‌توانایی اصلاحی خود را از دست داده و در نبود پاسخ‌های عقلانی به مشکلات جدید، خرافه تنها پناه جامعه می‌شود. پژوهش پیش‌رو در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی و با بهره‌مندی از روش تحلیل اسنادی، مرور آثار، و اسناد گوناگون مربوط به جریان‌های فکری عهد قاجار، در پی تشریح این موضوع است.

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

خرافه، عقلانیت، فقه حدیث‌گرا، تصوف، مشروطه

* نویسنده مسئول:

سید جواد امام جمعه‌زاده

پست الکترونیک: (javad@ase.ui.ac.ir)

مقدمه

رشد اندیشه‌های فرازمینی، زوال عقلانیت و گسترش خرافه، قدرت‌گیری و رشد تصوف، متأثر از فقه حدیث‌محور صوفیانه، مهم‌ترین عناصر تحکیم‌کننده نظام معرفتی جامعه ایران در دوران قاجار به‌شمار می‌آیند. ضمن پذیرش برخی نزاع‌های بین موافقان و مخالفان تصوف، باید بپذیریم که در عهد قاجار به‌ویژه در نتیجه رویکرد موافق بسیاری از روحانیون صاحب‌نام با تصوف و عرفان - شیوه زندگی و سلوک صوفیان، به‌عنوان نوعی زیست اجتماعی و روش تفکر به تدریج در میان ایرانیان رواج پیدا کرد.

در زمان قاجار، به تدریج رویکردی غالب شد که ضمن حفظ جایگاه فقها و دوری از تعارض‌های عقیدتی با آن‌ها، تصوف را به‌منزله شیوه‌ای از زیست اجتماعی و نوعی نظام فکری ترویج می‌کرد. احساس همسویی جامعه ایرانی با تصوف، در نتیجه مشکلات و شکست‌های پرشمار و همچنین، گرایش روحانیت به تصوف و عرفان، به‌سبب ترویج زهد و اخلاق و کناره‌گیری از زیست متداول اجتماعی، از مهم‌ترین دلایل غلبه این رویکرد بر جامعه ایران به‌شمار می‌آیند. این نوع کناره‌گیری و گرایش‌های صوفیانه برای توجیه خود، نیازمند رجوع به احادیث بود و به‌دلیل جمود واردشده بر دیدگاه‌های مذهبی، ظواهر احادیث، پذیرفته می‌شد. این نوع حدیث‌گرایی و همچنین، دوری از زیست دنیوی، تعقل را به‌سوی زوال برد و در پی آن، جامعه‌ای شکل گرفت که برای حل مشکلات خود به خرافه و علوم غیبی متوسل می‌شد.

نمایانگر وضعیت دینی جامعه آن روزگار چنین است که علی‌رغم پیروزی اصولیون و جو صداخباری، رویکرد حدیث‌گرایی (به‌معنای ارجحیت حدیث) تقریباً همچنان بر جامعه و حوزه‌ها حاکم بود. در واقع، در موضوع‌های اجتماعی، لزوم عقل‌گرایی و رهایی از ظاهر نص و تکیه بر مصلحت و عرف، تفاوتی میان اخباریان و اصولیون نبود. بنابر این جایگاه عقل در مسائل اجتماعی چندان رشد نمی‌کند، حتی تضعیف می‌شود. درحقیقت، منهای مسائل سیاسی، چون جایگاه فقها، تقریباً اختلاف فاحشی در مسائل و رویکردهای اجتماعی بین این دو رویکرد، به‌ویژه تا پیش از مشروطه وجود نداشت؛ بنابراین، فقه صوفیانه با پشتوانه‌ای از تفکراتی مبنی بر حدیث‌گرایی و عدم تمایل به عقل‌گرایی در جامعه، رواج یافت و سرریز اجتماعی آن برای عوام، نتیجه‌ای جز دوری از عقلانیت و تمسک به خرافه به‌ارمغان نیاورد.

۱. پیشینه پژوهش

در نقد ادبیات موضوع این پژوهش، سه گونه پژوهش را می‌توان در نظر داشت: نخست، رویکردهایی که تنها در بیانی تاریخی به موضوع خرافه در جامعه ایرانی اشاره کرده‌اند، اما مبنای جامعه‌شناختی نداشته و بیشتر روایی هستند (مانند سفرنامه‌ها)؛ به‌عنوان مثال، «سفرنامه دوبد» (دوبد، ۱۳۶۲) مصداق مناسبی در این مورد به‌شمار می‌آید. با اینکه این موارد، راهگشای اجتماع بوده‌اند، اما سخنی از چرایی پیدایش خرافه به‌میان نیاورده‌اند.

دوم، مواردی هستند که خرافه را در چارچوب موضوع جامعه‌شناسی —اغلب جامعه‌شناسی توسعه— بررسی کرده و بروز خرافه (به هر دلیلی) را عامل فقدان توسعه می‌دانند. این موارد به «آثار» خرافه توجه دارند و به‌رغم داشتن رویکرد تحلیلی، چرایی پیدایش و امکان بروز خرافه را بررسی نمی‌کنند؛ به‌عنوان نمونه، «توسعه اجتماعی-اقتصادی و تأثیر آن بر تلقی افراد از چیستی خرافات» (ربیعی، ۱۳۹۴) در این دسته قرار می‌گیرد.

دسته سوم، پژوهش‌هایی هستند که ساختار اندیشه اجتماعی، همچون اندیشه دینی، را تحلیل می‌کنند و چگونگی «پیدایش و رواج» یک ویژگی اجتماعی، مانند خرافه، یا صفت‌های دیگر یک جامعه سنتی متأثر از دین را برپایه تعاملات اندیشه‌های حاکم و حوادث و رخدادها، بررسی می‌کنند. کتاب سید جواد طباطبایی، با عنوان «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، یکی از پژوهش‌های نزدیک به این رویکرد است؛ زیرا او نیز در پی شرح چرایی پیدایش شیوه‌ای از تفکر، کاستی، و نتایج ناشی از آن است. رویکرد این مقاله، شبیه اثر سید جواد طباطبایی است، با این تفاوت که ایشان پیوند «فلسفه و تصوف» را سبب مشکلات جامعه ایرانی می‌دانند، ولی پژوهشگران پژوهش پیش‌رو، ضمن تمرکز بر عهد قاجار، پیوند «فقه حدیث‌گرا و تصوف» را دلیل اصلی این رخداد به‌شمار می‌آورند. این تفاوت، به‌این سبب است که ایشان زوال اندیشه سیاسی را در نظر دارد و پژوهش پیش‌روی، رویکردی اجتماعی در پیش گرفته و بر خرافه متمرکز شده است (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۷۵).

برپایه این گونه‌شناسی ادبی و در چارچوب تلاش برای کشف «چگونگی پیدایش و رواج خرافه»، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که چرا با وجود نشانه‌های خردگرایی در اسلام، جامعه ایران قاجاری تا پیش از مشروطه، خرافی بوده و حتی صورت‌های خرافه در آن روبه‌فزونی بوده است؟ پاسخ موردنظر پژوهش این است که «آمیختگی فقه پیشامشروطه و تصوف در زمان قاجار —به‌رغم جدال‌های تاریخی بین آن‌ها— برپایه دو اصل رخ داد: نخست،

هر دو عقل‌گریز بوده و به‌رغم برتری اصولیون، همچنان رویکرد فقها مبتنی بر عقلانیت برای تغییر امور نبوده است؛ دوم اینکه سبک زیست ترویجی صوفیان در میان فقها رایج شد و این سبک زندگی نیز تمایلی به ایجاد تغییرات عقلانی نداشت؛ بنابراین، شاهد انباشت نگرشی هستیم که چندان عقلانیت را ملاک عمل قرار نمی‌داد و نتیجه این رویکرد، گسترش خرافه و فقدان توانایی علمی برای حل آن در سطح جامعه بود».

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر، مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی است. در تعریفی کوتاه، هدف جامعه‌شناسی تاریخی، پی بردن به این امر است که جوامع چگونه تغییر یا تداوم می‌یابند (هابدن، ۱۳۷۹: ۶۱). این تغییر یا تداوم، معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها، و فرایندهای اجتماعی است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۷۸)؛ بنابراین، چنانچه عقلانیت و نوع زیست اجتماعی را گونه‌ای نهاد اجتماعی و شیوه پیدایش آن را فرایندی اجتماعی به شمار آوریم، بهره‌گیری از این چارچوب مفید است. این رویکرد، مبتنی بر تجزیه و تحلیل، تخیل جامعه‌شناسانه، تفهم و درون‌فهمی، روش مقایسه، روش همدلی، و استفاده از داده‌های انسان‌شناسانه و نقلی است (کافی، ۱۳۹۱: ۱۳۲). این فراوانی روش‌های مورد استفاده در جامعه‌شناسی تاریخی، نشان‌دهنده وجود تنوع در جامعه‌شناسی تاریخی است. با وجود تقسیم‌بندی‌های گوناگون موجود در این مورد، در مجموع می‌توان چهار زیرمجموعه را در این رویکرد شناسایی کرد: جامعه‌شناسی تاریخی-قیاسی، جامعه‌شناسی تاریخی-استقرایی، جامعه‌شناسی تاریخی-روایی، و جامعه‌شناسی تاریخی-تفسیری (سام دلیری، ۱۳۹۴: ۹۶) و گونه به‌کاررفته در این پژوهش، جامعه‌شناسی تاریخی-تفسیری است. در این گونه، پژوهشگران تفسیری از نظریه خاصی بهره نمی‌برند و در پی تبیین پدیده‌های تاریخی نیستند، بلکه هدف آن‌ها، تفسیر موضوع‌های تاریخی است (سام دلیری، ۱۳۹۴: ۹۸). نویسندگان پژوهش پیش‌رو نیز قصد تبیین پدیده خاصی را ندارند (برای مثال، به‌رغم اشاره به مشروطه، هدف، تبیین آن نیست) و در پی تفسیر «موضوع خرافه» در یک فرایند تاریخی نه‌چندان طولانی هستند. در واقع، در این گونه از جامعه‌شناسی تاریخی، هدف، بررسی این موضوع است که چرا ما به شیوه خاصی (برای مثال، آلوده به خرافه) زیست می‌کنیم (سام دلیری، ۱۳۹۴: ۹۹).

۳. روش پژوهش

روش و فن به کار رفته در این پژوهش، در راستای انجام یک پژوهش کیفی، بهره‌گیری از مطالعه اسنادی است؛ هرچند پژوهشگران در پژوهش‌های کیفی، ناگزیر از تکثیر روش هستند (منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۶۲) و از این رو، در برخی مطالب، همچون تحلیل رویکردهای فقهی علمای قاجار (ملا احمد و مهدی نراقی) گاهی به روش تحلیل محتوای کیفی نیز نزدیک می‌شویم.

در تشریح مفاهیم به کار رفته در پژوهش نیز باید تأکید کنیم که نگارندگان، بین عرفان و تصوف تفاوتی قائل نیستند و رویکرد کلی هر دو را در نوع معرفت‌شناسی و نوع نگرش و اعتقاد صوفیان و عارفان به جایگاه عقل، یکسان می‌دانند؛ به‌ویژه اینکه بسیاری از صاحب‌نظران معاصر نیز معتقد به عدم امکان تمایزگذاری درست بین این دو هستند^(۱) (یثربی، ۱۳۸۲: ۱۳). همچنین، در تشریح مفاهیم عقلانیت و خرافه، گفتنی است که خرافه‌زدایی، به معنای گریز کامل از دین و سنت نیست؛ هرچند ریشه‌های سنتی و دینی خرافه را نمی‌توان نادیده گرفت، اما روش پیش‌روی مبتنی بر آیات قرآن است که می‌فرماید: «آیا بایست تابع پدران باشند؛ گرچه آن پدران بی‌عقل و نادان بوده‌اند و هرگز به راه راستی راه نیافته‌اند» (قرآن، بقره: ۱۷۰)؛ بنابراین، هرچند باور پژوهش پیش‌رو بر ادغام دین و خرافه در مقاطعی از تاریخ ایران است، اما خرافه‌زدایی و عقل‌گرایی، به معنای دین‌گریزی تعریف نشده است.

۴. ایران و جامعه قاجار؛ دوران تعمیق فقر و خرافه

فقر در دوران قاجار، جامعه ایرانی را ناخودآگاه، متمایل به گوشه‌نشینی و تصوف می‌کرد و چه بسا این مسلک را به سبب امکان نزدیک شدن به علوم غیبی و خرافی، راه توجیهی برای پاسخ به چرایی مشکلات خود می‌دانست. این سبک زیست اجتماعی، سبب گسترش فزاینده خرافات می‌شد. باورهای خرافی در دوره قاجار، به مراتب بدتر از دوره‌های پیشین بوده و به اوج خود رسیده است؛ به گونه‌ای که خرافات، چونان نوعی نظام معرفتی در ذهن برخی از عوام، و حتی خواص، کاملاً رسوخ کرده بود و خریداران مشتاقی داشت (شمیم، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۱). عده‌ای، خرافه‌پرستی فتح‌علی‌شاه را مانع اصلی درک درست او از شرایط حساس کشور می‌دانند (سفری، ۱۳۷۰: ۹۲-۹۰). در کتاب‌های تاریخ، به علاقه فراوان مستوفی‌الممالک به علوم غریبه و طالع‌بینی برای نفوذ بر شاه تأکید شده است. وی می‌کوشیده است از این طریق،

مخالفان خود را از صحنه خارج کند. این نفوذ خرافه‌آمیز مستوفی الممالک، او را از ارائه هرگونه استدلالی برای مخالفت با اقدامات اصلاحی بی‌نیاز می‌کرد (امانت، ۱۳۸۴: ۱۶۴). مظفرالدین‌شاه نیز شخصی خرافی بود که بی‌تدبیری‌اش، در نتیجه اعتقاد به چنین مسائلی، از دلایلی بود که وی را آلت دست درباریان می‌کرد (نجمی، ۱۳۷۵: ۵۳).

دو نکته در مورد رابطه دین و خرافه در دوران قاجار اهمیت دارد: نخست اینکه در بررسی ماهیت بسیاری از خرافه‌های رایج، نوعی نزدیکی به دین و تلاش برای دینی معرفی کردن آن عمل مشاهده می‌شود. دارا بودن وجهه دینی، سبب می‌شد که نه تنها مؤمنان چندان تمایل یا جرئتی برای مبارزه با آن نداشته باشند، حتی به آن عامل نیز باشند؛ برای مثال، در میان ایرانی‌های مذهبی چنین رواج داشت که نه تنها نباید با پیروان ادیان دیگر معاشرت و معامله کرد، حتی نباید به آن‌ها نگاه کنند (کلود، ۱۳۷۰: ۲۹۵). این رفتارهای خرافی به حدی بود که غیرمسلمانان چندان نمی‌توانستند به کشورهای مسلمان گام بگذارند، در نتیجه، تعامل با ملل دیگر که سبب آموختن علم و هنر بود، منع می‌شد و رواج خرافه، میسر (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۲۹).

دوم اینکه، چندان مبارزه‌ای با خرافات انجام نمی‌شد و در موارد محدودی که خرافه را منع می‌کرده‌اند، نه از سر طرد عقلانی یا رسیدن به جایگاه معرفتی جدید در جامعه، بلکه بیشتر از سر غیرت دینی و عوامل اجرای آن بوده است؛ برای نمونه، در برخی گزارش‌های تاریخی دوران قاجار چنین آمده است که رفت‌وآمد مردم، به‌ویژه زنان، به خانه ملاهای یهودی برای گرفتن دعا و طلسم و امثال آن، به حدی گسترده شده بود که حکومت به فکر چاره افتاد. این موضوع نشان می‌دهد، تنها تعصبات مذهبی، عامل منع بوده نه صرف موضوع خرافه (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۸۷-۲۸۶).

نبود راهکارهای علمی برای حل مشکلات، مهم‌ترین دلیل گرایش به خرافه بود؛ جایی که دین نه راهکاری ارائه می‌کرد و نه ممانعتی مؤثر. بسیاری از توسل‌ها به این خرافات از طریق دراویشی انجام می‌شد که ادعای کرامات داشتند. جیمز موریه در این باره از قول برخی دراویش و صوفیان، موارد عجیب و خرافی بسیاری را از اعتقادات مردم برای حل مشکلات بازگو می‌کند (موریه، ۱۳۷۹: ۶۴-۶۳). در واقع، بسیاری از دراویش و صوفیان در کار رمالی و دعانویسی و تعویذ مورد اقبال عامه مردم بودند؛ لایارد نیز همچون موریه، چنین تجربه‌هایی را در مورد موضوع‌های گوناگون نقل می‌کند (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۸۱-۱۷۷)؛ بنابراین، در این پژوهش در پی بررسی چرایی پذیرش نظام معرفتی مورد اشاره، شکل‌گیری فقه حدیث‌محور صوفیانه، و تأثیر آن بر دوری از عقلانیت و رواج خرافه هستیم.

۵. جریان‌های رقیب فقه سنتی؛ ماهیت مخالفت‌ها، همانندی‌های جریان‌ها

روی‌هم‌رفته، سه جریان عمده دینی مخالف در عصر قاجار عبارتند از: تصوف، اخباری‌گری، و شیخیه؛ اما در تلاش برای یافتن چرایی اختلاف فقها با این سه، می‌توان چنین نتیجه گرفت که یکی از عوامل اصلی بروز اختلاف، عوامل سیاسی و اجتماعی بوده است. با استناد به محتوای هر سه جریان درمی‌یابیم که گسترش این سه جریان، جایگاه فقها را تهدید می‌کرد؛ بنابراین، فقها بیش از آنکه نگران ترویج گونه‌ای خاص از معرفت‌شناسی باشند، نگران جایگاه سیاسی خود در جامعه بودند؛ همچنین، شکل‌های گوناگون اعتقاد به علوم غیبی در تمام جریان‌های یادشده قابل کشف بود، اما چندان موردنقد قرار نمی‌گرفتند.

۱-۵. جریان شیخیه

پیروان این جریان، ضمن اعتقاد به سه اصل ابتدایی دین، به رکن چهارمی نیز معتقدند. به عقیده آن‌ها، رکن رابع، همان شیعه کامل است که مبلغ، ناطق اول، و رابط بی‌واسطه امام و شیعیان است (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۶۹). این تفسیر، ضمن ایجاد اختلاف فقهی، دارای وجهه سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا هم‌زمان، سبب تغییر آرای مردم و جایگاه سیاسی اجتماعی روحانیت می‌شود. در توضیح رکن چهارم، با مفهوم ناطق واحد نیز روبه‌رو می‌شویم. در توضیح و تعریف ناطق اول چنین آمده است که «منظور، آن کسی است که نطق به حق نماید و اجازه تأسیس اساس از جانب خداوند عالم یابد، به‌وسیله وحی یا به امر نبی و الهام از جانب خدا یا به امر خاص از جانب امام^(ع) و یا از جانب کسی که از جانب امام است» (کرمانی، بی‌تا، ۲۹۹). در بررسی دو رساله احساسی، به‌خوبی فروکاسته شدن جایگاه رسمی فقها دیده می‌شود. در واقع، «فارغ از امکان تعدد ناطق واحد یا عدم آن»، شیخ چنین اعتقاد دارد که فقط شیعیان کاملی که به تهذیب نفس رسیده‌اند، می‌توانند با امام مرتبط باشند نه فقهای که درگیر ظن و گمان خویش هستند (احسائی، ۱۳۵۵: ۲۶۲). به‌نظر احسائی، علمای معمولی، سنخیتی با علم امام ندارند؛ زیرا این علما، اکثراً واسطه دولت و مردم هستند و نهایت دریافت آن‌ها، استنباطات لفظی از روایات است (احسائی، ۱۲۷۳ هـ.ق: ۳۷).

به‌طور خلاصه، دو نکته در مورد شیخ احمد اهمیت دارد که عبارتند از: استقبال و طرد او ابتدا نشان‌دهنده نظام فکری ایرانیان عهد قاجار است و دیگری نشان‌دهنده توان و اجماع روحانیون در تکفیر فردی که ممکن بود جایگاه آن‌ها را متزلزل کند. موضوع محبوبیت فراوان او با توانایی‌ها و

افکار ماورایی‌اش بی‌ارتباط نبوده است. زندگی زاهدانه شیخ موضوعی نبود که تنها مختص او باشد؛ عامل اصلی جذابیتش، همراهی او با جریان‌های بود که از یک مرجع غیبی تأثیر می‌پذیرفت و مردم به این‌گونه افراد علاقه‌مند بودند. جریان شیخ مبتنی بر امور غیبی بود و ادعا می‌کرد که در خواب، شعری از امام حسن (ع) دریافت کرده است که به کمک آن می‌تواند خدمت هر یک از امامان برسد و مشکلات را حل کند (تتکابنی، ۱۳۸۶: ۳۷؛ مدرسی، ۱۳۵۱: ۲۵).

این نوع ادعاها و ارتباط‌های غیبی او که مبتنی بر اشکال ضد عقل و علم‌گریزی اخباریون بود، سبب جذابیت او می‌شد (کسروی، ۱۳۲۳: ۱۸)، اما موضوع طرد و تکفیر شیخ توسط اصولیون را نمی‌توان به اندیشه‌های او درباره فلسفه معاد و حتی نوع معرفت‌شناسی او در مورد امور غیبی ربط داد، چون دست‌کم در موضوع فلسفه معاد، در همان زمان، برخی روحانیون، از جمله ملاعلی نوری و ملاهادی سبزواری، فلسفه ملاصدرا را تدریس می‌کردند و اعتقادات گوناگون درباره فلسفه معاد، چندان محل بحران نبود (کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۴۳). تکیه بر امور غیبی‌ای مانند خواب نیز سبب طرد و تکفیر نمی‌شود، ولی رویکرد روحانی‌گریز او مشکل‌ساز می‌شد؛ ابتدا اینکه گروهی از روحانیون را طرد می‌کرد و دوم اینکه نهاد روحانیت بر پایه برخی روایت‌ها، مانند حنظله، تمایلی به تأیید شیخ نداشتند؛ بنابراین، نهاد روحانیت به‌رغم دیدگاه‌های متفاوت درباره آرای شیخ، وی را طرد کرد (مدرسی، ۱۳۳۵: ۳۰).

۲-۵. جریان اخباری

ظهور دوباره اخباری‌گری در عهد قاجار، متأثر از جایگاه میرزامحمد اخباری، نیز دو سویه مهم دارد: تأثیر علوم غریبه در قدرت‌گیری او، و تأثیرگذاری علما در افول جایگاه او. هرچند نمی‌توان وی را صوفی نامید، ولی نگارش برخی کتاب‌ها، نشان‌دهنده جایگاه علوم غیرعقلی و غریبه در دیدگاه‌های او است (اخباری، بی‌تا: الف؛ اخباری، بی‌تا: ب)، اما نوع نگاه او به این علوم، «چندان» (در مقایسه با بخش‌های دیگر فکری او) موردنقد قرار نگرفته است. به‌نظر می‌رسد، عامل اصلی جدال او و روحانیون، نه جدلی عقلی و معرفتی، بلکه بیشتر، نبردی سیاسی بوده است. میرزا محمد، ادعاهایی مبنی بر علوم غریبه داشت که نشان‌دهنده رواج مطلوبیت آن در آن دوران بود، ولی جدل اصلی او و فقها، معرفتی نبود. بررسی رسایل محمد اخباری و کاشف‌الغطاء، تأییدگر این ادعا است. از مجموع مطالب موردبحث در سه رساله، یکی با عنوان «رساله انتقادی میرزامحمد اخباری درباره آرای شیخ جعفر کاشف‌الغطاء» و دو

مورد دیگر، رساله‌هایی نوشته‌شده شیخ جعفر با عنوان‌های «دو رساله از کاشف‌الغطاء علیه میرزامحمد اخباری» چنین برمی‌آید که درحقیقت، جدال اصلی، سیاسی-اجتماعی بود؛ بررسی متن‌ها نشان می‌دهد، میرزا از اینکه شاه تا این اندازه گوش‌به‌فرمان مجتهدان است، دل‌خوشی نداشت (اخباری، بی‌تا: الف). افزون‌براین، مشکل عمده شیخ جعفر این بود که میرزامحمد، تحت‌الحمایه شاه بوده است (جعفریان، ۱۳۹۱: ۸۴).

در رساله میرزامحمد، به‌غیر از بند دوم که به نفی جایگاه فقها و اصولیون پرداخته است، بقیه موضوع‌ها، تنها جدل‌های فقهی و بیشتر درباره شهادت ثلثه است (اخباری، بی‌تا: الف). اینکه چرا این موضوع آن‌قدر مهم بود که سبب نزاع شد، جای تأمل دارد! در طرف مقابل نیز وضعیت تقریباً همین‌گونه است. رد جایگاه اخلاقی میرزامحمد توسط شیخ جعفر، اعتراض به طعن علما و جایگاه فقها، بررسی مفهوم قیاس و اعتبار آن در فقه، نسبت خانوادگی میرزامحمد و اموی دانستن او، رابطه شاه و شیخ‌جعفر، اعتبار کتب اربعه، بررسی جایگاه اجتهاد و امر تقلید، شهادت ثلثه، چرایی رد مناظره، جایگاه حدیث، و تفسیرهای جدید میرزا و شاگردانش از دین، از جمله جدلیات دو طرف بود (جعفریان، ۱۳۹۱: ۴۳)؛ بنابراین، با وجود تأثیرگذاری گسترده کرامات میرزامحمد در جذب مردم و رد آن‌ها از سوی علمای مخالف (جعفریان، ۱۳۹۱: ۲۶)، نه نظام معرفتی میرزا و تمایلاتش به علوم غیبیه، بلکه جدل‌های گسترده، نحوه روابط او و علما، و نگرشش به جایگاه علما سبب اختلاف شد؛ زیرا اعتقاد به کرامات در میان روحانیون، امری متداول بود و در این جنگ، تأثیر اندکی داشت (جعفریان، ۱۳۹۱: ۲۱)^(۲)، اما سبب تفسیق، ارتداد، و قتل آنچنان‌که برای میرزامحمد شد، نمی‌گردید. بنابر روایت مشهور، دلیل قتل او این بود که لایزال، سب علما می‌کرد (جعفریان، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۲).

۳-۵. جریان صوفیان

مهم‌ترین موارد اختلاف صوفیان و روحانیون را می‌توان در ۴ مورد خلاصه کرد: یکم، نظریه وحدت وجود، دوم اباحه‌گری، سوم غلو و چهارم، دیدگاه‌های سیاسی. در بررسی مواردی چون اباحه‌گری، غلو، و اعتقاد به وحدت وجود، بیان چند نکته لازم است: نخست اینکه اباحه، منش صوفیان اصیل نیست؛ درواقع، برخی از اهل تصوف که آنان را اباحیه می‌نامند، اعتقاد دارند که آدمی به جایی می‌رسد که می‌تواند از بند تکالیف شرعی آزاد شود؛ زیرا (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۲۵) به‌اشتباه، حریت را بالاتر از عبودیت تعریف می‌کنند و باور دارند که رسیدن به

حریت، سبب لغو تکلیف می‌شود (طوسی، ۱۳۸۰: ۷۹، به نقل از روحانی، ۱۳۸۴: ۱۲۷). این گروه، مورد انتقاد دیگران نیز هستند و نمی‌توان با استناد به اعمال آن‌ها، اباحه را یکی از اصول تصوف به‌شمار آورد. در مورد موضوع غلو، حقیقت این است که غلو در تشیع، امری متداول، اما گاهی ناخوشایند بود، ولی تنها مختص صوفیان هم نبود. به‌ویژه اینکه بسیاری از موارد غلو، همچون علم امام، موضوعی جدلی بوده است. در مورد موضوع وحدت وجود، نکته نخست اینکه این بحث در چارچوب موضوع‌های فقهی قرار نمی‌گیرد و بحثی کلامی است؛ از این‌رو، ضمن ایجاد گونه‌های مختلف آن و ارائه دیدگاه‌های گوناگون درباره آن، بسیاری از بزرگان آن را سبب کفر و نجاست نمی‌دانند. نکته دوم اینکه، این موضوع، کشش اجتماعی نداشته و نمی‌تواند در امور جاری جامعه سبب اختلاف شود (خونی، ۱۳۷۷: ۸۳).

نکته مهم در مورد موضوع اختلاف‌های اجتماعی این است که این درگیری، زمانی چهره خشن‌تری به خود می‌گرفت که صوفیان در برابر نظریه‌های فقه سیاسی شیعه و جایگاه علما، دست به نظریه‌پردازی، تقلیل جایگاه فقیه، ارجح نشان دادن جایگاه پادشاه، و بیان تفسیری متفاوت از مفهوم اولی‌الامر می‌زدند. نگارش رساله توسط برخی از اهل تصوف، با اینکه دارای انگیزه‌های فراوانی بوده‌اند، بی‌شک سبب ارتقای وجهه سیاسی صوفیان، جلب نظر پادشاه، و فروکاسته شدن جایگاه فقها می‌شد.

روی هم‌رفته و فارغ از توجه به جزئیات، رویکرد صوفیان مبتنی بر نظریه مقبولیت سلطنت بوده است تا مشروعیت آن. برخی بر این نظرند که روی آوردن درویش به اندیشه مقبولیت سلطنت به دلیل تسامح مذهبی و دینی درویش بود؛ در واقع، «سیاست‌های تند و خشن برخی از علمای علیه درویش باعث می‌شد که صوفیان در راستای مصالحه دینی خود به جلب نظر پادشاه روی آورند» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۸: ۲۱۶)؛ برای نمونه، رستم‌الحکما می‌گوید: «بر اولی‌الالباب پوشیده مباد که در این عالم... بعد از شأن الوهیت، شأن سلطنت می‌باشد و از جانب خدا، سلاطین و ملوک خلفا در ارض و اطاعتشان بر عالمیان فرض است؛ همچنان‌که خدای تبارک و تعالی واجب‌الوجود حقیقی است... پادشاهان واجب‌الوجود مجازیند» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۱۰-۱۰۷، به نقل از رستم‌الحکما، بی‌تا: ۳۹۴).

صوفی دیگری به نام دماوندی، با نگرشی مشابه معتقد است: «در قضا و قدر که در احکام الهی است، قابلیت اصلی و استعداد ذاتی شرط است که آنچه را اقتضا کند، از سلطنت و دولت و نکبت و نیران و جنان، بی‌زیاده و نقصان، عطا و احسان یابد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۸:

۲۷۸، به نقل از: رشتی، ۱۲۷۸: ۳۱). وی معتقد است که هدایت، مبنی بر رهبری دو گروه است، رسولان الهی و پادشاهان دین پرور که سایه پروردگار و حضرت پروردگار هستند» (زرگری نژاد، ۱۳۹۸: ۲۷۸، به نقل از رشتی، ۱۲۷۸: ۳۱).

یکی دیگر از صوفیان، به نام کشفی دارابی، با توسل به آیه‌هایی چون «یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض» و همچنین، روایت‌هایی مانند «السلطان ظل الله فی الارض»، معتقد است، سلطان باید پادشاهی خود را عطیه‌ای الهی بداند، چراکه پادشاهی با مرتبه نبوت جمع می‌شود» (زرگری نژاد، ۱۳۹۸: ۲۲۷، به نقل از: کشفی، ۱۲۴۶: ۱۰۳). از دید او، مجتهدان و سلاطین هر دو، یک منصب را عهده‌دار هستند که همان منصب امامت است، اما به دلایلی، این امر بین علما و سلاطین تقسیم شده است (زرگری نژاد، ۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۶۶)؛ بنابراین، کشفی و بسیاری از همفکران او، مانند نایینی یا ذوالریاستین، نه تنها جایگاهی فراتر از سلاطین برای فقها قائل نیستند و نیازی به چنین اذنی از سوی آنان نمی‌دانند، حتی سرپیچی و اطاعت نکردن از پادشاه در شرایط یادشده را خطا و «گناه شرعی» محسوب می‌کنند (زرگری نژاد، ۱۳۹۸: ۳۹۲، به نقل از: نایینی، ۱۳۰۱: ۳۷). نتیجه چنین اندیشه‌هایی این است که پادشاه، عزیزکرده خداست. پادشاه، اولی الامر است و از جانب امام معصوم منصوب شده است (زرگری نژاد، ۱۳۹۸: ۴۹۳، به نقل از نایینی، ۱۳۰۱: ۳۷).

«شاید» علت اصلی مخالفت روحانیون با صوفیان این است که آنان ولایت را خاص امام و در غیبت وی، ویژه نواب او می‌دانند؛ در حالی که صوفیان، اقطاب خود را در زمره اولیاء الله در آورده، اطاعت از آنان را واجب می‌شمردند و ضمن تقلیل جایگاه سیاسی، برای عالمان شرع، جایگاهی قائل نیستند (صفا، ۱۳۷۲: ۲۰۴-۲۰۳). در واقع، علما گسترش تصوف را عامل فروکاسته شدن جایگاه سیاسی خود دانسته و حاکمان را در طرد آنان با خویش همراه کردند، بدین ادعا که اینان ادعای خروج دارند و بر سریر شاهی عروج!!! (هدایت، ۱۳۸۷: ۹۵)؛ بنابراین، نمی‌توان به طور قطع، اختلاف‌ها را مبتنی بر تفاوت دیدگاه‌های معرفتی دانست. روی هم رفته، به نظر می‌رسد، اصولاً ماهیت چنین تقابلهایی علیه تصوف و عرفان نبوده است؛ زیرا در دوران قاجار و در حوزه‌های علمیه، توجه ویژه‌ای به منابع عرفانی می‌شد؛ به این ترتیب، می‌توان گفت که مقابله فقها با صوفیان بیشتر ناشی از مسائل سیاسی و اجتماعی بوده است؛ زیرا اقتدار نیروی مذهب را که ریشه در تعالیم و آموزش‌های دینی داشت، برای تأمین قدرت دنیوی دین لازم می‌دانستند (پارسانیا، ۱۳۷۹: ۳۶۶)؛ بنابراین، این جدل‌ها را نمی‌توان تنها رویارویی‌های معرفتی دانست.

۶. جریان حاکم فقهای قاجار، خاندان نراقی، شاخص علمای قاجار

با توجه به جایگاه ملامهدی و ملااحمد نراقی در دوران قاجار، در اینجا ابتدا نوشته‌های این دو روحانی را در راستای دستیابی به دو هدف، بررسی کرده‌ایم: نخست، واکاوی جایگاه علم، دوم، نوع نگرش این دو روحانی به دنیا و مافیها. مطلب نخست، نوع معرفت‌شناسی جریان روحانیت عصر قاجار را به لحاظ میزان توجه به انواع علوم جدید و عقلانیت مشخص می‌کند و مطلب دوم اینکه آیا تصوف به‌عنوان نوعی زیست اجتماعی، در گفتار نراقی‌ها قابل کشف است یا خیر؟

در نگاه نخست، این‌گونه به نظر می‌رسد که ملااحمد، نظر مساعدی در مورد علوم عقلی و تجربی دارد؛ زیرا این علوم را نوعی در مانگر می‌داند؛ برای نمونه، وی دلیل جهل مرکب را آشفتگی ذهن می‌داند و معتقد است، بهترین درمان این است که صاحب آن را بر خواندن علوم ریاضیه توصیه کنند؛ زیرا آن‌ها موجب استقامت ذهن می‌شوند (نراقی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). چنین توصیه‌ای نشان‌دهنده پذیرفتن این علوم است، ولی میزان اهمیت و ارزش این علوم در دیدگاه نراقی مشخص نیست.

نراقی، خود برای رفع این ابهام، یعنی میزان ارزش علم، اقدام به تقسیم می‌کند و می‌گوید: علوم در وجوب تحصیل، متفاوت و بر دو قسم‌اند: اول، علم دنیا: از این علوم، چندان سرور و سعادت در آخرت حاصل نمی‌شود و تحصیل آن‌ها واجب نیست، بلکه «نادراً» می‌شود که در تحصیل بعضی مسائل از این علوم، «واجب کفایی» باشد؛ دوم، علم دین که متشکل از علم الهی، اخلاق، و فقه است. تحصیل این سه واجب است. اما در اینجا نیز رویکرد نراقی چندان به علم و فلسفه مناسب نیست. وی معتقد است: علم الهی و اصول عقاید بر همه کس لازم است...، اما نه چنان‌که در کتب حکمت و فلسفه نسبت به علم الهی داده‌اند؛ به‌طور مثال، فهمیدن اینکه علم «حضور» است یا «حصولی»، ... بلکه نهی از آن‌ها شده (نراقی، ۱۳۸۸: ۱۰۰). طرد حکمت و فلسفه نیز در دیدگاه نراقی قابل مشاهده است. نراقی معتقد به فایده حداقلی علوم عقلی است و حتی در نقد علومی چون کلام چنین بیان می‌کند: عقاید آنان مانند ریسمانی است که در مقابل باد آویخته باشد. تنها فایده این علم آن است که در برابر ملحدان، تشکیکات آنان را به قواعد علم مناظره دفع نماید (نراقی، ۱۳۸۸: ۶۴۵).

نراقی، ضمن فروکاستن مقام علم، حتی به مسائلی چون سعد و نحس ایام متوسل می‌شود؛ درحالی‌که این موضوع نه تنها به لحاظ علمی نپذیرفتنی است، حتی در بررسی‌های

فقهی نیز دارای تعارض نفی است. وی می‌گوید: سعادت‌مند واقعی به‌سبب تجرد و تعالی خود، از امور جسمانی فراتر رفته از تصرف طبایع فلکی بیرون است و از تأثیر ستارگان و اجرام سماوی برتر است و سعد و نحس آن‌ها در او هیچ تأثیری ندارد و از خورشید و ماه منفعلی نیست (نراقی، ۱۳۸۹: ۸۳). این مطلب دو نکته را مشخص می‌کند: نخست، اعتقاد نراقی به نحس و سعد بودن برخی از روزها، و دوم، به‌ناگزیر، نوع راه‌حلی که او برای غلبه بر این نحس بودن اعلام می‌کند نیز نگرشی غیرمعقول است که لازمه پذیرش آن، اعتقاد به نوع نظام معرفتی متأثر یا شبیه به عرفان و تصوف است. در تحلیل مطلب یادشده و مشخص کردن تفاوت نظام معنایی فقهی مبتنی بر عقل و مبتنی بر نقل، علامه طباطبایی در موضوع سعد و نحس چنین اعتقاد دارند: «از نظر عقلی نمی‌توان دلیلی اقامه کرد که فلان زمان نحس است و فلان وقت سعد، ... ما هم که بر علل و اسباب مؤثره در حوادث، احاطه علمی نداریم تا بگوییم فلان قطعه از زمان نحس است یا سعد، از نظر شرعی، فقط آیاتی داریم که دلالت دارند، ایامی خاص و تاریخی، روزهای نحسی بوده‌اند؛ ولی نمی‌رساند که حتی همان روزها، در آینده نیز نحس هستند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۸۳).

۱-۶. نزدیکی دیدگاه نراقی‌ها و دنیاگریزی صوفیان

• ملامهدی در «جامع‌السعادات» معتقد است که دنیا، دشمن خداست، چراکه راهزن بندگان خدا در طریق عبادت است (نراقی، ۱۳۸۹: ۳۳). تحلیل این مطلب، گمانه نزدیکی به تصوف را زنده می‌کند. به‌گونه‌ای که بسیاری، اندیشه‌ی وی را در طول اندیشه غزالی می‌دانند (نراقی، ۱۳۸۹: پاورقی ۳۳). ملااحمد در سخنان خود علیه صوفیان، دنیاگریزی آن‌ها را نفی نمی‌کند، بلکه چنین جریانی موردقبول اوست، ولی رفتارهایی را نقد می‌کند که نشان‌دهنده تصوف عوامانه است. نراقی، صوفیان را اراذل و پست‌ترین طوایف عالم می‌داند، چون نه معنی تصوف را فهمیده‌اند و نه از راه و رسم دین، ایشان را اثری، و نه از خدا و پیغمبر، آن‌ها را خبری است (نراقی، ۱۳۸۸: ۶۵۲)؛ بنابراین، تصوف را نفی نمی‌کند، بلکه معتقد است که اینان، چنین می‌پندارند که با این حرکات، درویش می‌شوند و به درجات اهل توحید و عرفان ترقی می‌کنند (نراقی، ۱۳۸۸: ۶۵۳). درواقع، سبک و شیوه تفکری که نفی‌کننده دنیا باشد، موردانتقاد نراقی نیست، ولی برخی اعمال و رفتار را نفی می‌کند. او تصوف را چونان یک سبک زیست و شیوه تفکر که مبتنی بر دنیاگریزی است، تأیید هم می‌کند، اما انتقاد وی به صوفیان، اباحه‌گری آنان

است؛ به‌ویژه اینکه این رفتارها سبب می‌شود که فقها و محدثان را به چشم حقارت نظر کنند و طعن به ایشان زنند (نراقی، ۱۳۸۸: ۶۵۴).

• نراقی با استناد به احادیث، عزلت را توصیه و اختلاط را مشروط می‌کند^(۳). شرط نراقی برای حضور در اجتماع، عالم بودن است و به‌سبب تعریف خاص او از علم، بی‌گمان این شرط شامل حال همه نمی‌شود؛ بنابراین، به‌ناچار، عزلت به‌عنوان شرط انس الهی و معرفت مطرح می‌شود (نراقی، ۱۳۸۸: ۷۶۰)؛ هرچند خود بیان می‌کند که منافاتی میان اختلاط با مردم و انس به خدا نیست، اما هر ضعیف‌نفسی طمع در این مرتبه نمی‌تواند کرد (نراقی، ۱۳۸۸: ۷۶۰).

• شاید موارد یادشده، بیانگر تمام نگاه عارفانه نراقی در مورد دنیا نباشد، ولی مرور «طاق‌دیس» ملا احمد، نشان‌دهنده روحیات او، نزدیکی به تصوف، و حتی مولانا است. وی در «طاق‌دیس»، صوفی‌گری، به‌معنای اباحه‌گری را آشکارا نفی می‌کند، ولی نوع زیست صوفیانه را پذیرفتنی می‌داند. نظر وی درباره صوفی‌گری چنین است: «هیچ دانی چیست صوفی‌مشربی؟ ملحدی، بنگی، مباحی مذهبی» (نراقی، ۱۳۹۰: ۱۱۴). نراقی آشکارا عدم وابستگی مذهبی آنان را رد می‌کند، ولی نوع نظام معرفتی تصوف را نفی نمی‌کند. مثنوی «طاق‌دیس»، آشکارا دارای مشرب صوفیانه و متأثر و مشابه «مثنوی معنوی» است؛ برای نمونه، از ۵۶ داستان مطرح‌شده در طاق‌دیس، ۵۱ مورد، به‌گونه‌ای کاملاً مشابه در مثنوی ارائه شده است (امامی، ۱۳۸۴: ۱۰). این رویکرد در کتاب «خزاین» نیز به‌دلیل نزدیکی با اشعار عرفانی حافظ و همچنین، شرح اشعاری از اهل تصوف، چون نورعلیشاه، قابل اثبات است (نراقی، ۱۲۴۵: ۴۱۲).

۷. فقه و عقلانیت؛ نشانه‌های ضعف عقلانیت در فقه پیشامشروطه

بررسی جریان‌های مشروطه نشان می‌دهد، ورای جدال‌های اخباری یا اصولی، فقه آن دوران بیشتر مبتنی بر حدیث بوده و توانایی تکیه بر عقل، اصلاح، و زایش امر جدید را نداشته است. عنایت، در تأیید این موضوع می‌گوید: «نمی‌توان رابطه دقیق بین جریان‌های اجتماعی با دگرگونی اندیشه دینی تعیین کرد؛ مثلاً نمی‌دانیم آیا تفرقه اصولی-اخباری، هماهنگ با آرایش نیروهای اجتماعی بوده یا نه؟ چراکه فقهای شیعه، علی‌رغم حضور در مشروطه، به‌طورکلی، چندان در مسائل اجتماعی از اصل اجتهاد بهره نگرفته‌اند؛ در نتیجه، ذهن شیعی در میان همان جزئیات انعطاف‌ناپذیری که خصیصه سایر فرقه‌های اسلامی است، محصور بوده است

(عنایت، ۱۳۷۲: ۲۷۷).

بررسی موردی اختلاف‌های دوران مشروطه، سکون و بی‌توجهی به عقلانیت برای تطبیق موضوعی و زمانی مشکلات در جریان مشروطه خواه را نشان می‌دهد. شیخ فضل‌الله چنین اعتقاد داشت که: «حقیقت مشروطه عبارت است از آنکه منتخبین، نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق «اکثریت» آرا بنویسند و بدون ملاحظه آن با شرع اطهر، هر چه به نظرشان نیکو و مستحسن آمد آن را قانون مملکتی قرار دهند» (آبادیان، ۱۳۷۴: ۴۲). شیخ فضل‌الله، ناخودآگاه در این گفتار، آنجا که می‌گوید: «نظر به مقتضیات عصر بکنند!»، جایگاه عقل را تقلیل می‌دهد. سیدلاری در تکمیل این بحث (تقلیل جایگاه عقل) معتقد است: «هیچ نظر و آرای از هیچ عقلی محل اعتبار نبوده، مگر راجع به نظر صواب علما و نواب و عقل عقیل مستقل امام (خسروشاهی، ۱۳۹۶: ۵). پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که فارغ از دیدگاه‌های اخباری و اصولی، با توجه به مقتضیات عصر چه باید کرد؟ آیا ابزاری غیر از عقل وجود دارد یا رجوع دوباره به حدیث، تنها راه است؟

پاسخ پرسش بالا، متأثر از این اصل اخباریون است که معتقدند: «هر واقعه‌ای که تا روز قیامت برای مسلمانان پیش آید، حکم معینی دارد و خداوند آن را در قرآن نازل کرده و بیان فرموده است (بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۷۵). تطبیق این گفته با نظرات شیخ، وضعیت را نمایان می‌کند؛ شیخ معتقد است: «ما طایفه امامیه، کامل‌ترین قوانین الهیه را داریم؛ لذا ابداً محتاج جعل قانون نخواهیم بود (آبادیان، ۱۳۷۴: ۴۲). برپایه سخنان شیخ، آنچه او ارائه می‌کرده است، بیان صرف حدیث، و شاید نوعی اخباری‌گری است و محقق نائینی نیز این موضوع را تأیید کرده است. ایشان مخالفت برخی فقها با تنظیم قانون اساسی را متأثر از مشرب علمای اخباری در مخالفت با هرگونه استنباط و اجتهاد می‌دانند؛ جایی که عقل به حاشیه می‌رود (فیرحی، ۱۳۹۵: ۳۲۹-۳۲۸). این نوع نگرش، علم را به حاشیه می‌راند و هر موضوع جدیدی را بدعت می‌دانست و به‌ناچار و در نبود علم، راه را برای خرافه باز می‌کرد. شیخ معتقد بود: «آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ آیا تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را ضعیف نمی‌کند؟ حالا شروع به مشروطه کردید؟ نمی‌دانید در مشروطه اگر من بخوام روزنه این اتاق را متعدد نمایم... باید مالیات بدهم»؟

نوع نگرش به مسائل جدیدی مانند علم و طرد آن‌ها — برپایه تجربیات دارالفنون یا مدارس تبریز — پیشینه طولانی علم‌گریزی این تفکر را نشان می‌دهد (کرمانی، ۱۳۹۵: ۳۲۲؛

رینگر، ۱۳۹۳: ۳۱۴). اینکه علت اصلی این موارد چه بود (فقهی یا سیاسی) موضوع جداگانه‌ای است، اما بحث‌های یادشده تنها با استناد به احادیث دینی مطرح می‌شد و نتیجه‌ای جز علم‌گزیزی برای جامعه نداشت؛ بنابراین، آشکار است که فقه پیشامشروطه، محتاط و حدیث‌گرا بود و چندان توانایی اجتهادهای جدید و بهره‌گیری از عقلانیت به‌عنوان منبع و نظام معرفتی جدید را نداشت. این حدیث‌گرایی و ضعف در پالایش عقلی آن، به‌اندازه‌ای است که حتی ملا مهدی نراقی نیز متهم به استناد به احادیث ضعیف است (نراقی، ۱۳۸۱: مقدمه ۲۰). آنچه در تحلیل جریان دینی زمان قاجار اهمیت دارد، این است که تقریباً پیروزی اصولیون بر اخباریون، نوعی پیروزی سیاسی بود و جریان دینی و اجتماعی زمان قاجار، بیشتر تحت تأثیر نقل بود تا عقل. در واقع، رویکرد معرفتی روحانیون ایران از زمان صفویه تا مشروطه، تقریباً حدیثی و اخباری و حتی تفسیرهای قرآنی نیز تفسیرهای روایی بود و این مسیر در دوران قاجار نیز ادامه یافت؛ بنابراین، به‌طور کلی، تا اواخر دوره قاجار و مشروطیت، هیچ اصلاح مؤثری در نوع نظام معرفتی دینی ایرانیان به‌وجود نیامد و نقل بر عقل برتری داشت (جعفریان، ۱۳۹۴: ۱۹۳-۱۷۹).

در واقع، به همان اندازه که مشروطه، فقه سیاسی را به‌چالش کشید، با ورود عقل به جریان‌های رایج، مسائل اجتماعی هم از موضع دین موردسؤال واقع شدند و چرایی سکون و خرافه را در ماهیت دینی یافتند که به‌سبب اصرار پنهان حدیث‌گرایان، امکان نوزایی را از دست داده بود. این‌گونه بود که تلاش برای خرافه‌زدایی و در مجموع، دگراندیشی دینی، با توسل به عقلانیت، قرآن و حدیث به‌صورت هم‌زمان، آغاز شد. رشد جریان اصلاح‌گری دین پس از مشروطه، اثبات‌کننده این مدعا است.

۸. فقه و تصوف؛ چگونگی تقریب

شیوع گسترده تصوف در عهد قاجار، در دو بعد روحانیون، غیرروحانیون (پادشاه، عوام و...) رخ داد. در مورد چرایی این رواج، دو پاسخ ارائه شده است: درباره افراد غیرروحانی، نیاز به تصوف، چونان یک مکتب آرامش‌بخش یا نوعی از زیست، همچنین، نیاز به توجیه‌های خرافی برخی صوفیان، سبب گسترش تصوف در میان عوام می‌شد. این موضوع، مختص فرد خاصی نبود و عامی و پادشاه به‌دلیل نیاز به غیب‌گویی، به صوفیان گرایش یافتند و این سبک زندگی مبتنی بر دنیاگریزی و تمرکز بر علوم غیرعقلی، به مسئله‌ای رایج تبدیل شد. در واقع، در آن

زمان، کمتر خانه‌ای را می‌شد یافت که دواهای دردهای خود را در نزدیکی و استفاده از صوفیان
 نبیند (زرگری نژاد، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

این رویه به حدی رایج بود که حتی پادشاهانی که در مقام مقابله با صوفیان بودند، به
 خلق و خوی آنان چندان بی‌میل نبودند؛ برای نمونه، حتی فتح‌علیشاه صوفی‌ستیز نیز تحت تأثیر
 این اندیشه‌های ماورایی بود؛ به گونه‌ای که در هنگامه جنگ، در پی درخواست دارالسلطنه تبریز
 مبنی بر فراهم کردن اسباب جنگ، چنین پاسخ داد که «اعتقاد تو به اسباب است و اعتقاد ما به
 مسبب‌الاسباب» (قائم‌مقامی، ۱۳۵۹: ۶۳). شاید در ابتدا، چنین پاسخی را برآمده از ایمان
 وی بدانیم، ولی همراهی او با میرزا محمد اخباری، نشان‌دهنده تمایل او به سبک اندیشه و
 زیست صوفیانه است؛ به‌ویژه زمانی که در پی ادعاهای میرزا محمد مبنی بر قتل ایشپختر قرار
 می‌گیرد، این جذابیت بیشتر می‌شود (تنکابنی، ۱۳۸۶: ۱۷۸). عملکرد شاه بیش از آنکه
 نشان‌دهنده تمایل او به یکی از طرفین درگیری فقه-تصوف باشد، نشان‌دهنده گرایش گسترده
 مردم آن عصر به امور غیبی و غیرعلمی است. به‌نوعی می‌توان گفت، اندیشه ایرانی در قرن
 نوزدهم، شیفته امور غیبی و حل مسائل با دانشی فراسوی حوزه شناخت معمولی بوده است
 (کاظمی، ۱۳۹۷: ۱۳۳). این شیفتگی پادشاه به غیب و تصوف، به گونه‌ای آشکارتر در زمان
 محمدشاه و حتی مظفرالدین شاه نمایان شد (همایونی، ۲۵۳۵: ۸۶).

دلیل قدرتمند دیگری که سبب جذب روحانیون و در نتیجه، دیگران به سوی تصوف شد،
 حرکت دوسویه فقه و تصوف به سمت یکدیگر بود: رفع زواید غیرشرعی صوفیان و تمایل
 صوفیان به شرع از یکسو، و ازسوی دیگر، تمایل روحانیون به اخلاق و کرامات. نمونه آشکار
 این واقعه، صوفیان نعمت‌الهی و از سوی مقابل، برخی روحانیون متمایل به اخلاق، مانند
 ملاقلی همدانی است. این شرایط این‌گونه رخ داد که با فوت محمدعلی کرمانشاهی و بروز
 اختلاف بین برخی صوفیان و همچنین، برخی اختلاف‌ها میان فقها، طریقه نعمت‌الهی، قدرت
 گرفت. این قدرت و رشد تصوف نعمت‌الهی، سبب نزدیکی صوفیان و متشرعان به یکدیگر
 شد؛ تاجایی که حتی پسر روحانی صوفی‌گش، کرمانشاهی، هم به جمع آن‌ها پیوست
 (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۳۳۶-۳۳۷). نکته مهم درباره این تقریب، شکل‌گیری نوعی منش جدید
 در میان فقها بود. در واقع، درحالی که تا عهد تیموریان و صفویان، کرامت‌هایی به صوفیان
 منتسب می‌شد، در نتیجه تشریف فقها به زیارت امام غایب، با برخی از اختلاف‌ها، چنین
 کرامت‌هایی به فقها نیز نسبت داده شد؛ موضوعی که نه تنها سبب نزدیکی صوفیان به آن‌ها،

بلکه به درس و تعلیم نیز شد (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۳۹۳). در واقع، پس از طرد اولیة صوفیان در دوران فتح‌علیشاه، ورود عالمان متشرع به جرگه صوفیان و پدید آمدن صوفیان مجتهد و عرفای متشرع، نه تنها جان تازه‌ای به تصوف داد، حتی امکان تقریب اندیشه اجتماعی متشرعان و صوفیان را نیز فراهم کرد (صبوریان، ۱۳۹۸: ۲۱۰).

در این راستا، نورعلیشاه که خود را وارث میراث معنوی اسلامی می‌دانست، ضمن اصلاح برخی رفتارهای گذشته، مانند اباحه، و حتی مبارزه با آن‌ها، به اصول شریعت نزدیک شد. این رفتار، ناشی از آشنایی وی با «اخباریون» بود (ندافی، ۱۳۹۰: ۶۲). در واقع، آثار نورعلیشاه، تاریخ تصوف ایران را در یک دوره پر شور و هیجان از تجدید عهد تصوف حلاج، در محیط شیعی وارد کرد (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۳۰۹). در حالی که در گذشته، یکی از دلایل طرد صوفیان، اباحه‌گری آنان بود، به تدریج، جریان آنان دگرگون شد؛ تاجایی که حسین‌علیشاه، جانشین نورعلیشاه، نه تنها در واجبات، حتی در مستحبات نیز به الگویی برای دیگران تبدیل شد؛ به گونه‌ای که رفتار فتح‌علیشاه با او، کاملاً نشان‌دهنده دگرگونی جریان و جایگاه صوفیان بود (دیوان بیگی، ۱۳۶۶: ۱۰۴۸-۱۰۴۷). آنچه درباره موضوع رواج تصوف، به ویژه در مورد افرادی چون حسین‌علیشاه مهم است، این است که آنان در ابتدا به تحصیل علوم ظاهری روی آورده بوده و پس از تکمیل آن علوم، گام در وادی تصوف گذاشتند. حتی جانشین وی، مجذوب‌علیشاه نیز پس از چندین سال شاگردی فقها، به ویژه ملا احمد نراقی، به صوفیان پیوست (هدایت، ۱۳۸۹: ۳۸۳). تمرکز بر تصوف، چونان شیوه‌ای از زیست و تفکر که امکان قربت با فقه را دارد، تا جایی ادامه داشت که حتی صوفیان، برای پالایش افکارشان و موجه جلوه دادن خود، متن‌هایی را نگاشتند که در آن‌ها تنها برخی از رفتارهای صوفیان نفی شده بود؛ برای نمونه، مجذوب‌علیشاه، ضمن اشاره‌هایی به آثار علامه مجلسی، مدعی است که سلوک صوفیان به صورت مطلق نهی نشده است (مجدوب‌علیشاه، ۱۳۵۳: ۲۳۸). این نوشته‌ها، در پی فراهم کردن شرایطی برای نزدیک شدن و همسو نشان دادن تصوف و فقه بوده‌اند. این تقریب و قدرت‌گیری، به گونه‌ای پیوسته ادامه یافت، اما اوج آن در دوران رحمت‌علیشاه بود؛ به گونه‌ای که او پس از رهایی از زندان، به لطف امام‌جمعه اصفهان، در ادامه با به سلطنت رسیدن محمدشاه، عنوان دار مقامی دولتی در شیراز نیز شد (نوربخش، ۱۳۸۳: ۸۵).

در سوی دیگر، تلاش برخی روحانیون نیز سبب ایجاد جریانی جدید و جذاب برای صوفیان شد. در واقع، پرهیز برخی علما از دخالت در امور دنیوی و داشتن کرامت‌هایی چون

بزرگان تصوف، سبب غلبه فقهای صوفی مسلک شد و آنان به تدریج در جایگاه واقعی ارشاد میدان قرار گرفتند. فقهایمانند سید بحر العلوم، ملاحسین قلی همدانی، شیخ مرتضی انصاری، و ملا احمد نراقی در این دسته قرار می‌گرفتند. این فقها بین مقلدان به کرامت و خرق عاده، شهره بودند و نزد عارفان، مورد تکریم (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۳۱۳-۳۱۱). اینان، نه تنها تمایلات صوفیانه داشتند، حتی در برخی رسایل، به روشنی آداب صوفیان را تأیید می‌کردند (بحر العلوم، ۱۴۱۷: ۸۲).

براین اساس، نمی‌توان تصوف دوران قاجار را با دوره‌های دیگر یکسان دانست. در این دوران، نه تنها از شدت اختلاف فقها و صوفیان کاسته شد، حتی گرایش‌های صوفیانه فقها، سبب پیدایش برخی مکتب‌های عرفانی نیز شد. در اینجا دو نکته اهمیت دارد؛ نخست اینکه این تقریب، ناشی از آشنایی برخی از صوفیان با فقه اخباری بود و دیگر اینکه این نزدیکی سبب بقا و تعمیق روحیه دنیاگریزی در میان مردم شد؛ بنابراین، به سبب این روحیه و نظام معرفتی، جامعه به ناچار از علوم کسبی دور شد و فضا را برای توسل به علوم غیبیه و سرانجام، خرافه، در سطح عوام فراهم کرد.

۹. تصوف، فقه، و عقلانیت؛ چرایی تقریب

در دوران قاجار، خرافه با تأثیرپذیری از کرامت‌های صوفیان، چونان امری مذهبی رواج داشت. پرسش پیش روی حسب دینی نشان دادن بسیاری از موارد خرافی چنین است که «چرا تصوف و فقه «اخباری» امکان نزدیکی داشته‌اند؟» صوفیان حقیقی، نه بی‌دین هستند نه عقل‌گرا؛ بنابراین، در صورت نادیده گرفته شدن برخی اعتقادات، امکان جذب روش تفکر یا زیست اجتماعی آن‌ها توسط فقه اخباری وجود دارد. این موضوع به این سبب اهمیت دارد که دنیاگریزی، به عنوان سبکی از زیست اجتماعی، در میان روحانیون عهد صفویه چندان رایج نبود و حتی علامه مجلسی، نه تنها تمایلی به دنیاگریزی و گوشه‌نشینی نداشت، بلکه روایت‌هایی در مورد این شیوه زیست و تأیید لزوم تمکن دنیوی از او نقل شده است (خراسانی، ۱۳۸۸: ۷۵۳). این شیوه زیست (در شکل حاد آن) مورد انتقاد فقها بوده است، اما در دوران قاجار، بزرگانی چون نراقی، به آن گرایش داشتند و بسیاری از سخنان آن‌ها، گمان نزدیکی به تصوف را زنده می‌کند. نکته مهم دیگر درباره نزدیک شدن این دو جریان، نوع نظام معرفتی آن‌ها است. در واقع، نظر نویسندگان این است که حتی با وجود برتری اصولیون، نظام معرفتی

عقلانی، چندان در ایران رشد نکرد و این موضوع، امکان نزدیک شدن فقه اخباری و تصوف را فراهم کرد.

رابطه تصوف و عقلانیت دارای وجوه متفاوتی است، بسیاری از پژوهشگران ایرانی بر این نظرند که بین تصوف و عقلانیت، رابطه معکوسی وجود دارد و چنین اعتقاد دارند که متأسفانه با روشن شدن چراغ تصوف در جهان اسلام، فروغ عقلانیت (به‌رغم وجوه گسترده آن در ابتدا، به‌ویژه در آثار ابن سینا و ابن رشد) خاموش شد (یثربی، ۱۳۹۴). نکته مهم این است که حتی در صورت اعتقاد به عدم تضاد عقلانیت و عرفان، این نگرش دارای آثار اجتماعی نیست. در برخی موارد، اندیشمندانی چون ابن‌ترکه تلاش کرده‌اند، ضمن تعریف ساحت جدیدی از عقلانیت، به‌نام عقل منور، یا به‌بیان دیگر، عقل ناب عرفانی، راهکاری برای سنجش عقلانی عرفان ارائه کنند (اشکوری، ۱۳۸۸: ۱۴۷، به‌نقل از: جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۲۸). اما در این موضوع بیش از آنکه شاهد تطبیق یا تقریب انواع معرفت باشیم، تنها شاهد نوعی توسعه نظری در معنای عقل هستیم؛ به‌همین سبب نمی‌توانیم از این گسترش نظری، انتظار آثار اجتماعی‌ای همچون خرافه‌زدایی از اعتقادات بر مبنای عقل تجربی و علم‌گرایی را داشته باشیم.

در نظام معرفتی تصوف دو گرایش عمده وجود دارد: یکم، کسانی که تنها ابزار شناخت قابل‌اعتماد را کشف و شهود می‌دانند، و دوم، افرادی که افزون‌بر شهود، روش عقلی، استدلالی، و نقلی را نیز می‌پذیرند. هرچند شاید این‌گونه تصور شود که ترکیب نظام‌های معرفتی در سنت دوم، اهمیت کشف و شهود را کاهش می‌دهد، اما تحلیل این سنت نشان می‌دهد که در این حالت، کشف و شهود، ظرفیت‌های بیشتری نیز پیدا می‌کند که سرانجام، آن را بیان کبری می‌نامند (اسفندیار، ۱۳۹۴: ۱۵؛ آملی، ۱۳۹۱: ۶۶۸)؛ بنابراین، امکان برتری کلی نظام معرفتی عقلانی در تصوف وجود ندارد.

شاید یکی از نخستین نشانه‌های مؤثر بر روند زوال عقلانیت و تکیه بر تصوف را بتوان در متهم کردن امام محمد غزالی و شیوه تفکر او جست‌وجو کرد؛ چنان‌که خود او می‌گوید: «به یقین رسیدم که تنها صوفیان به راه خدا می‌روند... و اگر خرد همه خردمندان، حکمت همه حکما، و دانش و معرفت همه آگاهان از اسرار شریعت، دست‌به‌دست هم دهند، تا چیزی از آنچه در اخلاق صوفیه هست، تغییر دهند، امکان نخواهد داشت (غزالی، ۱۹۶۰: ۱۵۵-۱۵۴). این نوع نگرش و تلاش برای دوری از عقلانیت به میراثی بحران‌زا برای جامعه ایرانی تبدیل شد.

در مجموع، برخلاف فیلسوفان که بر عقل متمرکزند، صوفیان بر شهود قلبی تمرکز دارند و این استدلال و برتری معرفتی را از قرآن می‌دانند. این اعتقاد، سبب گسترش معنایی واژه قلب در این دیدگاه می‌شود. آن‌ها معتقدند، قلب، کانونی برای نوع خاصی از شناخت و رای عقل است و مرکزی است برای رسیدن به حقایقی که حس و عقل به آن راه ندارند (شفیعی، ۱۳۹۷: ۹۳-۹۱). نوع نگرش و چرایی مخالفت صوفیان با علم، به نظام خاص معرفتی آن‌ها مربوط می‌شود. آن‌ها علم کشفی را بر علم کسبی برتری می‌دهند؛ زیرا بر این نظرند که این معرفت، برگرفته از شکوه نبوت است که در قلب مؤمن می‌تابد؛ بنابراین، شاهد نوعی دنیاگریزی در صوفیان هستیم که ناخودآگاه به نفی علوم کسبی منجر می‌شود؛ موضوعی که راه را برای طرح ادعای صوفی، هموار و در ادامه، امکان رواج خرافه را فراهم می‌کند (یوسف‌پور، ۱۳۹۶: ۳۱۶-۳۱۰). در نگرش‌های اخباریون نیز عقل‌گریزی و گرایش به دین‌ورزی متأثر از صوفیان، با عنوان تعبد، به‌راحتی دیده می‌شود.

۱-۹. عقلانیت و فقه

در بررسی جایگاه عقلانیت در فقه، جدال اصولی-اخباری روشن‌گر راه است. دیدگاه اخباری درباره موضوع عقلانیت، به‌گونه‌ای است که ظن را رد کرده‌اند؛ بنابراین، عقلی که مستند به ظن باشد را نهدی می‌کنند. آن‌ها ضمن تمییز دو نوع عقل فطری و عقل نظری، عقل نظری را به اقتضای ظنی بودن، برای استنباط احکام نهدی می‌کنند (بهشتی، ۱۳۹۰: ۲۵۱)؛ برای مثال، از دیدگاه استرآبادی، عاملی که سبب محدودیت جایگاه عقل در عملکرد اجتماعی و افتا می‌شود، ناکارآمدی آن در تشخیص مواد یقینی و بسط امور ظنی به امور قطعی است (استرآبادی، ۱۴۲۶ه.ق: ۲۵۶، به نقل از: رضوانی، ۱۳۸۸: ۱۸۲).

آنچه در دوران قاجار رخ داد، به‌ظاهر، پیروزی اصول‌گرایان بود، اما به‌نظر می‌رسد، در صورت تمرکز بر رویدادهای اجتماعی، تفاوت عمده‌ای بین این دو جریان مشاهده نخواهیم کرد. در واقع، با وجود جدال‌های دو جریان اخباری و اصولی در قرون اخیر، حقیقت این است که مکتب اخباری، به‌رغم زوال جایگاه ظاهری‌اش در مسائل سیاسی، سیطره فکری و روشی خود را حفظ کرده است. در واقع، کم بودن استناد به قرآن در پژوهش‌های معاصر، متأثر از روحیه اخباری‌گری سده‌های اخیر است (جناتی، ۱۳۷۲: ۴۲۹؛ فیض‌افرا، ۱۳۹۷: ۱۰۸)؛ این‌گونه به‌نظر می‌رسد که فقه شیعی، در استناد و مراجعه مستقیم به قرآن و تأویل، دچار ضعف

یا دلهره است که دستاورد آن، فاصله گرفتن از تفسیرهای عقلانی از قرآن است (صالحی، ۱۳۸۶: ۳۵). شاید بتوان گفت، ماهیت کلی جریان دینی جامعه پس از پیروزی اصولیون، تغییر محسوسی نمی‌کند و حتی در آرای اصولیون متأخر، مانند شهید صدر، با تفاوتی محسوسی در کاربرد عقل روبه‌رو نمی‌شویم. به بیان ساده، بحث و اختلاف، بین دو واژه «امکان» و «لزوم» کاربرد عقل است. در واقع، اخباریون درباره امکان کاربرد عقل، تردید دارند، ولی اصولیون، «امکان» استفاده از عقل را مجاز می‌دانند؛ البته حتی ایشان نیز، «لزومی» به استفاده از آن نمی‌بینند. شهید صدر در این باره چنین اعتقاد دارد که تمام احکام، قابلیت کشف از سنت را دارند و اعلام می‌کند، جایی خلأ حدیث و لزوم ارجاع به عقل را ندیده است (مدرسی و طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۲).

سازوکار اندیشه اخباری‌گری بر استفاده از ظاهر احادیث و عدم تقسیم‌بندی احادیث، استوار است و از همین رو، دستاورد آن، کاهش جایگاه عقلانی در جامعه است. یکی از دلایل پیدایش این شرایط در دوران قاجار، حضور مجتهدانی است که اعتقاد ظاهری به اجتهاد دارند، اما در توسل به عقل و نوآوری، محتاط و حتی مترجع بوده‌اند (فیض افرا، ۱۳۹۷: ۱۰۸؛ لک‌زایی، ۱۳۸۲: ۶۰). در مجموع، با وجود شکست ظاهری اخباریون، این نوع تفکر و جمود فکری، همچنان بر مغزها حاکم بوده و تفسیر منهای حدیث را نمی‌پذیرند. ای بسا مجتهدانی که با مغز اخباری اجتهاد می‌کنند و جمود فکری اخباری بر تفکر آن‌ها حاکم است (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۰۷؛ مطهری، ۱۳۶۲: ۶۴). به همین دلیل، با ظهور طیف جدید مجتهدان، شاهد تلاش‌های گسترده‌ای برای پالایش افکار دینی می‌شویم.

نتیجه‌گیری

مدعای این پژوهش این است که عامل رواج و حتی تعمیق خرافه در ایران قاجار، زوال عقلانیت در آن دوره، و دلیل این زوال، آمیختگی دو جریان فقه حدیث‌گرا از یک سو و تصوف، از سوی دیگر است. پژوهش حاضر، هیچ ادعایی مبنی بر امکان بروز خرافه از هیچ‌یک از این دو جریان به صورت منحصر ندارد، اما بر پایه یافته‌های این پژوهش، «آمیزه» این دو جریان با هم، سبب پیدایش نظام معرفتی خاصی شده است که تقلیل جایگاه علم و در پی آن، تعمیق خرافه را امکان‌پذیر می‌کند.

گام نخست برای اثبات این آمیختگی، نشان دادن امکان تقریب نظام‌های معرفتی فقه

حدیث‌گرا و تصوف است؛ جایی که عقل‌گریزی هر دو، ملاک تقریب می‌شود. در ادامه، نشان داده می‌شود که رویکرد علم‌گریزی و دنیاگریزی، آشکارا در میان فقهای عصر قاجار دیده می‌شود؛ بنابراین، باور به تصوف، چونان شیوه‌ای از زیست و تفکر را می‌توان در آثار فقهای بزرگ، ردیابی کرد؛ جایی که علم و دنیا به کناره می‌روند و نوعی باور به غیب قوت می‌گیرد.

درواقع، با بررسی نزاع‌های جریان‌های عصر قاجار به چند نکته پی می‌بریم؛ نخست اینکه بیشتر این نزاع‌ها در سطح سیاسی و به دور از کشش‌های معرفتی بوده‌اند؛ دوم اینکه بسیاری از جریان‌های رایج در آن دوره، دارای گرایش‌های صوفیانه و متمایل به علوم غریبه بوده‌اند؛ و سوم اینکه بسیاری از جریان‌های آن دوران، دارای گرایش‌های حدیث‌گرایانه بوده‌اند. این ویژگی‌ها تنها به مخالفان تشیع فقهی مربوط نبوده و بسیاری از آن‌ها بر فقهای این جریان نیز بار می‌شوند؛ به گونه‌ای که حدیث‌گرایی را حتی می‌توان در رخداد‌های مشروطه نیز مشاهده کرد.

نظر نویسندگان این مقاله چنین است که ماهیت فقه پیشامشروطه، اگر نه اخباری به معنای رایج، اما به گونه‌ای گسترده، حدیث‌گرا بوده و توانایی یا تمایلی به بهره‌گیری از عقلانیت نداشته است. در واقع، فقه پیشامشروطه با گوهری حدیث‌گرا، نه تنها در پی اصلاح امور بر نمی‌آید، بلکه به سبب بنیان‌های فقهی آن، به سوی جریان تصوف گرایش می‌یابد. این مهم پس از اصلاحات انجام شده در جریان صوفیان شدت بیشتری می‌گیرد و به تدریج، نوع زیست صوفیان، علم‌گریزی، و دنیاگریزی، در میان فقهای شیعه - که پیش‌زمینه‌های اولیه آن را داشته‌اند - رواج می‌یابد؛ جریانی که با کرامت شروع می‌شود، ولی در نتیجه دوری از عقل در سطح «عوام» منجر به خرافه می‌شود. در واقع، فقه حدیث‌محور صوفیانه، دارای سرریز خرافه در جامعه است؛ زیرا علم در این جریان، کم‌ارزش می‌شود.

در مجموع، باید بپذیریم که رواج تصوف، با هر عنوان و به هر دلیلی، حتی به‌رغم برخی مخالفت‌های سیاسی، جامعه ایرانی را از تمرکز بر حل مشکلات، به سوی نوعی عقلانیت غیرزمینی سوق داد، نگاه‌ها را برای حل مشکلات به سوی غیرعقل برد و به مردم جامعه این‌گونه قبولاند که مشکلات را «می‌توان» یا حتی «باید» با رویکردی دیگر و توسل به علوم غیبی تحلیل کرد. رواج این نوع نگرش، سبب شکل‌گیری خرافه به‌عنوان دستاوردی تقریباً ناخواسته برای عوام شد؛ دستاورد نامبارکی که هرچند مخالف نظر علما بود، ولی به تدریج نه تنها با آن مخالفت نکردند، بلکه خود نیز جذب آن نظام معرفتی شدند. این فرایند، به سبب پیشینه وجود

خرافات دینی در جامعه ایرانی، به سادگی پیش رفت و به تدریج جایگاه مستحکمی در روابط اجتماعی ایجاد کرد. در واقع، فقه حدیث‌گرا، به عنوان مهم‌ترین جریان حاکم بر جامعه ایرانی، نه تنها در صدد نقد بر نیامد، حتی به سبب بنیان‌های نقلی و عقل‌گریز و گرایش‌های عارفانه، خود به لحاظ معرفتی جذب تصوف شده و بنای جریانی را گذاشتند که در پس نظام معرفتی آن، خرافه رواج می‌یافت. این موضوع تقریباً تا عصر مشروطه پابرجا بوده و پس از آن، با قدرت‌گیری دوباره فقه اصولی و تمسک به عقلانیت برای تفسیر دین، به گونه‌ای گسترده توسط روشنفکران دینی و روحانی‌هایی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری، مورد بازنگری قرار گرفت.*

یادداشت‌ها

۱. در متن یادشده، به اعتقاد بزرگانی چون استاد آیت‌الله جوادی آملی به عدم تفاوت عرفان و تصوف اشاره شده است.
۲. در واقع، یکی از دلایل نزدیکی صوفیان به فقها، کرامت‌های برخی از روحانیون بود.
۳. این مطلب مورد تأیید برخی مصححان جامع‌السعادت، همچون محمدرضا مظفر است که گمان تفکرات صوفیانه در مورد ملامهدی نراقی را تقویت می‌کند.

منابع

- احسائی، احمد (۱۲۷۳ ه.ق)، جوامع الکلم، تبریز، چاپ سنگی.
- _____ (۱۳۵۵)، شرح زیارت جامعه، ج ۱، کرمان: سعادت.
- اخباری، محمد (بی تا)، رساله انتقادی میرزامحمد اخباری درباره آرای شیخ جعفر کاشف الغطاء در مسئله شهادت ثالثه، تهران: نسخه شماره ۲۷۹۸، کتابخانه مجلس.
- _____ (بی تا)، رساله انتقادی میرزامحمد اخباری درباره آرای شیخ جعفر کاشف الغطاء در مسئله شهادت ثالثه، تهران: نسخه شماره ۲۷۹۸، کتابخانه مجلس.
- _____ (بی تا)، رساله در رد عقاید صوفیه، بی جا.
- _____ (بی تا)، تحفه الدرّایش، بی جا.
- استرآبادی، محمدمین (۱۴۲۶ ه.ق)، فوائدالمدینه، قم: بی تا.
- اسفندیار، محمودرضا (۱۳۹۴)، تاریخ تصوف و عرفان اسلامی، تهران: سمت.
- امامی، سهیلا (۱۳۹۴)، «تأثیر مثنوی معنوی مولوی بر مثنوی طاق‌دیس نراقی»، گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، دوره ۱۰.
- امانت، عباس (۱۳۸۴)، قبله عالم، ترجمه حسین کامشاد، تهران: نشر کارنامه.
- انه، کلود (۱۳۷۰)، گل سرخ، ترجمه فضل‌الله جلوه، تهران: نشر روایت.
- آبادیان، حسین (۱۳۷۴)، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران: نشر نی.
- آخوندزاده، فتح‌علی (۲۵۳۷)، مقالات فلسفی میرزا فتح‌علی آخوندزاده، تبریز: چاپ سعدی.
- آملی، حیدر بن علی (۱۳۹۱)، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران: هرمس.
- بارون، دوبد (۱۳۶۲)، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- بحرالعلوم، مهدی (۱۴۱۷ ه.ق)، رساله سیر و سلوک، تهران: چاپ محمدحسین طهرانی.
- بهشتی، ابراهیم (۱۳۹۰)، اخباری‌گری (تاریخ و عقاید)، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۹)، «عرفان، علیه تساهل و اباحه‌گری»، کتاب نقد، ش ۱۴ و ۱۵.
- تنکابنی، محمد (۱۳۸۶)، قصص العلماء، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۱)، دو رساله از کاشف الغطاء علیه میرزامحمد اخباری، تهران: کتابخانه مجلس.
- _____ (۱۳۹۴)، «پرونده‌ای درباره سلفی‌گری در منطقه خاورمیانه»، ماهنامه مهرنامه، ش ۴۴.
- جناتی، ابراهیم (۱۳۷۲)، اداره فقه، تهران: کیهان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تهران: اسراء.

- خراسانی، محمدهاشم (۱۳۸۸)، منتخب التواریخ، تهران: اسلامیه.
- خسروشاهی، هادی (۱۳۹۶)، مشروطه مشروعه، قم: کلبه شروق.
- خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۷۷)، تنقیه فی شرح، ج ۲، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- دیوان بیگی، احمدعلی (۱۳۶۶)، حدیقه الشعراء، تهران: چاپ عبدالحسین نوائی.
- ربیعی، کامران (۱۳۹۴)، «توسعه اجتماعی-اقتصادی و تأثیر آن بر تلقی افراد از چیستی خرافات»، جامعه‌شناسی کاربردی، س ۲۶، ش ۴.
- رستم‌الحکما، محمدهاشم (بی‌تا)، شمس الانوار (قانون السلطنه)، بی‌جا.
- رشتی اصفهانی، ابوالقاسم بن محمدابراهیم (۱۲۷۸)، تحفه الناصریه فی فنون الادبیه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- رضوانی، معصومه (۱۳۸۸)، «جایگاه عقل در اندیشه ملا محمدامین استرآبادی، با نگاه به کتاب «الفوائد المدنیه»»، حدیث اندیشه، ش ۹-۸.
- روحانی، رضا (۱۳۸۴)، «آزادی و تصوف؛ تحلیلی مختصر از مفهوم آزادی در نزد عارفان مسلمان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوره ۴۸، ش ۱۹۷.
- رینگر، مونیکا (۱۳۹۳)، آموزش، دین، و گفتمان دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت، تهران: ققنوس.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۸)، اندیشه و سیاست در ایران قاجار، تهران: نگارستان اندیشه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- سام دلیری، کاظم (۱۳۹۴)، روش‌شناسی کیفی، تهران: جامعه‌شناسان.
- سپهر، عبدالحسین (۱۳۶۸)، مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین، تهران: زرین.
- سفری، محمدعلی (۱۳۷۰)، مشروطه‌سازان، تهران: نشر علم.
- شفیعی، سیدمحمدسعید (۱۳۹۷)، مکتب اخلاقی عرفانی نجف، قم: خلق.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۴)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: نشر مدبر.
- صالحی، سیدعباس (۱۳۸۶)، «امتداد اخباری‌گری»، فصلنامه حوزه، دوره ۲۴، ش ۱۴۳.
- صبوریان، محسن (۱۳۹۸)، تکوین نهاد مرجعیت تقلید، تهران: پژوهشگاه فرهنگ.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)، تاریخ ادبیات ایران، ۵ جلد، تهران: ققنوس.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۵)، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طوسی، ابی‌نصر (۱۳۸۰)، اللمع، حقه و قدم له و خرج احادیث، مصر: دارالکتب الحدیث مصر.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی.
- غزالی، محمد (۱۹۶۰)، المنقذ من الضلال، دمشق: نشر دانشگاه دمشق.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۷)، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار.
- فنائی اشکوری، محمد (۱۳۸۸)، «جایگاه عقل و وحی در هندسه معرفت بشری»، فصلنامه معرفت فلسفی، ش ۲۴، سال ششم.
- فیرحی، داود (۱۳۹۵)، آستانه تجدد، تهران: نشر نی.
- فیض‌افرا، داوود (۱۳۹۷)، «بازتولید اندیشه اخباری‌گری در عصر انقلاب اسلامی»، فصلنامه مطالعات

- انقلاب اسلامی، س ۱۵، ش ۵۴.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۹)، نامه‌های پراکنده قائم‌مقام فراهانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کاظمی موسوی، احمد (۱۳۹۷)، خاقان صاحب‌قران، تهران: آگاه.
- کافی، مجید (۱۳۹۱)، «ابن‌خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی»، اسلام و علوم اجتماعی، س ۴، ش ۸.
- کرمانی، محمد (بی‌تا)، رساله‌ی اسحقیه، کرمان: چاپ سعادت.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۹۵)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج اول، تهران: نشر پر.
- کسروی، احمد (۱۳۲۳)، بهائی‌گری، تهران: پیمان.
- کشفی، جعفر (۱۲۴۶ هـ.ق)، میزان‌الملوک و الطوائف، تهران: بی‌جا.
- لایار، هنری (۱۳۶۷)، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: دهخدا.
- لکزایی، نجف (۱۳۸۲)، «روش‌شناسی در فقه سیاسی شیعه»، فصلنامه علوم سیاسی، س ۶، ش ۲۱.
- مجدوب‌علیشاه، محمد (۱۳۸۳)، مرات‌الحق، تهران: حقیقت.
- مدرسی، مرتضی (۱۳۳۵)، سیمای بزرگان، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۱)، شیخی‌گری بابی‌گری، تهران: فروغی.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۶۸)، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- مشکور، جواد (۱۳۷۵)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش آستان قدس.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۵۳۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲)، مجموعه مقالات، تهران: جهان‌آرا.
- _____ (۱۳۹۸)، ده گفتار، تهران: صدرا.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۲)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت.
- موریه، جیمز (۱۳۷۹)، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، تهران: مرکز.
- نادری، عزت‌الله (۱۳۸۵)، روش‌های تحقیق در علوم انسانی، تهران: نشر بدر.
- نایینی، محمد (۱۳۰۱ هـ.ق)، رساله وجوب سلطنت ناصرالدین‌شاه، تهران: بی‌نا.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۵)، دارالخلافة تهران در یکصد سال پیش، تهران: ارغوان.
- ندافی، زهرا (۱۳۹۰)، تصوف در عصر قاجار، تهران: هورمهر.
- نراقی، احمد (۱۲۴۵ هـ.ق)، خزاین، تهران: کنگره بزرگداشت محققان نراقی.
- _____ (۱۳۸۸)، معراج‌السعادة، قم: هجرت.
- _____ (۱۳۹۰)، مثنوی طاق‌دیس، تهران: نهاوندی.
- نراقی، مهدی (۱۳۸۹)، علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع‌السعادات)، ج ۲، ترجمه سید جلال مجتبیوی، تهران: حکمت.
- نوربخش، جواد (۱۳۸۳)، پیران طریقت، تهران: یلدا قلم.
- هابدن، استفن (۱۵۹۷)، روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هدایت، رضا (۱۳۸۹)، ریاض‌العارفین، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۸۸)، تذکره ریاض‌العارفین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- همایونی، مسعود (۲۵۳۵)، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، تهران: مکتب عرفان ایران.

یثربی، یحیی (۱۳۸۲)، دوفصلنامه هفت آسمان، سال ۵، شماره ۱۷.
یثربی، یحیی (۱۳۹۴/۱۱/۲۸)، چراغ خاموش عقلانیت در جهان اسلام، درسترس در:
<https://www.cgie.org.ir/fa/news/115299>
یوسف‌پور، محمدکاظم (۱۳۹۶)، نقد صوفی: بررسی انتقادی تاریخ تصوف، تهران: روزبه.



Reasons for the Decrease in Public Participation in the 1400 Elections and the Future of Citizens' Electoral Behavior; Based on Milbrath's Theory of Political Participation and Schwartz's Theory of Scenario Writing

* Mohsen Shafiee Seifabadi¹

1. Assistant Professor of Political Science, Ardakan University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.439](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.439)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.6.3](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1400.16.3.6.3)

ABSTRACT

Received: 16/08/2021

Revised: 09/10/2021

Accepted: 27/10/2021

Key words:

Futurology,
Scenario
Writing,
Electoral
Participation,
Iran, Milbrath,
Schwartz

The main purpose of this article is to investigate the reasons for the decrease in popular participation in the 1400 presidential election and the future of the Iranian people's electoral behavior based on Walter Milbrath's theory of political participation and Peter Schwartz's theory of screenwriting. The main question is "What are the reasons for the decrease in the participation of the Iranian people in the 1400 presidential elections compared to earlier periods, and what will be the future of the electoral behavior of Iranian citizens?" The results of the research, which has been obtained by descriptive-analytical method, show that according to the three components of "social status", "environmental stimuli" and "personality traits", Iranian citizens, in addition to the lack of parties and organizations laying the groundwork for participation. The political and emotional features that had prevented their greatest presence through domestic and foreign opposition propaganda and media were much dissatisfied with important and influential problems such as inflation, class divisions, unemployment, and increasing economic and livelihood problems. The combination of these factors both fueled citizens' frustration with the current situation and reduced the effectiveness of the presidential election and the rotation of elites in solving problems in their eyes. According to Schwartz's theory, for the future of the electoral behavior of Iranian citizens, four scenarios can be imagined in the form of three types of future: Possible future: 1. The failure of the government's economic and social efforts, resulting in reduced electoral participation and increased frustration; 2-Increasing regional and international tensions, turning to the resistance economy, not solving the people's problems in the short term, and as a result, the people's electoral participation will not prosper in the future and the possible future: 1. The gradual transformation of non-participation in elections into a habit.

* Corresponding Author:
Mohsen Shafiee Seifabadi, PhD
E-mail: shafiee@ardakan.ac.ir

بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان؛ بر پایه نظریه مشارکت سیاسی میلبراث و نظریه سناریونویسی شوارتز

* محسن شفیعی سیف‌آبادی^۱

۱. استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه اردکان، یزد، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/EB5FCF083125B0C0/3%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/EB5FCF083125B0C0/3%3)

چکیده

هدف اصلی مقاله پیش‌رو، بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ و آینده رفتار انتخاباتی مردم ایران بر پایه نظریه مشارکت سیاسی والتر میلبراث و نظریه سناریونویسی پیتر شوارتز است. پرسش اصلی پژوهش این است که «دلایل کاهش میزان مشارکت مردم ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ نسبت به دوره‌های گذشته چیست؟ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان ایرانی چگونه خواهد بود؟» نتایج پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی به دست آمده‌اند، نشان می‌دهند که با توجه به سه مؤلفه «پایگاه اجتماعی»، «محرک‌های محیطی» و «ویژگی‌های شخصیتی»، شهروندان ایرانی، در کنار نبود احزاب و سازمان‌های بسترساز مشارکت سیاسی، و ویژگی‌های هیجانی‌ای که در نتیجه تبلیغات و رسانه‌های اپوزیسیون داخلی و خارجی مانع حضور حداکثری آن‌ها شده بود، از مشکلات مهم و تأثیرگذاری چون تورم، شکاف طبقاتی، بیکاری و افزایش مشکلات اقتصادی معیشتی، به‌گونه‌ای معنادار ناراضی بودند. مجموعه این عوامل، هم به ناامیدی شهروندان از بهبود وضع موجود دامن زد و هم اثربخشی انتخابات ریاست‌جمهوری و چرخش نخبگان در رفع مشکلات را در نگاه آن‌ها کاهش داد. بر پایه نظریه شوارتز نیز برای آینده رفتار انتخاباتی شهروندان ایرانی، چهار سناریو در قالب سه نوع آینده، قابل تصور است که عبارتند از: آینده ارجح یا مطلوب: کاهش معنادار مشکلات اقتصادی و معیشتی در آینده و بهبود مشارکت انتخاباتی؛ آینده محتمل: (۱) شکست تلاش‌های اقتصادی و اجتماعی دولت و در نتیجه، کاهش میزان مشارکت انتخاباتی و افزایش ناامیدی؛ (۲) افزایش تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، روی‌آوری به اقتصاد مقاومتی، برطرف نشدن مشکلات مردم در کوتاه‌مدت و در نتیجه، رونق نگرفتن مشارکت انتخاباتی مردم در آینده؛ آینده ممکن: (۱) تبدیل تدریجی عدم مشارکت انتخاباتی به عادت‌واره.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۸/۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

آینده‌پژوهی، سناریونویسی، مشارکت انتخاباتی، ایران، میلبراث، شوارتز

* نویسنده مسئول:

محسن شفیعی سیف‌آبادی

پست الکترونیک: shafiee@ardakan.ac.ir

مقدمه

در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، انتخابات ریاست جمهوری همواره بستر مناسبی برای رویارویی‌های سیاسی شخصیت‌های مهم و دارای سابقه حضور در انقلاب ۱۳۵۷ بوده است. تقابلهایی که در دهه‌های گذشته، با حضور پرشور مردمی و با افزایش میزان مشارکت انتخاباتی، هیجان‌بخش تقابل‌ها و مبارزه‌های انتخاباتی بوده است. این رقابت‌ها، در کنار چرخش نخبگانی که بیانگر ذات آن است همواره تاریخ فشرده نظام جمهوری اسلامی ایران را به نمایش می‌گذارد. با این همه، به نظر می‌رسد، انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ را می‌توان یک نقطه عطف در مسیر جمهوری اسلامی و هم‌زمان، دگرگونی مهمی در روند مشارکت انتخاباتی به‌شمار آورد. نتایج سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در شرایطی اعلام شد که آمار و ارقام رسمی، حکایت از آن داشت که دوره یادشده، به لحاظ مشارکت انتخاباتی شهروندان، یکی از کم‌رونق‌ترین دوره‌های انتخابات در تاریخ جمهوری اسلامی بوده است. در این دوره، که سید ابراهیم رئیسی با کسب اکثریت آرا، به‌عنوان هشتمین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد، تنها ۴۸/۸ درصد از کسانی که شرایط حضور در انتخابات را داشتند، مشارکت کرده بودند؛ بنابراین، به لحاظ کمیت، این حضور مردمی، پایین‌ترین میزان مشارکت اجتماعی در تمام دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری ایران، از زمان استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آید. یکی از نکته‌های مهم در این زمینه که محلی برای طرح پرسش و فرضیه‌های گوناگون در محافل علمی و مردمی شد، تعداد آرای باطله بود. در این انتخابات، بیش از سه میلیون و هفتصد هزار نفر، رأی باطله به صندوق‌های رأی انداختند. به نظر می‌رسد، مدیران کلان کشور نیز این رفتار انتخاباتی و مهم‌تر از آن، کاهش میزان مشارکت انتخاباتی را پیش‌بینی کرده بودند؛ به گونه‌ای که رهبری، دقیقاً دو روز پیش از شروع انتخابات، در سخنرانی‌ای که در تلویزیون پخش شد، به شک و تردید بخشی از طبقات و اقشار ضعیف و محروم جامعه برای مشارکت در انتخابات سال ۱۴۰۰ اشاره کردند (خامنه‌ای، ۱۴۰۰: الف، ۱). همچنین، حسن روحانی، با فهم این مسئله که امکان عدم مشارکت سیاسی بخشی از مردم زیاد است، از این رخداد، ابراز نگرانی کرد و به‌صراحت اعلام کرد که اگر مشارکت حداکثری مردم رخ ندهد، «به‌معنای پایان تمام حرکت‌ها و انقلاب‌ها در کشور است»

و «ضربه بسیار بزرگی به راه و روش ۱۲ فروردین ۵۸» خواهد بود (روحانی، ۱۴۰۰: ۲). این رخداد، دغدغه عبدالرضا رحمانی فضل‌ی، وزیر کشور، نیز بوده است؛ چنان‌که پیش‌ازاین، با اشاره به مشارکت پایین مردم در انتخابات مجلس یازدهم، آشکارا و بی‌پرده گفت: «یکی از دغدغه‌های ما، میزان مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری است» (رحمانی فضل‌ی، ۱۳۹۹). براین اساس، در این پژوهش، در راستای پاسخ به این پرسش که «دلایل کاهش میزان مشارکت مردم ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ نسبت به دوره‌های گذشته چیست؟ و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان ایرانی چگونه خواهد بود؟»، سعی بر آن است که در چارچوب نظریه میلبراث، مهم‌ترین دلایل این اتفاق و رویکرد مردمی، بررسی، و برپایه رویکرد نظری شوارتز، آینده رفتار انتخاباتی مردم در قالب سناریوهایی، طراحی شود. بدیهی است، مشارکت نکردن مردم در انتخابات سال ۱۴۰۰ می‌تواند عوامل بسیاری، چون مسائل بهداشتی و بحران کرونا، مسائل سیاسی‌ای چون رد صلاحیت برخی از نمایندگان، و مقوله‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر را دربر گیرد. بااین حال، این پژوهش، با علم به گستره دلایل مطرح‌شده در بسیاری از محافل علمی، به‌دلیل تعهد به چارچوب نظری میلبراث، دلایل کاهش میزان مشارکت انتخاباتی را تنها در قالب سه سطح موردنظر او، یعنی «پایگاه اجتماعی»، «محرک‌های محیطی»، و «ویژگی‌های شخصیتی»، پردازش کرده است.

۱. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهشگران، به‌ویژه پژوهشگران داخلی، ابعاد گوناگون مشارکت انتخاباتی را بررسی کرده‌اند. اگرچه بیشتر آن‌ها این موضوع را با استفاده از روش‌های پیمایشی و در جغرافیایی محدود مطالعه کرده‌اند، اما دایره پژوهش آن‌ها شمول گسترده‌ای داشته است که در ادامه به‌طور خلاصه به برخی از آنان اشاره کرده‌ایم.

دیون گافنی^۱ (۲۰۱۰)، در مقاله‌ای با عنوان «انتخابات ایران: تعیین کمی فعالیت آنلاین» به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا می‌توان با استفاده از روش‌های جدید گردآوری اطلاعات در برنامه‌های کاربردی رسانه‌های اجتماعی، تأثیر مستقیم اینترنت بر سیاست و جامعه را سنجید؟ درنهایت، او تأثیر مستقیم را، به‌ویژه در میان جوانان، می‌پذیرد.

محمودرضا قاضی‌رهبر و همکاران (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای با عنوان «نقش شبکه‌های

1. Devin Gaffney

اجتماعی مجازی در تمایل به مشارکت انتخاباتی و جهت‌گیری‌های سیاسی: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه‌های شهر اصفهان»، بر این نظرند که شبکه‌های اجتماعی در بسیاری از زمینه‌ها، به‌ویژه بر گرایش‌های سیاسی افراد تأثیرگذار هستند؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد، افرادی که از فضای مجازی استفاده می‌کنند، بیشتر از بقیه شهروندان به‌سوی گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب گرایش دارند.

علی ساعی و همکاران (۱۳۹۵)، در اثری با عنوان «رقابت حزبی و مشارکت انتخاباتی: تحلیل ده دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران (۱۳۸۸-۱۳۵۸)» (برپایه نظریه نظام سیاسی دموکراتیک و روش رگرسیون) به این نتیجه رسیده‌اند که هرچه بر میزان رقابت حزبی افزوده شود، میزان مشارکت انتخاباتی نیز افزایش می‌یابد.

محمدباقر خرمدشاد و فاضل کرد (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی با عنوان «اثر بخشی طبقه متوسط جدید در تحقق مشارکت انتخاباتی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۷۶)» - که به‌صورت توصیفی-تحلیلی و به روش تاریخی-تطبیقی انجام شده است - به این نتیجه رسیده‌اند که طبقه متوسط جدید، مهم‌ترین نیروی اجتماعی‌ای است که با تمرکز بر مؤلفه‌هایی همچون توسعه سیاسی، جامعه مدنی، دموکراسی، و رقابت مشارکتی، هدایت‌گر خیزش‌های مردمی و حرکت‌های مدنی بوده است.

بابوردی و کریمیان (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر مشارکت انتخاباتی استان‌های آذری‌نشین بر یکپارچگی ملی»، با استفاده از نرم‌افزار SPSS و آزمون «تی مستقل» به این نتیجه رسیده‌اند که برپایه آمار موجود، شهروندان استان‌های آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، و زنجان، مشارکت بالایی در ۱۰ دوره انتخابات مجلس داشته‌اند و خود را جزئی از مردم ایران می‌دانند.

ابراهیم صالح‌آبادی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «نوع فعالیت شغلی و مشارکت انتخاباتی (مقایسه گروه‌های مختلف شغلی)»، با استفاده از روش پژوهش تطبیقی درون‌کشوری به این نتیجه رسیده است که مشارکت انتخاباتی مشاغل خصوصی در دو دوره ریاست‌جمهوری دهم و یازدهم، نسبت به مشاغل دولتی، پایین بوده است. مشاغلی که مشارکت پایینی داشته‌اند عبارتند از: (۱) تکنیسین‌ها و دستیاران؛ (۲) متخصصان و کارگران ساده؛ (۳) کارکنان امور خدماتی و فروشندگان.

علی صاعی (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان «توسعه آموزشی و مشارکت انتخاباتی: مطالعه

موردی انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری ایران»، بر پایه رویکرد نظری دیاموند، لیست، و هانتینگتون و روش رگرسیون، معتقد است که بر مبنای شواهد، بین مشارکت انتخاباتی و توسعه آموزشی، به میزان ۶۹ درصد هم‌تغییری وجود دارد.

مجتبی مقصودی (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان «مشارکت انتخاباتی اقوام در ایران (بررسی موردی انتخابات ریاست جمهوری)» ضمن دسته‌بندی رویکردهای گوناگون به مشارکت سیاسی اقوام در جامعه سیاسی ایران در سه دسته مونولوگیست‌ها، دیالوگیست‌ها، و اپورتونیست‌ها، با دستمایه قرار دادن ۹ دوره انتخابات ریاست جمهوری، میزان مشارکت مردم دو استان کردستان و سیستان و بلوچستان را تجزیه و تحلیل کرده است.

رسولی قهرودی، علوی تبار، و زابلی (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر تبلیغات سیاسی منفی بر رفتار رأی‌دهی و مشارکت انتخاباتی (مطالعه موردی دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تهران)»، با رویکردی پیمایشی، به این نتیجه رسیده‌اند که اگرچه همواره احتمال مشارکت مردان در انتخابات نسبت به زنان بیشتر است، اما همگی تحت تأثیر تبلیغات سیاسی منفی هستند.

امام‌جمعه‌زاده و کرمی‌راد (۱۳۹۱)، در پژوهشی با عنوان «تجزیه و تحلیل عوامل مؤثر بر رفتار انتخاباتی با نگاهی به ایران» بر این نظر بوده‌اند که مقوله‌هایی چون حس مسئولیت‌شناسی، انسجام ملی در مقابل دشمن، دغدغه‌های مذهبی و اقتصادی و سیاسی، و پیروی از مقام رهبری، از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی مردم به‌شمار می‌آیند. اگرچه پژوهش‌های یادشده، مشارکت انتخاباتی مردم ایران را به‌گونه‌ای روشمند و هدفمند بررسی کرده‌اند، آنچه مقاله حاضر را از مقاله‌های دیگر مجزا می‌کند، افزون بر استفاده از چارچوب نظری مشارکت سیاسی میلبراث و نظریه سناریونویسی شوارتز، نوآوری در بررسی عوامل مؤثر بر عدم مشارکت انتخاباتی در انتخابات سال ۱۴۰۰ و شرح واقع‌گرایانه رخدادهایی است که ذهنیت شهروندان را تغییر داده و وضعیت مشارکت انتخاباتی را در آستانه یک دگرگونی تاریخی قرار داده است.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر به‌لحاظ روش، از نوع توصیفی-تحلیلی با رویکرد «انطباق نظریه با مورد» و «آزمون نظریه با مورد» است. داده‌های موردنیاز پژوهش نیز به شیوه اسنادی (کتابخانه‌ای و

فیش برداری)، استفاده از آثار، پژوهش‌ها و مقاله‌های موجود در اینترنت و خیرگزاری‌ها، و گزارش‌های علمی، گردآوری شده‌اند. این پژوهش به‌لحاظ هدف، کاربردی است؛ زیرا با نتایجی که از طریق آن به‌دست می‌آید، می‌توان ضمن کسب آگاهی از ریشه‌های رفتار معنادار مردم ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰، از آن در راستای رفع نیازها، انتظارات، و خواسته‌های بنیادین شهروندان و سرانجام، در راستای بهبود مشارکت انتخاباتی بهره برد.

۳. چارچوب نظری پژوهش

۳-۱. نظریه مشارکت سیاسی والتر میلبراث

لستر والتر میلبراث^۱، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان درباره پدیده مشارکت سیاسی و نویسنده کتابی با همین عنوان، یعنی «مشارکت سیاسی»^۲ است. او که از استادان برجسته دانشگاه کالیفرنیا است، درس‌های مقاطع گوناگون تحصیلی را در زمینه روانشناسی سیاسی و نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی شهروندان، در این دانشگاه تدریس کرده است. به‌نظر او، مجموعه عواملی که بر مقدار و میزان مشارکت سیاسی (به‌ویژه انتخاباتی) شهروندان تأثیر می‌گذارند را می‌توان در سه دسته محرک‌های «محیطی»، «شخصیتی»، و «پایگاه اجتماعی»، تقسیم‌بندی کرد (میلبراث، ۱۹۷۱ الف، ۳۳-۸). البته هریک از این دسته‌بندی‌ها، خود زیرمجموعه‌های جداگانه‌ای دارند؛ به‌عنوان مثال، (۱) پایگاه اجتماعی، مقوله‌هایی چون درآمد، عضویت سازمانی، تحصیلات، شغل، و هویت اجتماعی؛ (۲) محرک‌های محیطی، مواردی چون رشد اقتصادی، شکاف طبقاتی؛ و (۳) محرک‌های شخصیتی، مؤلفه‌هایی چون شخصیت هیجانی یا عقلانی بودن و سیاست‌زدگی یا عدم سیاست‌زدگی را دربر می‌گیرد.

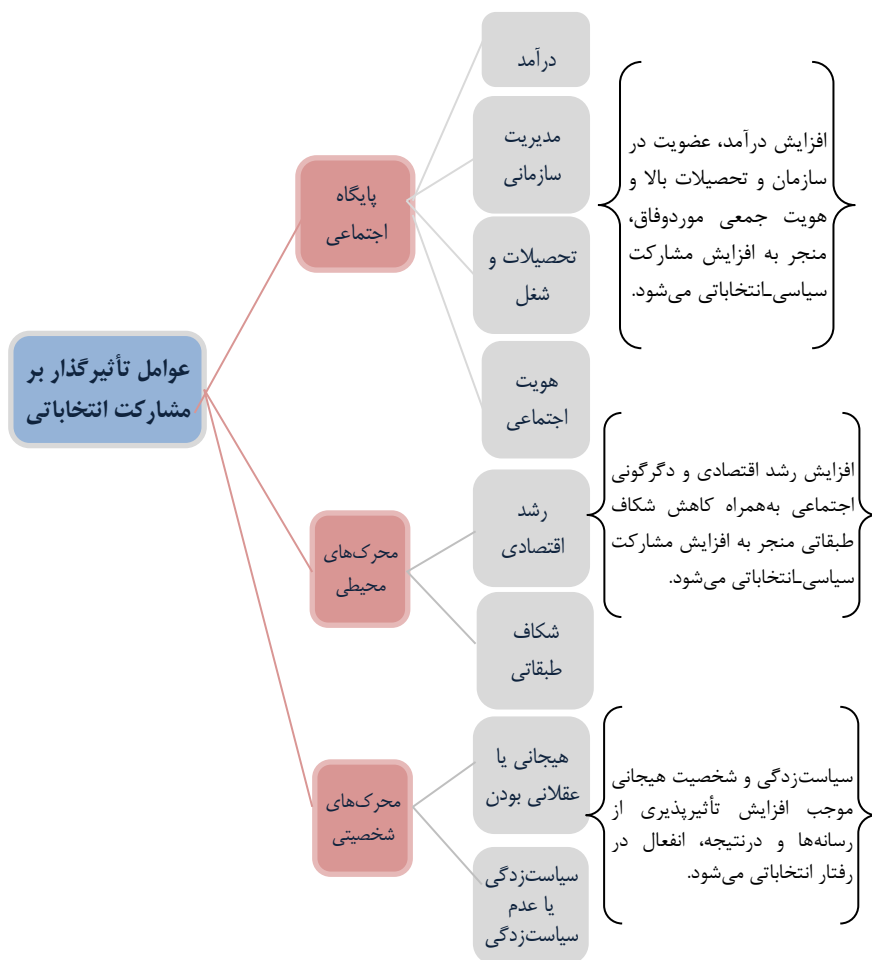
براین پایه، عواملی چون رشد اقتصادی، شکاف طبقاتی، درآمد، محل زندگی، شغل، تحصیلات، هیجان‌ها و احساسات، عامل شخصیتی، و تفکر منفی یا مثبت افراد به سیاست، هویت گروهی و حزبی، و همچنین احساس تأثیرگذاری سیاسی، به‌طور مستقیم بر رفتار سیاسی و انتخاباتی شهروندان تأثیر می‌گذارند (میلبراث، ۱۹۶۵: ۴۲-۳۲). به‌نظر میلبراث، میل به مشارکت سیاسی، رابطه مثبت و نزدیکی با پایگاه و موقعیت اجتماعی افراد دارد؛ به‌این معنا که هرچه شهروندان از پایگاه اجتماعی بالاتر و برتری برخوردار باشند، تمایل

1. Lester Walter Milbrath

2. Political Participation

بیشتری به مشارکت انتخاباتی خواهند داشت. افزون‌براین، محرک‌های محیطی‌ای که فرد در تقابل با سیاست و امر سیاسی دریافت می‌کند نیز در افزایش یا کاهش مشارکت سیاسی افراد بسیار تأثیرگذار است؛ بنابراین، عواملی که بر مشارکت سیاسی تأثیرگذار هستند، ارتباط به‌هم‌پیوسته و زنجیره‌واری با یکدیگر دارند و در نتیجه، هم بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و هم تأثیر می‌پذیرند (میلبراث، ۱۹۶۸: ۳۰-۲۰).

نمودار شماره (۱). الگوی مفهومی مشارکت انتخاباتی میلبراث



۲-۳. نظریه سناریونویسی پیتر شوارتز^۱

پیتر شوارتز، آینده‌پژوه، مبتکر، نویسنده، و یکی از بنیان‌گذاران شبکه جهانی کسب‌وکار^۲ (GBN) است که در زمینه آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی سناریو، سرآمد است. او از سناریو^۳، به‌عنوان «چهره آینده» یاد می‌کند و بر این نظر است که هدف سناریوسازی، نشر تفکر و تأمل درباره آینده و عریض‌تر کردن دایره احتمالات و بدیل‌هایی است که رخداد آن‌ها به‌صورت عقلانی، دور از انتظار نخواهد بود (نظری، محروق، و خوشکار، ۱۳۹۳: ۱۷). به‌نظر شوارتز، آینده، مبهم و نامعلوم است و سناریو، تفکر در مورد آینده ناشناخته را به ما آموزش می‌دهد تا قادر شویم گسست‌هایی را که احتمالاً دنیای ما را دگرگون می‌کنند، شناسایی کنیم؛ بنابراین، سناریونویسی، رویکردی است که روندها، فرایندها، دگرگونی‌ها، و مشکلات اجتماعی را به‌گونه‌ای دقیق برای تشخیص و پیش‌بینی آینده احتمالی تحلیل می‌کند (واک، ۱۹۸۵: ۲۵-۱۳). در همین راستا او از سه نوع آینده پرده برمی‌دارد که عبارتند از: ۱) «آینده مطلوب یا برتر»: هنگامی که سناریونویس، مطلوب‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن از میان احتمال‌ها را تشریح کند، در واقع، به آینده مطلوب پرداخته است (هیدن، ۱۳۸۹: ۲۵)؛ ۲) «آینده محتمل»: یعنی رخدادهایی که تحقق آن‌ها از شانس بالایی برخوردار است (شفیعی سیف‌آبادی، ۱۳۹۹: ۱۰-۴). این رخدادها می‌توانند به‌شکل انتقال و گذار روندهای گذشته در آینده، به شیوه‌های گوناگون، در نظر گرفته شوند؛ ۳) «آینده ممکن»: عبارت است از در نظر گرفتن همه رخدادها خوب و بد که احتمال وقوع و تحقق آن در آینده وجود دارد. این نوع سناریوها، دو ویژگی مهم دارند: نخست اینکه به‌طور کلی احتمال وقوعشان اندک است، دوم اینکه اگر اتفاق رخ دهد، پیامدهای بسیار زیادی نسبت به آینده‌های مطرح‌شده دیگر دارند (مظفری، ۱۳۸۸: ۳۵).

شوارتز در کتاب خود با عنوان «هنر دورنگری: برنامه‌ریزی برای آینده در جهان ناشناخته^۴»، کاربرد روش سناریونویسی را در هفت مرحله به‌شرح زیر بیان کرده است: ۱) شناسایی موضوع اصلی: پژوهشگر، هنگام سناریوپردازی، باید در کانون رخدادها بوده و فهم درستی از کنش‌ها و دگرگونی‌ها داشته باشد؛ ۲) شناسایی و تشخیص مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار محیطی: در این

1. Peter Schwartz
2. Global Business Network
3. Scenario
4. The Art of the Long View: Planning for the Future in an Uncertain World

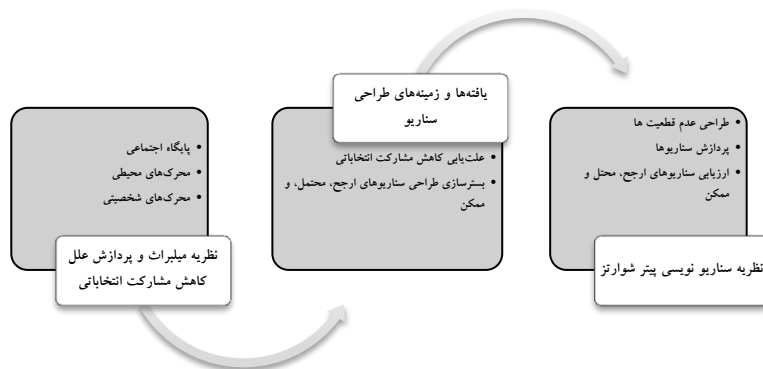
مرحله، طراح و تدوین‌گر سناریو باید موضوع‌های کلیدی و رخداد‌های غیرمنتظره و مؤثر احتمالی را کشف و شناسایی کند؛ بنابراین، فهرستی از عوامل مهمی را که بر رخداد موردنظر تأثیر می‌گذارند، در قالب نمودار یا لیست مشخص می‌کند (شوارتز^۱، ۱۹۹۶: ۳۴)؛ (۳) تعیین نیروهای محرک و پیشران: در تعریف پیشران‌ها با بیان ساده باید اشاره کرد که آن‌ها هم نیروهای بزرگ تغییر هستند و هم توان آن را دارند که صحنه‌درگیری‌ها و مشکلات پیش‌رو را با به‌گونه‌ای بنیادین، دگرگون کنند و تغییر دهند. در این مرحله تلاش می‌شود که با شناسایی نیروهای محرک و پیشران، شناخت کلی‌ای از نیروهای تأثیرگذار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، محیطی، و روانی به‌دست آید و با توجه به این نیروها، عوامل کلیدی تأثیرگذار بر آینده شناسایی شود. بدون تشخیص نیروهای پیشران، هیچ راهی برای شروع تفکر سناریویی وجود ندارد (شوارتز، ۱۹۹۶: ۳۵)؛ (۴) اولویت‌بندی برپایه اهمیت و عدم قطعیت: درباره عدم قطعیت‌ها، بیان این نکته اهمیت دارد که تأکید شود، ویژگی مهم آن، «قطعی نبودن» یا به‌عبارتی «پیش‌بینی‌ناپذیری» است. براین اساس، اگر رخدادی به‌سهولت قابل‌پیش‌بینی باشد، دیگر نمی‌توان آن را عدم قطعیت به‌شمار آورد. نکته مهم دیگر این است که آن‌ها به‌کمک پیشران‌ها شناسایی می‌شوند؛ بنابراین، مرحله بعدی، مرتب‌سازی عوامل کلیدی و نیروهای پیشران برپایه اجماع نخبگانی و توافق است (مارتین^۲، ۱۹۸۲: ۱۲۳)؛ (۵) انتخاب منطق سناریو: نتیجه شرح جدولی یا نموداری نیروهای پیشران در مرحله چهارم، دسترسی به محورهای بنیادینی چون آینده محتمل، مطلوب، و ممکن است. در این زمان، شناخت کافی به‌دست آمده است و منجر به تدوین سناریوهای گوناگون می‌شود؛ (۶) تدوین سناریوها: هنگام تدوین سناریوها بهتر است از گروهی که در نهاد یا سازمان، مسئولیت تصمیم‌گیری ندارند، مشورت گرفته شود. این کار سبب می‌شود که گروه پژوهش، درگیر ساختار و ذهنیت پیشین نشوند (شوارتز، ۱۹۹۶: ۳۴)؛ (۷) ارزیابی موضوع اصلی: هنگامی که سناریوها نوشته شدند، لازم است که همگی، تحلیل و ارزیابی، و ضمن درنظر گرفتن نقاط قوت و ضعفشان، امتیازدهی شوند.

بنابراین، به‌دلیل نگارش پژوهش حاضر در چارچوب نظریه میلیبراث و سپس، طراحی سناریوها، چند اقدام ویژه انجام خواهد شد که عبارتند از: (۱) تبیین رویکرد مردم ایران در انتخابات سال ۱۴۰۰ برپایه نظریه میلیبراث: در این مرحله، مطابق گام نخست و دوم موردنظر پیتر شوارتز، ضمن تمرکز بر دگرگونی‌های مشارکت انتخاباتی ۱۴۰۰ در قالب نمودار شماره (۱)، عوامل و

1. Schwartz
2. Martin

مؤلفه‌های تأثیرگذار بر کاهش مشارکت انتخاباتی تبیین و تحلیل می‌شوند. این بخش که قسمت زیادی از متن اصلی را تشکیل می‌دهد، ضمن شفاف کردن عوامل اصلی کاهش مشارکت انتخاباتی در انتخابات سال ۱۴۰۰ ریاست جمهوری، زمینه‌ساز تدوین پیشران‌ها و عدم قطعیت‌ها خواهد بود؛ (۲) در ادامه پژوهش، مرحله سوم (تعیین نیروهای محرک و پیشران) و چهارم (اولویت‌بندی برپایه اهمیت و عدم قطعیت) در قالب جدول، تبیین خواهد شد؛ (۳) با محوربندی آینده‌های مطلوب، محتمل، و ممکن، مرحله پنجم و با تدوین سناریوهای ذیل آن‌ها، مرحله ششم به پایان می‌رسد؛ (۴) در گام نهایی، سناریوهای تنظیم‌شده ارزیابی خواهند شد؛ در این مرحله از پژوهش، ارجاع مطالب به متخصصان عرصه مشارکت سیاسی، ضروری است؛ از این رو، از ۸ متخصص در زمینه «مشارکت سیاسی شهروندان ایرانی» و «جامعه‌شناسی سیاسی ایران» برای ارزیابی سناریوها از منظر تناسب، احتمال وقوع، و شدت تأثیر آن‌ها نظرخواهی شده است. گفتنی است، افراد یادشده نباید در فرایند نگارش سناریوها، حضور و مشارکت فعال داشته باشند. این امر سبب می‌شود که آن‌ها بدون «سوگیری» و «پیش فرض»، سناریوها و احتمال تحقق آن‌ها را قضاوت کنند (چرمک، ۲۰۰۴: ۲۶۱). در یک جمع‌بندی کلی، با ادغام نظریه میلبراث و پیتر شوارتز، الگوی مفهومی پژوهش (در قالب نمودار شماره (۲)) طراحی، و در ادامه شرح داده شده است.

نمودار شماره (۲). الگوی مفهومی پژوهش



۴. دلایل کاهش میزان مشارکت انتخاباتی

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، از آنجاکه پیش از پردازش عدم قطعیت‌ها، سناریوها، و ارزیابی

آن‌ها، به تحلیل داده‌ها نیازمندیم، ابتدا بر پایه‌ی منطق میلبراث، دلایل بنیادین کاهش مشارکت انتخاباتی شهروندان در انتخابات سال ۱۴۰۰، تبیین، و در ادامه، این رویکرد مردمی در قالب روش سناریونویسی آینده توضیح داده شده است.

۱-۴. پایگاه اجتماعی

به نظر میلبراث، پایگاه اجتماعی، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی، در بردارنده‌ی متغیرهای بااهمیتی همچون درآمد، شغل، تحصیلات، هویت اجتماعی، و عضویت سازمانی است که در ادامه، نقش هر یک را در کاهش میزان مشارکت مردمی بررسی خواهیم کرد.

۱-۱-۴. درآمد

به نظر میلبراث، رابطه‌ی مثبت و مستقیم درآمد و میزان مشارکت سیاسی در تمام فرهنگ‌ها صادق است. این یک واقعیت است که درآمد بیشتر، احتمال تحصیلات عالی‌تر، تعامل پر معنا با گروه‌های سیاسی و اجتماعی، احزاب، سندیکاها، و سرانجام، محرک‌های محیطی را افزایش می‌دهد و در نهایت، تمایل، گرایش، و اعتقاد افراد به مشارکت سیاسی و انتخاباتی را بالاتر می‌برد (میلبراث، ۱۹۷۰: ۸۰۰-۷۹۲).

این در حالی است که مشکلات و دغدغه‌های اقتصادی امروز ایران، زندگی و معیشت مردم را تهدید می‌کند؛ به‌گونه‌ای که با تورم فزاینده، بسیاری از مردم با حقوق چهار میلیون تومان مصوب شورای عالی کار—یعنی حقوقی که برخی آن را دستاورد دانسته‌اند—دیگر حتی نمی‌توانند به خانه‌دار شدن، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، فکر کنند. برآوردها نشان‌دهنده‌ی این است که به‌طور متوسط در دوره‌ی زمانی ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۸ با کاهش معنادار درآمد مردم، حدود ۳۳ درصد از جمعیت کشور، زیر خط فقر چندبعدی قرار گرفتند و خط فقر از ۹۵۰ هزار تومان در سال ۱۳۹۰ به ۱۰ میلیون تومان در سال ۱۳۹۹ رسید. همچنین، هزینه‌ی خانوارهای ایرانی، در طول سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۸ حدوداً ۲۲ برابر شد. نرخ تورم این دوره نیز به ۴۱ درصد رسید و سرعت رشد خط فقر در این مدت، بیش از ۲۷ برابر شد (بختیاری، ۱۴۰۰: ۱)؛ بنابراین، مشکلات اقتصادی و ضرورت برطرف کردن آن‌ها در سال‌های اخیر به اولویت نخست مردم تبدیل شد.

نظرسنجی‌ها در این زمینه نیز، پیش از مشارکت انتخاباتی مردم، آمار هشداردهنده‌ای داده

بودند؛ به‌عنوان مثال، در یک نظرسنجی که مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران^۱ در فروردین ۱۴۰۰ انجام داد، از پاسخ‌دهندگان پرسیده شد که چه موضوع‌هایی باید در رأس دستورکار دولت بعدی قرار گیرد؟ تقریباً ۱۰ درصد از پاسخ‌دهندگان، به امنیت ملی، به‌عنوان اولویت اصلی اشاره کرده‌اند و نشان داده‌اند که برخی از چهره‌های نظامی، در صورت کاندیدا شدن، نمی‌توانند برای جلب نظر رأی‌دهندگان به موضوع امنیت ملی، به‌عنوان محور تخصص خود، تکیه کنند. در همین راستا، ۳۱ درصد از پاسخ‌دهندگان به نظرسنجی یادشده، بر این نظر بودند که «عدالت» باید در اولویت کار دولت باشد (باتمانقلیح^۲، ۲۰۲۱: ۲)؛ درحالی‌که نگرانی‌ها در مورد بی‌عدالتی، طیفی از مسائل، از جمله نابرابری درآمد و شکاف شهری و روستایی را دربر می‌گیرد. فساد اقتصادی نیز به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی مردم در ایران تبدیل شده بود. براین اساس، به نظر می‌رسد که بخشی از بی‌تفاوتی رأی‌دهندگان از این تصور ناشی می‌شد که مسئولان خرد و کلان سیاسی و اقتصادی جامعه، به‌طور کلی به افزایش درآمد خود علاقه‌مند هستند. اُلی ویلیامز^۳، تحلیلگر ارشد نشریه «فوربس»، در این باره از رشد انفجاری تعداد ابرمیلیونرهای ایرانی در چند سال گذشته، به‌ویژه زیر سایه تحریم‌ها، خبر داده و مدعی شد: «اکنون در ایران، حدود ۲۵۰ هزار نفر با ثروت بالاتر از یک میلیون دلار زندگی می‌کنند و به این ترتیب، ایران، چهاردهمین کشور جهان از منظر تعداد میلیونرها است و در خاورمیانه هم جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است» (ویلیامز^۴، ۲۰۲۱: ۳)؛ یعنی در شرایطی که بر مبنای آمار غیررسمی، حدود ۶۰ درصد از شهروندان ایرانی دچار فقر نسبی هستند، برخی در سایه تحریم‌های تحمیلی و با استفاده از سیاست‌های نادرست، به ابرمیلیونرهای داخلی تبدیل شده‌اند. بنابر آمارهای رسمی، در سال ۱۳۹۰ حدود ۱۸ درصد جمعیت ایران، زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کردند و این میزان در سال ۱۳۹۷ به حدود ۲۴ درصد و در سال ۱۳۹۸ به ۳۵ درصد افزایش یافته است. پیش‌از این، ابراهیم رزاقی، اقتصاددان، پژوهشگر، و مدرس دانشگاه اعلام کرده بود: «در حال حاضر، ۳۰ میلیون بیکار وجود دارد و ۶۰ میلیون نفر، زیر خط فقر قرار دارند» (رزاقی، ۱۳۹۹: ۱). روزنامه «آینده اقتصاد» نیز در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۹۹ نوشت:

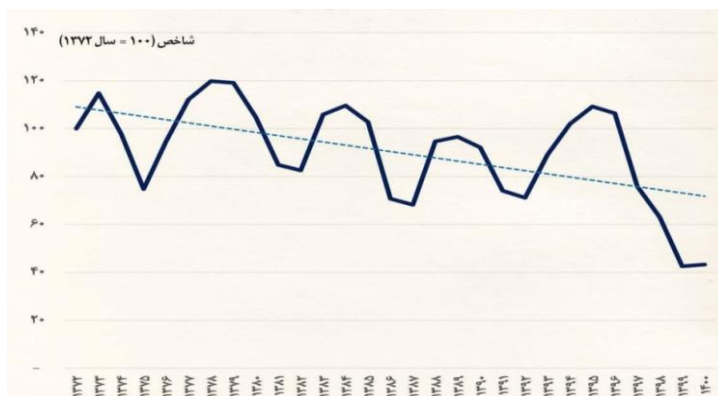
1. ISPA
2. Batmanghelidj
3. Ollie A Williams
4. Williams

«تمام کارگران ایرانی، زیر خط فقر هستند» (آینده اقتصاد، ۱۳۹۹: ۸). حمیدرضا امام‌قلی تبار، بازرس مجمع عالی نمایندگان کارگران، نیز در سال ۱۳۹۹ به خبرگزاری «تسنیم» اعلام کرد: «حدود ۱۰ میلیون تومان، خط فقر برای یک خانواده چهارنفره است و با دریافت خوش‌بینانه حقوق ماهیانه سه میلیون تومان، کارگران در فقر مطلق به سر می‌برند» (امام‌قلی تبار، ۱۳۹۹).

این درحالی است که خط فقر نسبی، حداقل درآمدی است که برای زندگی در یک کشور در نظر گرفته می‌شود، اما افرادی که زیر خط فقر مطلق هستند، توانایی تأمین حداقل نیازهای اساسی خود را ندارند و به‌طور مطلق، فقیر به‌شمار می‌آیند. به‌بیان روشن‌تر، افرادی که زیر خط فقر مطلق هستند، نمی‌توانند نیازهای اصلی از قبیل خوراک، پوشاک، و مسکن را تأمین کنند. در کنار همه این موارد، رسانه‌ای شدن غرض‌ورزانه یا آگاهانه اخبار پدیده‌های جدیدی چون قهر خوابی، گودال‌خوابی، ستون‌خوابی، یخچال‌خوابی، و پشت‌بام‌خوابی، از جمله موارد ناامیدکننده‌ای هستند که در سال‌های گذشته، شهروندان ایرانی در رسانه‌ها و فضای مجازی با آن آشنا شده‌اند. این رخداد، بیش‌ازپیش در دلزدگی شهروندان از فرایندهای سیاسی تأثیرگذار بوده است.

اما در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا افزایش تعداد میلیاردرهای داخلی، سبب تولید ثروت در ایران شده است؟ پاسخ، منفی است؛ دلیل آن نیز این است که در چهار سال گذشته، سرانه تولید ناخالص داخلی ایران، منفی بوده است؛ بنابراین، اقتصاد، رشد نکرده و درآمد ملی، رویکردی استعلاایی به خود نگرفته است. افزون‌براین، سیاست شوک ارزی، تورم را افزایش و ارزش دستمزد افراد را به‌شدت کاهش داده است. دولت ایران برای بهبود درآمد خود، از سال ۱۳۹۷ شوک‌های ارزی را شروع کرد. پس از این آغاز غافلگیرکننده، این روند در مرحله بعد در سال ۱۳۹۹ ادامه یافت. نتیجه این شوک ارزی، این بود که قیمت ارز، نزدیک به هشت برابر افزایش پیدا کرد. در شرایط کنونی نیز این قیمت، بیش از شش برابر آن باقی مانده است. نتیجه این شوک برای مردم عادی، نسبت به میلیونرها، برعکس بوده است. به‌بیان روشن‌تر، سبب شده است که قشر متوسط، حقوق‌بگیران، و طبقات پایین هرم قدرت اقتصادی، توان خرید خود را به‌شدت از دست بدهند و همچنین، با مالیات تورمی، فقیرتر شوند. به‌بیان روشن‌تر، «شوک قیمت ارز، شوک قیمت‌ها را نیز در پی داشت و بر دارایی‌ها تأثیر گذاشت؛ به‌این‌صورت که قیمت دارایی‌ها بالا رفت؛ به‌عنوان مثال، در جریان شوک ارزی، برآوردهای رسمی نشان می‌دهد که قیمت مسکن، حدود ۷ برابر شد (البته در برخی موارد، افزایش بیش از ۷ درصدی وجود دارد). همچنین، قیمت سهام شرکت‌ها، تقریباً بیش از ده برابر افزایش یافت» (سلطانی، ۱۴۰۰: ۲).

نمودار شماره (۳). شاخص قدرت خرید مسکن



منبع: مرکز آمار و وزارت کار (mashreghnews.ir)

بر پایه داده‌های نمودار شماره (۳)، شاخص قدرت خرید مسکن در سال ۱۳۹۹، به پایین‌ترین میزان و سطح تاریخی خود، یعنی یک‌سوم سال ۱۳۹۵ و ۴۰ درصد سال ۱۳۷۲ رسیده است. رخدادی که به دلیل عمق آن، بسیاری را از بهبود نسبی این وضعیت، حتی در سال ۱۴۰۰، ناامید کرده است. این رخداد، در کنار دو شوک پیاپی قیمت ارز در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ با سرکوب تاریخی ارزش ریال و به تبع آن، صعود قیمت مسکن و در همان حال، سرکوب دستمزدها و رکود شدید اقتصادی، موجب شد که قدرت خرید شهروندان — حتی برای خرید کالاهای ضروری — به منظور رفع نیازهای اولیه، به شدت کاهش پیدا کند (سلطانی، ۱۴۰۰: ۲).

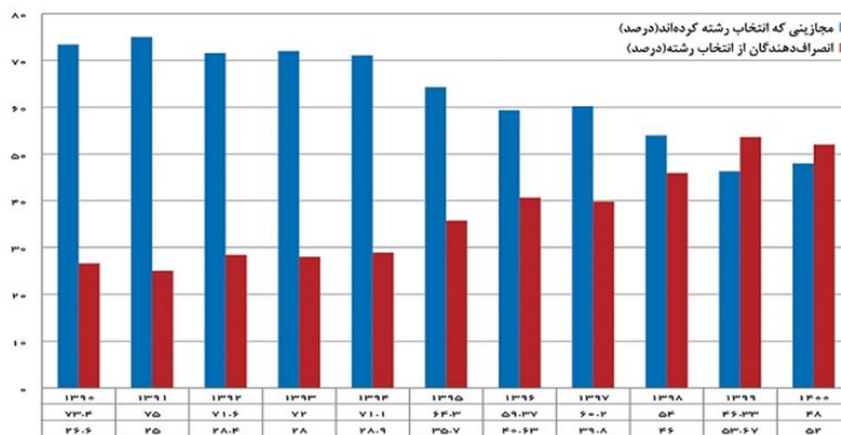
برخلاف چنین شرایطی، صاحبان املاک، زمین، و سهام، از این وضعیت سود بردند. بدیهی است که بخش چشمگیری از دلزدگی سیاسی، برآمده از شرایط مدیریت سیاسی است. بسیاری از کارشناسان، بر این نظرند که اگر قیمت ارز و دارایی‌ها در همین اندازه ثابت بماند، عدم تعادل ایجاد می‌شود؛ به این معنا که بر تعداد حدود یک‌سوم مردمی که در ایران خانه ندارند، و در مقابل، بر املاک ثروتمندان، افزوده می‌شود. توضیح اینکه به‌طور کلی، بخش زیادی از مردم ایران، دارایی‌های خاصی ندارند. در چنین شرایطی، در واقع، شهروندان عادی، بسیار زیان‌ده خواهند بود؛ در نتیجه، شکاف بسیار گسترده درآمد و ثروت، بین طبقات دارا و ندار ایجاد می‌شود. پخش این اخبار در فضای مجازی، عامه مردم آسیب‌پذیر را دچار تردید کرد و این خود، بر کاهش میزان مشارکت تأثیرگذار بود. به نظر بسیاری از آن‌ها، بزرگ‌ترین فساد چند سال اخیر این است که شرایطی را رقم زده که عده‌ای بدون زحمت و بدون ایجاد شغل و تنها با استفاده از شرایط تحریم و رانت، به ثروت هنگفتی دست یافته‌اند. بدیهی است که این مسئله برای آن‌ها قابل پذیرش و تحمل نیست.

۲-۱-۴. شغل و تحصیلات

از دیدگاه میلبراث، کسانی که از منزلت شغلی بالایی برخوردار هستند، گرایش بیشتری به مشارکت سیاسی دارند. به نظر او، مشارکت متخصصان در عرصه سیاست بیشتر است. به بیان روشن تر تأثیری که شغل از تحصیل می پذیرد و به این ترتیب، اثری که بر میزان درآمد شهروندان می گذارد، رابطه آن با مشارکت سیاسی را به درستی بیان می کند؛ بنابراین، در اندیشه میلبراث: (۱) تحصیلات و شغل با یکدیگر ارتباط منطقی دارند؛ (۲) بالا بودن تحصیلات و افزایش درآمد، به حجم مشارکت انتخاباتی شهروندان می افزاید (میلبراث، ۱۹۷۷: ۳۶-۲۰).

این درحالی است که در ایران، با بالا رفتن تعداد دانش آموختگان بیکار، انصراف دهندگان از تحصیل و آموزش دانشگاهی، به گونه ای معنادار، روبه افزایش هستند. در شهریور ۱۴۰۰، سازمان سنجش آموزش کشور اعلام کرد که حدود ۵۲ درصد از داوطلبان کنکور سراسری مجاز به انتخاب رشته، از انجام این کار صرف نظر کرده اند. البته این رخداد آموزشی، به گونه ای ناگهانی روی نداده است. بر پایه بررسی ها، از سال ۱۳۹۰، انصراف داوطلبان مجاز به انتخاب رشته به شکل یک جریان، شروع شده و رفته رفته افزایش یافته است؛ به این معنا که اگر در سال تحصیلی ۱۳۹۰، حدود ۷۵ درصد داوطلبان به شکل جدی خواهان انتخاب رشته دانشگاهی بودند، در سال ۱۴۰۰، این رقم به ۴۸ درصد کاهش یافته است (استون^۱، ۲۰۲۱).

نمودار شماره (۴). انصراف افراد مجاز کنکور سراسری سال های ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۰ از انتخاب رشته



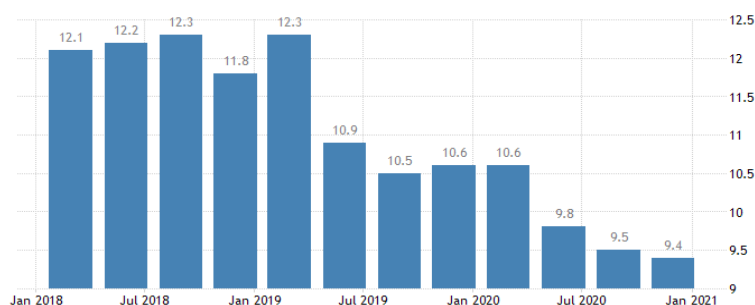
منبع: سازمان سنجش (www.sanjesh.org)

از نگاه بسیاری از انصراف‌دهندگان، دلیل اصلی چنین اقدامی، بیکاری احتمالی پس از پایان دوره طولانی آموزش دانشگاهی است. برپایه آمارهای رسمی، در طول ده سال گذشته، شمار بیکاران «دارای تحصیلات دانشگاهی»، به مراتب از افراد بیکاری که تحصیلات دانشگاهی ندارند، بالاتر رفته است. برپایه گزارش مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۹، نرخ بیکاری جوانان، ۹/۶ درصد، اما نرخ بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی، ۳۸/۹ درصد بوده است؛ از همین رو، آن دسته از داوطلبان که هم آینده شغلی خود را مبهم می‌بینند و هم توان پرداخت شهریه ندارند، تصمیم می‌گیرند که به‌سوی پیدا کردن شغلی با درآمد فوری بروند؛ هرچند همچنان، استثناهایی وجود دارد که با رنج فراوان و به هر قیمتی، سعی در قبولی در دانشگاه دارند، اما تعداد آن‌ها نیز هر سال (بر مبنای نمودار شماره ۳) کاهش می‌یابند (ایران‌نیوز ویر،^۱ ۲۰۲۱).

به‌طور کلی، بررسی آمار جمعیت ۴۳ ساله پس از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که همواره تقاضا از سمت نیروهای جویای کار، از عرضه شغل مناسب، بسیار بیشتر بوده است؛ بنابراین، اشتغال‌زایی همواره نقطه ضعف نظام مدیریتی در کشور بوده است. برپایه رویکردهای علمی، اشتغال، تابعی از سرمایه‌گذاری و تولید است که رسیدن به آن، نیازمند در اختیار داشتن برنامه‌ای بلندمدت، قابل اجرا، و عدول‌ناپذیر است؛ برنامه مشخصی که باید بر مهار جمعیت و ایجاد انواع تسهیلات برای سرمایه‌گذاری‌های لازم تکیه داشته باشد (صالحی اصفهانی، ۲۰۱۱: ۳)؛ بنابراین، برای حل مشکل اشتغال که مشکل حال و آینده کشور است، نمی‌توان تنها به عامل سرمایه‌گذاری تکیه کرد و افزایش سرمایه‌گذاری را تنها شرط افزایش اشتغال دانست، بلکه چگونگی بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری و بهره‌وری از نیروی کار تحصیل‌کرده، عمده‌ترین مسئله‌ای است که باید به آن توجه شود. نرخ بیکاری ایران در ۱۰ سال گذشته، بالاتر از ۱۰ درصد بوده و در سال ۲۰۱۴، به اوج خود رسیده است. همچنین، بسیاری از کسانی که در ایران شاغل به‌شمار می‌آیند نیز کم‌کار هستند. افزون‌براین، بیکاری، به‌ویژه در میان جوانان و زنان، زیاد است. بیش از ۷۰ درصد جمعیت حدود ۹۰ میلیونی ایران، در سن کار قرار دارند که تقاضای کلی آن‌ها برای کار را افزایش می‌دهد (استاتیستا^۲، ۲۰۲۰: ۲).

1. Iran News Wire
2. Statista

نمودار شماره (۵). نرخ بیکاری در ایران از سال ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱



Source: tradingeconomics, 2021

داده‌های نمودار شماره (۵) — که بر پایه گزارش‌های بانک مرکزی سامان یافته است — حکایت از این دارد که نرخ بیکاری در ایران، از ۹/۵۰ درصد در سه‌ماهه چهارم سال ۲۰۲۰، به ۹/۴۰ درصد در سه‌ماهه سوم همان سال کاهش یافته است و به‌طور کلی، از ۲۰۱۸ شیب کاهشی داشته است، اما این مقدار به‌هیچ‌روی، برای شهروندان رضایت‌بخش نبوده است. به‌نظر آن‌ها، این آمار به این سبب که شغل واقعی شهروندان را نشان نمی‌دهد، چندان پذیرفتنی نیست (تری‌دینگ ایکنومیکس^۱، ۲۰۲۱).

افزون‌براین، اقتصاد ایران، دچار رکود شده و این خود، مشکلات تأمین خواسته‌های اشتغال ساکنان آن را تشدید کرده است؛ زیرا در شرایط اقتصادی دشوار، ایجاد شغل معمولاً دشوارتر است. از آنجاکه فعالیت اقتصادی ایران هنوز تا حدود زیادی به درآمد نفت وابسته است، اشتغال در آن، ثبات چندانی ندارد. با کاهش تولید ناخالص داخلی سرانه و نرخ تورم بالا، مردم نیز در معرض تغییرات درآمد و اشتغال هستند، و این مسئله بیکاری را به یک مسئله فوری تبدیل می‌کند که کشور مجبور به مدیریت آن خواهد بود (نویما^۲، ۲۰۲۰: ۲).

با این‌همه، دولت مدعی است که اشتغال، افزایش یافته است. این در حالی است که یکی از اهداف طرح آمارگیری نیروی کار، برآورد جمعیت شاغل، حتی با ساعت کاری و درآمد بسیار اندک است. افزون‌براین، در این طرح، فرصت‌های شغلی محاسبه نمی‌شود؛ به این معنا که رشد جمعیت شاغل، لزوماً به معنای ایجاد شغل بیشتر نخواهد بود؛ زیرا ایجاد شغل و افزایش جمعیت شاغل، دو مقوله متفاوت است. ممکن است در یک دوره، جمعیت شاغل

1. Tradingeconomics
2. Knoema

افزایش یا کاهش داشته باشد، اما ایجاد شغلی از سوی دولت رخ ندهد. زمانی که نرخ بیکاری افزایش یا کاهش می‌یابد، باید این شاخص‌های مبنایی تغییر کرده باشند؛ بنابراین، دلیل کاهش نرخ بیکاری، لزوماً افزایش جمعیت شاغل نیست، بلکه علت آن می‌تواند رشد جمعیت غیرفعال باشد. بررسی‌ها حکایت از این دارد که سهم اشتغال غیررسمی از کل اشتغال کشور در سال ۱۳۹۹، حدود ۲۷/۸ درصد بوده است. اگر به آمارهای آن سال مراجعه کنیم، می‌بینیم که حدود ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر از شاغلان کشور در بخش غیررسمی فعال بوده‌اند. باید توجه کنیم که اشتغال افراد در بخش غیررسمی، به معنای عدم برخورداری آن‌ها از حقوق اجتماعی یک کارگر است که می‌تواند پیامدهای زیادی داشته باشد؛ از جمله اینکه چون در چارچوب قانون کار فعالیت ندارند، احتمالاً از حداقل حقوق کارگری هم برخوردار نیستند (اکونومی^۱، ۲۰۲۱).

درواقع، این قشر، مهم‌ترین قشری هستند که در هنگام مشارکت انتخاباتی دچار سرگردانی می‌شوند و رفتارهای تکانشی بیشتری از خود نشان می‌دهند؛ زیرا دلزدگی سیاسی را تجربه کرده‌اند. نکته دیگر، سهم اشتغال غیررسمی از اشتغال جوانان است. آمار سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که بین اشتغال غیررسمی و اشتغال جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله، رابطه مستقیم وجود دارد؛ به این معنا که هرچه قدر اشتغال جوان‌ها بیشتر شده، آمار اشتغال غیررسمی هم بالا رفته است و درواقع، بخش غیررسمی، منبع اصلی ایجاد اشتغال برای جوانان بوده است؛ بنابراین، اشتغال غیررسمی نمی‌تواند به دو چالش اصلی بازار کار ایران، یعنی آمار بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی و زنان کمک کند؛ از این رو در ایران میان اشتغال رسمی و تحصیل، ارتباط چندانی وجود ندارد (کلهر^۲، ۲۰۱۹). از آنجاکه اشتغال غیررسمی، تأمین اجتماعی و امنیت اقتصادی بالایی را برای افراد جوان فراهم نمی‌کند و این قشر، دلیل وضعیت نامناسب خود را تصمیم‌گیری‌های نادرست نخبگان می‌دانند، هیجان لازم برای شرکت در انتخابات را تا حدودی از دست می‌دهند.

۳-۱-۴. هویت اجتماعی

به نظر میلیراث، مفهوم هویت، از نیاز شدید انسان به شناخته و فهم شدن او حکایت دارد.

1. Economy
2. Kalhor

در این میان، هویت اجتماعی، بیانگر شباهت‌های فردی است. در این نوع هویت، شهروندان، خود را بر پایه وابستگی‌ها و تعلق‌های گروهی یا طبقاتی تعریف می‌کنند. براساس این دیدگاه، هر زمان که احساس وابستگی و یکی بودن به گروه افزایش می‌یابد: ۱) فرد تاحدامکان با گروه همانندسازی می‌کند؛ ۲) از تفاوت قائل شدن بین خود، دیگران، و آرمان‌های جمعی می‌کاهد؛ ۳) ضمن پیروی از قوانین جمعی و مشروعیت‌سازی سیستمی، کنش خود را بر پایه قوانین گروهی تعریف می‌کند؛ ۴) با افزایش یافتن همبستگی فرد با اجتماع، مشارکت سیاسی نیز افزایش می‌یابد (میلبراث، ۱۹۷۱ ب: ۳۶-۲۰).

با توجه به اینکه فرهنگ و تمدن ایرانی در طول دوران تاریخی، با فرهنگ‌های گوناگونی برخورد و آمیزش داشته است - اگر از برخی خرده‌فرهنگ‌های خاص و محلی چشم‌پوشی کنیم - به نظر می‌رسد، میراث «فرهنگ ایران باستان»، «فرهنگ اسلامی»، و «مدرنیته» با درجه‌های گوناگون، سه عنصر برجسته فرهنگ امروزی ما را تشکیل می‌دهند. تعیین سهم هریک از این عناصر در شکل‌گیری هویت امروز ما، از موضوع‌های مناقشه‌برانگیز میان پژوهشگران، متفکران اجتماعی، و حتی مسئولان و تصمیم‌گیرندگان فعلی کشور است؛ به گونه‌ای که برخی با بها دادن به یک عنصر و کم‌توجهی به عناصر دیگر، صورتی کاریکاتورگونه از فرهنگ ما را به نمایش گذاشته‌اند (مفتخری، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۵).

این درحالی است که در ایران، همواره اینکه کدامیک از سه هویت ایرانی، اسلامی، و جهانی اولویت دارد، پرسش پیش‌روی اقشار گوناگون، به‌ویژه طیف جوان، بوده است؛ به بیان روشن‌تر، یک ایرانی در زمان‌های زیادی از خود می‌پرسد که کدامیک از هویت‌های ایرانی، اسلامی، و جهانی، اصالت او را نمایان کرده و او را به سرمنزل مقصود نزدیک‌تر می‌کند. این مسئله، یکی از مقوله‌هایی است که نویسندگان زیادی، از جمله سریع‌القلم، به آن اشاره کرده‌اند (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۵۶). چگونگی گرایش به هریک از این هویت‌ها، همواره در تصمیم‌ها و نتیجه‌گیری‌های کلان کشور تأثیرگذار بوده است؛ به گونه‌ای که دولت‌های متفاوت پس‌انقلاب اسلامی را نیز در موقعیت تفاوت رویکرد قرار داده است. این مهم از تفاوت‌های تاکتیکی معنادار در رویکردهای سیاسی-اجتماعی و حتی اقتصادی و فرهنگی آن‌ها در ابعاد داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی قابل‌برداشت است.

این تفاوت رویکرد، در میان شهروندان، به‌ویژه در میان نسل جدید، نیز نتایج خاصی

بر پایه نظریه میلبراث) داشته است. پژوهش‌های جدید حکایت از این دارد که برخی از آثار بحران هویت اجتماعی اخیر در جوانان عبارتند از: احساس پوچی، تحلیل رفتن از درون، از خود بیگانگی، احساس تنهایی در میان جمع و جامعه، جست‌وجوی هویت منفی، و...؛ بنابراین، در وضعیت موجود، اگر نوجوان و جوان نتواند از راه هویت مثبت و پذیرفتن مسئولیت‌ها، نقش‌های خود را بروز دهد، به هویت منفی روی می‌آورد؛ یعنی کاملاً برعکس چیزی که جامعه از او انتظار دارد، عمل می‌کند و در نتیجه، شرایط جامعه توسط او تغییر می‌کند (حقیقت^۱، ۲۰۱۰: ۱۰۰-۹۰).

بنابراین، بار منفی، بی‌هدفی، و سردرگمی، از مهم‌ترین عوارض بحران هویت است. در این شرایط، فرد می‌خواهد همواره خود را با چیزی مشغول نگه دارد؛ برای مثال، اگر شخصی به محض ورود به محیط خانواده یا اجتماع، الزام رعایت هنجارهای هویت‌های اسلامی یا ایرانی را بدون دریافت دلایل کافی، بر خود مستولی ببیند، ضمن دلزدگی، به تدریج احساس تنهایی می‌کند. او بی‌درنگ خودش را با یکی از رسانه‌هایی که در اختیار دارد (مانند شبکه‌های اینترنتی، ماهواره، تلویزیون، و برنامه‌های دیگر) مشغول می‌کند. این رسانه‌ها به گونه‌ای کاملاً پنهانی و در بسیاری از مواقع، ناملموس، ذهنیت او را از مسائل سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی دلخواهش آکنده می‌کنند؛ در نتیجه مشغول شدن پیوسته به فضای کذایی مجازی، تنها به ظاهر، عاملی است که فرد را از تنها ماندن با خود و رویارویی با آشفتگی‌های درونی‌اش نجات می‌دهد، اما در اصل، به سبب فقدان سواد رسانه‌ای و ذهنیت بی‌هدف مخاطب، سوژه را تا تصمیم‌گیری‌های نابجا پیش می‌برد. افزون‌براین، داشتن شخصیتی منفعل، از نشانه‌های بحران هویت در فرد است؛ به گونه‌ای که شخص در مقابل رویدادهای زندگی، تسلیم و به آنچه پیش می‌آید یا بر او تأثیر می‌گذارد، تن می‌سپارد، بدون آنکه رفتاری مناسب با آن موقعیت داشته باشد (تیبی^۲، ۱۹۶۸: ۴۰-۳۲).

۴-۱-۴. عضویت سازمانی

به نظر میلبراث، نرخ مشارکت سیاسی کسانی که عضویت سازمانی دارند - به ویژه در کشورهای در حال گذار - نسبت به کسانی که چنین عضویتی ندارند، بسیار بیشتر است. این سازمان‌ها، قدرت بسیج‌کنندگی بالایی دارند و زمینه همسان‌سازی فکری را فراهم می‌کنند؛ بنابراین، هر چه میزان

1. Haghghat

2. Tibi

عضویت و وابستگی سازمانی در یک کشور بیشتر باشد، احتمال مشارکت سیاسی نیز افزایش می‌یابد (میلبراث، ۱۹۷۱، ۱۵-۱۸).

در مورد عضویت سازمانی در ایران، واقعیت این است که آمار و ارقام در این زمینه کمتر از آن است که بتوان به عضویت شهروندان ایرانی در سازمان‌های گوناگون بالید. منابع موجود نیز حکایت از این دارد که تنوع و گستردگی اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌های صنفی، و سازمان‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی برپایه شمار کارکنان آن، اندک است. شمار کم کارکنان نهادهای یادشده و استقبال اندک مردم از آن‌ها در سال‌های پس‌انقلاب تاکنون، گویای این است که عضوگیری سازمانی، مسیر طولانی‌ای را برای تحقق آرمان‌هایش درپیش دارد (آل‌غفور، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۹). این درحالی است که سازمان‌های غیردولتی با بهره‌گیری از منابع انسانی داوطلب و جذب منابع مالی، با هزینه بسیار پایین، قادر به تحقق اهدافی هستند که سازمان‌های دیگر از انجام دادن آن‌ها با آن مقدار هزینه، ناتوانند، اما در ایران، این سازمان‌ها نیز درگیر مشکلات بنیادینی هستند که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱) تأمین اعتبار برای اجرای برنامه‌ها در سازمان‌های غیردولتی اندک است؛ ۲) ظرفیت عملکرد سازمان‌های غیردولتی، بسیار محدود است و می‌تواند در محدودیت مکانی، مالی، اداری، و اجرایی خلاصه شود؛ ۴) این سازمان‌ها، به دلیل فاصله گرفتن از اهداف و آرمان‌های اولیه — به‌ویژه در شکل‌های جوانان — به تدریج شکست می‌خورند؛ ۵) مدیریت در این سازمان‌ها بسیار ضعیف است؛ ۶) بیشتر سازمان‌های غیردولتی به تحویل خدماتی تمایل دارند که نتایج آن قابل لمس، کمی، و کوتاه‌مدت باشد و به همین سبب، بسیاری از طرح‌های انجام‌شده، ناپایدارند (زیباکلام و باقری ده‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۳۵).

افزون‌براین، مشارکت سیاسی و یکی از مهم‌ترین گونه‌های آن، یعنی مشارکت انتخاباتی، به انگیزه و رغبت زیادی نیاز دارد. در کشورهای مدرن و در حال‌گذار، این انگیزه را معمولاً نهادهای مدنی، به‌ویژه احزاب، ایجاد می‌کنند. در ایران، نیاز به وجود این سازمان‌های حزبی به شکل مطلوب آن، به شدت احساس می‌شود؛ یکی از مهم‌ترین دلایل آن، این است که بعضی از نهادهای سنتی، محلی، و قبیله‌ای که پیش‌ازین تا حدود زیادی کارویژه حزبی داشته‌اند، کارکرد سنتی خود را از دست داده‌اند. امروزه بیش از ۲۴۰ حزب و انجمن سیاسی مجاز به فعالیت در ایران وجود دارند که بیشتر آن‌ها را می‌توان در دو دسته اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب قرار داد که خود، مرزهای سیاسی گسترده‌ای دارند.

البته گروه‌ها و افراد دیگری نیز در دسته افراد معتدل و مستقل در صحنه سیاسی کشور فعال هستند، اما پرسش اساسی این است که «آیا این تعداد از احزاب و انجمن‌ها توانسته‌اند مردم را متمایل به فعالیت‌های سیاسی کنند؟» مطالعه دقیق احزاب سیاسی نشان می‌دهد که این سازمان‌ها در ایران به دلایلی نتوانسته‌اند به این کارکرد مهم دست یابند که این دلایل عبارتند از: ۱) مقطعی و دوره‌ای بودن آن‌ها در کانون دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی؛ یعنی حضور قابل‌لمس در بزنگاه تاریخی‌ای چون مشروطیت یا انقلاب و کم‌فروغ شدن آن‌ها در ادامه مسیر؛ ۲) بومی‌سازی نشدن احزاب در ایران؛ به این معنا که نتوانسته‌اند از ظرفیت اجتهاد و جریان روشنفکری، به‌گونه‌ای ترکیبی استفاده کنند و سرانجام، نیروهای متخصص سیاسی-اجتماعی را در سطوح محلی، ملی، و منطقه‌ای آموزش دهند؛ ۳) فقدان عضوگیری عمومی و وجود شخص محوری؛ ۴) فقدان هم‌ذات‌پنداری حزبی: همان‌گونه که کوان هریس و دانیل توانا در نظرسنجی بزرگ خود در سال ۲۰۱۶ اعلام کرده‌اند، با وجود این واقعیت که ۷۵ درصد از شهروندان ایرانی گفته‌اند که «به سیاست علاقه‌مند هستند»، ۸۷ درصد از آن‌ها به روشنی اظهار داشته‌اند که «با یک جناح ملی، هم‌ذات‌پنداری نمی‌کنند»؛ بنابراین، ایرانی‌ها آشکارا دیدگاه‌های قوی‌ای در مورد اولویت‌های دولتشان دارند و همچنان به سیاست علاقه‌مند هستند؛ با این حال، به‌گونه‌ای گسترده با جناح‌های سیاسی هم‌ذات‌پنداری نمی‌کنند و به‌طور فزاینده‌ای در این مورد بدبین هستند که حضور در سازمان‌های سیاسی-حزبی و شرکت در انتخابات می‌تواند بر سیاست‌های دولت تأثیر بگذارد (هریس و توانا، ۲۰۱۸: ۱۵)؛ ۵) دور شدن احزاب از کارویژه تخصصی: به این معنا که در کنار خلق انگیزه برای مشارکت انتخاباتی که یکی از سنتی‌ترین وظایف احزاب است، مقوله‌هایی چون آموزش سیاسی، ایجاد پل ارتباطی میان دولت و مردم، و جامعه‌پذیری سیاسی، اهمیت بسیار زیادی دارند، اما متأسفانه در جامعه ایران، چنین کارکردهایی وجود ندارد (جاسبی و پریزاد، ۱۳۹۴: ۴۲-۳۵).

بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که همه کسانی که در انتخابات گذشته مشارکت نداشته‌اند، تنها از مدیریت دولتی ناراضی بوده‌اند، بلکه می‌توان مدعی بود که آن‌ها در برخی موارد، انگیزه کافی نداشته‌اند. بر این اساس، شرایط فعلی، این مسئله را گوشزد می‌کند که به‌ناچار باید سازمان‌ها و نهادهایی را خلق کنیم که ضمن کمک به حل مشکلات مردم و ایجاد چالش برای ناکارآمدی‌های مدیریتی مسئولان خرد و کلان ملی-مذهبی، انگیزه ایجاد کنند؛ زیرا اگر افکار

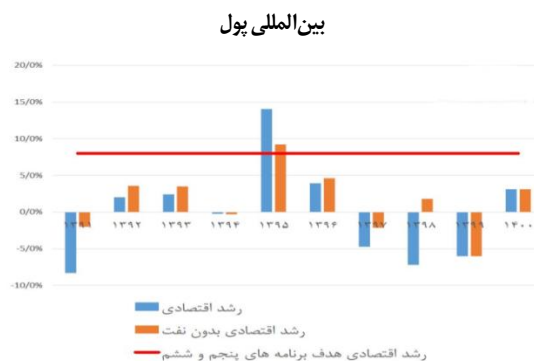
عمومی ایران، همچنان قوه مجریه و مجلس کشور را در رسیدگی به چالش‌های بنیادین اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی کشور ناتوان بدانند، بدون‌شک، تردید در مورد ظرفیت‌ها، بیشتر به‌سوی تردید در مشروعیت خواهد رفت.

۲-۴. محرک‌های طبیعی

۱-۲-۴. رشد اقتصادی

از سال ۱۳۵۷ تاکنون، اقتصاد ایران، افت‌وخیزهای بی‌شماری را تجربه کرده است. به‌ویژه روند رشد اقتصادی در فاصله جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، تحریم‌های بین‌المللی در دولت محمود احمدی‌نژاد و شدت‌یابی آن در دولت روحانی، و خروج یکجانبه آمریکا از برجام در اردیبهشت ۱۳۹۷، تلاطم بیشتری به خود گرفته است. عمق مشکلات به‌وجودآمده، زمانی بر عموم شهروندان، آشکارتر شد که مرکز پژوهش‌های مجلس، در گزارشی به‌گونه‌ای شفاف اعلام کرد که متوسط رشد اقتصادی ایران در مقطع زمانی ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸، نزدیک به صفر درصد بوده است (پژوهشکده آمار، ۱۳۹۸: ۲).

نمودار شماره (۶). ارقام پیش‌بینی شده برای رشد اقتصادی سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ برپایه پیش‌بینی صندوق

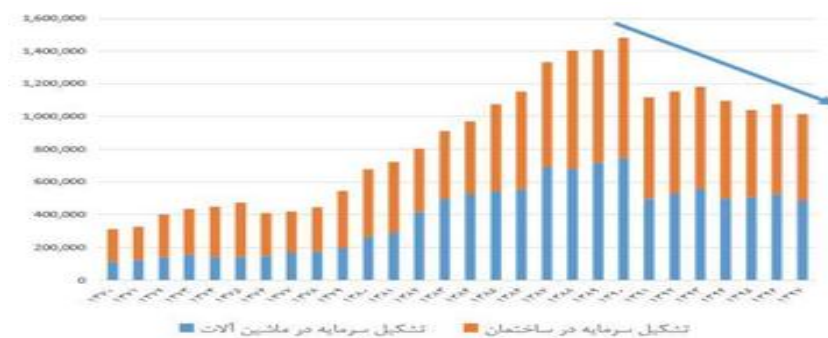


منبع: حساب‌های فصلی ۱۳۹۸-۱۳۹۰ مرکز آمار ایران (<https://www.amar.org.ir>)

پس از این مسئله، مقوله‌هایی مانند تحلیل ضعف اقتصاد ایران، افت‌وخیزهای رشد اقتصادی، رشد اقتصادی وابسته به نفت، و تأثیر این مقوله‌ها بر زندگی اقتصادی مردم، به موضوع اصلی محافل علمی—چه در عرصه‌های اجتماعی و چه در محافل علمی اقتصادی—تبدیل شد؛ ازاین‌رو، این پرسش برای عموم مردم—به‌ویژه طبقه متوسط جامعه که در حال کوچک شدن بود— مطرح شد که چرا در شرایطی که نرخ رشد اقتصادی هشت‌درصدی، به‌عنوان هدف

اصلی و شفاف برنامه‌های پنجم و ششم توسعه، محقق نشده و برعکس، میانگین رشد اقتصادی از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸ نزدیک به صفر درصد بوده است؟ براین اساس، متوسط رشد اقتصادی پایین کشور در سال‌های اخیر و پرافت‌وخیز بودن رشد، مورد توجه بسیاری از افراد قرار گرفت. این در حالی بود که از آن زمان، سیر نزولی تشکیل سرمایه ثابت در کشور، هشداردهنده گزارش می‌شد. بررسی‌ها نشان می‌دهد، سرمایه در حوزه اقتصاد — به ویژه در دو زمینه ماشین‌آلات و ساختمان — و به طور کلی، تشکیل سرمایه ثابت، از سال ۱۳۹۰ به این سو همواره روندی نزولی داشته است (بانک جهانی^۱، ۲۰۲۱). این موضوع به دلیل نیاز شدید مردم به هر دو مقوله ماشین و مسکن، ایجاد اعتراض مردم در آینده نزدیک را هشدار می‌داد.

نمودار شماره (۷). تشکیل سرمایه در بخش ماشین‌آلات و ساختمان به قیمت ثابت ۱۳۹۰



منبع: حساب‌های فصلی ۱۳۹۸-۱۳۹۰ مرکز آمار ایران (<https://www.amar.org.ir>)
 افزون‌براین، از میزان انباشت سرمایه‌های نفتی در ده سال گذشته، به شدت کاسته شد؛ به این معنا که انباشت سرمایه در بخش‌های مهمی چون نفت و گاز، صنعت و معدن، ساختمان، و ارتباطات از سال ۱۳۹۱ به این سو همواره منفی گزارش شده است؛ به گونه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶، به طور میانگین، سالانه حدود ۲/۲ درصد از حجم سرمایه انباشته شده در این بخش‌ها، کاسته شد. این در حالی است که در مقایسه با هفت سال پیش — که رشد سالانه این بخش‌ها به طور متوسط، ۵/۳ درصد بوده است — این روند، آینده خوشی را برای مردم ایران نوید نمی‌داد. از همه این‌ها مهم‌تر، نرخ تورم بلندمدت و مشکل‌آفرین بود (ایران‌پریمیر^۲، ۲۰۲۱). میانگین این تورم در ده سال اخیر، به گونه‌ای خوش‌بینانه، حدود ۲۰

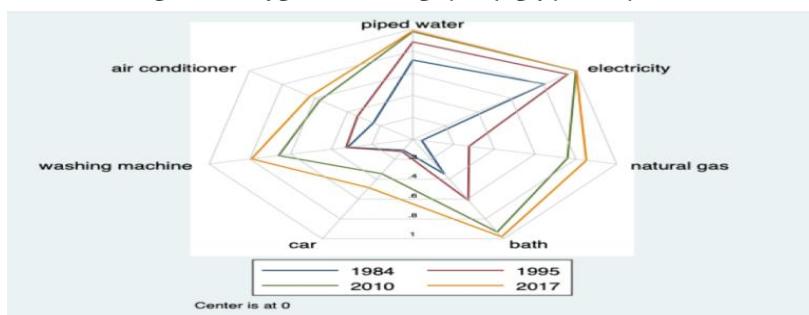
1. World Bank
2. Iranprimer

درصد بوده است؛ این درحالی است که تقریباً همه کشورهای تاکنون توانسته‌اند نرخ تورم را کنترل کنند. آمار نشان می‌دهد که متوسط نرخ تورم در سال ۲۰۱۸ در دنیا، ۲/۴ درصد بوده است. در همان زمان، ایران پس از ونزوئلا، زیمبابوه، و آرژانتین در رتبه چهارم جهان قرار داشت. برپایه گزارش مرکز آمار ایران، این مقدار در نزدیکی انتخابات جمهوری اسلامی ایران و در دوازده ماه منتهی به اسفند ۱۳۹۹ به ۳۶/۴ درصد رسیده بود. این آمار، درحالی منتشر شد که این سازمان در گزارشی که پیش از این منتشر کرده بود، نرخ تورم سالانه برای خانوارهای ایرانی را در خرداد ۱۴۰۰، ۴۳ درصد اعلام کرد^(۱) (پژوهشکده آمار، ۱۳۹۰: ۱). بدیهی است که آشکار شدن آمار و ارقام رسمی میزان رشد و نرخ تورم، در تصمیم مردم برای مشارکت انتخاباتی و میزان شور و هیجان انتخاباتی آن‌ها تأثیرگذار بود.

۲-۲-۴. شکاف طبقاتی

پس از انقلاب اسلامی ایران، گسترش خدمات اساسی‌ای مانند برق و آب آشامیدنی در مناطق روستایی سرعت گرفت. تا سال ۱۳۷۹، این خدمات، بسیار شهرت یافتند و امکانات خانه — مانند ماشین لباسشویی و کولر — به گونه‌ای چشمگیر افزایش یافت (ن.ک: شکل شماره ۱). در دهه ۱۳۵۰، منابع، به محله‌های شهری که از امتیاز بیشتری برخوردار بودند، سرازیر می‌شد؛ به عنوان مثال، در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۲ هنگامی که ایران از پول نقد سرشار بود — دسترسی به آب لوله‌کشی در مناطق شهری از ۶۵ به ۸۰ درصد افزایش یافت؛ درحالی که این امکانات در مناطق محروم روستایی، از ۷/۶ به ۸/۵ درصد رسید (بهداد^۱، ۱۹۸۹: ۳۴۰-۳۲۹).

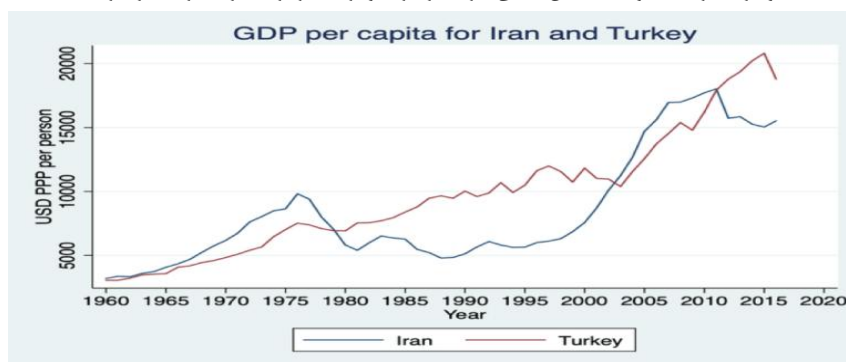
شکل شماره (۱). دگرگونی در دسترسی به خدمات اساسی و امکانات اصلی خانه



منبع: نظرسنجی‌های هزینه و درآمد خانوارها، مرکز آماری ایران

پس از انقلاب اسلامی، این روند شدت یافت و در نتیجه گسترش بهداشت و آموزش به مناطق روستایی، فقر به شدت کاهش یافت. نرخ فقر که در دهه ۱۳۵۰ از ۲۵ درصد فراتر رفته بود، در سال ۱۳۹۲، به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافت^(۲) (شادی و فراهانی^۱، ۲۰۱۹: ۴). افزون‌براین، برنامه مهم بهداشت روستایی در اواخر دهه ۱۳۵۰، که در بردارنده برنامه‌ریزی برای خانواده در دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ بود، دگرگونی بزرگی در زندگی خانوادگی در روستاها ایجاد کرد، و سبب کاهش مرگ‌ومیر نوزادان و مادران شد؛ در نتیجه در راستای سیاست‌های اجتماعی کاهنده فقر، با وجود ویرانی‌های ناشی از جنگ، شاخص توسعه انسانی ایران^۲ تا سال ۱۳۶۸ افزایش یافت و از ترکیه بالاتر رفت.

نمودار شماره (۸). تولید ناخالص داخلی سرانه در ایران و ترکیه (برابری قدرت خرید دلار آمریکا)



Source: Maddison Project Data 2018

با این همه، این موفقیت، دوام چندانی نداشت؛ به ویژه در شرایط فعلی، با اینکه دولت در سال‌های اخیر از رشد اقتصادی و دگرگونی در معیشت مردم سخن می‌گوید، آمارها از افزایش ضریب جینی و سرانجام، افزایش فاصله طبقاتی حکایت دارد. واکاوی گزارش‌های مرکز آمار نشان‌دهنده این است که شاخص ضریب جینی از سال ۱۳۹۷ به این سو، به بدترین وضعیت خود در طول دهه ۱۳۹۰ رسیده است؛ به عنوان مثال، شاخص ضریب جینی در سال ۱۳۹۷، حدود ۰/۴۰۹ اعلام شده است که بالاترین رقم نسبت به سال‌های گذشته بوده است. بر پایه تحلیل‌های اقتصادی، افزایش ضریب جینی، به معنای ناعادلانه‌تر شدن توزیع درآمد در سطح

1. Shadi and Farahani
2. HDI

کشور و در نتیجه، افزایش شکاف طبقاتی است (فاینانشل تریبین^۱، ۲۰۱۸: ۳)؛ به این معنا که سهم ثروتمندان از اقتصاد و زندگی مرفه، بیشتر، و سهم طبقه متوسط و تهیدستان، کمتر می‌شود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که از ابتدای دولت یازدهم تا پیش از انتخابات، هر سال ضریب جینی بالاتر رفته است. شاخص ضریب جینی، در سال ۱۳۹۲، یعنی سال شروع دولت یازدهم، عدد ۰/۳۶۵ را نشان می‌دهد که تقریباً پایین‌ترین رقم در بیست سال گذشته به‌شمار می‌آید؛ اما به‌گفته سیاست‌شناسان و اقتصاددانان، رویدادهای بین‌المللی و سیاست‌های اقتصادی اخیر، رفته‌رفته افزایش ضریب جینی را در پی داشته است. آمارهای منتشرشده، بیانگر این نکته اساسی است که حتی در سال ۱۳۹۵، که دولت رشد اقتصادی کشور را دورقمی اعلام کرد، ضریب جینی باز هم افزایش یافته است (رحمانی^۲، ۲۰۲۱: ۲).

بر پایه آنچه بیان شد، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که حتی رشد اقتصادی در سال‌های اخیر نیز به‌سود طبقه‌های تهیدست و به‌طور کلی، متوسط رو به پایین که بخش چشمگیری از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، نبوده است. به بیان روشن‌تر، در سال‌های اخیر، با وجود افزایش کمی محدود رشد اقتصادی، کیفیت توسعه به‌گونه‌ای بوده است که شاخص عدالت، بهبود نیافته است. این برای مردمی که از میانه دهه ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۲ به‌طور پیوسته شاهد کاهش ضریب جینی بوده‌اند، پذیرفتنی نیست. این دگرگونی قابل احساس برای شهروندان و مشارکت‌کنندگان انتخاباتی، درحالی رخ داده است که یکی از مهم‌ترین اهداف و رسالت‌های انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بهبود توزیع و پخش درآمدها و کاهش شکاف ناامیدکننده طبقاتی است (کزنار^۳، ۲۰۱۹: ۱۳-۵). در همین راستا، رهبری، دهه چهارم انقلاب را دهه پیشرفت و عدالت نام‌گذاری کرده بودند. به نظر می‌رسد، شهروندان ایرانی در شرایط کنونی با آگاهی از اینکه وضع اقتصاد ایران نسبت به پیش از انقلاب به مراتب بهتر است، همچنان خواهان بهبود شرایط معیشتی هستند و بر پایه نظریه میلبراث، افزایش فشار معیشتی، تأثیر بسزایی در کاهش مشارکت انتخاباتی آن‌ها داشته است.

۳-۴. محرک‌های شخصیتی

تاکنون اقتصاددانان، روانشناسان، و جامعه‌شناسان، موارد زیادی را درباره شخصیت و روحیات

1. Financialtribune
2. Rahmani
3. Kuznar

ایرانی‌ها در انتخابات و تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی-اجتماعی، در قالب نظریه‌های علمی بیان کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، برخی پژوهشگران مانند همایون کاتوزیان، بر این نظرند که روح استبداد شرقی در ایران، عامل اصلی تقدم رفتار و کنش‌های احساسی بر عملکردهای عقلانی است. به‌همین سبب، او تأکید می‌کند که ایران از منظر جامعه‌شناسی، یک «جامعه کوتاه‌مدت» و «کلنگی» است. به‌نظر کاتوزیان، فهم و پیش‌بینی دقیق کنش انتخاباتی در این اجتماع، دشوار است و این مسئله، سبب بروز هرگونه رفتاری در مشارکت انتخاباتی خواهد شد (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۰).

برخی نیز همچون محسن رنانی و امیر محبیبان بر این نظرند که انتخابات در ایران با پدیده «کاتاستروف^۱» یا «رویدادگی» قابل تحلیل است. این نظریه، از حوزه «علم ریاضی» وارد علوم سیاسی و اجتماعی شده و به تحلیل و تشریح سازوکارها، دگرگونی‌ها، و تغییرهای ناپیوسته و ناگهانی اشاره می‌کند. برپایه این چارچوب نظری، می‌توان استدلال کرد که مجموعه‌ای از نارضایتی‌ها، نگرانی‌ها، و ناخوشی‌ها، مانند افزایش تورم، افزایش قیمت اجناس، کاهش قدرت خرید و فشار روانی ناشی از آن، و نارضایتی مردم در یک جامعه انسانی، تغییرات آنی و ناگهانی را به‌وجود خواهد آورد (رنانی، ۱۳۹۲؛ محبیبان، ۱۳۹۱).

عده‌ای چون فراستخواه، برپایه نظریه «خلقیات منفی ایرانیان»، بر این نظرند که عمده محرک‌های شخصیتی و تأثیرگذار بر رفتار انتخاباتی عبارتند از: پنهان‌کاری، هیجان‌پذیری بالا، و نفوذ عناصر عاطفی در لایه‌های گوناگون اجتماعی که فهم آن‌ها، ما را به شناخت تحولات در آینده انتخاباتی مسلط‌تر می‌کند (فراستخواه، ۱۳۹۴).

همچنین، برخی چون عماد افروغ، عواملی مانند «فقدان حافظه تاریخی ایرانی» و دستکاری «تعمدی» این حافظه تاریخی را از مهم‌ترین دلایل رفتار سیاسی مردم ایران برشمرده‌اند (افروغ، ۱۳۹۲).

خانیکی نیز به مقوله‌هایی مانند «سطح پایین بی‌اعتمادی اجتماعی»، «فشاردگی تغییرات اجتماعی»، و «ناپیوستگی گروه‌های مرجع و مردم» اشاره می‌کند (خانیکی، ۱۳۹۲) و کچویان، «ماهیت معماگونه رفتار مردم در ایران» و همچنین، «پیچیدگی رفتار مردم» را از مواردی می‌داند که بر هیجانی بودن شخصیت آن‌ها تأثیرگذار بوده است (کچویان، ۱۳۸۳).

باین‌همه، به‌نظر می‌رسد که افزون‌بر این موارد، با توجه به نظرسنجی‌های انتخاباتی در

دوره‌های گوناگون می‌توان منطقی را از رفتار انتخاباتی مردم ایران استخراج کرد که دستاورد کنش جمعی آنان است. البته منطق این کنش، کمتر شناخته شده است؛ زیرا در این شرایط، کمتر پژوهش‌های انضمامی انجام شده و کمتر کسی حین و پس از انتخابات به سراغ مطالعه این موضوع‌ها رفته است. البته «عملکرد آرشویی» مراکز و مؤسسه‌های نظرسنجی در دوره‌های پیشین نیز به این فضا دامن زده است. بر همین اساس و بر پایه روحیات و هیجان‌های مردم ایران و یافته‌های پیمایش‌های گوناگون، در شرایط فعلی می‌توان عوامل محرک و شکل‌دهنده رفتار رأی‌دهندگی جامعه ایرانی را، افزون بر موارد بالا، در موارد زیر نیز جست‌وجو کرد:

• رسانه‌ها: در همه نقاط دنیا، به‌ویژه در ایران، عنصر رسانه در انتخابات نقش پررنگی دارد. نکته پراهمیت در این باره این است که همان‌گونه که رسانه‌های ملی ایران در افزایش مشارکت مردم در انتخابات تأثیرگذار بوده‌اند، رسانه‌های خارجی و داخلی معترض نیز در دلسردی شهروندان نقش داشته‌اند؛

• نخبگان: نخبگان عرصه‌های گوناگون (از سیاسی - اجتماعی تا ورزشی) همگی می‌توانند در افزایش یا کاهش حضور شهروندان تأثیرگذار باشند. البته نکته قابل توجه این است که در شرایط فعلی، نوعی فردگرایی انتخاباتی و عبور از گروه‌های مرجع و نخبگان در جامعه ایرانی دیده می‌شود؛

• شعارهای انتخاباتی: انتخابات در همه سطوح، به‌ویژه در جغرافیای کوچک‌تر، یعنی شهرهای کوچک، تابعی از جذابیت وعده‌های انتخاباتی در راستای بهتر شدن وضعیت زندگی روزمره شهروندان و به نوعی، قانع شدن عقل محاسبه‌گر آن‌ها است، اما واقعیت این است که مردم خواهان تأثیر مثبت انتخاباتشان بر کاهش مشکلات زندگی‌شان هستند؛ در حالی که با عملیاتی نشدن خواسته‌های آن‌ها در سال‌های اخیر، دلسردی از وعده‌های انتخاباتی و ناامیدی از آن‌ها مشهود بود؛ به گونه‌ای که بر پایه آخرین نتایج نظرسنجی ایسپا (مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران) درباره میزان تمایل مردم به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰، «۳۴/۱ درصد از مردم گفته‌اند که «قطعاً شرکت خواهم کرد»، ۸/۷ درصد، اعلام کرده‌اند که «به احتمال زیاد، شرکت خواهم کرد»، ۱۶/۳ درصد، بیان کرده‌اند که «هنوز تصمیم نگرفته‌ام»، ۸/۹ درصد، اعلام کرده‌اند که «احتمال کمی دارد که شرکت کنم»، ۳۲/۴ درصد اظهار کرده‌اند که «به هیچ وجه شرکت نمی‌کنم»، و ۰/۵ درصد نیز به این پرسش، پاسخ نداده‌اند» (خبرگزاری دانشجویان ایران، ۱۴۰۰/۳/۱۲)؛

• تبلیغات: طبیعی است که تبلیغات مناسب در جلب آرای مردم، اهمیت زیادی دارد؛

به‌عنوان نمونه، کارناوال‌های تبلیغاتی، جایی است برای نمایش قدرت گروه‌های سیاسی و می‌تواند بر نگرش عاطفی و احساسی مردم، تأثیرگذار باشد، اما نکته قابل طرح در این باره این است که در دوران کرونا، تمام این اجتماع‌ها به‌چالش کشیده شدند؛

• فهرست نامزدهای انتخاباتی و حضور افراد موردعلاقه: در شهرهای بزرگ، توجه مردم به فهرست نام نامزدهای انتخاباتی زیاد است. آنچه در انتخابات سال ۱۴۰۰ مشهود بود، این است که برخی نامزدهای انتخاباتی که به‌نظر گروهی از شهروندان شرایط حضور در انتخابات را داشتند، از طرف شورای نگهبان، رد صلاحیت شدند. به‌نظر می‌رسد، این مسئله نیز — که رسانه‌های معترض داخلی و خارجی بسیار از آن انتقاد کردند — شخصیت و روحیات برخی از شهروندان ایرانی را در عدم حضور در انتخابات یا دادن رأی باطله تحریک کرد؛

• ترس از اختناق و رأی‌های سلبی: دادن رأی سلبی نیز یکی دیگر از ویژگی‌های رفتار انتخاباتی شهروندان ایرانی است. برخی از این شهروندان، از ترس اینکه برگزیدگان احتمالی، به‌ویژه در زمینه آزادی بیان و توسعه سیاسی، ضعف‌هایی داشته باشد، از مشارکت در انتخابات پرهیز می‌کنند؛

• تردید درباره کارایی انتخابات: رأی‌دهندگان ایرانی در مورد اهمیت رأی خود تردید داشتند. در نظرسنجی ISPA در فروردین ۱۴۰۰، ۲۸ درصد از پاسخ‌دهندگان گفته‌اند که مشارکت رأی‌دهندگان می‌تواند تأثیر بسزایی در رسیدگی به چالش‌های پیش‌روی کشور داشته باشد، اما ۲۷ درصد نیز بیان کرده‌اند که مشارکت رأی‌دهندگان هیچ تأثیری در بهبود وضعیت رفاهی مردم نخواهد داشت (باتمانقلیچ، ۲۰۲۱: ۲). باین حال، به‌نظر می‌رسد، چنین تردیدی، اعتماد به دولت را تضعیف، و به احساس ناامیدی عمومی کمک کرد و بسیج رأی‌دهندگان را در طول انتخابات دشوارتر کرد. به‌بیان روشن‌تر، کاهش چشمگیر مشارکت در انتخابات در سال جاری، نشان‌دهنده تردید درباره ظرفیت و کارایی مدیریتی-اقتصادی دولت، پس از سال‌ها رکود و بحران اقتصادی است؛ به‌گونه‌ای که این رخداد، بر شخصیت برون‌گرای آن‌ها تأثیر گذاشته است و چون مسئولان را در حل مشکلات، ناکارآمد می‌دانند، در رفتار انتخاباتی خود، در تلاش برای پاسخ به رویکرد نامطلوب رفتاری و اجرایی آن‌ها هستند. سرانجام، به‌نظر می‌رسد که اگر افکار عمومی ایران همچنان قوه مجریه و مجلس کشور را در رسیدگی به چالش‌های اساسی اقتصادی کشور ناتوان بدانند، بدون شک، تردید درباره ظرفیت‌ها، بیشتر به‌سوی تردید در مشروعیت خواهد رفت.

۵. آینده رفتار انتخاباتی مردم ایران

در مورد آینده رفتار انتخاباتی مردم ایران — به ویژه از دورهٔ پساانتخابات ۱۴۰۰ — در شبکه‌ها و فضاهای مجازی تا واقعی، دیدگاه‌های متفاوتی در سطوح داخلی و خارجی مطرح شده است. عده‌ای بر این نظرند که در دورهٔ مشابهی که بحران کرونا پایان یافته باشد و رسانه‌های ملی تبلیغات بیشتری انجام دهند، امید بیشتری نیز به حضور و مشارکت مردمی وجود دارد (تمیمی عرب و مالکی^۱، ۲۰۲۱). برخی نیز مبارزه‌های ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا را طولانی‌مدت ارزیابی کرده‌اند و بر این نظرند که بر همین اساس، فشار معیشتی، ادامه‌دار خواهد بود و از این رو، همین مشکلات و افت و خیزهای اقتصادی، روزه‌روز مردم را ناامیدتر خواهد کرد (اوزون^۲، ۲۰۲۱: ۳). گروه دیگری نیز بر این نظرند که مشکلات اقتصادی، خود، عامل چرخش نخبگان و اتحاد قوای فعلی بوده است؛ به گونه‌ای که در شرایط فعلی، هر سه قوهٔ حاکم بر ایران، در یک راستا قرار گرفته و عزم جدی‌ای برای جلب رضایت مردم دارند و در آینده، شرایط بهتری رقم خواهد خورد (افشاری^۳، ۲۰۲۱: ۲). این در حالی است که بر پایهٔ منطق سناریونویسی، بدون در نظر گرفتن پیشران‌ها، عدم قطعیت‌ها، تحلیل و طراحی احتمال‌ها، و سرانجام ارزیابی آن‌ها، فهم چگونگی رفتار انتخاباتی شهروندان ایرانی در آینده، به گونه‌ای روشن‌تر، امکان‌پذیر نخواهد بود.

۵-۱. پیشران‌ها، عدم قطعیت‌ها، و عوامل شگفتی‌ساز

بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات سال ۱۴۰۰ بر پایهٔ نظریه میلبراث، بستر لازم را برای شناسایی و طرح هشت پیشران منفی، هشت پیشران مثبت، و هشت عامل شگفتی‌ساز فراهم کرده است که در ادامه، در قالب جدول شماره (۱)، ارائه شده‌اند.

جدول شماره (۱). نیروهای پیشران متناظر با هر عدم قطعیت

عوامل شگفتی‌ساز	نیروهای پیشران مرتبط و مثبت	نیروهای پیشران مرتبط و منفی	عدم قطعیت مطلوب	عدم قطعیت نامطلوب	
۱. وفاق ملی و اتحاد قوا در مقاطع بحرانی	۱. اقتصاد مقاومتی	۱. شکست برجام و بحران کرونا	افزایش امید به رفع مشکلات معیشتی و افزایش مشارکت انتخاباتی	تداوم مشکلات معیشتی و کاهش ادامه‌دار مشارکت انتخاباتی	* عدم قطعیت‌های اقتصادی
۲. چرخش نخبگان سیاسی در رأس دولت	۲. استحکام دلبستگی‌های معنوی	۲. افزایش شکاف طبقاتی			
۳. شخصیت هیجانی و احساسی شهروندان	۳. امید به افزایش رشد	۳. عدم رشد اقتصادی مطلوب			
۴. چرخش سیاست خارجی به سوی	۴. امکان‌پذیری تغییر مدیران	۴. تورم روزافزون			

1. Tamimi Arab Maleki, 2021

2. Uzun

3. Afshari

کشورهای جنوب	در راستای افزایش کارایی				
۵ بحران بیکاری	۵ رشد مقطعی	۵ افزایش ضریب جینی			
۱. احتمال اندک عدم مذاکره طولانی مدت با آمریکا و دولت‌های غربی در دولت سیزدهم	۱. حضور مترکم سازمان‌های حزبی	۱. ضعف سازمان حزبی و عضوگیری مردمی	همبستگی ملی و افزایش حضور مردم در انتخابات آتی	از هم‌گسختگی اجتماعی و کاهش میزان مشارکت انتخاباتی	*عدم قطعیت‌های اجتماعی
۲. شخصیت قابل اتکا و کاربرزمای رهبری	۲. ویژگی فرهنگی مثبت چون همبستگی و وجود روحیات معنوی	۲. ویژگی‌های شخصیتی منفی‌ای چون هیجان‌زدگی، عاطفی بودن، پیچیدگی فرهنگی			
۳. از خودبیگانگی جوانان	۳. هویت اجتماعی همگرا در میان بزرگسالان	۳. هویت اجتماعی ناهمگون در میان جوانان			

۲-۵. سناریوهای طراحی شده برای آینده رفتار انتخاباتی شهروندان

برپایه پردازش عوامل کاهش مشارکت انتخاباتی و پیشران‌ها و عدم قطعیت‌های جدول شماره (۱)، در چارچوب نظریه سناریونویسی شوارتز، چهار سناریو در قالب آینده‌های ارجح (مطلوب)، ممکن، و محتمل - به شرح زیر قابل طرح است:

۱-۲-۵. آینده ارجح

• کاهش معنادار مشکلات اقتصادی و معیشتی در آینده و بهبود مشارکت انتخاباتی

سناریوی مطلوب، خوش‌بینانه بوده و سعی در طراحی ارجح و مناسب‌ترین سناریو برای اوضاع کنونی دارد؛ از این رو، می‌توان این فرض را به ذهن آورد که اگرچه انتخابات سال ۱۴۰۰، حکایت‌گر نارضایتی عمومی از وضع موجود و پیچ تاریخی مشارکت مردمی است، با وجود این، حل مشکلات معیشتی و اقتصادی ملموسی مانند افزایش قیمت اجناس اولیه، مسکن، و لوازم ضروری زندگی، حداکثر ظرف سه سال آینده، آن‌ها را به مشارکت سیاسی مشتاق‌تر خواهد کرد و با حضور آن‌ها پایه‌های نظام سیاسی حاکم، مستحکم باقی خواهد ماند. چنان‌که مکس فیشر^۱، یکی از تحلیل‌گران نیویورک‌تایمز، مدعی است: «جمهوری اسلامی باید با این همه فشار اقتصادی و تحریم و بحران بارها دچار فروپاشی می‌شد؛ اما برخلاف همه چارچوب‌ها و اصول سیاسی و اجتماعی، جمهوری اسلامی مستحکم شده است» (فیشر، ۲۰۲۱).

به نظر می‌رسد، در کنار این موارد، مجلس فعلی با اکثریت اعضای اصول‌گرا، قوه مجریه همسو با رهبری، و قوه قضائیه نزدیک به تفکر آن‌ها، امروزه در چند حوزه توان حل مشکلات را بالاتر برده‌اند که عبارتند از: (۱) سرعت بخشی به حل مشکلات سیاسی و انتخاب وزیران: چنان‌که رهبری نیز در سخنرانی اخیر خود به‌گونه‌ای مستقیم، مجلس را در تأیید صلاحیت زود هنگام وزیران

خطاب قرار داد و اظهار داشت: «یک توصیه لازم اینجا وجود دارد و آن این است که در تشکیل دولت ان شاء الله بایستی سرعت عمل به خرج داده بشود؛ یعنی شرایط کشور اقتضا نمی‌کند که تشکیل دولت تأخیر بیفتد» (خامنه‌ای، ۱۴۰۰ ج: ۱؛ ۲) اتحاد در میان سران قوا با توجه به اینکه قوه قضائیه منتخب رهبری است، اکثریت مجلس نیز اصول‌گرا و نزدیک به جناح فکری رئیسی هستند؛ ورود سازمان‌های مهم و تأثیرگذار داخلی‌ای چون نهادهای نظامی و حوزه‌های علمیه و جوانان متعهد برای انجام کنش‌های جهادی.

افزون‌براین، به نظر طرفداران دولت جدید، نکته خوش‌بین‌کننده، جسارت و جدیت رئیس‌جمهور جدید برای رویارویی با این مشکلات است. خوش‌بینان به آینده معیشت و بهداشت ایرانیان، به اعلامیه‌ای موسوم به «ده فرمان ابراهیم رئیسی پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری» - که با سروصدای زیاد در فضای مجازی پخش شد - اشاره می‌کنند؛ اعلامیه‌ای که البته فعلاً در توقف محدود قیمت املاک و توقف افزایش شدید قیمت کالاهای دیگر، چندان هم بی‌تأثیر نبوده است. برخی از مهم‌ترین این فرمان‌ها عبارتند از: (۱) آغاز ساخت یک میلیون مسکن ارزان‌قیمت برای سال ۱۴۰۰؛ (۲) صدور کارت معیشت برای خانوارهای ۵ دهک نخست با اعتبار ماهیانه قرض‌الحسنه و ساماندهی پارانه‌های پرداختی، به‌ویژه یارانه بنزین، به‌گونه‌ای که به همه مردم، حتی آن‌هایی که خودرو ندارند، اختصاص یابد؛ (۳) کاهش پلکانی مالیات بر عملکرد واحدهای تولیدی؛ (۴) آغاز واگذاری دارایی‌های منجمد و بنگاه‌های اقتصادی بانک‌ها به مردم و حسابرسی بانک‌های خصوصی؛ (۵) آغاز کاهش ۲۰ درصدی قیمت نان، مرغ، گوشت، روغن، شکر، و... از طریق استقرار کامل مدیریت زنجیره تأمین کالاهای اساسی و ساماندهی زنجیره تأمین نهاده‌ها با ارز ۴۲۰۰ تومانی برای حمایت از تولیدکنندگان؛ (۶) آغاز صدور کارت سلامت برای همه ایرانیان، به‌گونه‌ای که با این کارت، هزینه خدمات مراکز درمانی (مانند بیمارستان‌ها، آزمایشگاه‌ها، داروخانه‌ها) از طریق بیمه و تسهیلات قرض‌الحسنه (برای سهم بیمار) پرداخت خواهد شد و پرداخت از طرف مردم برای هزینه درمان به نصف کاهش خواهد یافت (از ۴۳ درصد به ۲۰ درصد)؛ (۷) بسیج تمام دستگاه‌ها و ظرفیت‌های نظام و دولت برای واکنش‌های عمومی مردم در برابر ویروس کرونا، در ۶ ماه آینده از طریق واکسن‌های داخلی و وارداتی (معمدی، ۱، ۲۰۲۱ الف: ۳)؛ بنابراین،

به نظر مثبت‌نگران درباره‌ی رویه‌ی جدید، با تغییر نیروهای مدیریتی کنونی و فرمان‌هایی که در شرف تحقق هستند، امید به دگرگونی بنیادین در ذهنیت مردم شکل خواهد گرفت و آن‌ها را در آستانه‌ی حضور پرشور در انتخابات آتی قرار خواهد داد.

۲-۲-۵. آینده محتمل

• شکست تلاش‌های اقتصادی و اجتماعی دولت و در نتیجه، کاهش میزان مشارکت انتخاباتی و ناامیدی

روزافزون

همان‌گونه که در متن پژوهش نیز استدلال شد، در حدود ده سال اخیر، مشکلات شهروندان، به‌ویژه در زمینه اقتصادی، به‌گونه‌ای بوده است که به‌سادگی و در کوتاه‌مدت امکان برون‌رفت از آن‌ها وجود ندارد؛ به‌عنوان نمونه، بر پایه‌ی پیش‌بینی اقتصاددانان، هرچند در ۳۰ سال گذشته دقیقاً ۴ بار افزایش شدید قیمت مسکن داشته‌ایم، اما به‌دلیل سقوط شدید قدرت خرید مسکن در ده سال اخیر، و بر مبنای مدت طولانی‌تر و عمق بالاتر بازه‌ی زمانی کاهش قدرت خرید فعلی، بازگشت قدرت خرید مردم به سطوح پیشین امکان‌پذیر نخواهد بود. به بیان روشن‌تر، فرایند و روند دوره‌های قدرت شهروندان برای خرید مسکن و کاهش پدیده‌ی قدرت خرید مردم، به‌ویژه طبقه‌های متوسط به پایین جامعه در هر دوره، حکایت از این دارد که هرچند این احتمال وجود دارد که وضعیت اقتصاد و معیشت جامعه به‌گونه‌ای نسبی در سال‌های آینده بهبود پیدا کند، اما روند کلی در راستای کاهش رفاه مردم است. دو شوک ارزی در کمتر از دو سال، نرخ تورم در آستانه ۵۰ درصدی تنها در نیمه‌ی ابتدایی سال ۱۴۰۰، کسری ۳۵۰ هزار میلیارد تومانی بودجه در سال جاری، و یک دهه رشد اقتصادی صفر و در عمل، افزایش نیافتن سهم هر ایرانی از تولید ناخالص کشورش، تنها بخشی از مشکلات اقتصادی کشور هستند که به‌طور مستقیم بر سبب خرید خانواده‌ها تأثیر گذاشته‌اند. در این میان، اگرچه رستم قاسمی، وزیر راه و شهرسازی درصدد است با ساخت سالانه یک میلیون خانه، گشایشی بر مشکلات بازار مسکن ایجاد کند، اما این کار نیز نیازمند بودجه‌ی هنگفتی است که در این شرایط، تنها راه تأمین آن، چاپ پول است. با وجود اینکه پیش‌بینی نهادهای مهم بین‌المللی، مانند صندوق بین‌المللی پول، بر بهبود شرایط کشور در سال جاری و سال‌های آینده با رشد مثبت بین ۲ تا ۳ درصد است، اما روند کلی حاکم بر کشور، تداوم کاهش رفاه و قدرت خرید افراد خواهد بود. یکی از مهم‌ترین نمودهای آن نیز، افزایش ۴۱/۲ درصدی شاخص اجاره‌بها در مناطق شهری در فاصله‌ی مرداد ۱۳۹۹ تا

مرداد ۱۴۰۰ است؛ بنابراین، بعید است که با ساخت سالانه یک میلیون مسکن نیز مشکل تورم در بخش اجاره‌بها حل شود، که در این صورت، باید منتظر کوچ جمعیت بیشتری از مستأجران به مناطق فقیرتر، بدون امکانات، و البته حاشیه شهرها باشیم» (سلطانی، ۱۴۰۰: ۲).

این شرایط، مردم را بیش از هر چیز به مدیران کلان جامعه بدبین می‌کند و مشارکت آن‌ها در انتخابات سال‌های بعدی و انتخاب دوباره این مدیران را، صرف‌نظر از نگاه جناحی و حزبی، کاهش خواهد داد؛ بنابراین، در کنار همه احتمال‌ها، یک امکان نیز وجود دارد و آن، کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات آینده است. دولت سیزدهم، در بدترین شرایط ممکن، دولت را در اختیار گرفته است. این دولت برای حل مشکلات پیش‌رو، دو انتخاب دارد: در انتخاب نخست، باید به‌سوی تمرکز و توجه به افزایش «توان داخلی» برای حل مشکلات عمومی برود؛ در انتخاب دوم، ناگزیر است همان روش دولت روحانی را برای حل مشکلات خود با غرب در دستورکار قرار دهد. امروزه برای اکثریت مردم ایران، اینکه دولت کدام‌یک از این دو مسیر را برای دستیابی به راه‌حل واقعی درپیش گیرد، چندان اهمیتی ندارد. به‌نظر می‌رسد، چیزی که برای آن‌ها مهم است، دستاوردها و خروجی‌های قابل‌قبول و ملموس در راستای حل بحران کنونی و دشواری‌های موجود است؛ بنابراین، اینکه دولت سیزدهم به‌دنبال کدام راهکار است، نه به مردم، بلکه به خود این دولت و جریان طرفدار آن بستگی دارد. در شرایط کنونی، نگاه شهروندان ایرانی به دستاوردهای دولت‌ها است (معتمدی، ۲۰۲۱: ب: ۲)؛ از این‌رو، اگر به «هر دلیلی»، «هر راهکار، انتخاب، یا گزینه‌ای» برای حل مشکلات کشور، به شکست بینجامد، دلزدگی، ناامیدی، و رویگردانی از صندوق‌های رأی، دور از انتظار نخواهد بود.

• افزایش تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، روی‌آوری به اقتصاد مقاومتی، رفع نشدن مشکلات مردمی در کوتاه‌مدت و در نتیجه عدم رونق مشارکت انتخاباتی مردم در آینده

بی‌درنگ پس از مراسم تحلیف ابراهیم رئیسی در مجلس شورای اسلامی، دو مقوله به‌عنوان نخستین عوامل مهمی که نشان‌دهنده خطوط سیاست خارجی ایران است، توجه برخی از کارشناسان را به خود جلب کرد. نخستین مورد، ادعای دست داشتن ایران در حمله به یک کشتی اسرائیلی است و مورد دوم، انتشار تازه‌ترین ویدیو از سخنان رهبری درباره مخالفت ایشان با مذاکره با آمریکا است. در حمله هفتم مرداد به کشتی «مرسر استریت»^۱ که در

مالکیت شرکت اسرائیلی «زودیاک»^۱ است، یک انگلیسی و یک شهروند رومانی کشته شدند. این حمله به صورت پهبادی در آب‌های دریای عمان اتفاق افتاد. با وجود رد اتهام ورود ایران در این ماجرا از سوی مسئولان کشور، دو روز پس از این ماجرا، نفتالی بنت^۲، نخست‌وزیر اسرائیل، ایران را به دست داشتن در این حمله متهم و تأکید کرد که «اسرائیل به روش خود به آن واکنش نشان خواهد داد». آمریکا و بریتانیا نیز ضمن متهم کردن ایران به این حمله مرگبار، تهدید کردند که «پاسخی مناسب» به آن خواهند داد (آجدین^۳، ۲۰۲۱: ۱).

در دهم مرداد ۱۴۰۰ نیز، انتشار ویدیویی توسط دفتر مقام معظم رهبری درباره نحوه برخورد با آمریکا در مذاکرات، از سوی برخی از تحلیلگران به عنوان دستورالعمل و راهنما برای جهت‌گیری‌های دولت آینده تلقی شد. در این ویدیو، ایشان بیان کرده‌اند: «بنده اصرار دارم که ارتباط با آمریکا نایستی برقرار شود، مگر مطالب مشخصی و معینی که اقتضای مصلحت باشد» (خامنه‌ای، ۱۴۰۰: ۱). همچنین، عنوان می‌کنند: «بدعهدی غرب و به‌ویژه آمریکا» یک خصلت است که با دولت‌ها و اشخاص عوض نمی‌شود، و تأکید می‌کنند که بارها به مسئولان و مذاکره‌کنندگان ایران گفته بود، هیچ‌گاه نمی‌توانند در مذاکره با آمریکا منافع کشور را تأمین کنند. به‌باور ایشان، این دلیل را حتی سیاستمدارهایی که خود طرفدار ارتباط با آمریکا هستند، در برخی موارد تأیید کرده‌اند. افزون‌براین، ابراهیم رئیسی، گرچه در جریان مبارزه‌های انتخاباتی گفته بود، مایل به احیای برجام است، اما به احتمال بسیار زیاد، به‌جای مباحثات و مذاکره طولانی با آمریکا، این کار را از «موضع قدرت» انجام خواهد داد (قیبلاوی، تامارا، پلیتگن، و فردریک^۴، ۲۰۲۱: ۳)؛ بنابراین، نمی‌توان تنها بر این مسئله متمرکز بود که رئیسی، لزوماً با بازگشت به برجام بر مشکلات داخلی چیره شود. به احتمال زیاد، او امید زیادی به اقتصاد مقاومتی دارد؛ امری که بازدهی آن نسبت به برجام، در طولانی مدت مشخص می‌شود و در این زمان، مردم ایران باید باز هم شکیبایی کنند و منتظر بهبود وضعیت بمانند که البته خود این صبر طولانی، دوباره دلزدگی‌هایی را نیز به همراه خواهد داشت.

1. Zodiac
2. Naftali Bennett
3. Ajdin
4. Qiblawi, Tamara; Pleitgen, Frederik

• تبدیل تدریجی عدم مشارکت انتخاباتی به عادت‌واره

عادت‌واره، مجموعه‌ای از سرشت‌ها و گرایش‌ها است که چگونگی ادراک شهروندان از محیط اطراف خود و واکنش فرد به آن را سازماندهی می‌کند. عادت‌واره‌ها، معمولاً میان انسان‌هایی که تاریخ و زمینه یکسان و شبیه به یکدیگر به لحاظ دین، قومیت، ملیت، طبقه اجتماعی، تحصیلات، و حرفه دارند، مشترک است. در برهه تاریخی اخیر، مردم ایران با عدم مشارکت انتخاباتی به گونه‌ای آگاهانه، به‌زعم خود به ناکارآمدی و عملکرد نامطلوب مدیران اجرایی خود پاسخ داده‌اند. به نظر می‌رسد، این شکل از سرشت سیاسی، از این پس، به یک عادت سیاسی تبدیل شود. به بیان روشن‌تر، از آنجاکه ساختار عادت‌واره‌ها، وام‌دار موقعیت و جایگاه گذشته شخص در ساختار یا قراردادهای اجتماعی است و در عین حال، مسیر زندگی آینده شخص، متأثر از عادت‌واره است (بورديو، ۱۳۸۱: ۱۵۵-۱۵۰)، شهروندان ایرانی از این پس، بر پایه عادت‌واره سیاسی خود، هرگاه احساس کنند که بدون دردسر می‌توانند به نحوه مدیریت نمایندگان اجرایی خود اعتراض کنند، مشارکت محدود انتخاباتی یا ارائه آرای باطله را در رأس برنامه‌های عملی‌شان قرار خواهند داد. پیر بورديو، بر این نظر است که بازتولید ساختار اجتماعی، از عادت‌واره‌های افراد منتج می‌شود. بر همین اساس، این امکان وجود دارد که شهروندان در صورت ادامه افزایش مشکلات زندگی — به‌ویژه در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی — با عدم مشارکت انتخاباتی و سیاسی، نوع جدیدی از ساختار اجتماعی را برای نسل آینده خود بازتولید کنند؛ ساختاری که در چرخه آن، به تدریج مشروعیت سیاسی تضعیف می‌شود.

۳-۵. ارزیابی سناریوها

یکی از مهم‌ترین مراحل سناریونویسی — که عیار هریک از سناریوها را مشخص می‌کند — ارزیابی آن‌ها است. این ارزیابی توسط کسانی انجام می‌شود که نخبگان و متخصصان در آن زمینه هستند. نکته بسیار مهم در این زمینه، این است که برای اطمینان از عدم دخالت پیش‌فهم و پیش‌زمینه‌های فکری نخبگان و ارزیابان، نباید آن‌ها در فرایند نگارش سناریوها حضور فعالی داشته باشند. در عین حال، خبرگان باید سناریوها را واقع‌نگرانه، باورپذیر، روان، و خلاقانه بدانند؛ از این رو، از هشت تجربه مسلط به مسائل و مقوله‌های مربوط به مشارکت مردمی در انتخابات سال ۱۴۰۰ دعوت شد که درباره سناریوهای طراحی شده اظهار نظر کنند. پس از تأملات انجام‌شده، تمام هشت تجربه، احتمال رخداد سناریوی شماره (۱) و (۲) (ارائه‌شده در جدول شماره ۲) را بالا دانسته‌اند. البته

به نظر هفت نفر از آن‌ها، سناریوی شماره (۲)، تأثیر بسیار بالاتری بر روند سیاسی و دگرگونی‌های آینده کشور خواهد داشت؛ زیرا در صورت شکست اقتصاد مقاومتی، عرصه برای مدیران کلان کشور تنگ‌تر خواهد شد. درباره ارزیابی سناریوهای شماره (۳) و (۴) نیز بیان این نکته اهمیت دارد که شش کارشناس و خبره، کاهش معنادار مشکلات اقتصادی و معیشتی در آینده نزدیک و بهبود مشارکت سیاسی را مطلوب ملت ایران، ولی با احتمال وقوع پایین، و در طرف مقابل، شکست تلاش‌های اقتصادی و اجتماعی دولت و در نتیجه، کاهش میزان مشارکت انتخاباتی، ناامیدی روزافزون، و ظهور یک عادت‌واره را امری با احتمال کم، ولی در صورت تحقق، با بیشترین تأثیر نسبت به سناریوهای دیگر، ارزیابی کرده‌اند.

جدول شماره (۲). ارزیابی سناریوها

۱. شکست تلاش‌های اقتصادی و اجتماعی دولت و در نتیجه، کاهش میزان مشارکت انتخاباتی و افزایش ناامیدی	احتمال وقوع بالا
۲. افزایش تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، روی‌آوری به اقتصاد مقاومتی، رفع نشدن مشکلات مردم در کوتاه‌مدت و در نتیجه، رونق نداشتن مشارکت انتخاباتی مردم در آینده	احتمال وقوع کم
۳. کاهش معنادار مشکلات اقتصادی و معیشتی در آینده و بهبود مشارکت انتخاباتی	تأثیر کم
۴. تبدیل تدریجی عدم مشارکت انتخاباتی به عادت‌واره	تأثیر بسیار

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش پیش‌رو در راستای شرح دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات سال ۱۴۰۰ ریاست‌جمهوری و آینده رفتار انتخاباتی شهروندان، در دو بخش قابل‌تأمل است که عبارتند از: (۱) علت‌یابی کاهش مشارکت انتخاباتی بر مبنای نظریه میلیبراث؛ (۲) سناریوهای پیش‌روی رفتار انتخاباتی مردم ایران بر پایه نظریه شوارتز. میلیبراث در تبیین مشارکت سیاسی، عوامل گوناگونی را در قالب سه محرک محیطی، پایگاه اجتماعی، و شخصیتی بررسی می‌کند. به نظر او، مقوله‌هایی چون وابستگی به یک سازمان، یکی از عوامل اصلی حضور شهروندان در فعالیت‌های سیاسی و دسترسی به اطلاعات است. بدیهی است، یکی از مهم‌ترین سازمان‌ها در کشورهای در حال‌گذار و پیشرفته کنونی، احزاب هستند؛ این در حالی است که با گذشت بیش از چهل سال از جمهوریت در ایران، احزاب همچنان در پرورش و تولید انسان‌های سیاسی مشکلات فراوانی دارند. به نظر میلیبراث، مقوله‌های شخصیتی‌ای مانند اجتماعی بودن و برون‌گرایی، در تحریک شهروندان برای ورود به سیاست تأثیرگذار هستند. این در حالی است

که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی مردم ایران، پیش‌بینی‌ناپذیر بودن است. افزون‌براین، هنگامی‌که این افراد در آستانه خبرهای متراکم اپوزیسیون داخلی و خارجی قرار می‌گیرند، تا حدود زیادی منفعل عمل می‌کنند.

عامل دیگری که میلبراث به آن اشاره می‌کند و بیش از هر مقوله‌ای در وضعیت فعلی، برای مردم ایران قابل لمس است، پایگاه اجتماعی با شاخص‌هایی چون میزان درآمد، موقعیت اجتماعی، و جایگاه طبقاتی است. به نظر می‌رسد، تورم زیاد، بیکاری شهروندان — به ویژه دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، کاهش رفاه، افزایش مشکلات معیشتی، نارضایتی از وضعیت موجود را افزایش داده و ضمن تأثیرگذاری مستقیم بر افزایش میزان رأی‌های باطله، به‌طورکلی بر مشارکت انتخاباتی مردم نیز تأثیرگذار بوده است. در طول بیش از یک دهه اخیر، وجود یک برنامه و راهبرد کلان اقتصادی نامطلوب و انفعالی در حوزه‌های گسترده و همه‌گیری چون صنعت، معدن، مسکن و به‌طورکلی، تولید، و بی‌برنامگی قابل لمس در حوزه معیشت، تجارت، و کسب‌وکارها، نتایج عملکرد نادرست خود را به خوبی در پیشگاه شهروندان گذاشته است. نتایج مدیریتی یادشده، به‌گونه‌ای روشن و قابل احساس، نشان‌دهنده عمق عدم مطلوبیت اقتصادی است که بخش‌های گوناگون اقتصاد ایران، از کشاورزی تا معادن، از نفت تا صنایع پایین‌دستی، از تورم تا بیکاری، از بورس تا نرخ ارز، از بحران اشتغال در خدمات تا نابرابری‌های عمیق اقشار گوناگون را در معرض دید مردم گذاشته است. به این ترتیب، با افزایش رنج مردم، در میان گروه‌های گوناگون جامعه، این احساس به‌گونه‌ای فزاینده شکل گرفت که فرایند انتخابات و چرخش نخبگان، ظرفیت لازم را برای بهبود زندگی آن‌ها یا رسیدگی به مشکلات عمده کشور، مانند تقویت حوزه‌های اقتصادی، پایان دادن به بن‌بست سیاسی، و توانمندسازی جامعه مدنی برای مبارزه با فساد و نابرابری، ندارد.

بنابراین، بر پایه نظریه شوارتز، دولت سیزدهم و طرفدارانش، امروزه دو راه‌حل را برای مقابله با تحریم‌ها و مشکلات داخلی، پیش روی خود می‌بینند؛ راه نخست، مسیر مذاکره و کاهش یا لغو تحریم‌ها است. به‌زعم دولت جدید، تجربه نشان داده است که خواست غرب، تنها پرونده هسته‌ای نیست؛ آن‌ها ایدئولوژی، سیاست منطقه‌ای، و حتی ساختار حاکم بر جمهوری اسلامی ایران را نمی‌پذیرند؛ بنابراین، احتمال توفیق دولت سیزدهم در زمینه مذاکره با دولت‌های غربی اندک است. اما راه دوم، استفاده از ظرفیت‌ها و نیروهای داخلی برای تولید کالاهای تحریم‌شده و کاهش و خنثی‌سازی آثار تحریم‌ها است. بی‌تردید، این راهی است که

دولت سیزدهم انتخاب خواهد کرد و البته در صورت امکان یابی توافق متعهدانه و منصفانه با دولت‌های اروپایی به مذاکره، به رفع تحریم‌ها نیز توجه خواهد کرد. بدیهی است که موفقیت دولت در این زمینه‌ها، شور انتخاباتی را، به‌ویژه برای دور بعد انتخابات ریاست‌جمهوری، به جوانان و شهروندان ایرانی بازخواهد گرداند. نظرسنجی‌ها و تحلیل‌های آماری، نمایانگر نارضایتی بیشتر مردم در ابعاد اقتصادی و تقاضای فوری آن‌ها برای رفع این مشکل است؛ بنابراین، آشکار است که هر اندازه دولت سیزدهم به این هدف نزدیک شود، به احتمال زیاد، در زدودن دلزدگی‌ها و ناامیدی‌های سیاسی موفق خواهد بود. این درحالی است که امروزه دولت برای حل مشکلات شهروندان، راه دشوار و موانع بسیاری پیش‌روی خود می‌بیند؛ بدیهی است که در صورت موفق نشدن، نباید انتظار مشارکت سیاسی پرشور مردمی را در آینده داشته باشیم.*

یادداشت‌ها

۱. گفتنی است، منظور از نرخ تورم سالانه، درصد تغییر میانگین قیمت‌ها در یک سال منتهی به ماه موردنظر (خرداد) است.
۲. نرخ فقر در هر دو دوره، سهم جمعیت زیر خط فقر با درآمد متوسط بانک جهانی را در حدود ۵/۵ دلار برای هر نفر اندازه‌گیری می‌کند.

منابع

- افروغ، عماد (۱۳۹۲)، ما فال و من فال، تهران: همشهری.
- آل غفور، سید محمدتقی (۱۳۸۸)، «ساختار، عامل، و مشارکت سیاسی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۸.
- امام‌جمعه‌زاده، سید جواد؛ کریمی‌راد، جواد (۱۳۹۱)، «تجزیه و تحلیل عوامل مؤثر بر رفتار انتخاباتی با نگاهی به ایران»، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۳.
- بایوردی، اسماعیل؛ کریمیان، علیرضا (۱۳۹۷)، «بررسی تأثیر مشارکت انتخاباتی استان‌های آذری‌نشین بر یکپارچگی ملی»، مطالعات سیاسی، شماره ۴۲.
- بورديو، پیر (۱۳۸۱)، نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- پژوهشکده آمار (۱۳۹۸)، «راهکارهای جهش تولید با تأکید بر نقش مرکز آمار ایران»، در دسترس در: <https://srtc.ac.ir/analytical-reports>
- پژوهشکده آمار (۱۳۹۹)، «تشکیل سرمایه ثابت ناخالص بین سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۹۰»، در دسترس در: <https://srtc.ac.ir/analytical-reports>.
- جاسبی، عبدالله؛ پریراد، رضا (۱۳۹۴)، «آسیب‌شناسی نقش نخبگان حزبی در عدم استمرار حزب جمهوری اسلامی»، پژوهش‌های انقلاب اسلامی، دوره ۴، شماره ۱۵.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۴۰۰ الف)، «سخنرانی تلویزیونی رهبر انقلاب در آستانه برگزاری انتخابات»، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۴۰۰.
- _____ (۱۴۰۰ ب)، «آخرین دیدار رئیس‌جمهور و هیئت دولت دوازدهم با رهبر انقلاب»، ۱۴۰۰/۵/۶، در دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=48345>
- _____ (۱۴۰۰ ج)، «بیانات در مراسم تفیذ حکم سیزدهمین دوره ریاست‌جمهوری اسلامی ایران»، در دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=48413>.
- خانیکی، هادی (۱۳۹۲)، در جهان گفت‌وگو؛ بررسی تحولات گفتمانی در قرن بیستم، تهران: هرمس.
- خبرگزاری دانشجویان ایران (۱۴۰۰)، «میزان تمایل مردم به شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ براساس آخرین نظرسنجی»، ۱۴۰۰/۳/۱۲، در دسترس در: <https://www.isna.ir/news/1400031209257>
- خرمشاد، محمدباقر؛ کرد، فاضل (۱۳۹۸)، «اثربخشی طبقه متوسط جدید در تحقق مشارکت

انتخاباتی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۷۶)»، جامعه‌شناسی سیاسی ایران، شماره ۶.
 رحمانی فضلی، محمدرضا (۱۳۹۹)، «وزیر کشور: دغدغه میزان مشارکت در انتخابات ۱۴۰۰ را داریم، ۳ شهریور ۱۳۹۹، در دسترس در:

<https://www.isna.ir/news/99060302925>

رسولی قهرودی، مهدی؛ علوی تبار، علیرضا؛ زابلی، ساحل (۱۳۹۸)، «تاثیر تبلیغات سیاسی منفی بر رفتار رأی‌دهی و مشارکت انتخاباتی (مطالعه موردی: دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تهران)»، دانش سیاسی، شماره ۳۰.

رنانی، محسن (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران، درآمدی بر عبور تمدن‌ها: نبرد غرب برای تسخیر پایان تاریخ، تهران: نور علم.

روحانی، حسن (۱۴۰۰)، «عدم مشارکت حداکثری در انتخابات، ضربه بزرگ به راه وروش ۱۲ فروردین ۵۸ است»، ۱۱ فروردین ۱۴۰۰، در دسترس در:

<https://snn.ir/fa/news/922720>

زیباکلام، صادق؛ باقری ده‌آبادی، علیرضا (۱۳۸۸)، «آسیب‌شناسی ظهور و کارکرد نخستین جراید تشکیلاتی ایران در دهه اول مشروطیت»، سیاست، دوره ۳۹، شماره ۲.

ساعی، علی؛ سرداری، علی‌اکبر؛ خلیلی اردکانی، محمدعلی (۱۳۹۵)، «رقابت حزبی و مشارکت انتخاباتی: تحلیل ده دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران (۱۳۸۸-۱۳۵۸)»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره هشتم، شماره ۲.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران: فرزانه روز.
 سلطانی، احسان (۱۴۰۰)، «بخش عظیمی از ایرانیان، دارایی خاصی ندارند؛ در عوض ثروت برخی ۶۰ برابر شده است!»، ۱۳ تیر ۱۴۰۰، در دسترس در:

<https://kayhan.london/fa/1400/04/13>.

شفیعی سیف‌آبادی، محسن (۱۳۹۹)، «تبیین پروژه ترور دانشمندان هسته‌ای و آینده‌پژوهی اقدامات متقابل ایران»، فصلنامه پژوهش‌های حفاظتی-امنیتی، پیاپی ۳۴.

صاعی، علی (۱۳۸۸) «توسعه آموزشی و مشارکت انتخاباتی: مطالعه موردی انتخابات دوره نهم ریاست‌جمهوری ایران»، علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبائی)، شماره ۴۵.

صالح‌آبادی، ابراهیم (۱۳۹۹)، «نوع فعالیت شغلی و مشارکت انتخاباتی (مقایسه گروه‌های مختلف شغلی)»، جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست‌ویکم.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴)، ما ایرانیان، زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلیات ایرانی، تهران: نشر نی.

قاضی‌رهبر، محمودرضا و همکاران (۱۳۹۵)، «نقش شبکه‌های اجتماعی مجازی در تمایل به مشارکت انتخاباتی و جهت‌گیری‌های سیاسی؛ مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه‌های شهر اصفهان»، پژوهش‌های ارتباطی، شماره ۸۶.

کجویان، حسین (۱۳۸۳)، کندوکاو در ماهیت معمایی ایران، قم: بوستان کتاب قم.

محبیان، امیر (۱۳۹۱)، چشم‌های بسته؛ دهان‌های گشوده (فراتحلیلی پیرامون وقایع پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸)، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.

مظفری، علی (۱۳۸۸)، «آینده‌پژوهی، بستر عبور از مرزهای دانش»، فصلنامه پژوهشنامه نظم و امنیت

انتظامی، دوره اول، شماره ۸.

مفتخری، حسین (۱۳۹۲)، «ایران و اسلام؛ هویت ایرانی، میراث اسلامی»، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۵)، «مشارکت انتخاباتی اقوام در ایران؛ بررسی موردی انتخابات ریاست جمهوری»، مطالعات ملی، شماره ۲۸.

نظری، علی اشرف؛ محروق، فاطمه؛ خوشکار، امیرعباسی (۱۳۹۳)، «ارزیابی میزان کاربست روش سناریونویسی در پژوهش‌های روابط بین‌الملل در ایران: بررسی روش شناختی مقالات علمی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۶، شماره ۱، شماره پیاپی ۱.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰)، ایران، جامعه کوتاه‌مدت و ۳ مقاله دیگر، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.

وندنر هیدن، کیس (۱۳۸۹)، «سناریوها؛ هنر گفت‌وگوی راهبردی»، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی، مؤسسه آموزشی-تحقیقاتی صنایع دفاعی.

Afshari, Ali (2021), "Low Election Turnout Points to Larger Changes in Iranian politics", June 16, 2021, available at: <https://www.mei.edu/publications/low-election-turnout-points-larger-changes-iranian-politics>.

Ajdin, Adis (2021), "Two People Were Killed in an Attack on a Zodiac Tanker in the Oman Sea", July 30, 2021, available at: <https://splash247.com/two-killed-in-attack-on-zodiac-maritime-operated-tanker-attacked-off-oman/>.

Batmanghelidj, Esfandyar (2021), "Economic Distress and Voter Turnout in the Iranian Elections", 26.05.2021, available at: <https://www.fes.de/en/referat-naheer-mittlerer-osten-und-nordafrika/iran-elections/artikelseite-iranelections/wirtschaftskrise-und-wahlbeteiligung-in-iran>.

Behdad, Sohrab (1989), "Winners and Losers of the Iranian Revolution: A Study in Income Distribution", *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 21, No. 3, pp. 327-358.

Chermack, Thomas J. (2004), "The Role of Systems Theory in Scenario Planning; Human Resource Development Review", *Journal of Futures Studies*, 8(4): 15-30.

economy,(2021), "Iran Unemployment Rate", available at: <https://www.economy.com/iran/unemployment-rate>.

financialtribune (2018), "Poverty, Inequality and Redistribution", February 12, 2018, available at: <https://financialtribune.com/articles/domestic-economy/81784/poverty-inequality-and-redistribution>.

Fisher, Max (2021), "Iran's System Keeps Its Grip, Despite the Chaos (or Because of It)", June 20, 2021, available at: <https://www.nytimes>.

com/2021/06/20/world/middleeast/iran-revolutionary-election.html.

Gaffney, Devin (2010), "Iran Election: Quantifying Online Activism", *Visiting Researcher*, Rensselaer Polytechnic Institute, Troy, 1-(503).

Haghighat, Seyed Sadegh (2010), "Iranian Identity in the West: A Discursive Approach", *Journal of Third World Studies*, Vol. 27, No. 1.

Harris, Kevan; Tavana, Daniel (2018), "Report: Voter Behavior and Political Mobilization in Iran", January 17, 2018, available at: <https://iranprimer.usip.org/blog/2018/jan/17/report-voter-behavior-and-political-mobilization-iran>.

Iran News Wire (2021), "Report on high rate of university graduate unemployment in Iran", October 29, 2021, available at: <https://irannewswire.org/unemployment-in-iran-among-university-graduates-report/>.

Iranprimer (2021), "IMF: Iran's Economy Grew in 2020", April 21, 2021, available at: <https://iranprimer.usip.org/blog/2021/apr/21/imf-iran%E2%80%99s-economy-grew-2020>.

Kalhor, Navid(2019), "Improved Employment Leaves Iran's Women, Youth Behind", August 15, 2019, available at: <https://www.al-monitor.com/originals/2019/08/iran-improved-employment-women-youth-left-behind.html>.

knoema (2020), "Iran - Unemployment rate", available at: <https://knoema.com/atlas/Iran/Unemployment-rate>.

Kuznar, Lawrence (2019), "Iran Inequality Report", 2 October 2019, available at: https://nsiteam.com/social/wp-content/uploads/2019/10/NSI-Aggrrieved-Populations-Reports_Iran-Country-Report_Final.pdf.

Martin, J. (1982), *Stories and Scripts in Organizational Settings*; in A. Hastrof & A. Isen (Eds), New York: Elsevier.

Milbrath, L. W. (1965), *Political Participation*, Chicago: Rand McNally.

Milbrath, L. W. (1968), "The Nature of Political Beliefs and the Relationship of the Individual to the Government", *American Behavioral Scientist*, 12(2).

Milbrath, L. W. (1971a), "A Paradigm for the Comparative Study of Local Politics", *Il Politico*.

Milbrath, L. W. (1971c), "Individuals and the Government", In H. Jacob & K. N. Vines (Eds.), *Politics in the American States: A Comparative Analysis (2nd ed.)*, Boston: Little, Brown.

Milbrath, L. W.(1971b), *People and Government*, Mimeographed: State University of New York at Buffalo.

Milbrath, L. W., & Goel, M. L. (1977), *Political Participation (2nd ed.)*, Chicago: Rand McNally.

- Motamedi, Maziar (2021a), "Iran's Raisi Promises to Lift Sanctions, Improve Public Trust", 3 Aug 2021, available at: <https://www.aljazeera.com/news/2021/8/3/iran-raisi-promises-to-lift-sanctions-improve-public-trust>.
- Motamedi, Maziar (2021b), "The Many Challenges Facing Iran's New President Ebrahim Raisi", 5 Aug 2021, available at: <https://www.aljazeera.com/news/2021/8/5/the-many-challenges-facing-irans-new-president-ebrahim-raisi>.
- Muller, E. N. (1970), "Cross-National Dimensions of Political Competence", *American Political Science Review*, 64.
- Qiblawi, Tamara; Pleitgen, Frederik, (2021), "Iran's Hardline President-Elect Ebrahim Raisi Says he will not Meet with Biden", June 21, 2021, available at: <https://edition.cnn.com/2021/06/21/middleeast/ebrahim-raisi-iran-president-news-conference-intl/index.html>.
- Rahmani, Tara (2021), "Life on the Ground in Iran: from the View of the People", June 9, 2021, available at: <https://www.wilsoncenter.org/article/life-ground-iran-view-people>.
- Salehi-Isfahani, javad (2011), "Iranian Youth in Times of Economic Crisis", *Iranian Studies*, Vol. 44, No. 6.
- Schwartz, Peter (1996), "The Art of the Long View: Planning for the Future in an Uncertain World", *Currency*, Reprint Edition.
- Shadi, Yousefi; Farahani, Ilia (2019), "Spatial Inequality in Tehran, a Structural Explanation", 19 Dec 2019, available at: <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/17535069.2019.1699596>.
- Statista (2020), "Iran: Unemployment Rate from 1999 to 2020", available at: <https://www.statista.com/statistics/294305/iran-unemployment-rate/>.
- Stone, Pooya (2020), "Graduate Unemployment a Big Issue in Iran", October 31, 2021, available at: <https://www.iranfocus.com/en/life-in-iran/34020-graduate-unemployment-a-big-issue-in-iran/>.
- Tamimi Arab, Pooyan; Maleki, Ammar (2021), "Why Iranians Won't Vote: New Survey Reveals Massive Political Disenchantment", June 10, 2021, available at: <https://theconversation.com/why-iranians-wont-vote-new-survey-reveals-massive-political-disenchantment-162374>.
- Tibi, Bassam (1968), "The Iranian Revolution and the Arabs: the Quest for Islamic Identity and the Search for an Islamic System of Government", *Arab Studies Quarterly*, Vol. 8, No. 1.
- tradingeconomics (2021), "Iran-Unemployment Rate", available at:

<https://tradingeconomics.com/iran/unemployment-rate>.

Uzun, Ezgi (2021), "Low Voter Turn out in Iran Reflects Proactive Behavior Rather than Apathy", 03.07.2021, available at: <https://www.aa.com.tr/en/analysis/analysis-low-voter-turnout-in-iran-reflects-proactive-behavior-rather-than-apathy/2293522>.

Wack, Pierre (1985), *Scenarios: Shooting the Rapids*, Harvard Business Review, November-December.

Williams, Ollie A (2021), "Iran Sees Millionaire Boom Amid Sanctions, Covid-19 And An Election", Jun 28, 2021, available at: <https://www.forbes.com/sites/oliverwilliams1/2021/06/28/iran-sees-millionaire-boom-amid-sanctions-covid-19-and-an-election/?sh=18ab77ada93b>.

World Bank, (2021), "Iran Economic Monitor, Spring 2021: The Economy at a Crossroads", available at: <https://reliefweb.int/report/iran-islamic-republic/iran-economic-monitor-spring-2021-economy-crossroads>.




Struggle for Recognition: A Representative Interpretation of the Relations Between Iran-US

* Mahboob Shahbazi¹, Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi²

1. PhD in International Relation, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University
2. Professor, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.438](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.438)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.5.2](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1400.16.3.5.2)

ABSTRACT

Received: 24/04/2021

Revised: 06/09/2021

Accepted: 25/09/2021

Key words:
Struggle for
Recognition,
Representation,
Identity
Narratives,
The logic of
Binaries

Usually the relationship between states is explained by behaviors based on maximizing power and benefit. This article introduces a different model for explaining the relationship between the Islamic Republic of Iran and the United States of America governments, which focuses on "struggle for recognition". States want their identities recognized as an independent sovereign unit, their respect as an equal member of the international community and their dignity as a member of special qualities in the international arena and they struggle and fight for getting their desired recognition. States not only take action to gain different interests, but also to defend who they are, the interests of states are not merely material and individual, and governments, self-descriptively, want to affirm their historical narrative by others and be accepted into the international community. This paper using the qualitative method of critical discourse analysis and based on Axel Honneth theory shows that "struggle for recognition" has been the main motivation for the formation and continuation of the conflict in Iran-US relations and the determining factor in the confrontational relations between these States. It also argues how these governments recognize each other, focusing on binary representations of "self and the other" and given the identity narratives of each state. For this purpose, the special context of the Iran-US conflict on the nuclear issue has been applied.

* Corresponding Author:
Mahboob Shahbazi, PhD
E-mail: mahboobshahbazi@gmail.com

تلاش برای شناسایی؛ تفسیری بازنمایانه از روابط ایران و آمریکا

* محبوب شهبازی^۱، سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۲

۱. کاندیدای دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/065203DAF534226F/8%

چکیده

معمولاً رابطه دولت‌ها بر پایه رفتارهای مبتنی بر بیشینه‌سازی قدرت و منفعت تبیین می‌شود. این مقاله، الگوی متفاوتی را برای تبیین روابط دولت‌های ایران و آمریکا معرفی کرده است که بر «تلاش برای شناسایی» متمرکز است. دولت‌ها می‌خواهند هویتشان به‌عنوان یک واحد حاکمیتی مستقل (هویت‌طلبی)، احترامشان به‌عنوان یک عضو برابر در جامعه بین‌الملل (برابری‌طلبی)، و عزتشان به‌عنوان عضوی با ویژگی‌های خاص (عزت‌طلبی)، در عرصه بین‌الملل به‌رسمیت شناخته شود و برای کسب شناسایی موردنظرشان مبارزه و تلاش می‌کنند. دولت‌ها، نه تنها برای کسب منافع گوناگون، بلکه برای دفاع از کیستی خود، دست به اقدام می‌زنند؛ منافع دولت‌ها، تنها مادی و فردی نیست و آن‌ها با خودتوصیفی، خواهان تأیید روایت تاریخی خود توسط دیگران و پذیرفته شدن در جامعه بین‌الملل نیز هستند. این مقاله با استفاده از روش کیفی تحلیل گفتمان، تلاش می‌کند نشان دهد، «مبارزه برای شناسایی»، انگیزه اصلی شکل‌گیری و تداوم منازعه در روابط ایران و آمریکا و عامل تعیین‌کننده‌ای در روابط تقابلی این دو دولت بوده است و می‌کوشد با تمرکز بر بازنمایی‌ها از خود و دیگری، با توجه به روایت‌های هویتی هر دولت، توضیح دهد که این دولت‌ها چگونه خود و دیگری را شناسایی می‌کنند. در این راستا از بستر خاص مناقشه ایران-آمریکا در پرونده هسته‌ای استفاده شده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۷/۳

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

تلاش برای شناسایی،
بازنمایی، روایت
هویتی، دوگانه‌انگاری

* نویسنده مسئول:

محبوب شهبازی

پست الکترونیک: mahboobshahbazi@gmail.com

مقدمه

بر پایه نقشی که هویت در روابط ایران و آمریکا ایفا می‌کند، می‌توان گفت که موارد تعارض و مناقشه در روابط دو کشور (حقوق بشر، مسائل منطقه‌ای، بحث تروریسم، مسائل هسته‌ای و موشکی) از بنیان محکم هویتی و انگاره‌های بنیادینی متفاوت دو طرف سیراب می‌شوند. منازعه در روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب و تداوم آن حتی پس از برجام، در نتیجه شکاف عمیق هویتی بین دو طرف رخ داده است؛ عاملی که خود، موجب شده است که موارد دیگر حل اختلاف، رنگ‌وبوی هویتی به خود بگیرند.

این پژوهش تلاش کرده است، منطق و انگیزه رفتار تقابلی ایران و آمریکا را با استفاده از سازوکار تحلیلی شناسایی، بررسی، و در این راستا، رفتار دولت‌های ایران و آمریکا را در قبال یکدیگر و در نتیجه «نیازهای متقابل شناسایی» تحلیل کند. کاربرد مفهوم تحلیلی «شناسایی» می‌تواند به فهم عوامل و عناصر هویت‌محور و هنجارمحور در منازعه پایدار این دولت‌ها کمک کند؛ عواملی که به‌طور معمول، رویکردهای خردگرا از آن‌ها غافل مانده‌اند. نویسندگان این مقاله بر این نظرند که تنها توجه به امنیت و عوامل اقتصادی برای معنابخشی به این روابط تقابلی نسبتاً پایدار، کافی و رسا نیست؛ بنابراین، برداشت‌ها از روابط ایران و آمریکا را که تنها مبتنی بر دغدغه‌های امنیتی و منفعت‌طلبانه بوده است، به‌چالش می‌کشد و در جست‌وجوی درک و فهم روابط تقابلی ایران و آمریکا از طریق بررسی انگیزه‌های پنهان این سیاست‌ها است. آنچه ما را به مفهوم انگیزه‌های شناسایی بیشتر علاقه‌مند می‌کند، از مطالبات و ادعاهای اخلاقی ایران و آمریکا درباره هویت مستقل، برابری، احترام متقابل، و تلاش برای کسب عزت نفس متناسب با موقعیت آن‌ها در نظام جامعه بین‌الملل سرچشمه می‌گیرد.

تلقی رابطه منازعه‌آمیز بین ایران و آمریکا به‌عنوان یک متن، نیازمند این است که شیوه‌های نگارش، نمایش، و بازنمایی آن، یعنی متون گفتمانی شکل‌دهنده به تفسیرهای پدیدآورندگان آن را بشناسیم؛ افزون‌براین، مهم‌ترین کارکرد دیسپلین روابط بین‌الملل، تفسیر و فهم‌پذیر کردن رفتار بازیگران و واقعیت‌های اجتماعی بین‌المللی است؛ هدف ما در این مقاله نیز فهم آن‌دسته از معانی‌ای است که دولت‌های ایران و آمریکا به کنش و رفتار خود در قبال هم نسبت می‌دهند. درک و فهم این روابط تقابلی، نیازمند شناخت چگونگی تکوین و برساخته شدن هویت آن‌ها

است. این نوشتار، انگیزه اصلی رفتار تقابلی ایران و آمریکا را تلاش آن‌ها برای شناسایی هویت، جایگاه، و کرامتشان در عرصه‌های بین‌الملل می‌داند؛ بنابراین، آنچه از تداوم تنش‌ها در روابط دولت‌های ایران و آمریکا جلوگیری می‌کند، فهم درست و متقابل از خود و دیگری، جایگاه یکدیگر، و احترام به خود و به دیگری است. براین اساس، ساختار روابط تقابلی این دولت‌ها به وسیله فرایند شناسایی متقابل و افزایش احترام به تفاوت‌های فرهنگی، تغییرپذیر است.

روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از برداشت‌های اشتباه و شیوه‌های متفاوت بازنمایی و پردازش اطلاعات تأثیر پذیرفته است. این مقاله در پی آن است که تأثیر تکوینی شناسایی را به‌عنوان «ساختاری بنیادینی و بازنمایانه»، بر رفتار ایران و آمریکا بررسی کند و بر این نظر است که آزمون کاربردی نقش «بازنمایی و شناسایی» در رفتار سیاست‌گذاری خارجی این دولت‌ها می‌تواند به تبیین چگونگی تقابلی شدن روابط آن‌ها کمک کند؛ زیرا مدعی است، بررسی این بازنمایی‌ها، برای فهم ماهیت دشمنی‌های مهارنشده و لجام‌گسیخته بین این دولت‌ها، اهمیت فراوانی دارد. ادعای اصلی مقاله این است که «مبارزه برای شناسایی» می‌تواند به اندازه دغدغه‌های امنیتی و مادی (برپایه قدرت و ثروت) دلیل شکل‌گیری و بازتولید روابط تقابلی بین دولت‌های ایران و آمریکا باشد و فرض می‌کند که روابط بین‌الملل، متأثر از نوع شناسایی‌ای است که بازیگران در محیط بین‌دینی جامعه بین‌الملل کسب می‌کنند و به این ترتیب، ریشه تضاد بین دولت‌ها و به‌ویژه منازعه ایران و آمریکا، در عدم شناسایی یا سوءشناسایی است. براین اساس، به نظر می‌رسد، عملکرد و رفتارهای آمریکا و ایران در برابر یکدیگر، در چارچوب مفهوم تحلیلی «مبارزه برای شناسایی» — که متأثر از سازوکارهای پویای بازنمایی است — با تمرکز بر قرائت اکسل هونت از نظریه شناسایی، بهتر تعریف و توصیف شود؛ بنابراین، با تمرکز بر بازنمایی‌هایی از «خود و دیگری» — با توجه به روایت‌های هویتی هر دو دولت — سعی خواهیم کرد که چگونگی شناسایی هریک از دو دولت، از خود و دیگری را توضیح دهیم.

این مقاله در پی این است که تأثیر تکوینی تلاش برای شناسایی را بر روابط تقابلی ایران و آمریکا، با استفاده از شکل ساده‌شده و محدودی از رویکرد تحلیل گفتمان، بررسی کند. این تأثیر در چارچوب دال‌های اصلی هویت‌طلبی، برابری‌طلبی، و عزت‌طلبی نشان داده می‌شود. هدف ما در اینجا، احراز رابطه علی نیست، بلکه فهم این موضوع است که چگونه این رابطه تقابلی امکان‌پذیر شده و به‌گونه‌ای است که هست و نه به‌شکل دیگر. گفتمان‌ها به‌عنوان نظام‌های

معنایی، به فهم بازیگران از نقش خود در عرصه بین‌الملل شکل می‌دهند و بر تصمیم‌ها و عملکرد سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارند. گفتمان‌ها هستند که خود و دیگری را از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت برمی‌سازند و در نتیجه، دوست و دشمن، خودی و دیگری، را شکل می‌دهند؛ از این رو، می‌توان از تحلیل گفتمان به‌خوبی برای تحلیل روابط تقابلی ایران و آمریکا استفاده کرد. موضوع مهم و مورد تأکید در این مقاله، چگونگی ساخت خود و دیگری است.

نخستین گام در روش تحلیل گفتمان، تشخیص گفتمان، از طریق واکاوی متون مرتبط است. در مورد گفتمان تقابلی ایران و آمریکا می‌توان مجموعه سخنان رهبران و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها را به‌عنوان متون اصلی بررسی کرد. در مرحله بعدی لازم است، دال‌ها و مفهومی‌های اصلی استخراج شوند که این مقاله در این راستا از نظریه مبارزه برای شناسایی (با تأکید بر رویکرد اکسل هونت) بهره برده و بر سه مؤلفه کانونی شناسایی، یعنی هویت‌طلبی، برابری‌طلبی، و عزت‌طلبی متمرکز شده است. در تحلیل گفتمان، از روش‌های متفاوتی برای یافتن رابطه میان مفاهیم و معنادار شدن متون استفاده می‌شود که از جمله می‌توان به تحلیل اسنادی به معنای یافتن رابطه میان مفاهیم در چارچوب اسنادها (به‌ویژه صفت‌ها و ویژگی‌ها) به اشخاص، نهادها، و... که هویت آن‌ها و خود و دیگری را در چارچوب گفتمان مشخص می‌کنند اشاره کرد (میلیکن، ۱۳۸۵). با تکیه بر این روش‌ها سعی خواهیم کرد، چگونگی برساخته شدن خود و دیگری ایران و آمریکا را بررسی و تحلیل کنیم.

در این راستا، پرسش اصلی پژوهش این است که «انگیزه اصلی و عامل تعیین‌کننده شکل‌گیری و تداوم روابط تقابلی ایران و آمریکا چیست؟» همچنین، مقاله تلاش می‌کند به پرسش‌های فرعی زیر نیز پاسخی درخور ارائه دهد: «چگونه بازنمایی و بازشناسی متقابل ایران و آمریکا در رفتار و روابط آن‌ها تأثیر می‌گذارد؟» «چگونه ایران و آمریکا، یکدیگر را از طریق شکل‌های غالب و منحصر به فرد بازنمایی‌ها، شناسایی می‌کنند؟» «بر این اساس، فرضیه اصلی این است که: «تلاش برای شناسایی» انگیزه اصلی شکل‌گیری و تداوم منازعه در روابط ایران و آمریکا و عامل تعیین‌کننده روابط تقابلی آن‌ها بوده است». همچنین، فرضیه فرعی این‌گونه مطرح می‌شود که: «بازنمایی و بازشناسی بر روابط ایران و آمریکا تأثیر خصوصیتی و تکوینی دارد و رفتار آن‌ها را برمی‌سازد».

به‌طور کلی، بازنمایی آمریکا از خود، این کشور را به‌نوعی، رهبر دنیا و نیروی خیر به‌شمار می‌آورد؛ دولتی با رسالت جهانی که هویتی استثنائی برای حفظ امنیت بین‌الملل برای خود

قائل است؛ درحالی که ایران را در قالب نیرویی خطرناک، غیرمنطقی، و تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌الملل بازنمایی می‌کند. در نقطهٔ مقابل، بازنمایی ایران از خود، بر دولتی مقاوم، روبه‌رشد، و اسلامی (شیعی) متمرکز است؛ ایران خود را صدایی علیه سلطهٔ غرب و به‌نوعی، قهرمان جهان سوم می‌داند، درحالی که آمریکا را «شیطان بزرگ» و نمادی از «استکبار و سلطه‌گری» معرفی می‌کند. این‌گونه بازنمایی‌ها، موجب عدم شناسایی یا سوءشناسایی می‌شود و گزینه‌های در دسترس سیاست خارجی را برای هر دو دولت، به شدت محدود می‌کند. برای این منظور، از بستر خاص مناقشهٔ ایران-آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگونی دربارهٔ رویکرد مقاله حاضر منتشر شده است که در آن‌ها نهادها و رویه‌های کلیدی روابط بین‌الملل با توجه به سازوکارهای گوناگون شناسایی، تبیین شده است. در طول سه دهه‌ای که از ورود نظریهٔ شناسایی به عرصهٔ سیاست بین‌الملل می‌گذرد، بیشتر اندیشمندان این حوزه، بر تعاملات بین دولت‌ها در این چارچوب مفهومی تأکید داشته‌اند؛ که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فابری^۱ (۲۰۱۳) نکته‌هایی را دربارهٔ چگونگی پذیرش دولت‌های جدید در جامعهٔ بین‌الملل از طریق شناسایی آن‌ها توسط دولت‌های دیگر، مطرح کرده است. رئوس-اسمیت^۲ (۲۰۱۰) استدلال کرده است که مبارزه برای شناسایی حقوق فردی، نقش مهمی در توسعه و گسترش نظام بین‌الملل داشته است. لئو و لیندمان^۳ (۲۰۱۰) توضیح داده‌اند که مبارزه برای شناسایی، دلیل اصلی منازعهٔ بین‌المللی بوده است. اکسل هونث و ولف^۴ (۲۰۱۱) از منظری دیگر، استدلال کرده‌اند که شناسایی متقابل بین دولت‌ها ضروری است تا روابط بین‌الملل در مسیری صلح‌آمیزتر قرار گیرد.

رینگمار^۵ با توسل به مفهوم تحلیلی شناسایی، ورود سوئد به جنگ‌های سی‌ساله را تحلیل کرده است. وی بر این نظر است که سوئد، در پی این هدف بوده است که رقابیش، آن را

1. Fabry
2. Reus-Smit
3. Lebow and Lindemann
4. Honneth and Wolf
5. Ringmar

به‌عنوان دولتی برخوردار از حاکمیت برابر بشناسند (رینگمار، ۱۹۹۶: ۱). رینگمار همچنین، جنگ سرد را از منظر شناسایی، تبیین کرده و چنین نتیجه گرفته است که دولت‌ها، افزون‌بر پیگیری منافع مادی خود، در پی تثبیت هویت‌هایی برای خود هستند (رینگمار، ۲۰۰۲). وی در پژوهش دیگری، ضمن تشریح رژیم‌های چهارگانه شناسایی، جایگاه چین را در این رژیم‌ها بررسی و تحلیل کرده است (رینگمار، ۲۰۱۵). همچنین، رینگمار از این چارچوب برای تحلیل واکنش آلمان به شکست در جنگ جهانی اول و اینکه چگونه تمایلات به‌وجودآمده برای بازیابی عزت نفس دولت آلمان — که در پیمان ورسای نادیده گرفته شده بود — به قدرت‌گیری هیتلر انجامید، استفاده کرده است (رینگمار، ۲۰۲۱).

هونت^۱ در پژوهش‌های خود تأکید می‌کند که مسیر متمدن‌سازی روابط بین‌الملل، در تلاش برای انتقال عزت و احترام به هویت‌های جمعی و دولت‌های دیگر نهفته است (هونت، ۲۰۱۱). از چشم‌اندازی دیگر، راین هارد ولف^۲، بر این نظر است که احترام متقابل، نیازمند تبادل آزاد دیدگاه‌ها است و اگر احترام و عزت متقابل برقرار شود، نظام بین‌الملل می‌تواند به یک نظم جهانی صلح‌آمیزتر برسد (ولف، ۲۰۱۱).

موری^۳ نیز پس از تحلیل جاه‌طلبی‌های دریایی آلمان، پیش از جنگ جهانی اول تأکید کرده است که هدف برنامه دریایی آلمان، شناسایی هویت این کشور به‌مثابه یک قدرت جهانی بوده است (موری، ۲۰۱۰). جمعی از نویسندگان در کتاب «شناسایی در روابط بین‌الملل»، ویرایش کریستوفر داس^۴ و دیگران، تلاش کرده‌اند، مبارزه برای شناسایی را بین کنشگران غیردولتی در جهان سیاست بررسی کنند (کریستوفر داس و دیگران، ۲۰۱۵).

در بررسی پیشینه موضوع مشخص شد که بیشتر مقاله‌ها و کتاب‌های نوشته‌شده درباره موضوع این پژوهش، در پی تعمیق و گسترش مفهوم شناسایی بوده‌اند و کمتر آن را به‌گونه‌ای کاربردی بررسی کرده‌اند. از جمله نوشته‌های معاصر که کمتر انتزاعی و نظری بوده است، آثار لیزا استرومبوم^۵، استاد دانشگاه لوند سوئد، است. وی در کتاب «هویت اسرائیل، شناسایی

-
1. Honneth
 2. Wolf
 3. Murray
 4. Christopher Daase
 5. Strömbom

حداکثری، و تحول منازعه» با استفاده از مفهوم شناسایی حداکثری، موضوع منازعه فلسطین و اسرائیل را با تمرکز بر مفهوم تحول منازعه بررسی کرده است (استرومبوم، ۲۰۱۴).

لیندمن^۱ نیز در کتاب «دلایل جنگ‌ها؛ مبارزه برای شناسایی»، پس از طرح بحث‌های نظری مربوط به شناسایی و اینکه عدم شناسایی، علت اصلی درگیری‌ها است، رخدادهایی مانند جنگ عراق، جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷، بحران موشکی کوبا، و بحران در روابط آمریکا و لیبی از سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ را بررسی کرده است. لیندمن در این تحلیل‌ها، عدم شناسایی سیاسی و خدشه‌دار شدن وجهه دولت‌ها و نهادهای سیاسی آنان را به‌عنوان دلایل آغاز درگیری‌ها برمی‌شمارد (لیندمن، ۲۰۱۰). ریچارد لبونیز در کتاب «چرا ملت‌ها می‌جنگند»، عدم شناسایی را به‌عنوان دلیل اصلی جنگ‌های بین دولت‌ها، مطرح کرده است (لبو، ۲۰۱۰).

گوئرزیک و هافمن^۲ در کتاب «مجموعه مقالات شناسایی در روابط بین‌الملل»، پس از مطالعه روابط اسرائیل و فلسطین، این موضوع را بررسی کرده است که چگونه مبارزه برای شناسایی، سبب بازتولید منازعه می‌شود (گوئرزیک و هافمن، ۲۰۱۵). کارل گوستافسون^۳ نیز در مقاله‌ای با عنوان «بازشناسی شناسایی حداکثری و حداقلی: فهم رابطه چین-ژاپن» موضوع شناسایی در روابط چین و ژاپن را بررسی کرده است (گوستافسون، ۲۰۱۶).

بحث شناسایی در روابط بین‌الملل، یکی از پدیده‌ترین، پیچیده‌ترین و درعین حال، نادیده‌انگاشته‌شده‌ترین بحث‌ها است و در ایران نیز تقریباً موضوعی رهاشده و جعبه سیاهی، بازنشده به‌شمار می‌آید که در ادامه به برخی از پژوهش‌های اندک انجام‌شده در این‌باره اشاره شده است.

قوام و روان‌بد، در مقاله‌ای با عنوان «مبارزه برای شناسایی: عنصر مفقوده در تحلیل روابط بین‌الملل»، ابتدا چستی مفهوم شناسایی را بررسی، و سپس، مبارزه برای شناسایی در روابط بین‌الملل و شرایط یا بافتی که مبارزه برای شناسایی در آن رخ می‌دهد (یعنی فرهنگ‌های آنارشی) را تحلیل کرده‌اند. این نویسندگان، با به‌کارگیری نظریه هویت اجتماعی برای تبیین چگونگی وقوع مبارزه برای شناسایی، تلاش کرده‌اند درک بهتری از رفتار قدرت‌های متوسط ارائه کنند.

1. Lindemann
2. Goerzig, C. and Hofmann
3. Gustafsson

حاجی یوسفی و ذاکری در مقاله‌ای با عنوان «شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه»، تلاش فراوانی برای کاربردی کردن مفهوم شناسایی حداکثری در منازعات بازفرجام خاورمیانه انجام داده‌اند. موضوع اصلی این مقاله این است که بررسی چرایی رخداد چنین منازعات بازفرجامی با رویکردهای غالباً اثبات‌گرایانه‌ای مانند رویکرد نظری واقع‌گرایانه، امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، آنان به منظور پر کردن این خلأ، با استفاده از مفهوم شناسایی، الگوی چهاروجهی شناسایی حداکثری را به‌مثابه ابزار نوینی برای تحلیل چرایی وجود منازعات بازفرجام خاورمیانه ارائه کرده‌اند.

افضلی و موسوی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سازه‌نگارانه مبانی هویتی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران» با تأکید بر نقش ابعاد هویتی و برساخت‌ها در سیاست خارجی، نگاه هویت‌بنیان آمریکا به مسائل بین‌المللی و ریشه‌های سازه‌نگارانه مبانی سیاست خارجی این کشور در قبال موضوع هسته‌ای ایران را بررسی کرده‌اند. از منظر ایالات متحده، ایران پس از انقلاب، در تقابل با ارزش‌های غربی و نقطه مقابل لیبرال‌دموکراسی تعریف شده است که دارای ویژگی‌هایی همچون تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم، و تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است. این برداشت از ایران، از آن بازیگری چالشگر و ماجراجو در عرصه بین‌الملل می‌سازد که امنیت ملی آمریکا و صلح و ثبات بین‌المللی را به‌مخاطره می‌اندازد و تهدیدی برای آن به‌شمار می‌آید. این نگاه و رویکرد برساخته از ایران، گویای تأثیر انگاره‌های شناختی و برداشت‌های متعدد از هویت خود است که مبنای ورود به پرونده هسته‌ای می‌شود.

رستمی و غلامی حسن‌آبادی در مقاله‌ای با عنوان «علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، ابعاد گوناگون این مسئله را واکاوی کرده‌اند. روابط ایران و آمریکا در چند دهه اخیر، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، همراه با بی‌اعتمادی، بدبینی، و نگاه به‌شدت خصومت‌آمیز به یکدیگر معرفی شده است. نویسندگان تأکید کرده‌اند که ساختارهای هنجاری و معنایی هویت‌بخش ایران و آمریکا در عرصه بین‌المللی، همدیگر را به‌مثابه یک «دگر» و «غیر» تعریف کرده است. در این میان، در چارچوب بن‌نگره‌های هویتی دو طرف، اقداماتی که در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی توسط هریک از دو بازیگر انجام می‌شود، اقدامی علیه «خود» به‌شمار می‌آیند. کارهایی که به‌گمان یک بازیگر، کنشی مناسب و در راستای منافع ملی

و خدمت به مؤلفه‌های هویت‌ساز به‌شمار می‌آیند، در چشم‌دیگری یک تهدید دیده می‌شود. روابط ایران و آمریکا، پس از انقلاب، از این قاعده فراتر نرفته است.

مصباحی نیز در مقاله‌ای با عنوان «اعتماد و روابط ایران و آمریکا: نظریات معمای زندانیان و بازی اعتماد» تلاش کرده است اعتماد و تأثیرات آن بر روابط بین‌الملل به‌طور کلی، و به‌طور خاص، تأثیرات آن در شکل‌دادن به محیط خصومت‌های بلندمدت را تشریح کند. این مقاله، موضوع و نقش اعتماد در شکل‌گیری روابط ایران و آمریکا، تأثیرات آن بر ساختار پیچیده تعاملات بین دو کشور، و به‌ویژه نقش آن در شکل‌دهی و تأثیر بر مذاکرات چندجانبه موضوع هسته‌ای را تحلیل و بررسی کرده است.

قنبرلو در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های بازتولید مخاصمه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای» تصریح کرده است که ایران و ایالات متحده در چهار دهه گذشته، چند بار به تعدیل موضع و همکاری در برخی امور روی آورده‌اند که توافق هسته‌ای اوج آن بود، اما همکاری‌های مقطعی هرگز به عادی‌سازی روابط بین دو کشور نینجامید. در فرایند مسئله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهران و واشنگتن به‌گونه‌ای کم‌سابقه وارد گفت‌وگو و همکاری شدند و امتیازهایی به یکدیگر دادند که برای بسیاری از ناظران، پرسش‌برانگیز بود. برخی به این جمع‌بندی رسیدند که زمان عادی‌سازی روابط، فرارسیده است، اما این بار نیز پس از توافق، به تدریج فضای تخصمی بازتولید شد. بررسی این مقاله، این بوده است که «چه عوامل بنیادینی سبب شده‌اند که گشایش‌ها و همکاری‌های مقطعی در روابط ایران و آمریکا به عادی‌سازی روابط بین دو کشور منجر نشوند». در پاسخ، به برخی سیاست‌های ریشه‌دار دو دولت، به‌ویژه خط‌مشی انقلابی و ضدآمریکایی ایران و سیاست‌های ضدایرانی آمریکا اشاره شده است که مانع عادی‌سازی روابط می‌شوند.

دهقانی فیروزآبادی در کتاب «گفتمان‌های هسته‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ضمن ارائه تحلیلی از موضوع هسته‌ای ایران، فرازونشیب‌های آن را در سیاست خارجی ایران بررسی کرده است. وی تلاش کرده است با استفاده از روش تحلیل گفتمان و بررسی نظام‌های معنایی، تفسیرهای متفاوتی از ماهیت و جایگاه موضوع هسته‌ای در سیاست خارجی ایران ارائه کند و امکانی را برای فهم لایه‌های اجتماعی و سیاسی معنادارنده به فعالیت‌های هسته‌ای فراهم آورد.

بررسی پژوهش‌های انجام‌شده گویای این است که بیشتر مقاله‌ها و کتاب‌های

نوشته شده، در پی تعمیق و گسترش مفهوم شناسایی بوده‌اند و کمتر آن را به گونه‌ای کاربردی بررسی کرده‌اند. همچنین، در هیچ‌یک از پژوهش‌های بررسی شده، برای فهم روابط ایران و آمریکا از نظریه شناسایی استفاده نشده است و به نظر می‌رسد، تاکنون هیچ اثری، روابط ایران و آمریکا را در چارچوب نظریه شناسایی بررسی نکرده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

بازنمایی یک دولت به شکلی که تمایل ندارد آن‌گونه بازشناسی شود، یک پاسخ احساسی تولید می‌کند و ضمن محدود کردن سیاست‌گذاری خارجی در چارچوبی مشخص، آن را در مسیر «مبارزه برای شناسایی» قرار می‌دهد. شناسایی، رابطه‌ای بین‌ذهنی و بازنمایانه بین خودانگاره یک بازیگر و انگاره بازتاب‌یافته توسط دیگران است. دولت‌ها با «خودتوصیفی» تلاش می‌کنند، آن‌گونه که تمایل دارند، شناسایی شوند. در واقع، مبارزه برای شناسایی، بیشتر وقت و منابع دولت‌ها را به خود اختصاص می‌دهد و سبب می‌شود که دولت‌ها، کنش‌ها و تعاملات خاصی داشته باشند (رینگمار، ۲۰۱۲). از دیدگاه نظریه شناسایی، مکتب‌های سنتی روابط بین‌الملل، این منطق کنش و واکنش را نادیده گرفته‌اند؛ در نتیجه، به نظر می‌رسد، بسیاری از پدیده‌های بین‌المللی، از جمله ناسازگاری‌های بین دولت‌ها، به درستی تبیین نشده‌اند.

می‌توان گفت، در میان نظریه‌پردازان اصلی نظریه شناسایی، اکسل هونت، گسترده‌ترین پژوهش‌ها را در این باره انجام داده است؛ بنابراین، مقاله پیش‌رو، برای دستیابی به هدف یادشده و به منظور ارائه درکی نظام‌مند از حالت‌های گوناگون شناسایی، به نظریه اکسل هونت درباره «مبارزه برای شناسایی»، نزدیک شده و از آن بهره برده است. کانون اصلی طرح فکری هونت، بازیابی روح هگلی از طریق بازتفسیر نظریه انتقادی است. اندیشه‌های هونت، بر فلسفه سیاسی و اجتماعی تمرکز دارند و به گونه‌ای اختصاصی، روابط بین «قدرت، شناسایی، و کرامت انسانی» را بررسی می‌کنند. او بر اهمیت «به رسمیت شناخته شدن یا شناسایی»، تأکید بسیاری دارد و بر این نظر است که هر یک از نظریه‌های اجتماعی که به مسئله شناسایی توجه نداشته باشد، شایستگی عنوان «نظریه اجتماعی» را ندارد (پتربریج و دانیل، ۲۰۱۳).

هونت بر این نظر است که روابط اجتماعی، برخاسته و متأثر از نوع «شناسایی‌ای» است که فاعل شناسایی در محیط بین‌ذهنی اجتماعی، کسب می‌کند و به این ترتیب، ریشه تضادهای

اجتماعی نیز در «عدم شناسایی» یا «سوءشناسایی» است. «مبارزه برای شناسایی، دستور زبان اخلاقی تضادهای اجتماعی»، از نوشته‌های اصلی هونث است (هونث، ۱۹۹۵) که در آن، برداشت خود از مفهوم «شناسایی» را از فلسفه دوران جوانی هگل وام می‌گیرد، و آن را با روان‌شناسی اجتماعی جرج هربرت مید، اخلاق ارتباطی هابرماس، و نظریه «ارتباط اشیاء» دونالد وینیکات^۱، درهم می‌آمیزد. این ترکیب، بنیان نظریه اجتماعی انتقادی او را تشکیل می‌دهد. وی در ادامه، از سه مرحله «شناسایی» سخن می‌گوید که بازنمایی سه شکل دریافت فرد از خودش است؛ مرحله نخست، مرحله «اعتمادبه‌نفس» است. این مرحله، از نخستین روزهای تولد یک انسان، در قالب عشق، عاطفه، و احساسات انتقال یافته از مادر به نوزاد، آغاز می‌شود. در واقع، این عشق مادر به نوزاد است که اعتماد پایه‌ای را در نوزاد بنیان می‌نهد. او از طریق این عاطفه مادرانه، می‌تواند بدون ترس از طرد یا رها شدن، نیازهای خود را نشان دهد. طفل می‌آموزد که غیبت‌های موقت والد یا سرزنش‌های او، به منزله پایان رابطه عاطفی مادر با او نیست و این، برای او اطمینان و اعتماد می‌آفریند. این اعتماد، بین مادر و کودک و پس از آن، کودک و اعضای خانواده‌اش، برای او «اعتمادبه‌نفس» به ارمغان می‌آورد. این اعتمادبه‌نفس، موجب سلامت روان کودک خواهد شد و در مقابل، اگر رابطه مادر با کودکش، نتواند عشق و عاطفه لازم را برای کودک فراهم کند، وی با مشکلات روحی-روانی پرشماری روبه‌رو خواهد بود. البته، باید توجه داشت که این مرحله آغازین «شناسایی»، تنها به‌گونه‌ای یک‌سویه، موجب اعتمادبه‌نفس کودک نخواهد شد، بلکه در جهت مقابل، منبع معنابخش بسیار مهمی برای مادر نیز به‌شمار می‌آید. مادر، در طول رابطه عاطفی خود با کودک، از خود به‌عنوان زنی که نقش مادر را به‌عهده دارد، آگاهی می‌یابد و زندگی‌اش را بر پایه شناخت به‌دست آمده از این موقعیت، می‌شناسد (اندرسون، ۱۹۹۶: ۳).

هونث، دومین مرحله بنیادین را در فرایند «شناسایی»، «احترام‌به‌نفس» می‌نامد. مهم‌ترین موضوعی که فرد در طول این مرحله، از آن آگاهی می‌یابد، شناسایی خود، به‌عنوان «انسانی برابر با همه انسان‌های دیگر» جامعه است. ماهیت این «شناسایی»، حقوقی است و در رابطه فرد با جامعه نمایان می‌شود. اگر فرد در جامعه‌اش، از حقوق بنیادین خود بهره‌مند باشد و برای او به‌عنوان یک انسان، احترام و ارزش قائل باشند، به شهروندی تبدیل خواهد شد که در برابر

1. Donald Winnicott

جامعه‌اش، مسئولیت‌پذیری اخلاقی پیدا می‌کند. این «شناسایی»، موجب خواهد شد که در مورد آنچه در جامعه رخ می‌دهد، از وضعیت انفعال بیرون بیاید و نقش سیاسی و اجتماعی خود را ایفا کند. احترامی که از سوی جامعه دریافت می‌کند، بخش دیگری از «خود» او را معنادار می‌کند. سوی دیگر بحث در این نوع «شناسایی»، موضوع بسیار مهمی است. اگر جامعه، حقوق سیاسی و مدنی فرد را نادیده بگیرد و نیروهای اجتماعی، او را به حاشیه برانند، احساس خواهد کرد که در جامعه، به‌عنوان یک انسان، احترامی ندارد. وی برای جبران این کاستی، راه‌حل‌های ممکن گوناگونی را در پیش دارد؛ از مبارزه حقوقی و سیاسی برای کسب اعتبار و احترام در جامعه تا دست زدن به بزه‌کاری برای انتقام گرفتن از جامعه‌ای که او را به حاشیه رانده است (اندرسون، ۱۹۹۶).

سومین مرحله، نوعی «شناسایی» ارزشی و غایی است که «عزت نفس» نامیده شده است. اگرچه این مرحله در ادامه مرحله پیشین است، اما با ظرافت، از آن فراتر می‌رود. در این مرحله، فرد، نه به دلیل اینکه انسانی همچون همه انسان‌های دیگر است، بلکه به سبب اینکه انسانی خاص، با هویت، فرهنگ، ویژگی‌ها، و تفاوت‌های ویژه خود است، شناسایی می‌شود. اما توجه به این نکته، ضروری است که آنچه موجب کرامت نفس می‌شود، باید چیز ارزشمندی باشد؛ به این معنا که اگر کسی چیز ارزشمندی برای ارائه کردن نداشته باشد، فاقد «عزت نفس» خواهد بود. اما آن چیز ارزشمند چیست؟ هونت بر این نظر است که فرد، هنگامی که از احترام جامعه به خود، آگاه می‌شود، دغدغه ایجاد هویت خاصی برای خود را در سر می‌پروراند که منشأ خودباوری و خودشکوفایی او خواهد بود. حال، اگر جامعه به این خودشکوفایی، به دیده تحقیر بنگرد و توانایی‌های فرد در همبستگی اجتماعی را پاس ندارد، او توانایی بازپروری استعدادهای خود در عرصه اجتماعی را از دست می‌دهد و اندک‌اندک از صحنه اجتماع منزوی می‌شود (اندرسون، ۱۹۹۶).

درواقع، تلاش هونت، چالشی برای اثبات جهان‌شمول بودن ارزش‌های بنیادین اخلاقی است. وی با وجود اینکه دغدغه فضای چندفرهنگی موجود در جهان را دارد، نمی‌خواهد به ورطه نسبیت‌گرایی بیفتد؛ به گونه‌ای که هرکس را «همان‌گونه که هست»، می‌ستاید. به بیان روشن‌تر، آنچه او را به این مرحله می‌کشاند، دغدغه دیرین متفکران اجتماعی در مورد معضل «همبستگی» در جامعه مدرن است. سه مرحله‌ای که هونت در آن‌ها «شناسایی» را دسته‌بندی می‌کند، همگی ماهیتی بیناذهنی، بازنمایانه، و گفت‌وگویی، یا بده‌بستان بین فرد و دیگران

دارند. به بیان روشن‌تر، می‌توان آن‌ها را نوعی مبارزه نیز دانست (پیتربریج و دانیل، ۲۰۱۳). از دیدگاه هونت، بازیگرانی که با انکار یا سوءشناسایی هویت، جایگاه، یا فردیتشان روبه‌رو می‌شوند، راه دیگری جز مبارزه برای شناسایی پیش‌روی خود نمی‌بینند. هونت، سه حوزه تعامل را که با سه الگوی شناسایی مرتبط هستند، از یکدیگر بازشناسایی می‌کند که هر یک از این حوزه‌ها برای دگرگونی افراد در ارتباط مثبت با خود و دیگری، ضروری است. وی بر این نظر است که ما به شکل‌های گوناگونی از شناسایی نیازمندیم. ما به احترام در حوزه سیاسی، عزت در حوزه اجتماعی، و توجه در حوزه درون‌خانوادگی نیاز داریم و بدون این حوزه‌های به‌هم‌پیوسته شناسایی، نمی‌توانیم به خودآگاهی همه‌جانبه برسیم. به نظر هونت، خسارت ناشی از انکار شناسایی یا سوءشناسایی، از بی‌عدالتی اجتماعی بیشتر است (هونت، ۱۹۹۶: ۱۶۰).

باید دقت داشته باشیم که شکل‌های سه‌گانه یادشده (اعتمادبه‌نفس، احترامبه‌نفس، و عزت نفس) تنها به‌گونه‌ای بیناذهنی و بازنمایانه به‌دست می‌آیند و تداوم می‌یابند؛ بنابراین، برپایه نظریه هونت، تحقق خودآگاهی، به برقراری و استقرار روابط شناسایی متقابل بستگی دارد. هونت استدلال می‌کند که این سه گونه شناسایی، پیش‌شرط‌های اجتماعی لازم برای شکل‌گیری هویت فردی را فراهم می‌کنند. به نظر هونت، بدون شناسایی اجتماعی، ایجاد انسجام فردی برای بازیگران، اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود (هونت، ۱۹۹۶: ۱۶۵).

به نظر هونت، این سه شکل روابط شناسایی، پیش‌شرط‌های اجتماعی هویت‌سازی هستند. به نظر جوئل اندرسون، درک، تفسیر، و فهم نیازها و خواسته‌های یک بازیگر به‌مثابه یک فرد خودمختار و به‌طور خلاصه، بسیاری از هویت‌سازی‌ها، به‌گونه‌ای حیاتی، به اعتمادبه‌نفس، احترامبه‌نفس، و عزت نفس بستگی دارد (اندرسون، ۱۹۹۶).

۳. روش پژوهش

این نوشتار، به منظور ارائه فهمی بهتر و عمیق‌تر از چگونگی بروز و ظهور بازنمایی و بازشناسی در روابط ایران و آمریکا و مطالعه تأثیر سوء شناسایی بر برانگیخته شدن مطالبات هویتی دو کشور، روابط آن‌ها را تحلیل و واکاوی کرده است؛ بنابراین، پس از ارائه چارچوبی برای هویت دولت‌های ایران و آمریکا با استفاده از ادبیات شناسایی و منطق دوگانه‌نگاری، گفتمان حاکم بر مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌های سیاسی ایران و آمریکا، سخنرانی‌های عمومی، و مصاحبه‌های

انجام شده توسط رهبران ایران و آمریکا، تحلیل شده است. استفاده از الگوهای بازنمایانه کشف شده در متن‌های انتخابی، امکان تشخیص بازنمایی‌های خاص و برجسته را فراهم می‌کند.

از این متون، برای نشان دادن نوعی الگوی بازنمایانه از گفتمان عمومی استفاده شده است. این نکته‌ها که در نوشتار حاضر نیز به کار رفته‌اند، در سطح کلان، ارائه‌دهنده یک خط‌مشی بازنمایانه هستند. داده‌های این پژوهش به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند و تحلیل آن‌ها بر پایه راهبرد تحلیلی-توصیفی انجام شده است.

در ادامه تلاش کرده‌ایم شکل‌گیری تقابلی‌گرایی و بازتولید آن در روابط ایران و آمریکا و اصول برآمده از آن را تبیین و بررسی کنیم؛ بنابراین، معانی سخنان رهبران دولت‌ها درباره مسئله هسته‌ای و نظام معنایی حاکم بر روابط دو کشور، به روش گفتمان‌کاوی، تحلیل و بررسی شده است؛ به بیان روشن‌تر، اظهارنظرهای عمومی و رسمی رهبران دو کشور ایران و آمریکا، به‌عنوان باورها و شواهدی مبنی بر اهمیت انگیزه «مبارزه برای شناسایی» -در مقایسه با محرک‌های سیاست خارجی دیگری مانند سلطه‌طلبی و منفعت‌طلبی- تحلیل و بررسی شده‌اند.

رابطه تقابلی ایران و آمریکا در چهار دهه گذشته، یکی از پایدارترین مناقشات در عرصه بین‌المللی بوده است. برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوتی از معنا و ماهیت این رابطه ارائه شده است که برای فهم آن‌ها باید به زمینه‌های گفتمانی و نظام‌های معنایی حاکم بر این رابطه تقابلی توجه کنیم. نگرش گفتمانی این مقاله، مبتنی بر پردازش «خود و دیگری» و هویت‌سازی تقابلی بین ایران و آمریکا است. در پژوهش حاضر، هویت، وجه گفتمانی دارد؛ در واقع، سخن از هویت نیست، بلکه بحث بر سر هویت‌یابی یا هویت‌پنداری است که وجهی سراسر گفتمانی دارد. افزون‌براین، رهیافت انتقادی مقاله نیز ناظر بر این است که آمریکا را دشمن ابدی ایران به‌شمار نمی‌آورد. ایران و آمریکا، جوامعی «در حال شدن» هستند؛ به این معنا که همیشه در حال تغییر و افزایش ظرفیت خود هستند؛ بنابراین، به جای تمرکز بر تقابل، می‌توانند بر سیاست‌های سودمندتری مانند سیاست شناسایی تمرکز کنند؛ کما اینکه برداشت عمومی این است که برجام، تجربه‌ای موفقیت‌آمیز بود. به هر حال، این پژوهش برای بررسی نقش شناسایی در عرصه سیاست بین‌الملل، آگاهانه برخی ظرایف روشی را نادیده می‌گیرد و باور دارد که این چشم‌پوشی از برخی ظرافت‌های روشی با این احتمال که ممکن است راه جدیدی در تحلیل‌های سیاست بین‌الملل گشوده شود، ارزشمند است.

۴. شناسایی و قدرت منطق دوگانه‌انگاری^۱

بازیگران از طریق بازنمایی‌ها برای دیگری شناسایی می‌شوند. فهم روش‌شناسانه ارتباط بین این دو، امکان درک عمیق‌تر چگونگی تأثیرگذاری بازنمایی و شناسایی بر سیاست خارجی دولت‌ها را فراهم می‌کند. چگونگی بازنمایی یک دولت، یا تمایلات او برای بازنمایی که به شناسایی می‌انجامد بر اعمال و رفتارش تأثیر می‌گذارد. منافع، از پیش تعیین نمی‌شوند، بلکه پس از اینکه هویت فرد شکل گرفت، متناسب با آن دنبال می‌شوند (رینگمار، ۱۹۹۶: ۸۳). به هر روی، مشکلات، زمانی حادث می‌شوند که بازیگر آن‌گونه که مایل است و خود را شایسته آن می‌داند، شناسایی نمی‌شود. سوءشناسایی، نیروی بسیار قدرتمندی است که می‌تواند موجب حس بی‌احترامی شود و به «مبارزه برای شناسایی» در سیاست خارجی دولت‌ها دامن بزند (هونت، ۱۹۹۵: ۲۵-۲۱).

بازنمایی‌ها در سیاست‌گذاری خارجی، اهمیت ویژه‌ای دارند. اینکه هر بازیگری چگونه بازنمایی می‌شود یا تمایل دارد که بازنمایی شود، به‌گونه‌ای مستقیم بر اعمال و رفتار آن بازیگر تأثیر می‌گذارد. خواست یک دولت برای اشاعه و ارائه تصویر خاصی از «خود»، همواره با نوعی احساس بی‌احترامی همراه است که می‌تواند حاصل سوءشناسایی باشد (ولف، ۲۰۱۱: ۱۲).

تلاش برای شناسایی یک دولت از طریق بازنمایی، می‌تواند نتیجه باور پیشینی دیگران یا تفسیر اشتباهی از واقعیت (آنچه بازنمایی می‌شود) باشد. شناسایی یک دولت به‌گونه‌ای که خودش تمایل ندارد را سوءشناسایی^۲ می‌گویند. سوءشناسایی، نیرویی بسیار قوی است و می‌تواند به تهدیدی برای هویت تبدیل شود (ریکوئر^۳، ۲۰۰۵: ۳۶). سوءشناسایی زمانی رخ می‌دهد که دولتی احساس کند، با او به‌گونه‌ای رفتار می‌شود که گویی در مورد هویتش، برداشت اشتباه شده است. در این صورت، دیگران با او براساس شأن و موقعیتش رفتار نمی‌کنند (لیندمن، ۲۰۱۰: ۷). این تجربه دردناک، به دلیل انتقال مفهومی غیرمحترمانه می‌تواند سبب به خطر افتادن روابط آن دولت با دیگران شود: «شما با ما برابر و هم‌رتبه نیستید. ما هویت و جایگاه شما را کنترل و سطح روابطتان با خودمان را تعیین می‌کنیم» (ولف، ۲۰۱۱: ۱۰۶). اما شناسایی و به رسمیت شناخته شدن، از برسازی و شکل‌گیری یک دولت حکایت می‌کند؛

1. The logic of binaries
2. Misrecognition
3. Ricoeur

به این معنا که به عنوان عضو محترم و شایسته جامعه بین الملل، دارای جایگاهی مهم و برابر با دولت های دیگر است (ان ای ال^۱، ۲۰۱۰: ۳).

بی تردید، هر هویت و گفتمانی در حضور تعارض-تخالف آمیز «غیر» شکل می گیرد. غیریت به رابطه یک پدیده یا چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش بنیادینی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می کند. دیگری، از یک سو، مانع شکل گیری کامل یا تثبیت گفتمان می شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می دهد و از سوی دیگر، نقش بنیادینی در شکل گیری آن ایفا می کند؛ بنابراین، غیریت و ضدیت، عملکردی دوسویه دارد؛ از یک سو، مانع عینیت و تثبیت هویت می شود و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. بر این اساس، ظهور، تکامل، و گسترش گفتمان ها در سایه سنگین «غیر (دیگری)» یا «خصم (دشمن)» رخ می دهد. به ظاهر در اینجا تقارنی وجود دارد که در واقع، نوعی تضاد است؛ یعنی اگر «دگری» نباشد «خود» هم وجود نخواهد داشت و در مقابل، «دگر» هم وجود نخواهد داشت، مگر اینکه عرصه ای برای «خود» وجود داشته باشد. «دگر» به «خود» معنا می بخشد. به بیان روشن تر، غیبت «دگر»، انکار حضور «خود» است. اگر بین «دیگری» و «خودی» تضاد نباشد، هیچ یک از آن ها امکان «وجود» نخواهند داشت (تاجیک، ۱۳۸۶: ۵).

از این رو، در پس صورت ظاهری مخالفت و کشمکش، توافقی پنهانی میان مخالف و موافق وجود دارد. این دو گروه، با تمام اختلاف هایی که باهم دارند، خواهان برقراری ارتباط نیز هستند. از دیدگاه هگلی-چسترتونی، می توان گفت، غیریتی به نام آمریکا در همان حال که در یک رابطه نقیض، شکل دهنده هویت نظم و نظام مستقر در ایران امروز است، هویت آن را اسیر گرداب های سهمگین منطق «چرخش تناقض آمیز و خود نفی کننده» یا فرایند دیالکتیکی می کند؛ یعنی به گونه ای تناقض گون، در هر گامی که در مسیر ضدیت با آمریکا به هویت «خود» نزدیک می شود، گامی نیز از «خود» دورتر می شود (تاجیک، ۱۳۸۶: ۷).

تقابل و رویارویی آمریکا و ایران در کلیت خود، یک کارکرد پنهان برای هر دو طرف دارد. از یک سو، این تقابل ایران با آمریکا، تقویت هژمونی و افزایش قدرت آمریکا را در پی دارد. حاکمان آمریکا در پی این هستند که آمریکای قدرتمندی را به جهانیان نشان دهند؛ پس بهتر است که ایران را که مدعی داشتن جایگاه قطب معنوی و اقتصادی جهان اسلام است، به چالش

بکشند. هر قدرتی برای تکثیر خود به عنصری تمرینی یا هدفی آزمایشی نیاز دارد تا خود را در رسانه‌ها و عرصه جهانی نشان دهد. آمریکا به مانورهای جدی در عرصه بین‌المللی نیاز دارد و برخی سیاست‌های ایران، این فرصت را برایش فراهم می‌کند. در واقع، آمریکا اقتدار خود را با چالشی جهانی به‌رخ می‌کشد.

به بیان روشن‌تر، گروه مرجعی برای هژمون وجود ندارد که او در آن اقدام به کسب شناسایی متقابل^۱ کند؛ به همین دلیل، هژمون جهانی با احساس ناامنی اجتماعی برای منزلتش روبه‌رو است و برای تقویت منزلت خود یا باید به خلاقیت اجتماعی روی آورد، یا به پیشینه‌سازی قدرت متوسل می‌شود که خشونت‌بار شدن مبارزه برای شناسایی را به‌همراه دارد (رینگمار، ۲۰۰۲: ۱۷). برخی بر این نظرند که شاید اگر می‌توانستیم به شیوه‌های گوناگونی با آمریکا، به لحاظ سیاسی، کنار بیاییم و حتی در صورت لزوم، آن را به‌عنوان قدرت برتر به رسمیت بشناسیم، این کشور فرصتی برای ارائه نمادین اقتدارش نداشت. ایران در عین اینکه انقلابی‌گری خود را به‌رخ می‌کشد، آمریکا را نیز به‌صورت عنصر اصلی قدرت برمی‌کشد و در این رویارویی، هژمونی آن را در جهان تقویت می‌کند؛ بنابراین، ایران حتی اگر در جنگ اقتصادی شکست نخورد و در برابر ثروتمندترین کشور جهان عرض اندام کند و هزینه‌هایی را به آن تحمیل کند، اسم آن را در صدر اخبار جهان نگه می‌دارد.

از سوی دیگر، نظام اعتماد اولیه^۲ در جمهوری اسلامی ایران (در سطح نظام بین‌الملل) را منازعه و مخالفت با آمریکا و سیاست‌های این کشور تشکیل داده است. در ایران، دشمنی با آمریکا مرکز ثقل ایدئولوژی، جهان‌بینی، و خودشناسی به‌شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که حذف مخالفت با آمریکا از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به آسانی امکان‌ناپذیر است. برآیند دو عامل، یعنی محوریت قائل بودن برای خود در روابط بین‌الملل و برخورداری از هویت ملی مستقل در سیاست خارجی، در قالب استقلال‌طلبی، خودمختاری، و آزادی عمل در عرصه بین‌المللی برای بازیابی عظمت و جایگاه گذشته نمود می‌یابد؛ بنابراین، در واقع، مخالفت با آمریکا، مخالفت با حضور تاریخی استعمار در کشور و برپا نگه داشتن علم استقلال کشور است (دهقانی، ۱۳۹۲: ۱۴).

در ادامه، بازنمایی‌های آمریکا از خود و از ایران و برنامه هسته‌ای آن، بر پایه منطق

1. Mutual recognition
2. Basic confidence system

دوگانه‌انگاری، بررسی شده است. منطق دوگانه خوددیگری یکی از گزاره‌های مرکزی در بازنمایی است. خودبرتری و میل به خودنمایی، در تمام روابط اجتماعی جاری است و رخ می‌دهد، اما این سازوکار، به‌ویژه در سیاست خارجی، بسیار مورد توجه است. البته بازنمایی خود و دیگران، در عرصه سیاست خارجی، مفهوم و معنا دارد؛ زیرا رفتار ما با «دیگران»، به‌گونه‌ای گسترده، به این موضوع بستگی دارد که چگونه آن‌ها را بازشناسی کنیم.

۵. بازنمایی آمریکا از خود، ایران، و برنامه هسته‌ای آن

آمریکا خود را به‌عنوان رهبری خوب، منطقی، و جهانی و ایران را، دولتی خطرناک، غیرمنطقی، و مهاجم بازنمایی می‌کند. این بازنمایی‌ها، سبب شکل‌گیری چارچوب خاصی می‌شود که آمریکا، ایران و برنامه هسته‌ای این کشور را بر مبنای آن می‌شناسد و درک می‌کند.

آمریکا برای خود، هویتی استثنائی^۱ (به‌عنوان رهبری برای دنیا و نیرویی خیر برای جهانیان) قائل است. هویت دولت آمریکا در سطح جهان با تصویر جامعه‌ای برابر، آزاد، خوش‌بین، سخت‌کوش، و دارای فرصت‌های برابری که همواره نگاهی به‌سوی آینده دارد، بازنمایی شده است. تجربه مشترک دین مدنی، مهاجرت، و اعتقاد به سرزمین موعود که بعدها جای خود را در فرهنگ عامه مردم باز کرد، همگی هویت آمریکا را تشکیل می‌دهند (دان کامب^۲، ۲۰۱۵: ۱۲). در واقع، این پیوند هویت فردی-جمعی، ساختار هویتی آمریکا را شکل می‌دهد. آشکارترین بازنمایی آمریکا از خودش، تمایل به حمایت از جامعه بین‌الملل است. آمریکا در راستای انجام این مأموریت، سعی داشته است که چهره ایران را به‌عنوان دولتی با رفتار غیرعقلانی و منزوی در زمینه مسائل هسته‌ای، بازنمایی کند. مداخله‌گرایی، جزئی از فرهنگ سیاسی آمریکایی‌ها است. آن‌ها وظیفه اخلاقی خود می‌دانند که در مسائل سیاسی جهان شرکت کنند و این دخالت را لطفی به حال ملت‌های دیگر می‌پندارند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۳).

یکی از راه‌هایی که بازنمایی آمریکای عقلانی و ایران غیرعقلانی درون چارچوبی سیاسی به تکامل می‌رسد، تصور آمریکا از نقش خودش در سطح بین‌الملل است. یک اصل کلیدی برای آمریکا، به‌عنوان قدرت بزرگ، نقش این کشور در جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای است. آمریکا، متقاعد شده است که جمهوری اسلامی، سرگرم تولید سلاح هسته‌ای

است و این برخلاف گزارش‌های سرویس‌های ملی آمریکا در طول سال‌های گوناگون است که تصریح می‌کند که ایران، برنامه‌ای برای ساخت سلاح‌های اتمی و تصمیمی برای چنین طرح‌هایی در آینده ندارد. با این حال، آمریکا معتقد است که برنامه هسته‌ای ایران، چالشی خطرناک و بالقوه برای امنیت بین‌الملل است (برژینسکی^۱، ۲۰۱۰: ۲۲).

اهمیت این نگاه، بیشتر به پرسش از عقلانیت ایرانی مربوط می‌شود. در نظام دوگانه عقلانی-غیرعقلانی، این پرسش مطرح است که: «آیا ایران و ایرانیان در مورد موضوع هسته‌ای، غیرعقلانی رفتار می‌کنند یا خیر؟» این بازنمایی ریشه در منطق «هزینه-فایده^۲» دارد که می‌تواند ایران را به پیگیری برنامه هسته‌ای اش وادار کند. آمریکا با فرض این موضوع، تحریم‌ها علیه ایران را افزایش داده و در مقاطعی به فشار حداکثری رسانده است. سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا نیز شماری از تحریم‌ها علیه ایران را اعمال کرده‌اند. همه این‌ها می‌توانستند اقتصاد ایران و بخش انرژی آن را فلج کنند، ولی ایران با قاطعیت به کار خود ادامه داد و حق غنی‌سازی اورانیوم را بر پایه فصل چهارم پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، برای خود محفوظ دانست. این اقدام، در بردارنده نشانه‌های قابل توجهی دال بر فرایند ساخت سلاح توسط ایران بود و سبب شد که آمریکا متقاعد شود که ایران، رفتاری منطقی از خود نشان نمی‌دهد. یکی از سیاست‌گذاران آمریکایی درباره این منطق دوگانه می‌گوید:

خیلی‌ها بر این نظرند که ایران، عقلانی رفتار نمی‌کند، آن‌ها می‌گویند: «چرا باید ایران را منطقی دانست؛ وقتی این قدر خود را به سختی می‌اندازند و این همه تحریم، انزوای جهانی، و فقدان روابط سازنده با غرب را به جان می‌خرند؟ آیا این تصمیم آن‌ها عقلانی است، وقتی می‌دانند تصمیمشان مبنی بر ادامه برنامه هسته‌ای می‌تواند سبب درگیری شود و این کشور را وادار به تسلیم کند؟ (دان کامب، ۲۰۱۵: ۸).

این گونه اظهارنظرها، نوعی بازنمایی از ایران غیرعقلایی، و روشن‌کننده دو روایت بسیار متفاوت از این نمایشنامه است؛ نخستین روایت به کسانی مربوط می‌شود که بر این نظرند که ایران، غیرعقلایی است (و پیشتر مطرح شد)؛ اما روایت دوم، متعلق به کسانی است که ایران را دارای تصمیم‌گیران بسیار خردمندی می‌دانند (والترز، ۲۰۱۲: ۹۱). به نظر این گروه، اگرچه رفتار ایران غیرعقلایی به نظر می‌رسد، اما در واقع، در جهت منافع و اهداف سیاسی داخلی این کشور

1. Brzezinski

2. The logic of Cost- benefit

است. دستیابی به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز، هدفی منطقی است که به صرفه اقتصادی و متناسب با محدودیت‌های فناورانه ایران است، اگرچه تا حد زیادی هم موجب تحریم‌های فعلی ایران شده است. ایران برای دستیابی به این هدف و شنا کردن برخلاف جریان آب در عرصه بین‌المللی، نیازمند برخورداری از قوت و استحکام و حمایت داخلی است. این گروه اشاره می‌کنند که ایران، در عرصه تصمیم‌سازی، بازیگری عقلانی است که برای رسیدن به خواسته‌ها و منافعش، محاسبات دقیقی را انجام می‌دهد.

همچنین، در اینجا همچنین، وجه متمایز دیگری در زبان گفتمانی «خودعقلانی» و «دیگری غیرعقلانی» وجود دارد. دوگانه خوددیگری تقسیم‌بندی آمریکایی - ایرانی است. آمریکا از ایران با عنوان «دیگری» و از خودش و جامعه بین‌الملل با عنوان خودی یاد می‌کند. «ما»، «من و شما» چارچوب گفتمان آمریکایی برای خطاب کردن «کل جهان»، «جامعه جهانی»، یا «جامعه بین‌المللی» است. چنین جمله‌هایی، نشانه رهبری آمریکا در جامعه بین‌الملل، به‌عنوان تعیین‌کننده اصلی هنجارها و قواعد بین‌المللی است. تقریباً همه رؤسای جمهور آمریکا، از جمله بوش، اوباما، و به‌ویژه ترامپ در این مورد هم نظر بودند که «دولتمردان ایران، جهان را با جاه‌طلبی‌های هسته‌ای خود تهدید می‌کنند و ملت‌های جهان نباید به ایران اجازه دهند که به سلاح‌های اتمی دست یابد. آمریکا به جدال خود و متحد کردن دنیا علیه این تهدیدها ادامه خواهد داد» (بوش، ۲۰۰۶)، اما «هنوز هم شکاف‌های عمیقی بین جامعه بین‌الملل و ایران وجود دارد و ما کارهای زیادی برای انجام دادن داریم» (اوباما، ۲۰۱۴: ۴). «ایالات متحده نمی‌تواند اجازه بدهد که یک کشور حامی تروریسم، به اقدامات خود برای ناامن کردن جهان ادامه دهد (سخنرانی ترامپ در سازمان ملل، ۲۰۱۸).

جمله‌های بالا این برداشت را ایجاد می‌کنند که جامعه بین‌الملل در مورد مسئله هسته‌ای ایران، اتفاق نظر دارد و آمریکا به‌مثابه سخنگوی جامعه بین‌الملل عمل می‌کند. ایران در موقعیتی منزوی قرار داده شده است؛ زیرا هنجارهای بین‌المللی را رعایت نمی‌کند. این پویا بازنمایانه، نشان‌دهنده قدرتی است که آمریکا در به‌کارگیری کلیشه‌های «عقلانی - غیرعقلانی» دارد. آمریکا نه تنها آمریکا نه تنها ظرفیت شکل‌دهی به گفتمان جهانی درباره دولت‌بودگی^۱ دارد، بلکه همچنین می‌گوید که آن دولت باید با چه کسی و راجع به چه چیزی گفت‌وگو کند و چه رفتاری داشته باشد.

موضوع بغرنج در این بازنمایی، استفاده از عنصر «خطر» است که با موضوع هسته‌ای ارتباط می‌یابد. خطر به‌گونه‌ای دوگانه مطرح می‌شود؛ به‌گونه‌ای که بتواند فرضیه‌های آمریکا را در مورد نقش خودش برای قضاوت درباره‌ی خطر دیگری که در اینجا همان ایران است اثبات کند. ایران به‌مثابه خطر و دولتی با رفتار مخاطره‌آمیز برای جامعه جهانی بازنمایی می‌شود؛ زیرا میراث‌دار تهدیدهایی از سلسله‌خسونت‌هایی است که از رفتار «غیرعقلانی» سرچشمه می‌گیرد. چنین اتهام‌زنی‌ای توسط آمریکا غیرمعمول نیست و آمریکا در آن توانایی ویژه‌ای دارد. «خود» همیشه باید مرتبط با امور خوب و «دیگری» باید مرتبط با رفتارهای بد باشد که خطرناک یا خشن به‌شمار می‌آیند (دان کامپ، ۲۰۱۵: ۱۶). استفاده از برچسب «خطر» سبب بروز رفتاری غیرانسانی از سوی ایران از طریق اعمال خسونت است؛ بنابراین، آمریکا قادر است بازنمایی از ایران را به‌عنوان کشوری «غیرعقلانی»، «رادیکال» و «تهدیدآمیز» سامان‌دهی و تقویت کند.

فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهدیدآمیز و غیرعقلانی قلمداد شده است؛ درحالی‌که ایران همیشه تأکید دارد که هدف این فعالیت‌ها، تنها پیشرفت و انجام برنامه‌های صلح‌آمیز است، اما آمریکا، ادعای صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای را صادقانه نمی‌داند و خواهان راستی‌آزمایی آن است. درواقع یکی از ادعاهای بسیار مشکل‌ساز که در واشنگتن به‌گونه‌ای گسترده انتشار یافته است، این ادعا است که رهبران ایران، ذاتاً دروغ‌گو هستند. به‌طور ویژه کارشناسان راست‌گرا، برای باورپذیرتر کردن این نگرش، به مفهوم «تقیه» در تشیع اشاره کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، از وندی شرم‌من، از مذاکره‌کنندگان ارشد برجام، نقل شده است که «فریب، بخشی از دی.ان.ای رهبران ایران است.» برپایه این دیدگاه، مجموعه سیاست‌گذاری اوباما، برخلاف شعار دوران ریگان، یعنی «اعتماد کن، اما راستی‌آزمایی هم بکن!» عمل کرده است؛ شعاری که خود، برگرفته از ضرب‌المثلی روسی است. وی استدلال کرده است که توافق آمریکا با ایران در مورد برنامه هسته‌ای، برپایه راستی‌آزمایی است، نه اعتماد (بولتن مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۹۸)؛ بر همین اساس، دولت ترامپ از این اجماع کارشناسان دو حزب درباره‌ی عدم صداقت ذاتی رهبران ایران، برای رد کامل توافق هسته‌ای با جمهوری اسلامی استفاده کرد؛ توافقی که برای دستیابی به آن، مذاکراتی در سطح بین‌المللی انجام شده بود.

بحران گروگان‌گیری، مؤلفه‌ای کلیدی در بازنمایی ایران به‌عنوان کشوری غیرمنطقی و خطرناک در حافظه تاریخی آمریکایی‌ها است. این ماجرا، به‌شدت سبب تیرگی روابط دو کشور شد. این تجربه برای آمریکا بسیار دردناک بود و هنوز هم به‌عنوان ضربه روحی بسیار

شدیدی سینه‌تها برای خود گروگان‌ها، بلکه برای دولت آمریکا— مطرح است و به‌صورت زخمی کهنه، گاهی سر باز می‌کند. بحران گروگان‌گیری، مرحله‌ای سخت و تاریخی بود و از آن زمان بود که الگوی «ما علیه آن‌ها» یعنی آمریکا و جامعه بین‌الملل، علیه ایران شکل گرفت. بعدها آمریکا بین خود، به‌عنوان رهبری عاقل برای جامعه بین‌الملل، و ایران، به‌عنوان دیگری خطرناک، تمایز قائل شد. البته این کشور در این تقسیم‌بندی بازنمایانه، بین ایران دوران پهلوی و جمهوری اسلامی نیز تفاوت گذاشته است. این تفاوت، به‌خودی‌خود، به‌سبب چهره‌مثبتی بود که غرب تا پیش از آن، از پارس، یعنی عصر باستان ایران تا آن روز شناخته بود. اکنون، ایران با خودش مقایسه می‌شد و تنها با آمریکا مقایسه نمی‌شد. پارس یا ایران زیر سلطه شاه، بازتابی از شکوه امپراتوری ایران بود و جمهوری اسلامی ایران، از گذشته خود متمایز می‌شد، چون آنچه رخ داد، نشان‌دهنده حضور دولتی غیرقابل‌درک، مذهبی، غیرمنطقی، و افراطی بود. مفهوم قابل‌اعتماد بودن^۱، این‌گونه تقویت می‌شود که دولت‌های اسلامی و جهان غیرغرب (با همه ملت‌ها، فرهنگ‌ها، و تمدن‌ها) همگی بر این باورند که دولت جمهوری اسلامی، ایران راستین و هویت معتبر پارس را غصب کرده است (بروجردی^۲، ۱۹۹۶: ۸۰-۷۱).

به‌هرروی، آنچه بازنمایی شده چنین است که جمهوری اسلامی، چیزی کاملاً متفاوت با هویت گذشته ایران است. به‌همین سبب، تبریک رئیس‌جمهور آمریکا به‌مناسبت نوروز ایرانی، پیش و پس از انقلاب ایران، معنای متفاوتی به خود می‌گیرد. رؤسای جمهور آمریکا، هر سال این عید را به ایرانی‌ها تبریک می‌گویند. این بازنمایی، سبب تمایز دو نهاد و ماهیت جدای از هم می‌شود: دولت و مردم.

تشیع در بین مردم ایران و دولت جمهوری اسلامی ایران، سبب خلق مفهوم دیگری برای ایران، به‌عنوان کشوری که با این مسلک شناخته می‌شود و اعتبار می‌یابد، شده است. «مردم ایران، میراث‌دار تمدنی بسیار بزرگی هستند. آن‌ها لایق دولتی هستند که به ایده‌آل‌های آن‌ها احترام بگذارد و سبب شکوفایی استعدادهای آنان شود» (بوش، ۲۰۰۵). «مردم ایران، میراث‌دار تمدنی بزرگ و کهن هستند» (اوباما، ۲۰۱۲). این بازنمایی از ایران، نماد اسلامی هویت ایرانی را نادیده می‌گیرد و در همان حال، تاریخ غیراسلامی پارس را برای بازنمایی ایران برجسته می‌کند.

نتیجه بازنمایی عناصر پارسی هویت ایرانی (به‌عنوان کلید دریافت احترام شایسته) چیست؟

1. Authenticity
2. Boroujerdi

زمانی که این عناصر با تأکید فراوان مطرح شوند، درون‌مایه‌های اصلی تاریخ و فرهنگ ایران سبب خواهد شد که بتواند با آمریکا مذاکره کند، اما آمریکا به بازنمایی چهره ایران در چارچوبی اسلامی ادامه خواهد داد؛ چهره‌ای که آن را بی‌اعتبار می‌داند. در حالی که آمریکا از اهمیت میراث پارسی برای هویت ایرانی آگاه است و این امر با تمدن کهن پارسی به‌عنوان چارچوب اصلی غرور ملی ایرانیان تحکیم می‌شود، اهمیت مکتب تشیع را در جوهره هویت ایرانی نمی‌توان نادیده گرفت؛ از این رو، دوباره گفتمان جداسازی ایران و تقسیم‌بندی این کشور به دو دوره پادشاهی و جمهوری اسلامی مطرح می‌شود. هویت پارسی با پیشرفت و مدرنیته، و اسلام شیعی، با رفتارهای افراط‌گرایانه‌ای مانند بحران‌گیری پیوند زده می‌شود (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۱۹).

زمینه‌ای دینی نیز درون این گفتمان تمدنی وجود دارد که به‌خودی‌خود سبب تحکیم بازنمایی ایران به این شکل می‌شود. این ماهیت دینی، تعیین‌کننده چگونگی بازنمایی ایران از آمریکاست که به‌ویژه در استفاده از عبارت «شیطان بزرگ» برای آمریکا تجلی می‌یابد و ستون‌های اصلی هویت آمریکا، یعنی آزادی و مدارا را هدف می‌گیرد. به این ترتیب، آمریکا که ملی‌گرایی برای آن موضوع بسیار مهمی به‌شمار می‌آید، در معرض حمله‌های بسیار شدیدی قرار می‌گیرد. ادامه این افسانه، تأکید بر این اعتقاد است که آمریکا، قدرت خاصی است که توسط خداوند برگزیده شده و ایده‌آل‌هایی دارد که سبب برانگیخته شدن حسادت جهانیان می‌شود (مارسدن^۱، ۲۰۱۱: ۳۲۹). آمریکا از این استعاره که او کشوری خیرخواه نیست، بلکه شر و شیطان است، در جهت معکوس بهره‌برداری می‌کند. در واقع، ایران به‌عنوان سوئه تاریک قضیه بازنمایی می‌شود. به نقل قول زیر از یکی از فعالان حقوق بشر آمریکا و یک سیاست‌گذار دقت کنید که چگونه با عبارت «شیطان بزرگ» و ارتباط معکوس آن با آنتی‌تز خدا و مشروعیت، فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی هسته‌ای ایران را بازنمایی کرده است:

«هروقت احمدی‌نژاد از عبارت شیطان بزرگ استفاده می‌کند، برای مردم آمریکا ساده‌تر است که مشروعیت و عدم مشروعیت ایران را در زمینه سلاح‌های هسته‌ای درک کنند و به‌راحتی متوجه درست بودن موضع خود شوند (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲۷). آمریکا با فاصله گرفتن از این برچسب‌های تحقیرآمیز، در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند. هرچه ایران بیشتر برای بازنمایی این مفاهیم تلاش کند، آمریکا نیز بیشتر ایران را به‌عنوان «عنصری غیرمنطقی» بازنمایی خواهد کرد.

1. Marsden

صرف نظر از قدرت آمریکا برای زدودن بازنمایی ایران در قالب عبارت‌هایی مانند شیطان بزرگ، این بازنمایی‌ها معمولاً حس بی‌احترامی را زنده نگه می‌دارند. احساس بی‌احترامی برآمده از این‌گونه بازنمایی، به آمریکا این امکان را می‌دهد که به ابعاد دیگر مطالبه شناسایی خود پردازد و هم‌زمان، موضع قدرت آمریکا را به‌عنوان رهبر جهان آزاد، تحکیم کند. تقابل و رویارویی آمریکا و ایران در کلیت خود یک کارکرد پنهان دارد که به‌طور مشخص، تقویت هژمونی و افزایش قدرت آمریکا را در پی دارد. حاکمان آمریکا می‌خواهند آمریکایی قدرتمندی به جهانیان نشان دهند و چه حریفی بهتر از ایران که مدعی است و او را به مبارزه می‌طلبد. هر قدرتی برای تکثیر خود، به یک عنصر تمرینی یا سیل آزمایشی نیاز دارد تا خود را در رسانه‌ها و عرصه جهانی بنمایاند. آمریکا به مانورهای جدی در عرصه بین‌المللی نیاز دارد که ایران این امکان را برایش فراهم می‌کند. این روش آمریکا است که اقتدار خود را با یک چالش جهانی به‌رخ بکشد بنابراین، دلیل پذیرفته نشدن دیدگاه‌های ایران (برخلاف حق این کشور در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) این بازنمایی از برنامه اتمی ایران است که این کشور قصد دارد، سلاح اتمی تولید کند.

آمریکا در بازنمایی خودش، خود را رهبر جامعه بین‌الملل و کشوری دارای رسالت جهانی تعریف کرده است؛ کشوری که با هدفی مقدس و الهی، خواهان بازیابی ارزش‌های انسانی در قالب هویت ملی‌اش است. این کشور، خود را پرچم‌دار مبارزه با شرارت و حامی جامعه بین‌الملل معرفی می‌کند و مصداق آن را حرکت در راستای محدود کردن پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران برای حمایت و حفاظت از جهان، در مقابل خطرهای احتمالی از سوی متعصبان مذهبی به‌شمار می‌آورد. به‌نظر آمریکا، ایران، عقب‌مانده و به‌لحاظ اخلاقی، سازش‌ناپذیر است. بازنمایی آمریکا از ایران، دولتی مهاجم است که به هیچ منطقی پایبند نیست (دان کامب، ۲۰۱۵: ۲۳).

به‌طور خلاصه، بازنمایی دوگانه خود و دیگری، نشان‌دهنده این است که بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان نیروی خیر و منطقی، زمانی معنا دارد که ایران، نیرویی بی‌منطق، خطرناک، و تهدیدآمیز برای جامعه بین‌الملل باشد. این بازنمایی‌ها سبب ایجاد چارچوب گفتمانی ویژه‌ای می‌شود که در آن آمریکا، ایران و حق ایران در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را به‌رسمیت نمی‌شناسد؛ بنابراین، مسئله هسته‌ای، به‌شدت از این بازنمایی‌ها تأثیر می‌پذیرد.

۶. بازنمایی ایران از خود، آمریکا، و برنامه هسته‌ای

در سطح نظام بین‌الملل دو تصویر متفاوت از ایران دریافت می‌شود؛ نخست، هویتی ملی‌گرایانه تحت تأثیر امپراتوری ایران باستان و حکومت‌های پادشاهی اخیر (خوانشی پارسی) و سپس، هویتی اسلامی و انقلابی در چارچوب جمهوری اسلامی ایران (خوانشی شیعی) که دو بازنمایی متفاوت از نوع رفتار ایران در نظام بین‌المللی را ایجاد کرده است.

اگرچه تفاوت‌های بسیار بنیادینی بین این دو خط‌مشی برای بازنمایی ایران وجود دارد، اما دو عنصر کلیدی آن با یکدیگر هماهنگی دارند: نخست، احساس عمیقی دال بر دخالت خارجی در امور ایران، و دوم، این اعتقاد که حکومت، امری مقدس است و باید قدرتمند باقی بماند. در دوران معاصر، جمهوری اسلامی، اسلام شیعی را به‌عنوان بنیان هویت ایرانی معرفی کرده و فرایندهای مدرن و سکولار رایج در دوران پهلوی را نفی می‌کند. همچنین، ایران را به‌عنوان ملتی قوی و مستحکم در چارچوب دینی بازنمایی می‌کند و معتقد است، رهایی از دخالت‌های خارجی، تنها از طریق دفاع از ملت و اسلام امکان‌پذیر است. این روایت از هویت، در بازنمایی ایران از خود به‌عنوان حکومتی شیعی، پیشرفته، و پیروز در برابر دشمنان متجلی می‌شود که هدف از طرح آن، معرفی ایران به‌عنوان قهرمان جهان سوم و بلند کردن صدایی جدید علیه سلطه غرب و استضعاف کشورهای غیرغربی است (ارجمند، ۱۹۸۸: ۲۰۴).

به‌نظر می‌رسد، بین رژیم پیشین و جمهوری اسلامی ایران در بازنمایی آمریکا به‌عنوان نظامی قلدر ماب و فریبکار، تمایز چندانی نیست.... بازنمایی آمریکا به‌عنوان شیطان بزرگ، ویژگی خاص جمهوری اسلامی ایران است و آبخور آن، ریشه‌های دینی و مذهبی است. در مورد نخست، ایران از عبارت «شیطان بزرگ» و «آمریکای شیطان‌صفت» استفاده می‌کند و در مورد بعدی، آمریکا به‌عنوان کشوری متجاوز و فاسد مطرح می‌شود و صفت‌هایی همچون تزویر، ریا، قلدرمآبی، و کدخدایی دهکده جهانی را به وی نسبت می‌دهند. ایران، توجه خود به رفتارهای آمریکا را از باور مذهبی می‌گیرد و به‌این ترتیب، آن را شیطان بزرگ و شیطان‌صفت می‌نامد. این گفتمان مذهبی بازتاب‌دهنده جزئیات اغواگرانه‌ای است (شریفیان^۱، ۲۰۰۹: ۴۱۹). در این الگو، جمهوری اسلامی «خودی»، و آمریکا «دیگری» است.

ارتباط بین عبارت مذهبی «شیطان بزرگ» و بازنمایی اسلام شیعی، بیانگر این است که

ایران از طرف آمریکا، احساس فشار زیادی می‌کند، ولی قصد دارد با تقویت هویت شیعی خود، در برابر این فشارها مقاومت کند. این امر، نشان‌دهنده روایت گسترده‌تری نیز هست و آن اینکه، آمریکا به‌عمد، پیشرفت ایران را از دوراه به تأخیر می‌اندازد: نخست، از طریق القای این مفهوم که قدرت آمریکا به آن دولت اجازه می‌دهد که بدون ترس از پیامدها، هر اقدامی —از جمله اعمال تحریم‌های ظالمانه— را علیه ایران انجام دهد؛ و دوم اینکه، ایران (با وجود فشارهای فزاینده تحریم‌ها و فشار دیپلماتیک ۵+۱ و آمریکا)، از طریق غنی‌سازی اورانیوم، در حال مقاومت در برابر آمریکا است.

بازنمایی‌های ایران از آمریکا به‌عنوان شیطان بزرگ^۱، قلدرمآب، و امپریالیست، با ویژگی‌های هویتی این کشور به‌عنوان کشوری استثنائی و مذهبی مغایرت دارد. عبارت شیطان، کاملاً مغایر با میراث پیوریتین و پیلگریم^۲ در آمریکا است که ستون‌های اصلی آزادی و مدارا را در آمریکا تشکیل می‌دهند. ایران از این آنتی‌تز برای ارائه این هویت استفاده کرده و چنین وانمود می‌کند که در واقع، آمریکا نه تنها دولتی استثنائی نیست، بلکه کشوری ریاکار است که قصد به‌بردگی کشیدن دیگران را دارد. ایران، سعی می‌کند، آمریکا احساس شرم کند تا شاید در رفتارش تجدیدنظر کند (سیمور^۳، ۲۰۱۴: ۵۷۷). البته ایران رفتار خود را منطقی می‌داند:

ایستادگی ملت ایران در مقابل آمریکا، ایستادگی متکی به منطق است. [پس] خطای اول این بود که می‌خواهند وانمود کنند، مردم از روی لجاجت در مقابل آمریکا ایستاده‌اند. واقع قضیه، عکس این است؛ مردم از روی منطق در مقابل آمریکا ایستاده‌اند. مسئله، مسئله مبارزه با استکبار است. مبارز با آمریکا به‌خاطر این است که امروز، مظهر استکبار در دنیا، رژیم آمریکاست و الا اگر آمریکا به‌عنوان یک دولت، روش‌ها، و هدف‌های استکباری را نداشت، برای ما مثل بقیه دولت‌ها بود، لیکن امروز دولت و رژیم آمریکا در این دوره از زمان، مظهر کامل استکبار است (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۶/۰۸/۱۴).

براین اساس، بازنمایی قدرت آمریکا در جلوگیری از پیشرفت ایران، با تصویر ساخته‌شده از این

1. Great Satan
2. Pilgrim and puritan heritage
3. Seymour

کشور به‌عنوان کشوری قلدرمآب، ارتباط دارد. برچسب قلدرمآب، بازنمایی کردار^۱ خاصی است که نه‌تنها به آمریکا به شیوه‌ای منفی چسبانده می‌شود، بلکه به رفتارهای دیگری از این حکومت نیز اشاره دارد؛ رفتارهای تهاجمی مرتبط با قلدری، رفتارهایی هستند که بیشتر از آدم ماشینی سر می‌زند تا از موجودی انسانی (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲۲). ایران، آمریکا را به داشتن رفتاری ویرانگر و حیوانی محکوم می‌کند. امام خمینی تأکید می‌کردند که اگر آمریکا سیاست خارجی خود را در برابر جمهوری اسلامی و مسلمانان تغییر دهد و به تعبیر ایشان «آدم شود» (صحیفه امام، ج ۱۹: ۹۵)، روابط ایران با این کشور بهبود می‌یابد. به بیان روشن‌تر، «شرط رابطه با آمریکا، آدم شدن اوست». ایران، با اشاره به رفتارهای خشن آمریکا می‌گوید: «اصلاً نگویند که ما حقوق بشر را در ایران نقض می‌کنیم، چون شما در وال استریت افراد را دستگیر می‌کنید و با آن‌ها مثل سگ‌ها رفتار می‌کنید» (دان‌کامب، ۲۰۱۵: ۲). این بازنمایی، در پی تبیین الگویی استعاری است که برپایه آن، رفتار نامناسب انسانی در واقع، رفتاری حیوانی است و آدم‌های ناشایست، حیوان فرض می‌شوند (طالب‌نژاد و دستجردی، ۲۰۰۵: ۱۳۷). استفاده از واژه «حیوان»، معمولاً به قصد توهین یا تحقیر^۲ انجام می‌شود. این واژگان به‌کار می‌روند تا مزاحمت‌ها و رفتارهای ناشایست آمریکا با ایران را نشان دهند. در این راستا، ایران، مسئولیت اخلاقی آمریکا، یعنی موضع «خیر و شر» و «حق و باطل» آن را به‌چالش می‌کشد.

بازنمایی آمریکا به‌عنوان دولتی قلدرمآب، به‌طور مستقیم، در برنامه هسته‌ای ایران نمود یافته است و جمهوری اسلامی و کلیت نظام به این نتیجه رسیده‌اند که دو طرف نمی‌توانند به هم اعتماد کنند. ایران، حق غنی‌سازی را در چارچوب فصل چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و قوانین بین‌المللی برای خود محترم می‌شمارد (سناجیان^۳، ۲۰۰۸: ۷۹). حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، می‌گوید: «جدای از همه این فشارها، ملت ایران نشان داده است که با شدت در مقابل همه این فشارها و تحریم‌ها می‌ایستد و از حقوق خود دفاع می‌کند» (خبرگزاری فارس، ۲۰۱۳).

افزون‌براین، تأکید بر حق غنی‌سازی، بیانگر اعتقاد ایران به قدرت اتمی، به‌عنوان نمادی

1. Performative
2. Humiliation
3. Sanadjian

از جایگاه بین‌المللی^۱ است. داشتن زیرساخت‌های هسته‌ای، ایران را به‌عنوان کشوری بازنمایی می‌کند که شایسته احترام است؛ بنابراین، ایران از بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان کشوری منزوی، بی‌پشتوانه، طردشده، و متروک، به سمت‌وسویی حرکت کرده است که بتواند پشتوانه و حمایت داخلی را برای برنامه هسته‌ای خود به‌دست آورد. چنین رویکردی، این ایده را به‌ذهن می‌رساند که تحریم‌های ظالمانه علیه ایران، به‌سبب رفتار جمهوری اسلامی یا حتی به‌دلیل فعالیت‌های غنی‌سازی، و احتمالاً رفتار تهاجمی آتی این کشور نیست، بلکه این موضوع از ضدیت با کل ملت ایران به‌طور عام ناشی می‌شود. عبارتهای زیر از امام خمینی و مقام رهبری بر این موضوع تأکید دارند:

آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول و دیپلماسی خود تجدیدنظر نماییم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم، آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می‌گذارند/...، بدانند مسئله، اشتباه ما نیست، بلکه تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است (صحیفه امام، ج ۱۹: ۲۸).

صاحب‌نظران سیاسی عالم و افکار عمومی بسیاری از ملت‌ها، به‌وضوح تشخیص می‌دهند که عامل این خصومت تمام‌نشدنی، ماهیت و هویت جمهوری اسلامی ایران است که برخاسته از انقلاب اسلامی است (نامه مقام معظم رهبری به رئیس‌جمهور درباره الزامات اجرای برجام، ۱۳۹۴/۰۷/۲۹).

یک تصور غلطی در اینجا وجود دارد و آن این است که «ما با آمریکا می‌توانیم کنار بیاییم؛ با آمریکا کنار بیاییم و مشکلات را حل کنیم! خب این تصور، تصور درستی نیست. ما نمی‌توانیم به توهم تکیه کنیم، باید به واقعیت‌ها تکیه کنیم... از روز اول شروع کردند به خیانت و عناد و تا امروز هم ادامه دارد؛ بحث سوءتفاهم^۲ نیست. مسئله، اصل موجودیت جمهوری اسلامی است و با مذاکره حل نمی‌شود، با رابطه حل نمی‌شود؛ این تصور، تصور درستی نیست... با آمریکا مشکلات ما حل‌شدنی

1. Status Symbol
2. Misperception

نیست؛ این‌ها با اصل نظام مشکل دارند (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۵/۳/۲۵).
 بازنمایی مخالفت آمریکا با ایران و فعالیت‌های غنی‌سازی آن، یک اقدام ضدایرانی، ناعادلانه،
 و نوعی بی‌احترامی به ایران به‌شمار می‌آید و حتی مشوق‌های ارائه‌شده توسط ۱+۵ در طول
 مذاکرات، در راستای شکستن مقاومت ایران بود. «ورود فریبکارانه آمریکا در مذاکرات
 هسته‌ای، نه با نیت حل و فصل عادلانه، که با غرض پیشبرد هدف‌های خصمانه خود درباره
 جمهوری اسلامی صورت گرفته است» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور
 روسیه، ۱۳۹۶/۱۰/۱۰).

ایران با پایمردی در برابر سلطه آمریکا ایستاده است و بازنمایی آمریکا از خودش به‌عنوان رهبر
 جامعه بین‌المللی را به‌چالش می‌کشد. در واقع، بازنمایی آمریکا به‌عنوان کشوری ریاکار به دوشیوه
 انجام می‌شود: نخست اینکه آمریکا خودش را خلع سلاح هسته‌ای نمی‌کند، درحالی‌که این کار از
 اهداف معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است و دوم اینکه، آمریکا به‌شدت طرفدار تقویت
 توان هسته‌ای اسرائیل، هند، و پاکستان است، درحالی‌که این کشورها همگی مشغول ساخت آزادانه
 سلاح هسته‌ای هستند؛ بنابراین، رویکرد آمریکا به برنامه هسته‌ای کشورها، استاندارد دوگانه‌ای دارد.
 ایران، بازنمایی ارائه‌شده از سوی آمریکا به‌عنوان رهبر دنیای آزاد را به‌سخره می‌گیرد و در مقابل، این
 کشور را به‌مثابه کشوری فاسد، تبهکار، و رهبری خودشیفته بازنمایی می‌کند. دوگانگی‌های موجود
 در رفتارهای آمریکا و ارزش‌های موردنظر ایران سبب می‌شود که ایران، تنها یک گزینه پیش‌رو
 داشته باشد که همان پیش بردن برنامه هسته‌ای است.

آیت‌الله خامنه‌ای در این باره تأکید کرده‌اند:

این قدرت‌های قلدر که خود را به‌غلط جامعه بین‌الملل می‌نامند، سعی در کوتاه
 کردن دست حامیان ایران و حمایت افکار عمومی از ایران دارند. نامزدهای
 ریاست‌جمهوری آمریکا، با هم مسابقه گذاشته‌اند، سر اینکه بگویند، آمریکا آقای
 جهان است، سرور جهان است، همه‌کاره جهان است. قبل از این‌ها بوش پدر، آن
 وقتی که شوروی از بین رفته بود، روی همان غرور و این حرف‌ها گفت، ما امروز
 قدرت منحصر به فرد دنیا هستیم، باید خودشان را با ما/هماهنگ کنند/، نظم جهانی
 را ما باید تعیین بکنیم؛ ببینید، سیاست، این است. خب، این دشمن است دیگر، با
 این چه جور می‌شود کنار آمد؟ (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶).

بر پایه این سخنان، ایران، بر این نظر است که آمریکا قصد دارد، رهبری جامعه بین‌الملل را

به دست گیرد، اما در این مسیر مشکلاتی وجود دارد؛ مشکل آمریکا این است که خود را با جامعه بین الملل یکسان می بیند.

به بیان دیگر، ایران، بازنمایی آمریکا از خودش را برمی گرداند و بازتاب می دهد. ایران، احساس می کند که به درستی فهمیده نمی شود، دیگران در مورد آن دچار سوءشناسایی شده اند، و به مثابه دولتی شناسایی می شود که از قواعد نظام بین المللی پیروی نمی کند و در زمره کشورهای همچون کره شمالی، عراق، و سوریه قرار گرفته است. طرفین، این الگوی خود و دیگری را در بستری منفی علیه یکدیگر به کار می گیرند. برچسب زنی های آمریکا به ایران به عنوان بچه بد نظام بین الملل، به گونه ای بالقوه نتایج سودمندی برای ایران داشته است. بازنمایی های آمریکا، گاهی، بازخوردهای متفاوت و حتی معکوسی داشته است. آیت الله خامنه ای، واکنش کشورش به بازنمایی از ایران به عنوان کشوری دروغ گور را این گونه بیان می کند:

آمریکایی ها باید بدانند، ملت ایران بر مواضع شرافتمندانه و قدرتمندانه خود خواهد ایستاد. در کار مسائل مهمی که به منافع ملی کشور ارتباط دارد، عقب نشینی در قاموس جمهوری اسلامی ایران معنی ندارد. ما حرکتمان را قدرتمندانه ادامه خواهیم داد. دشمن باید این را احساس کند و بداند که زورگویی و قلدرمآبی، هر جای دیگر جواب بدهد، در جمهوری اسلامی ایران جواب نخواهد داد. جمهوری اسلامی ایران، راست قامت و مقتدر ایستاده است و چون الهام بخش ملت های دیگر است، بیشتر آماج دشمنی این هاست. مسئولین فاسد و مفسد و دروغ گو و فریبکار ایالات متحده آمریکا خجالت نمی کشند، وقیحانه می ایستند و امت ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران را به دروغ گویی متهم می کنند. ملت ایران، صادقانه حرکت کرد، صادقانه عمل کرد، صادقانه پیشرفت کرد، راه خدا را صادقانه انتخاب کرد و این راه را صادقانه تا آخر به توفیق الهی خواهد پیمود. دروغ گو شما هستید؛ دروغ گو سردمداران نظام سلطه اند؛ دروغ گو آن کسانی هستند که برای هیچ ملتی نمی توانند خوشبختی و سعادت را ببینند و منافع نامشروع خود را به هر قیمتی علی رغم منافع ملت ها مایل اند تأمین کنند؛ آن ها هستند که فریبگیرند و دروغ گو هستند. ملت ایران، محکم ایستاده است، این را بدانند؛ در قضیه برجام، هر حرکت غلط نظام سلطه با عکس العمل جمهوری اسلامی روبه رو و مواجه خواهد شد (بیانات مقام معظم رهبری، ۳/۲۲/۱۳۹۶).

ایران، بازنمایی «خطر» را نیز معکوس می‌کند و درحقیقت، هنگامی که به‌عنوان «بچه بد نظام بین‌الملل» معرفی می‌شود، بازنمایی‌اش از آمریکا به‌عنوان کشوری «قلدر مآب» به حقیقت نزدیک می‌شود. این رفتار، به‌گونه‌ای مشابه برای آمریکا هم کاربرد دارد. هنگامی که ایران از عبارت «شیطان بزرگ» برای آمریکا استفاده می‌کند، بازنمایی آمریکا از ایران با عنوان کشوری خطرناک و غیرمنطقی، به حقیقت می‌پیوندد. به‌هرروی، ایران، به‌جای رد کردن قطعی و کنار گذاشتن این بازنمایی، روایتی از خود مبنی بر رهبری جهان‌سومی‌ها را مطرح می‌کند. این تأکید به همگان می‌گوید که ایران، موقعیت خود را در جایگاه دیگری به‌عنوان جانشینی برای قدرت مقابل شیطان بزرگ حفظ کرده است؛ بنابراین، ایران با بهره‌برداری از این موضوع تلاش می‌کند به همگان بفهماند که به‌اجبار توسط شیطان بزرگ در موقعیت و جایگاه دیگری قرار گرفته است، اما درعوض، از آن استفاده می‌کند تا خاطرنشان کند که در همان مسیر مقاومت در مقابل قلدری‌های آمریکا حرکت می‌کند. در این راستا، ایران موقعیت خود را به‌عنوان سخنگوی اصلی در قسمتی از سکوی جهان‌سومی‌ها حفظ می‌کند.

بازنمایی ایرانی‌ها از آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران نیز به دو شکل انجام می‌شود. ایران، خود را حکومتی شیعی، پیشرفته، و پیروز بر دشمنان می‌داند و در بازنمایی از آمریکا آن را قلدر مآب، حيله‌گر، مداخله‌گر، و تهدیدگر به‌شمار می‌آورد. ایران، خودش را ملتی بازنمایی می‌کند که پیروز میدان مبارزه با مداخله‌جویی‌های غرب است؛ ملتی که بسیار پیشرفت کرده است و به‌لحاظ علمی، توسعه‌یافته است. «ایران به‌حق، پرچمدار نهضت ضد استعماری است. [...] تا نابودی کامل دشمنان اسلام و ملت‌های مستضعف، در برابر آمریکا ایستادگی خواهیم کرد» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹).

ایران، در مورد مسئله هسته‌ای نیز اصرار دارد که از حق و حقوقی در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای برخوردار است و در مقابل، آمریکا را حکومتی نابکار می‌داند که به‌اشتباه سعی دارد خود را رهبر جامعه جهانی و همه‌کاره دنیا بداند.

چهار دهه تجربه فعالیت بین‌المللی به ما نشان می‌دهد که هزینه تسلیم در برابر قدرت‌های زورگو، به مراتب بیشتر از هزینه ایستادگی در مقابل آن‌هاست؛ تسلیم شدن در مقابل زورگویی‌های قدرت‌های زورگو، ملت‌ها و کشورها را بیچاره می‌کند؛ راه‌های پیشرفت آن‌ها را به‌معنای واقعی کلمه مسدود می‌کند؛ آن‌ها را از ارزش‌های انسانی دور می‌کند؛ هزینه‌های سنگینی دارد. ما به توفیق الهی و به حول و قوه الهی، با

استکبار و با نظام سلطه از سر تسلیم وارد نشدیم، تسلیم نشدیم، با آن‌ها بر سر خواسته‌های آن‌ها سازش نکردیم و امروز از دیروز توان‌تر و قدرتمندتریم؛ امکاناتمان امروز از دیروز خیلی بیشتر است. ایستاده‌ایم در مقابل آن‌ها، تسلیم آن‌ها هم نشده‌ایم؛ این یک تجربه بسیار مهمی است. البته در این راه، شهدایی داشته‌ایم، فداکارانی داشته‌ایم؛ شخصیت‌های ارزشمند و برجسته‌ای را از دست داده‌ایم، لکن نظام جمهوری اسلامی پیشرفت کرده است؛ حرکت کرده است، شعارهای خود را برجسته‌تر کرده است (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۵/۸/۱۲).

به‌طور خلاصه، ایران از بازنمایی کلی الگوی «خودی و دیگری» به‌گونه‌ای بهره می‌گیرد که بتواند خود را دولتی اسلامی، پیشرفته، و پیروز بر دشمنان، و آمریکا را کشوری قلدرمآب و ریاکار معرفی کند. این بازنمایی‌ها سبب ایجاد چارچوب گفتمانی خاصی می‌شوند که در آن، ایران، آمریکا را شناسایی می‌کند، پاسخ آمریکا به انتظارش در مورد حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی را ارزیابی می‌کند، و این خود می‌تواند در بازتولید روابط تقابلی تأثیرگذار باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد نشان داده شود که بازنمایی‌های متقابل بین ایران و آمریکا چه تأثیراتی دارند و چگونه در روابط آن‌ها ظهور و بروز می‌یابد؟ گفته شد بازنمایی‌ها نه تنها بر چگونگی شناسایی هر دولت توسط دیگری اثر می‌گذارد، بلکه بر نحوه انتخاب گزینه‌های سیاست خارجی و نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نیز تأثیرگذارند. هم ایران و هم آمریکا از این بازنمایی‌ها تحت عناوینی چون «تهدید» و «خطر» بهره برده‌اند و عدم اعتماد متقابل و سوءشناسایی نسبت به یکدیگر در گزینش‌های سیاست خارجی و اقدامات هر دو دولت مؤثر بوده است. این امر به‌خصوص در مورد مذاکرات و توافقات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران و مخصوصاً در تفسیر و بازنمایی آمریکا از فصل چهارم پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی) و از سوی دیگر برداشت کلی ایران از نظم هسته‌ای در جهان صدق می‌کند.

این مقاله در راستای فهم چگونگی بروز و ظهور بازنمایی و شناسایی در سیاست خارجی ایران و آمریکا، تلاش کرده است تا نشان دهد که تحلیل بازنمایی‌ها می‌تواند نکاتی کلیدی را برای فهم منازعات ایران و آمریکا ارائه کند. بازنمایی خود و دیگری، موجب تقویت روایت هویتی و تعیین نحوه‌ی بازشناسی متقابل آن‌ها می‌شود. همچنین، این بازنمایی‌ها به حس مشترک

عدم شناسایی و سوءشناسایی بستگی دارد. این امر سبب ایجاد حسی مبنی بر بی‌احترامی شده و به اقدامات و رفتارهای خاصی دامن می‌زند و سرانجام، در سطح سیاست خارجی، موجب بروز بحران می‌شود؛ درست مانند اقداماتی که در شاخص انتخابی این مقاله، یعنی پرونده هسته‌ای ایران به وجود آمده است.

به نظر می‌رسد، بازنمایی‌های کلیدی موجود در روابط ایران و آمریکا، نه تنها بر چگونگی نگرش دو دولت در مورد یکدیگر، بلکه بر چگونگی شناسایی طرفین نیز اثرگذار بوده‌اند. اگر چنین تفسیری از کنش‌های ایران و آمریکا برای ارائه خودشان، در کنار رویکردهای متعارف تصمیم‌سازی‌های سیاست خارجی قرار گیرد، «مبارزه برای شناسایی» می‌تواند به‌عنوان رویکردی برای آگاهی از انگیزه‌های پنهان تقابل آن‌ها، از جمله در پرونده هسته‌ای ایران، در نظر گرفته شود.

سازوکارهای بازنمایی، بازشناسی، و هویت که تأثیرات فراوانی بر چگونگی تقابل یا تعامل ایران و آمریکا دارند، باید جدی گرفته شوند. در دهه‌های گذشته، تلاش پژوهشگرانی که با استفاده از نظریه‌های متعارف در صدد تبیین روابط جمهوری اسلامی ایران و آمریکا بوده‌اند، موفقیت‌آمیز نبوده است. بیشتر این رویکردها، رفتار دولت‌ها را بر پایه تبیین‌های مادی و انگیزه‌های امنیتی تشریح کرده‌اند؛ در حالی که منافع دولت‌ها لزوماً مادی نیست. انگیزه‌های آرمانی^۱ و فکری‌ای مانند مسائل هویتی و باورهای هنجاری نیز می‌توانند به‌گونه‌ای مشابه بر منافع دولت‌ها تأثیر بگذارند.

حفظ تصویر مثبت نزد افکار عمومی، نیازی عاطفی و احساسی است و در واقع، نمی‌توان بازیگرانی را یافت که در نتیجه سخنان تحقیرآمیز درباره‌ی سازمان خود با برچسب‌هایی چون «شیطان بزرگ» یا «دولت یاغی»، آشفته نشده باشند. به نظر می‌رسد، تصمیم‌گیرندگان سیاسی دو کشور، از نقش هویتی خود و تاریخ ملتشان به‌منظور اقدام در محیط فوق‌العاده پیچیده بین‌المللی درک ثابتی دارند. منازعه بین ایران و آمریکا به این دلیل تولید و بازتولید می‌شود که آن‌ها نمی‌توانند یکدیگر را (در ابعاد هویت‌محور و هنجارمحور) شناسایی کنند. هنگامی که دیگری به‌عنوان دیوی تعریف شود که نتوان با او هیچ ارتباط هویتی‌ای برقرار کرد، توسل به خشونت به‌آسانی توجیه‌پذیر است. ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی خود را در مورد پرونده هسته‌ای ایران، با توجه به رویکرد هویتی و

1. Ideational Motivation

بازنمایی از ایران، در چارچوب حفظ رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، هژمونی‌طلبی، یکجانبه‌گرایی، تهدید، و نظامی‌گری و برپایه چند عنصر هویتی، همچون رسالت‌مداری، استثناگرایی، و دشمن‌سازی تعریف کرده است. با این فرض، عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا، نیازمند برآورده شدن نیازهای اولیه مربوط به شناسایی است.

برپایه سیاست شناسایی^۱، ابعاد هویتی مسئله هسته‌ای برای طرف ایرانی، عبارت است از نگاه برابر به برنامه هسته‌ای و به رسمیت شناختن آن، و حفظ بنیان‌های هویتی ایران (از جمله استقلال ملی و کرامت عام و خاص آن در عرصه‌های گوناگون). در مقابل، ابعاد هویتی مسئله برای طرف آمریکایی، عبارتند از: کاهش نفوذ منطقه‌ای ایران، نشان دادن ناکارآمدی حکومت اسلامی، و تلاش برای جلوگیری از الگو شدن ایران در میان ملت‌های مسلمان و همچنین، جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای. آمریکا نمی‌تواند ایران هسته‌ای را بپذیرد؛ زیرا هویت ایران در طول این سال‌ها، با دشمنی و مخالفت با آمریکا همراه بوده است. ایران، بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل در جهان و غرب آسیا است؛ در حالی که آمریکا، بزرگ‌ترین دوست و متحد آن به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، دلیل جلوگیری از افزایش توانمندی‌های ایران، ترس از هویت ایران انقلابی در طول این سال‌ها بوده است. به نظر آمریکا، ایران، کشوری پیش‌بینی‌ناپذیر است.

با توجه به خلأ پژوهش‌های نظری درباره مفهوم تحلیلی شناسایی و تبیین جایگاه آن در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های بعدی می‌توانند تفسیری از ماهیت و جایگاه شناسایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا ارائه دهند و امکانی برای فهم لایه‌های اجتماعی و سیاسی معنادار به رابطه منازعه‌آمیز ایران و آمریکا فراهم کنند. همچنین پژوهش‌های بعدی می‌توانند با ارائه راهبردهایی برای سیاست شناسایی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا، به توسعه ادبیات این موضوع مهم در کشورمان کمک کنند.*

منابع

- استیل، برنت (۱۳۹۲)، امنیت هستی‌شناختی در روابط بین‌الملل، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، فرزاد رستمی، و محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افضلی، توحید؛ موسوی، سید محمدعلی (۱۳۹۵)، «تحلیل سازه‌نگارانه مبانی هویتی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علوم سیاسی، سال نوزدهم، شماره ۳.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶) «هگل و رابطه ایران و آمریکا»، رهیافت سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۲. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ ذاکری، مهدخت (۱۳۹۶)، «شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه؛ یک مدل نظری»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و چهارم.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸) «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب: منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۲)، امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ عطایی، مهدی (۱۳۹۵)، گفتمان‌های هسته‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، «رویکرد سازه‌نگارانه به زمینه‌های اجتماعی روابط ایران و آمریکا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره دوم.
- سنجر، ابراهیم (۱۳۶۴)، نفوذ آمریکا در ایران؛ بررسی سیاست خارجی آمریکا و روابط با ایران، تهران: نشر مؤلف.
- صحیفه امام خمینی، جلد‌های ۱۹، ۲۱ و ۱۵.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۳) پایان تاریخ و واپسین انسان، ترجمه زهره عربی، تهران: نشر سخنکده.
- رستمی، فرزاد؛ غلامی حسن‌آبادی، مسلم (۱۳۹۵)، «علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، فصلنامه سیاست جهانی، سال پنجم، شماره ۲.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۶)، «ریشه‌های بازتولید مخاصمه ایران و آمریکا پس از توافق هسته‌ای»، نشریه جستارهای سیاسی معاصر، سال هشتم، شماره ۲.
- قوام، عبدالعلی؛ روان‌بد، امین (۱۳۹۰)، «مبارزه برای شناسایی: حلقه مفقوده در تحلیل روابط بین‌الملل»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶۱.
- کالاها، باتریک (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه داوود غریباق‌زندی، محمود یزدان‌فام، و نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گریفیتس، مارتین (۱۳۹۳)، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
ندلیبو، ریچارد (۱۳۹۰)، نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی،
روح‌الله طالبی آرانی، و مرتضی نورمحمدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.

Arjomand, SA (1988), *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, Oxford: Oxford University Press.

Anderson, Joel. (1996), *Introduction in Struggle for Recognition*, Published by: Polity Press.

Boroujerdi, M. (1996), *Iranian Intellectuals and the West: The Tormented Triumph of Nativism*, Syracuse, NY: Syracuse University Press.

Brzezinski, Z. (2010), "From Hope to Audacity: Appraising Obama's Foreign Affairs", *Foreign Affairs*, 89(1), 16-30.

Bush, GW (2006), "State of the Union Address by the President", Available at: <http://georgewbushwhitehouse.archives.gov/stateoftheunion/2006/> (accessed 10 November 2014).

Petherbridge, Danielle. (2013), *The Critical Theory of Axel Honneth*, Published by: Lexington Books.

Campbell, D. (1998), *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Dabashi, H. (2008), *Iran: A People Interrupted*, New York, NY: The New Press.

Doty, RL. (1996), "Imperial Encounters: The Politics of Representation in North-South Relations", *Minneapolis*, MN: University of Minnesota Press.

Duncombe, C. (2015), "Representation, Recognition and Foreign Policy in the Iran-US Relationship", *European Journal of International Relations*.

Dunn, DH. (2007), "Real Men Want to Go to Tehran: Bush, Pre-emption and the Iranian Nuclear Challenge", *International Affairs*, 83(1).

_____ (2006), "Examining Historical Representations", *International Studies Review*, 8(2).

Fabry, M. (2013), "Theorizing State Recognition", *International Theory*, 5: 1.

Foster, P. (2013), "Barack Obama Holds Historic Phone Conversation with Iran Leader Hassan Rouhani", *The Telegraph*, 28 September, Available at: <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/10340979/Barack-Obama-holds-historic-phone-conversation-with-Iranleader-Hassan-Rouhani.html> (accessed 10 October 2014).

Honneth, A. (1992), "Identity and Disrespect: Principles of a Conception of Morality Based on the Theory of Recognition", *Political Theory*, 20(2).

- Honneth, A. (1995), *The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts*, Cambridge: Polity Press.
- Honneth, Axel. (2007), *Disrespect: The Normative Foundations of Critical Theory*, Cambridge: Polity.
- Lindemann, T. (2010), *Causes of War: The Struggle for Recognition*, Essex: ECPR Press.
- Lindemann, T. (2011), "Peace Through Recognition: An Interactionist Interpretation of International Crises", *International Political Psychology*, 5: 68-86.
- Marsden, L. (2011), "Religion, Identity and American Power in the Age of Obama", *International Politics*, 48(2/3).
- Murray, M. (2010), "Identity, Insecurity and Great Power Politics: The Tragedy of German Naval Ambition before the First World War", *Security Studies*, 19.
- Nel, P. (2010), "Redistribution and Recognition: What Emerging Regional Powers Want", *Review of International Studies*, 36(4).
- Obama, B. (2009), *Remarks by President Obama and President Lee Myung-Bak of the Republic of Korea in Joint Press Availability*, The White House Press Office, Available at: [https:// www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-obama-and-president-lee-republickorea-joint-press-availability](https://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-obama-and-president-lee-republickorea-joint-press-availability) (accessed 8 February 2015).
- _____ (2010), *Remarks by the President at the Signing of the Iran Sanctions Act*, The White House Press Office. Available at: <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-signing-iran-sanctions-act> (accessed 8 February 2015).
- _____ (2012), *President Obama's Nowruz Message*, The White House Blog, Available at: <http://www.whitehouse.gov/blog/2010/03/19/president-obamas-nowruz-message> (accessed 11 January 2012).
- _____ (2014), "Remarks by the President on Foreign Policy", Available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/07/16/remarks-president-foreign-policy> (accessed 15 September 2014).
- Olstead, R. (2002), "Contesting the Text: Canadian Media Depictions of the Conflation of Mental Illness and Criminality", *Sociology of Health and Wellness*, 24(5).
- Ricoeur, P. (2005), *The Course of Recognition*, Massachusetts, MA: Harvard University Press.
- Ringmar, E. (1996) *Identity, Interest and Action: A Cultural Explanation of Sweden's Intervention in the Thirty Years War*, Cambridge: Cambridge

University Press.

_____ (2002), "The Recognition Game: Soviet Russia Against the West", *Cooperation and Conflict*, 37(2).

_____ (2012), "Introduction: The International Politics of Recognition", In: Lindemann, T and Ringmar, E (eds), *The International Politics of Recognition*, Boulder, CO: Paradigm Publishers.

_____ (2015) China's Place in Four Recognition Regimes, - Recognition in International Relations, Edited by Christopher Daase, Caroline Fehl, Anna Geis and Georgios Kolliarakis

Sanadjian, M. (2008), "Nuclear Fetishism, The Fear of the 'Islamic' Bomb and National Identity in Iran", *Social Identities: Journal for the Study of Race, Nation and Culture*, 14(1).

Seymour, LJM. (2014), "Let's Bullshit! Arguing, Bargaining and Dissembling Over Darfur", *European Journal of International Relations*, 20(3).

Sharifian, F. (2009), "Figurative Language in International Political Discourse: The Case of Iran", *Journal of Language and Politics*, 8(3).

Steele, B. (2014), "Recognizing Non-Recognition: A Reply to Lindemann", *Global Discourse*, 4(4).

Taylor, C. (1994), *The Politics of Recognition*, Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition, Amy Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press.

Thompson, S. (2006), *The Political Theory of recognition: A Critical Introduction*, Cambridge: Polity.

United States Senate (2015), "An Open Letter to the Leaders of the Islamic Republic of Iran", 9 March. Available at: <http://www.nytimes.com/interactive/2015/03/09/world/middleeast/documentthe-letter-senate-republicans-addressed-to-the-leaders-of-iran.html> (accessed 20 March 2015).

Wilson, S. and Lynch, C. (2013), "Obama, Iranian President Rouhani Speak by Phone", *The Washington Post*, 27 September, Available at: http://www.washingtonpost.com/politics/2013/09/27/228f6ece-27af-11e3-b75d-5b7f66349852_story.html (accessed 10 October 2014).

Waltz, K. (2012), "Why Iran Should Get the Bomb: Nuclear Balancing Would Mean Stability", *Foreign Affairs*, 91(4), Available at: <http://www.foreignaffairs.com/articles/137731/kenneth-nwaltz/why-iran-should-get-the-bomb> (accessed 9 September 2012).

Wolf, R. (2011), "Respect and Disrespect in International Politics: The

Significance of Status Recognition", *International Theory*, 3(1).

Strömbom, L. (2014), "Thick Recognition: Advancing Theory on Identity Change in Intractable Conflicts", *European Journal of International Relations*, 20(1).

Gustafsson, K. (2016), "Recognizing Recognition Through Thick and Thin: Insights from Sino-Japanese Relations", *Cooperation and Conflict*, 51(3).

Goerzig, C. and Hofmann, C. (2015), "The Dark Side of Recognition: Mutual Exclusiveness of Passive and Active Recognition in the Middle East Conflict", in: Daase C. et al. (2015), *Recognition in International Relations Rethinking a Political Concept in a Global Context*, UK: Palgrave Mcmillan.




Justice and Law in the View of Early Modernists in Qajar Iran

* Hamed Ameri Golestani¹

1. Assistant Professor of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.437](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.437)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.4.1](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.437)

ABSTRACT

Received: 22/05/2021

Revised: 06/09/2021

Accepted: 23/09/2021

In the view of law-seeking of the Qajar Iranians, one of the concepts that were considered alongside the law was "justice". Law, in its new sense, had a close relationship with justice, and this was not something hidden from the eyes of the Iranian modernists of the time. Using Skinner's intentional hermeneutic method, this study seeks to answer this question: What are the relations between law and justice in the thought of Qajar Iranian modernists? On this basis, their intellectual "background" was "modernity", their "motive" was "law" and their "intention" was "justice". In the first two cases, there was a lot of similarity between them, but in the "intention" of justice, there were different views. Malkam and Talebov considered the "law as justice" and also had an "institutional" view of justice. On the one hand, Mostashar al-Dawla paid attention to "equality and law" and on the other hand, to the "rivalry between Sharia and law" and justice. Akhundzadeh can be considered the main critic of any relationship between "equality of law and Sharia" and justice as his view toward law was solely based on its modern and liberal aspects.

Key words:

Modernity,
Justice, Qajar
Era, Law, Early
Modernists

◆ ◆

* Corresponding Author:
Hamed Ameri Golestani
E-mail: hamed.ameri@gmail.com

عدالت و قانون در اندیشه تجددگرایان متقدم در ایران عصر قاجار

* حامد عامری گلستانی^۱

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/E41B089C0D0906CB/13%

چکیده

در اندیشه قانون‌خواهی ایرانیان عصر قاجار، یکی از مفاهیم مورد توجه، در کنار قانون، مفهوم «عدالت» بود. قانون در معنای جدید آن، نسبت وثیقی با عدالت داشت و این موضوعی نبود که از دید تجددگرایان ایرانی آن دوره پنهان بماند. این پژوهش با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک قصدگرای اسکینز، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «در اندیشه تجددگرایان ایرانی عصر قاجار، چه نسبت‌ها و برداشت‌هایی میان قانون و عدالت وجود داشت؟» بر این اساس، «زمینه» فکری آن‌ها «تجدد»، «انگیزه» ایشان «قانون»، و «نیت» شان «عدالت» بود. در این میان، همسانی میان آن‌ها در دو مورد نخست، زیاد بود، اما در مورد «نیت» عدالت، دیدگاه‌های گوناگونی وجود داشت. ملکم و طالبوف بر «قانون به‌مثابه عدالت» تأکید می‌کردند و نیز دیدگاهی «نهادی» به عدالت داشتند. مستشارالدوله، از یک‌سو، به «برابری و قانون»، و از سوی دیگر، به «همراه‌سازی شرع و قانون» و عدالت توجه داشت و آخوندزاده را می‌توان منتقد اصلی هرگونه نسبت میان «همراه‌سازی قانون و شرع» و عدالت دانست، زیرا دیدگاه او در مورد عدالت و قانون، تنها بر پایه نگاه مدرن و لیبرالیستی آن بود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۷/۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

تجدد، عدالت، عصر قاجار، قانون، تجددگرایان متقدم

* نویسنده مسئول:

حامد عامری گلستانی

پست الکترونیک: hamed.ameri@gmail.com

مقدمه

تجددخواهان ایرانی، «قانون» را دواى همه دردهای جامعه و دولت می دانستند. واژه قانون، در آثار و نوشته‌های برخی از مهم‌ترین تجددگرایان ایرانی، اصلی‌ترین راه خروج از بحران سیاسی موجود در دوره قاجار به‌شمار می‌آمد. نظام سیاسی ناکارآمد، نظامی شناخته شد که قانون ندارد و افراد جامعه‌ای که چنین نظامی بر آن حاکم است نیز حقوق و تکالیفی ندارند و در این میان، پیشرفت، موضوعی وابسته به داشتن قانون به‌شمار می‌آمد. از سوی دیگر، عدالت، یکی از مهم‌ترین ضوابط در هر نوع حکمرانی‌ای است که از مدت‌ها پیش، اندیشه‌گران و نویسندگان مختلف حوزه اندیشه سیاسی به آن توجه داشته‌اند. با آغاز دوره جدید تاریخ ایران، و به تبع آن، شکل‌گیری اندیشه قانون‌خواهی، بسیاری از تجددگرایان ایرانی عصر قاجار، درصدد پیدا کردن «نسبت» مشخصی میان «قانون» و «عدالت» برآمدند. در بسیاری از آثار تجددگرایان متقدم، اشاره‌های کم‌وبیش روشنی به مسئله عدالت به‌ویژه در نسبت آن با قانون شده است و این پژوهش، دقیقاً بر همین مسئله و یافتن نسبت‌های گوناگون این دو مفهوم بنیادین با هم متمرکز است.

مسئله اصلی پژوهش حاضر، این است که قانونی موردنظر تجددگرایان پیشرو در ایران بود که بتواند سبب اجرای «عدالت» -البته با دیدگاه‌های گوناگونی که درباره آن داشتند- شود. این نکته بسیار اهمیت دارد که در جامعه آن زمان ایران، نظام حقوقی و قانونی مشخصی وجود نداشت و می‌توان گفت، تا پیش از آگاهی از مظاهر تمدن جدید، از جمله قانون، درک درستی از وضعیت نابسامان به‌وجودآمده وجود نداشت. نقطه برجسته این پژوهش این است که «فهم» نوین از قانون را در ارتباط مستقیم با مقوله «عدالت» می‌داند؛ موضوعی که با وجود اشاره‌هایی به آن در پژوهش‌های گوناگون، به‌گونه‌ای مستقل بررسی نشده است؛ از این رو، پژوهش حاضر، در پی این است که با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک قصدگرای اسکینر، به این پرسش پاسخ دهد که «در اندیشه تجددگرایان ایرانی عصر قاجار چه نسبت‌ها و برداشت‌هایی میان قانون و عدالت وجود داشت؟»

۱. روش پژوهش

اسکینر در بحث‌های روش‌شناسانه خود، از «روش‌های تفسیری که تنها به متن توجه می‌کنند، انتقاد کرده است». او بر این نظر است که «برای فهم اندیشه‌ورزی مؤلف، افزون‌بر زمینه‌های

فکری و سیاسی باید به قصد و نیت او توجه خاصی داشته باشیم» (محمودپناهی، ۱۳۹۴، ۱۵۰-۱۴۹). اسکینر، سه شرط را برای فهم درست واژگان و مفاهیم مطرح می‌کند: (۱) شناختن ماهیت و دامنه معیارهایی که کلمه یا عبارت به موجب آن‌ها به گونه‌ای ضابطه‌مند به کار برده می‌شود؛ (۲) آگاهی از دامنه ارجاع یا دلالت واژه ارزش‌گذار مورد نظر، به منظور استفاده درست از آن؛ برای به‌کارگیری درست یک واژه در راستای تأکید بر اعمال و اموری خاص، باید اوضاع و شرایط کاربرد آن را به درستی بشناسیم؛ (۳) برای اینکه کلمه‌ای را در مورد جهان به کار ببریم، لازم است که هم از مفهوم کلمه و هم از دلالت آن درک روشنی داشته باشیم، اما در مورد واژه‌های ارزش‌گذار، نیاز به وجود عنصری دیگر از درک و فهم است. افزون‌براین، لازم است بدانیم که برای بیان چه حوزه‌ای از نگرش‌ها می‌توان به گونه‌ای ضابطه‌مند از آن واژه‌ها استفاده کرد. (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۷۵-۲۷۴). اسکینر به مفهوم‌هایی اشاره می‌کند که آن را «واژگان هنجارین» نامیده است. این مفاهیم «دربرگیرنده واژگان، اصول، مفروضات، معیارهای مشترک برای آزمون ادعاهای دانش، مسائل، تمایزهای مفهومی، و... است که به مثابه نقاط مشترک زبان‌شناختی، شماری از متون را در یک دوره به یکدیگر پیوند می‌زند؛ بنابراین، نسبت متن با چگونگی کاربرد واژگان هنجارین می‌تواند در همان سه حالت یادشده باشد» (میراحمدی و مرادی طادی، ۱۳۹۵، ۱۹۷-۱۹۶).

در روش‌شناسی اسکینر، هر اندیشه‌گری در بسترهای تاریخی، اجتماعی، اندیشه‌ای، و زبانی، متنی را می‌آفریند که تفسیر آن بدون توجه به این «زمینه»‌ها امکان‌پذیر نیست. براین اساس، «انگیزه» یا «قصد» مؤلف متن — که متقدم بر متن است — با استفاده از تحلیل شرایط «زمینه»‌ای (علل) فهمیده می‌شود. این درحالی است که شناخت «قصد» پیشینی مؤلف و نیز علل زمینه‌ای به وجود آمدن یک متن، اصالت چندانی برای شناخت و فهم خود آن متن یا کنش ندارند. شناخت قصد مؤلف نیز، به این سبب که لزوماً نمی‌توان گفت این قصد، در متن، اعمال شده یا آن‌گونه مؤلف قصد داشته، حاصل شده است یا نه، از اصالت چندانی برخوردار نیست. شناخت شرایط محیطی (علل) تولید یک متن، لزوماً به معنای شناخت خود آن متن نخواهد بود و برای درک معنای آن متن، به چیزی فراتر از شناخت شرایط زمینه‌ای نیاز است و آن اینکه در کنار درک درست شرایط — که در بهترین حالت به کشف ناقص انگیزه‌های پیشینی می‌انجامد — باید به نیت‌ها و اهداف گنجانده‌شده در خود اثر نیز دست یافت (نوذری و پورخداقلی، ۱۳۸۹، ۱۰۸).

مفهوم مهم دیگر در روش اسکینر، «انگیزه» مؤلف است. «به ظاهر، سخن گفتن از انگیزه‌های یک نویسنده، همواره در حکم سخن گفتن درباره شرطی مقدم بر، و احتمالاً مرتبط با، پیدایش آثار او است، اما سخن گفتن از نیت‌های یک نویسنده یا ممکن است معطوف به نقشه یا طرحی برای آفریدن اثری از نوع خاص باشد (نیتی در راه اجرای x) یا اینکه به شیوه‌ای خاص به اثری بالفعل ارجاع دهد (اثری که نیت خاصی را در انجام دادن x تجسم بخشیده است). در مورد نخست، به نظر می‌رسد که (همانند سخن گفتن درباره انگیزه‌ها) به یک شرط احتمالی مقدم بر پیدایش اثر اشاره می‌کنیم، اما در مورد دوم، چنین به نظر می‌رسد که بر یکی از ویژگی‌های خود اثر انگشت می‌گذاریم. به بیان دقیق‌تر، به نظر می‌رسد که آن اثر را براساس اینکه هدف یا نیت خاصی را تجسم می‌بخشد، و در نتیجه برحسب اینکه منظور یا مقصودی دارد، توصیف می‌کنیم» (اسکینر، ۱۳۹۳، ۱۷۶-۱۷۵).

اسکینر، «از میان سه نوع کنش گفتاری بیانی محض^۱، مقصودرسان^۲، و کارگر^۳، بیش از همه بر کنش گفتاری «مقصودرسان» تأکید دارد و روش‌شناسی خود را براساس همین کنش استوار می‌کند. مضمون اصلی این نوع کنش گفتاری این است که گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن، کاری را انجام می‌دهد و از انجام این کار نیز مقصود و منظوری دارد. از این لحاظ، آنچه در تفسیر، اهمیت فراوانی دارد، کشف همین مقصد و منظور است و وظیفه اصلی مفسر نیز چیزی جز این نیست. اسکینر خود به روشنی، تفسیر را معادل «فهم معنا» دانسته و تفسیر یک متن را تلاش برای تجزیه و تحلیل کردن آن به منظور معنا کردن چیزی تعریف می‌کند (پروانه‌زاد و دیگران، ۱۳۹۶، ۱۱۵).

هرمنوتیک اسکینر را از برخی جهت‌ها می‌توان در راستای کشف نیت مؤلف دانست؛ نیت مؤلفی که در متن به دنبال آن بوده تا با نوشتن، کاری را انجام دهد؛ بنابراین، عمل نوشتن، معطوف به انجام شدن کاری بوده که مدنظر نویسنده و نیت او بوده است؛ پس، اگرچه اسکینر روایت‌های افراطی خوانش بافتاری را رد می‌کند، ولی تأکید دارد که هر چیزی که مؤلفی در جریان نگارش آنچه نوشته انجام داده، باید در

1. Locutionary
2. Perlocutionary
3. Illocutionary

خور تفسیر باشد؛ بنابراین، بازیابی نیت‌های مؤلف در نگارش آنچه نوشته باید از وظایف مفسر به‌شمار آید. با این حال، نیت‌مندی مؤلف برای اسکینر بیشتر معطوف به اجرای کنش‌های کارگفتی بوده و با معنای معمول نیت مؤلف متفاوت است (میراحمدی و مرادی طادی، ۱۳۹۵، ۱۹۵-۱۹۴).

به‌نظر اسکینر، فهم معنای کنش‌گفتاری از طریق تفسیر، امکان‌پذیر است و هدف تفسیر نیز کشف نیت مؤلف است. مؤلف نوشتار، قصد و نیتی داشته است؛ بنابراین رسیدن به معنای معتبر، از طریق کشف نیت و قصد مؤلف امکان‌پذیر است. اگرچه رسیدن به فهم نهایی، دور از دسترس به‌نظر می‌رسد، برای دست یافتن به کنش‌گفتاری و در نتیجه نیت مؤلف، ابتدا لازم می‌بیند میان انگیزه و نیت تمایز قابل شویم؛ زیرا به‌اعتقاد او، انگیزه، امری بیرونی و مقدم بر متن است و مترادف با علت در تبیین پدیده‌های تجربی یا حداکثر در ردیف زمینه اجتماعی قرار دارد و دانستن آن به تبیین معنای متن، کمک می‌کند، ولی کافی نیست و برای فهم کامل متن باید به نیت مؤلف که امری درونی و مرتبط با فهم متن است، مراجعه کنیم (اسفندیار و لکنزایی، ۱۳۹۶، ۵۷-۵۶).

۲. «زمینه»: تجددخواهی

ورود و حضور تجدد در جامعه ایران، مسائل و مباحث فراوانی را در طول یک سده‌ونیم گذشته با خود به‌همراه داشت. ایران، کشوری که در میانه شرق جهان، روزی چهارراه گذر جهان بود، روزگار شکوه و عظمت خود را پیموده و رو به زوال و انحطاط گذاشته بود، پس از سپری شدن دوره اقتدار و عظمت شاهنشاهی صفوی، میان قبایل و طوایف و ایلات دست‌به‌دست گشت و حتی سرداری مانند نادر نیز توانست این «جان‌پریشان» ایران را مرهمی نهد و زخم کهنه انحطاط و زوال همه‌جانبه آن را دوابی کند. باری، روزگار ایران به آنجا رسید که برای نخستین بار در جنگ با «کفر» روسیه شکست خورد و این، نخستین ضربه سهمگین غرب به ایران بود و نخستین جرقه جدی در ذهن ایرانیان روشن‌بین درباره زوال و انحطاط ایران و نخستین ایرانی‌ای که به فکر چاره‌ای برای این انحطاط افتاد، عباس میرزا، نایب‌السلطنه بود. او، مشکل را تنها در مسائل نظامی و ارتش دید و همین تصور با تغییراتی کوچک در بقیه اندیشه‌گران و روشن‌بینان دوره قاجار ایجاد شد و آنان نیز ساختار حکومت و عدم حکومت قانون را مشکل بنیادین جامعه و حکومت ایران در عصر خود می‌دیدند؛ غافل از اینکه زوالی که از سده‌ها پیش در اندیشه و تفکر و فلسفه ایجاد شده بود، به چشم

هیچ‌کس نیامد و هیچ توجهی به آن نشد.

آشنایی ایرانیان با تجدد — همانند بسیاری از جوامع غیراروپایی دیگر — ابتدا به صورت حضور در «مبارزه و مسابقه ناخواسته» بود. این اجبار، ناگزیر با اکراه همراه بود و ایرانیان، نه با میل و اراده خود، بلکه بر پایه ضرورت و گاهی تصادف، باب آشنایی با غرب را باز کردند. ایرانیان در آن روزگار و در آستانه روزگار جدیدشان، از بنیادهای فکری غرب دور بودند و این غفلت، مهم‌ترین معضلی بود که دامنگیر آن‌ها شد و ایشان را از شناخت چگونگی ایجاد جوامع مدرن و علل و اسباب آن باز داشت. نتیجه چنین غفلتی، این بود که ایرانیان بیش از هر چیز به محصولات و معلول‌های تمدن جدید و پیشرفت‌های مادی و فنی آن توجه کردند، و از علت‌های به‌وجودآورنده این تمدن، یعنی «دگرگونی در اندیشه‌ها و ارزش‌ها» غفلت کردند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۲). در عین حال، توجه به تجدد موجب شد که سامان نظام ارزشی ایرانیان به هم بریزد؛ زیرا از یک‌سو، سنت دیگر توان پاسخ‌گویی به مسائل جدید را نداشت و از سوی دیگر، هنوز «فهم» درستی از تجدد به‌وجود نیامده بود. توجه به ظواهر دنیای جدید و ناتوانی در درک ژرف وضعیتی که ایران در آن گرفتار شده بود، نیازمند دستگاه مفاهیم نوآیینی بود که ایرانیان نمی‌توانستند آن را در نظام فکری خود بیابند.

لازم است به این نکته مهم نیز توجه داشته باشیم که تجدد اروپایی هم، زمانی پدیدار شد که اروپایی‌ها از اروپا بیرون رفتند و از این منظر، می‌توان به این باور دست یافت که نهادی کردن مفاهیم متجددانه در اروپا رخ داده و گرنه پیدایش مفاهیم مدرن، حاصل تماس و تعامل اروپاییان با غیراروپاییان — آن‌هم ورای مرزهای قاره‌ای اروپا — بوده است (خلیلی، ۱۳۸۸: ۷۴). تجدد ایرانی، تجدد جهان اروپایی نیست، بلکه یکی از چند تجددی است که در ایران می‌توانست اتفاق بیفتد؛ زیرا باید برداشت از تجدد را تاریخ‌مند و زمان‌مند کنیم؛ نه اینکه تنها بعد اروپایی آن را در نظر بگیریم (خلیلی، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

در دوره ناصرالدین‌شاه، سرچشمه اصلی تفکر اجتماعی، چیزی جز اندیشه‌های خردمندان فرانسوی نبود و آنچه با عنوان «حقوق آزادی» و «اصل حقوق طبیعی» در ایران تصور می‌شد، همه از فلسفه سیاست مغرب‌زمین، به‌ویژه فرانسه، آمده بود (آدمیت، ۱۳۵۱: ۸۷). تجددگرایان ایرانی، بنابر توانایی‌ها و آشنایی‌ای که با زبان‌های خارجی اعم از فرانسه، انگلیسی، روسی، و ترکی داشتند، به خواندن آثار اندیشه‌گران «عصر روشنگری» غرب روی آوردند و بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر روشنگران اروپایی و اندیشمندان قرن نوزدهم اروپا بودند.

طالبوف، از روسو تأثیر پذیرفت و «کتاب احمد» را با تأثیر پذیری از «امیل» روسو نوشته بود (جهانبگلو، ۱۳۸۰: ۲۰). میرزا آقاخان کرمانی نیز متأثر از اندیشمندان «عصر روشنگری» بود و به آن‌ها و آثارشان مانند پیامبران عصر جدید و کتاب آسمانی جدید، می‌نگریست (اکبری، ۱۳۷۷: ۳۱). همچنین، آخوندزاده، تحت تأثیر نیوتن، هیوم، باکل، و رنان (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۷۵) و ملکم نیز تحت تأثیر فلسفه علمی و تحقیقی آگوست کنت، و در فلسفه قانون‌گذاری، تحت تأثیر مونتسکیو بود و در انتقاد اجتماعی، به آرا و اندیشه‌های ولتر توجه داشت (نورایی، ۱۳۵۲: ۲۶). این تجددگرایان، «زمینه» را برای اندیشیدنی «متفاوت» فراهم کرده بودند. نکته بسیار مهمی که باید برای فهم اندیشه جدید در نظر داشت، این است که جامعه ایران عصر قاجار، بیش از آنکه به گونه‌ای مستقیم با اندیشه‌های نو آشنا شود، از راه آثار تجددگرایان پیشرو، با آن روبه‌رو شد. می‌توان گفت، تجدد، از صافی ذهن تجددگرایان عبور می‌کرد و به جامعه نیمه‌عقب مانده آن روزگار وارد می‌شد و مشخص است که در این میان، «فهم» این تجددگرایان، چقدر می‌توانست در دگرگونی سامان فکری ایرانیان مؤثر باشد.

افزون‌براین، زمانی که به قانون و قانون‌خواهی در ایران توجه می‌کنیم، درمی‌یابیم که یکی از مهم‌ترین «زمینه‌ها»ی که بر جهت‌گیری‌های بنیادین اندیشه قانون‌خواهی در ایران تأثیر مستقیمی داشت، وضعیت قانون و حقوق در جامعه آن زمان بود. در ایران، چیزی به نام نظام حقوقی مدون، وجود خارجی نداشت، اما چنان‌که آفاری^۱ می‌نویسد، دو مجموعه از قوانین، یعنی قوانین عرفی و قوانین شرعی، جامعه را تنظیم می‌کردند؛ اگرچه مرزهای بین این‌دو، همیشه به وضوح مشخص نبود. دولت، قوانین عرفی را اداره می‌کرد. منشأ عرف، قواعد پیش از اسلام بود و قوانین جزایی را دربر می‌گرفت. این قانون عرفی از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت بود و در بیشتر موارد، سند مشخصی نداشت (آفاری، ۲۰۱۹: ۷۴)؛ از این‌رو، در وهله نخست، «عرف» را نمی‌توان «قانون»، به معنای دقیق آن، دانست؛ حتی اگر قانون نامیده می‌شد. همین مسئله، دستمایه مهمی برای قانون‌خواهان متجدد ایرانی بود که به گونه‌ای بسیار آشکار از این سنت قانونی فاصله گرفتند و با دستمایه قرار دادن «تجربه» قانون‌خواهی اروپایی — به ویژه از نوع فرانسوی آن — در پی بنیاد جدیدی برای قانون بودند. یکی از مسائل مهمی که به «پیوند» قانون و عدالت، در معنای نوآیین آن بسیار کمک کرد، «ناعادلانه» بودن «عرف دولتی» بود که

1. Afary

تقریباً نه نوشته شده بود و نه مبتنی بر یک نظام حقوقی مدون. «در غیاب قانون، عدالت بر پایه قضاوت خودسرانه هرکسی که در آن زمان قدرت را در دست داشت، اجرا می شد؛ بنابراین، فردی که مرتکب جرم شده است، ممکن است مجازات‌های متنوعی داشته باشد» (کیا، ۱۹۹۵: ۴۳۶).

در مقابل، قوانین شرعی، از قرآن و احادیث پیامبر، احکام و احادیث منتسب به امامان شیعه، و آرای فقهای شیعه گرفته شده است. قوانین شرع بیشتر به مسائل مذهبی توجه داشته‌اند (امور خانوادگی، مانند ازدواج، طلاق، ارث، قرارداد، و اختلاف بر سر زمین و مراحل قضایی) (آفاری، ۲۰۱۹: ۷۵-۷۴)؛ از این رو، حیطه قوانین شرعی، کمتر به مسائل عرفی و حکومتی کشیده می شد. اگرچه، فقه شیعه هیچ‌گاه از دغدغه سیاست دور نبوده است، اما در طول اعصار، احکام کمتری در مورد مسائل عمومی و سیاسی (نسبت به مسائل خصوصی) در آن صادر شده است. در عین حال، بی شک، منضبط‌ترین قوانین در جامعه ایران، قوانین شرعی بوده‌اند که هم وضع و هم اجرای آن‌ها، همواره دارای نظم و قواعد مشخصی بوده تا عرف نامشخص و نامدون آن روزگاران.

یکی از ویژگی‌های عصر قاجار، این است که می توان آن را آغاز «روشنگری» در ایران خواند. آثار و اندیشه‌های متجددان پیشرو ایرانی، همگی بیانگر شکل‌گیری نوعی از «روشنگری» در ایران است. لازم است به این نکته مهم توجه داشته باشیم که «روشنگری ایران، نتیجه گفت‌وگو بین میراث فرهنگی بومی و فرهنگ و فلسفه مدرن غربی بود. این تعامل، در شرایط پیچیده اجتماعی-سیاسی ایران قرن نوزدهم رخ داد که در آن، منازعات بین اندیشه‌های مترقی و سیاست ارتجاعی، زندگی گفتمانی و سیاسی ایران را شکل داده و دگرگون کرده بود (ملایری، ۲۰۱۶: ۱۳۷-۱۳۶). بخش مهمی از این «روشنگری»، در حیطه مسائل سیاسی و حقوقی رخ داد. اندیشه قانون‌خواهی، و گسترش تفکر عدالت‌خواهانه مبتنی بر آن — که موضوع پژوهش حاضر است — نتیجه «تعامل» میان «قدیم» و «جدید» در فکر ایرانی بود که متجددان پیشرو، در میانه آن قرار گرفته بودند. برخی چون آخوندزاده، بسیار به «جدید» نزدیک بودند، اما بیشتر آن‌ها، «تعامل» و «گفت‌وگو» میان «قدیم» و «جدید» را با حوصله و دقت دنبال می کردند که شاخص‌ترین آن‌ها، میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود.

۳. «انگیزه»: قانون

یکی از اصلی‌ترین مفاهیمی که در عصر قاجار وارد ایران شد، «قانون» بود.

پیشینه مفهوم قانون را باید در میان دوره‌های اولیه اسلامی پیدا کرد که قانون را اصطلاحی می‌دانستند که برای مقررات اداری و مالی رایج بود و از سوی حاکم و مستقل از شریعت اسلام، وضع می‌شد. به این تعبیر، از ابتدای وضع قوانین شرعی، تمایزی میان دو نوع قانون دولتی که توسط حاکمان و پادشاهان وضع می‌شد، و قانون شریعت که توسط فقها و عالمان دینی وضع می‌شد، وجود داشت، اما هم‌زمان با آغاز موج تجددخواهی در سرزمین‌هایی چون ایران، قانون در معنای مقررات دولتی، زمینه را برای ایجاد و پذیرش مجموعه قوانین حقوقی در معنای غربی آن، ایجاد کرد. در ایران نیز، این اصطلاح بر مجموعه مقررات الهام‌گرفته از قوانین اروپایی و وضع شده از سوی دولت، دلالت می‌کرد» (امیراجمند، ۱۳۸۲، ۱۰۰-۹۹).

قانون، پدیده جدیدی نیست و با زندگی بشر همراهی و هم‌نشینی دارد. همواره و برای هر جامعه و ملتی، مفهومی از قانون وجود داشته که معیاری برای تنظیم زندگی مدنی بوده است. قانون، نسبتی با عدالت دارد و عدالت نیز جایی مطرح می‌شود که ممکن است ظلمی رخ دهد یا رخ داده است (فیرحی، ۱۳۹۹: ۳۴۲).

قانون، الزامی برای دگرگونی به‌شمار می‌آید و بسیاری از تجددگرایان ایرانی، هرگونه تغییری را به آن وابسته می‌دانستند. بی‌شک، چنین تغییری، نیازمند مفاهیم نوآیین یا نوآیین کردن مفاهیم کهن بود. نویسندگان سیاسی، از دیرباز، کم‌وبیش به مفاهیم قانون و عدالت توجه داشته‌اند. دادگری، مفهومی پربسامد در اندرزنامه‌های ایرانی بود که تقریباً هر دو مفهوم قانون و عدالت را با خود به‌همراه داشت و مفهومی بازمانده از دوان کهن تاریخ ایران بود و صفت «دادگر» برای پادشاه، یکی از الزامات حکومت‌گری در تمام اندرزنامه‌های ایرانی است.

در اندیشه متفکران تجددگرا، علت‌العلل تمام بدبختی‌های جاری، و لازمه دستیابی به استقلال، علم و ثروت، آسایش، امنیت و «رفاه قاطبه ملت»، در گرو استقرار «دستگاه قانون» و تبعیت از آن دانسته می‌شد. این نکته را می‌توان به‌صراحت در اندیشه‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، فتح‌علی آخوندزاده، و عبدالرحیم طالبوف، به‌عنوان برجسته‌ترین منادیان این نگرش ردیابی کرد. جملگی آنان بر این نظر بودند که راز واپس ماندگی ایران از کاروان ترقی را باید در ساختار سیاسی کشور ردیابی

کرد؛ ساختاری که مبتنی بر «اداره اختیاری» است نه «اداره قانونی» (نظری، ۱۳۸۸: ۳۳۱).

یکی از مسائلی که در اندیشه قانون‌خواهی عصر قاجار، اهمیت فراوانی دارد، این تفکر بنیادین است که قانون با ایجاد یک نظام مبتنی بر عدالت، نظام خودسرانه موجود را مهار می‌کند. این ایده بنیادین زمانه در مورد قانون‌خواهی بود که پیوند عدالت و قانون، یا به بیان دیگر، ابتدایی قانون بر عدالت را در نظر داشت؛ از این رو، بازتاب چنین ایده‌ای در جنبش عدالت‌خانه‌خواهی، اهمیت زیادی دارد و حکومت خودسرانه با مفهوم نوآیین «استبداد» پیوند وثیقی پیدا کرده و «عدالت‌خانه» که بازتاب عدالت‌نهادی بود، به گونه‌ای چشمگیر مورد توجه قرار گرفت و گام نخست بنیان مشروطیت بر پایه ایجاد یک نظام حقوقی نوین، با تشکیل مجلس شورای ملی، شکل گرفت. دلیل ایجاد چنین «نهاد»ی، حاکمیت نگرش «قانون مبتنی بر عدالت» بود. در عین حال، دیدگاه «هادی برای عدالت» نیز موضوع تازه‌ای نبود. از زمان نوشته‌های نخستین درباره دنیای جدید (مانند سفرنامه میرزا صالح)، تا قانون‌خواهی تنظیماتی ملکم، و تا «عمل» قانون‌خواهانه مستشارالدوله در زمان حضور در وزارت عدلیه، خط سیری بود که لزوم وجود «نهاد» برای عدالت را به شکل‌های گوناگونی مشخص می‌کرد.

بازتعریف نوآیین از مفهوم قانون — که «انگیزه» اصلی تجددگرایان پیشرو در ایران عصر قاجار بود — در چند جهت گوناگون، اما با یک «برآیند» مشخص بود و بی‌تردید، آن «برآیند»، عدالت بود. این بازتعریف عدالت بود که قانون را در مفهومی نوآیین عرضه داشت. در این میان، تلاش‌های قانون‌خواهانه عصر ناصری نتوانست «نظام» حقوقی جدیدی را بنا کند و حتی «نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران» (نک: آل‌داود، ۱۳۹۷؛ ۱۳۹۸؛ ۱۴۰۰) این عصر نیز، بیشتر نگاهی سطحی و «تنظیمات»ی به قانون بود که می‌توان آن را به برداشت‌های تکنوکراتیک از قانون یا همان نگاه تنظیماتی تعبیر کرد. تفاوت «نظر» و «عمل» متجددانه به قانون با این کوشش‌ها، بیش از هر چیز به گسست آشکاری مربوط می‌شد که در مفهوم قانون، در اندیشه تجددگرایان پیشرو، و «نیت» عدالت‌خواهانه آنان وجود داشت.

اما این نکته را باید در نظر داشت که در اواخر قرن نوزدهم، حجم چشمگیری از مطالب نوشته‌شده به زبان فارسی درباره حقوق و اصلاحات حقوقی در آثار نویسندگانی مانند مستشارالدوله و ملکم ارائه شده بود (قیصری، ۲۰۱۶: ۲۵). نخستین اشاره‌ها به مفهوم قانون را ملکم‌خان ارائه کرد. او با نوشتن «دفتر تنظیمات»، قانون به معنای مدرن را وارد افق دید ایرانیان

کرد. او در رساله‌های پرشماری که در دهه‌های بعد نوشت، به بحث دربارهٔ قانون پرداخت و انتشار «روزنامهٔ قانون» هم در همین راستا بود (مرادخانی، ۱۳۹۸: ۱۰۹). به نظر ملکم، «هر حکمی که موافق قرار معین، از دستگاه قانون صادر شود، آن حکم را قانون می‌گوییم و لازمهٔ قانون این است که حکم از دستگاه قانون صادر شود؛ بنابراین، آن قرار که پادشاه یا فلان وزیر یا فلان حکیم بنویسد، آن قانون نخواهد بود» (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

«کتابچهٔ غیبی»، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رساله‌های قانون‌خواهی ملکم، در میان اهل دیوان شناخته‌شده و حتی مورد گفت‌ووشنود محفل انس بود. برخی از امنای دولت با ملکم، یار و دمساز شده بودند و در دل برخی دیگر، هراس افکننده بود که قصد دارد، قانون‌فرونگیان را در سرزمین اسلام جاری کند. افزون‌براین، بر ذهن ناصرالدین‌شاه نیز تأثیر گذاشته بود (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۶). «کتابچهٔ غیبی» در بردارندهٔ ۷۴ قانون است که هر قانون، چند فقره است. این رساله، بیشتر، پیشنهاد مجموعه‌ای از قوانین است که برای تأسیس حکومت مبتنی بر قانون لازم است؛ البته برخی از قوانین اشاره‌شده در این رساله، با آنچه باید در یک قانون اساسی بیاید، مطابقت دارد (مرادخانی، ۱۳۹۶: ۲۲۴). ملکم در «کتابچهٔ غیبی»، قوانینی دربارهٔ «وضعیت حکومت»، «شرایط وضع قانون»، «مجلس تنظیمات»، «مجلس وزراء»، «وزارت خارجه»، «تقسیم ممالک (تقسیمات کشوری)»، «دیوان‌خانه»، «وزارت جنگ»، «وزارت مالیات»، «قواعد مالیه»، «آموزش ملی»، «رفع فقر ایران»، «بانک»، و «ضراب‌خانه» را مطرح می‌کند که در نوع خود، نخستین نمونه است (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱، ۵۹-۳۸). بنیان رساله‌ها و گفتار ملکم در این دوره، «تنظیمات» است. مبنای «نظر» و «عمل» او، ایجاد بنیانی قانونی برای دستگاه حکومتی است که پیش از هرچیز، «سلطنت مستقله» بود و رساندن آن به «سلطنت مستقل منظم»، اصلی‌ترین دیدگاه نظری و عملی ملکم را تشکیل می‌دهد و اگرچه براین مبنای تلاش‌های عملی‌ای نیز انجام می‌شد، اما توفیق زیادی در آن به‌دست نمی‌آید.

محور اندیشه و عمل مستشارالدوله، قانون و قانون‌خواهی است. او در ردیف افرادی قرار می‌گیرد که بی‌تردید، قانون و حکومت مبتنی بر آن را اصلی‌ترین راه نجات و یگانه اصل ترقی‌خواهی می‌داند. مستشارالدوله، بنای اصول ترقی‌خواهی را بیش از همه بر قانون قرار می‌دهد (عامری گلستانی، ۱۳۹۴: ۱۵). او، ابتدا بر این نظر بود که ساخت راه‌آهن، کلید توسعهٔ ایران خواهد بود، اما به‌مرور به این باور رسید که قانون، یعنی لغو حکومت خودسرانه، ضروری‌ترین شرط ترقی است (کاتوزیان، ۲۰۱۱). مستشارالدوله دریافته بود که مشکل اصلی

ایران (از دید او در مقام روشنفکری ترقی خواه)، فقدان حاکمیت مطلق و فراگیر قانون دولتی است (مقیم، ۱۳۹۷: ۵۶)؛ از این رو، در پی این بود که با شناسایی و معرفی روش جایگزین، ضرورت تغییر در روش حکمرانی را به ارباب قدرت، یادآوری، و شیوه مطلوب را معرفی کند (عباسی و یعقوبی، ۱۳۹۹: ۴۰). این رویه، مستشارالدوله را به یکی از پایه‌گذاران مهم مشروطه‌خواهی در ایران تبدیل کرد و از آنجا که قانون، مبنای اصلی تغییر در شیوه حکومت‌داری به‌شمار می‌آمد، حاکمیت قانون اساسی — چه در جنبش عدالت‌خانه‌خواهی و چه پس از تشکیل مجلس شورای ملی و استقرار مشروطیت — برای ایجاد نظم نو و رژیم سیاسی جدید، مهم تلقی می‌شد.

مستشارالدوله با نگارش «یک کلمه»، در پی چیزی فراتر از نگارش قانون موضوعه بود.

یک کلمه، تجربه قانون‌نویسی ملک‌خان را دنبال نمی‌کند. دفتر قانون یا دفتر تنظیمات ملک‌اساساً، رساله‌هایی در حقوق موضوعه بودند؛ در حالی که «یک کلمه» — چنان‌که از نخستین عنوان آن (مستشارالدوله در ابتدا یک کلمه را روح‌الاسلام نامیده بود) — که در نامه به آخوندزاده آمده، می‌توان دریافت، ناظر بر روح‌قوانین یا مبنای فلسفه حقوقی است که مجموعه‌های قانونی می‌بایست با رعایت آن تدوین می‌شد. رساله یک کلمه از این دیدگاه باید مورد توجه قرار گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۰۱-۱۹۹).

مستشارالدوله، با توجه به بنیانی که در «یک کلمه» ایجاد کرده بود، به درستی دریافته بود که راه درست برای پیشرفت ایران، از جایی خواهد گذشت که ساختار سیاسی و اجتماعی ایران مبتنی بر قانونی نوشته شده و سامان امور جامعه، در معنای گسترده آن، تنها بر مدار قانون باشد؛ از این رو، در هر تلاشی که برای تجددخواهی در عرصه‌های گوناگون انجام می‌داد، سامان آن را جز استقرار قانون نمی‌دید (عامری گلستانی، ۱۳۹۴: ۲۰۷).

مستشارالدوله به این نکته عمده توجه داشت که در ایران، هر کوششی برای تدوین قانون‌های خاص و ایجاد نظامی از حقوق موضوعه، ناگزیر، باید مبتنی بر نوعی «فلسفه حقوق» باشد. او، مردی تجددخواه بود که پایبندی نیز در سنت داشت، آشنایی کم‌وبیش ژرفی با بسیاری از الزامات سنت در ایران به‌هم رسانده بود، می‌دانست که در کشورهایی که حقوق شرع، بخش مهمی از نظام سنت‌قدمایی را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان، به تعبیر مستشارالدوله، در بی‌اعتنایی به «کتاب شرع»، «کتاب قانون» تدوین کرد (طباطبایی، ۱۳۹۲، ۲۴۱-۲۴۰).

ایجاد نظام حقوقی نوین در ایران - چنان که مستشارالدوله در «یک کلمه» به آن توجه دارد - از راه «درک» دوباره مبانی شرعی قانون و تبیین نسبت آن با بنیان‌های حقوقی - قانونی جدید می‌گذشت. چنان که خواهد آمد، «عدالت» در معنای ایجابی آن - برخلاف آنچه آخوندزاده به آن معتقد است و بر آن مبنا «یک کلمه» را نقد می‌کند - اصلی بنیادین برای نظام حقوقی ایران خواهد بود و یک کلمه مستشارالدوله، قانونی است که پیوند وثیقی با عدالت دارد.

آخوندزاده از نخستین روشنفکرانی بود که ساختار سیاسی استبدادی عصر قاجار را به چالش کشید و چون در فضای بیرون از ایران می‌زیست، آزادی بیشتری برای انتقاد از آن داشت. نظرگاه سیاسی آخوندزاده به روشنی، بر مخالفت با حکومت و ایجاد حکومت مشروطه استوار است. محور اندیشه او در این باره، بر انداختن «دیسپوتیسم» و تأسیس «کونستیتوسیون»، یعنی دگرگونی دولت مطلقه استبدادی به حکومت مشروطه قانون است و تحقق یافتن آن را در دو حالت می‌بیند: یا اینکه هیئت حاکمه باید از روی بینش و دانایی، خود، مبتکر اصلاحات و تجدید شود، یا ملت به قیام برخیزد و در هر دو حالت، او تربیت و آمادگی ملی را شرط اصلی و بنیادین می‌داند و در هر دو صورت، اصلاح نظام سیاسی کشور به صورت مطلق و کامل ضروری است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۰).

آخوندزاده، در تعریفی که از لغت «دیسپوت» در ابتدای «مکتوبات» دارد، می‌نویسد:

عبارت از پادشاهی است که در اعمال خود، به هیچ قانون متمسک و مقید نبوده و به مال و جان مردم بلا حد و انحصار تسلط داشته و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عبد دنی و رذیل بوده، از حقوق آزادی بشریت به کلی محروم باشند (کلمه دیسپوتیسم در زبان عربی به یک لفظ استبداد بسیار مطلق ادا می‌شود) (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۹).

از این رو، نمی‌تواند با این نوع حکومت کنار بیاید و نظرگاهش حکومت مشروطه است. تصور او از حکومت مشروطه، حکومتی است که بر پایه «قانون اساسی عرفی موضوعه عقلی انسانی» بنا شده باشد؛ یعنی دین، به صورت مطلق در آن راه نداشته باشد. او سلطنت ایران را ایران مطلقه و فرمانروایانش را کلاً «دیسپوت» و «حرامی‌باشیان» می‌داند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲۵). دیدگاه «انتقادی» آخوندزاده درباره قانون نیز توجه او را بیشتر به وجه «سلبی» قانون می‌رساند. او حتی به تلاش‌های «عملی» قانون‌خواهانی چون میرزا حسین خان سپهسالار، بدبین است و گسترش آگاهی و سواد را شرط نخست برای قانون‌خواهی می‌داند.

طالبوف، قانون را یکی از اسباب و علل اصلی ترقی و پیشرفت در مغرب‌زمین می‌دانست (طالبوف، ۱۳۴۷: ۹۴). به‌نظر او، زمانی «روح» بر قانون حاکم می‌شود که توسط «ملت» برای «مصلح امور خود» انجام شود، در غیر این صورت، قانونی که دولت برای ملت بنویسد، «تنظیمات» است نه قانون (طالبوف، ۱۳۵۷: ۷۴). به‌نظر او، جایی که قانون نباشد، «اسلام را کفر، عدل را ظلم، صدق را کذب، عزت را ذلت، ثروت را فقر، راحت را زحمت، حریت را اسر، عوض کرده که ما اسم این حالت را فقدان سعادت و برکات و نداشتن «قانون» می‌گوییم که او در تلفظ از یک کلمه بیش نیست» (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۵۱-۱۵۲). به‌نظر او، «هرجا قانون نیست، اساس منافع نیست و هرجا اساس منافع نیست، تمدن نیست؛ هرجا تمدن نیست، وحشت است، هرجا وحشت است، سعادت و برکات نیست، پس هرجا قانون نیست، سعادت و برکات نیست» (طالبوف، ۱۳۳۶: ۱۲۷). او بر این نظر است که «این قانون که حکماً آن را سعادت و برکات می‌نامند و معنی او، چنان‌که گفتیم، عبارت از ترتیب تشخیص درجات حقوق و حدود است، در میان دو ملت که وضع شود، انوار درستی قول، نیکویی فعل، اطمینان مال و جان و محبت عامه، مساوات تامه، انتشار معارف، معنی تدین، وطن‌دوستی، سلطان‌پرستی، سادگی در وسایل زندگی، ترقی صنایع، تزئین ثروت عمومی، رونق تجارت، پیش‌بندی نفوذ اجانب، سرحد وظیفه متنفذین آفاق و انفس را منور می‌کند» (طالبوف، ۱۳۳۶: ۱۲۷).

به‌نظر او، «علت اصلی ترقی ملل مغرب‌زمین، یکی آن است که آفتاب علم و صنعت از مغرب طالع شده و دیگر، قانون ایشان است که خود ملت برای مصلح امور خود وضع می‌کنند و حکومت اجرا می‌نماید. قانون، فصول مرتب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت و نوع را گویند که به‌واسطه او هرکس کاملاً از مال و جان خود مطمئن و از حرکات خلاف خود مسئول بالسویه می‌باشد» (طالبوف، ۱۳۴۷: ۹۴).

گفتنی است، تمام این دیدگاه‌های قانون‌خواهانه، با تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که با یکدیگر دارند و با تقدم و تأخرهای آن‌ها، یک موضوع مهم را می‌رسانند، و آن اینکه از دید تجدیدگرایان متقدم در ایران، اصلی‌ترین «انگیزه» برای دگرگونی، ایجاد یک «نظام جدید» است؛ نظامی که چه به‌صورت «تنظیماتی» از نوع ملکم، یا «حقوقی» از دید مستشارالدوله و چه «مشروطه» از دید طالبوف، و حتی دیدگاه «انتقادی» و «سلبی» آخوندزاده، باید مبتنی بر «نوعی» از قانون باشد و این قانون — چنان‌که در بحث بعدی و اصلی این پژوهش خواهد آمد — مبتنی بر «عدالت» است. حال باید دید، این تعبیرهای متفاوت از قانون، در پیوند با «قصد» عدالت، چه وجوهی پیدا کرده و چه پیامدهایی دارد.

۴. «قصد»: عدالت

عدالت، یکی از مفاهیم پر بسامد در اندیشه ایرانی است که از دیرباز مورد توجه نویسندگان و اندیشه‌گران بوده است. اما کمتر به پیوند این مفهوم با قانون توجه می‌شد و بیشتر در معنای سیاسی و گاه فلسفی در اندرزنامه‌ها و نوشتارهای فلسفی بازتاب پیدا می‌کرد. با آشنایی ایرانیان با دنیای جدید، این مفهوم نیز چونان بسیاری از مفاهیم «قدیمی» اندیشه سیاسی، جامه نو به تن کرد و مضمونی جدید به خود گرفت. در این میان، مفهوم نوآیین عدالت، بیش از همه با قانون، در معنای جدید آن، پیوند خورد و به تدریج گسترش یافت؛ از این رو، بر طرف شدن همه مشکلات، به گسترش عدالت، و گسترش عدالت، به وضع و اجرای قانونی عادلانه پیوند خورد. این رابطه دوسویه، چیزی بود که تجددگرایان ایرانی، به دقت به آن نظر داشتند و در قانون خواهی نظری و عملی خود دنبال می‌کردند.

۵. قانون به مثابه عدالت

نخستین بحث در اینجا، این است که قانون، مساوی با عدالت تعریف می‌شود و بر پایه عدالت است که قانون شکل می‌گیرد و نضج پیدا می‌کند. ملکم، یکی از کسانی است که قانون را مبتنی بر عدالت تعریف می‌کند و به مثابه آن. در شماره دوم «قانون»، قانون چنین تعریف شده است: «قانون، عبارت است از اجتماع قوای آحاد یک جماعت به جهت حفظ حقوق عامه. قانون باید مبتنی بر اصول عدالت باشد. اصول عدالت را خدا و حکما و عقلای بنی آدم به مرور ایام، روشن فرموده‌اند». «قانون، زبان و زور عدالت است». ولی هیچ تعریفی از عدالت و «زور عدالت» ارائه نمی‌دهد و تنها می‌نویسد: «زور عدالت حاصل نمی‌شود، مگر به عامه» (ناظم الدوله، ۱۳۵۴: شماره دوم، ۲). بنیان یافتن قانون بر عدالت، در اندیشه ملکم، متأخر است. نخستین تصورات عملی و نظری در اندیشه ملکم، از قانون، بیش از همه، «تنظیماتی» است، ولی پس از آنکه او بیرون از نظام سیاسی مستقر قرار گرفت، به این نگرش نزدیک شد که قانون، چیزی به مثابه عدالت است. طالبوف نیز ضمن طرح این پرسش که «وضع قانون برای چیست؟»، آن را «برای استقرار عدل» می‌داند و در عین حال، «معنی عدل» را «میان‌روی» می‌داند؛ «یعنی قانون، شاهین ترازویی را که در آن حقوق و حدود ملت را می‌کشد، در اعتدال و استوا نگه می‌دارد» (طالبوف، ۱۳۵۷ الف: ۱۲۲).

طالبوف، نخستین هدف قانون را ایجاد عدالت می‌داند. قانون با عدالت نسبت وثیقی

دارد و علم حقوق و قانون به دنبال عدالت هستند. او دو تعریف از عدالت ارائه می‌دهد که تعریف نخست، همان تعریف رایج از عدالت در اندیشه اسلامی، یعنی میانه‌روی و اعتدال است؛ هرچند سعی می‌کند این معنا را تا حدودی، حقوقی کند (مرادخانی، ۱۳۹۸: ۱۱۳). او در این مورد، با تأکید دوباره می‌نویسد: «قبل از اینکه ارائه مختصری در کیفیت قوانین آتیه بکنیم، چند کلمه از معنی حقیقی عدل اگر بنویسیم، زاید نمی‌شود. معنی لغوی عدل، میانه‌روی است. اما معنی حقیقی عدل، استقرار حالتی است که اگر شخص بخواهد از میانه‌روی انحراف نماید، نتواند. روح عدل، سلب امکان تقصیر از مقصرین است» (طالبوف، ۱۳۵۷ الف: ۱۲۳-۱۲۲). طالبوف، در اینجا، معنای «قدیم» عدالت را به مفهوم نوآیین قانون نزدیک می‌کند. سعی او بر این است که بتواند «پیوند» میان «قدیم» و «جدید» را در فهم مفاهیم «در دسترس» خود ایجاد کند و چون، در گفتار رایج زمان، عدالت، ضابطه مهمی برای قانون به‌شمار می‌آمد، تلاش او بر پوشاندن لباس حقوقی بر تن عدالت است.

به نظر طالبوف، عدل واقعی این است که از امکان تقصیر و جرم پیشگیری کند. به نظر او، در هر کشوری که قانون نیست، عدل، یعنی درجات مجازات نیز معلوم نیست و جایی که درجات مجازات مشخص نباشد، حتی اگر از روی عدالت هم کار کنند، در اصل، ظلم است (منافی، ۱۳۹۲: ۱۴۹)؛ از این رو است که می‌نویسد: «فرض بکنید قانون می‌گوید که هیچ‌کس حق ندارد دیگری را بزند، اگر بزند او را سه روز باید حبس نمود. این را عدل می‌گویند؛ زیرا یک کفه ترازو از [که] تقصیر ضارب را از اعتدال افتاد، حبس او باز استقرار اعتدال نمود. این معنی عدل است... حال آنکه کسی به کسی سیلی زد به مباشری، این تقصیر، البته یک سبب خارجی بود. اما حبس او که مکافات او است، زجری است که عمداً به مقصر می‌کنند و فی حده هرگز عدل نیست، ظلم است. یا کسی که شرعاً دست او را بریدند، اگر حدوث تقصیر را درست تفتیش کنند، یحتمل منتهی به احتیاج یا طمع یا بی‌صاحبی مال مسروقه و غیره پیدا می‌شود. اما صاحب شرع، دست او را حکم قطع می‌دهد، حال آنکه تحصیل مال به صاحبش ممکن و تصحیح ید به سارق محال است. پس این عدل نیست، ظلم است». با این مقدمه است که نتیجه می‌گیرد: «پس عدل حقیقی که نه ظلم تقصیر است نه ظلم تنبیه در اوست، چنین که گفتیم، عبارت از آن است که پیشگیری امکان تقصیر بشود که نه تقصیر ممکن باشد، و نه تنبیه او لازم گردد» (طالبوف، ۱۳۵۷ الف: ۱۲۳).

۶. قانون و برابری

یکی از مهم‌ترین برداشت‌هایی که در بحث «عدالت» و ارتباط آن با «قانون» مورد توجه تجددگرایان ایرانی است، «برابری» است و این موضوع مهم که افراد در برابر قانون و به موجب قانون، با هم برابرند. در نخستین تعریف‌های ارائه شده از قانون نیز به چنین موضوعی توجه شده است؛ چنان‌که ملکم، قانون را عبارت از «هر حکمی» می‌داند «که از حکومت صادر شود و مبنی بر صلاح عامه طایفه باشد و اطاعت آن، بالمساوی بر افراد طایفه لازم بیاید» (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۱). او، در «قوانین تنظیمات» پیشنهادی خود، باز به این مسئله مهم توجه دارد و در «قانون سیم، بر حقوق ملت» در «فقره اول» آن می‌نویسد: «قانون در کل ممالک ایران، در حق جمیع افراد رعایای ایران، حکم مساوی دارد». و در «فقره سیم» می‌آورد: «آحاد رعایای ایران در مناصب دیوانی، حکم و حق مساوی دارند» (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۹)؛ یعنی هم برابری قانونی و هم برابری در مقابل قانون، هر دو، مورد توجه ملکم است. اساساً برابری حقوقی، موضوعی مهم در قانون‌خواهی نوآیین است؛ چیزی که بعداً در مشروطه‌خواهی، مورد اعتراض کسانی چون شیخ فضل‌الله نوری قرار گرفت و مخالف شرع به‌شمار آمد؛ از این رو، باید در نظر داشت که بدون وجود برابری حقوقی و قانونی، امکان ایجاد یک نظام حقوقی نوین وجود نخواهد داشت و این برابری باید آحاد جامعه را، بدون هیچ‌گونه تمایزی، در بر گیرد؛ چیزی که در اندیشه مستشارالدوله، به روشنی مطرح شده است.

مستشارالدوله نیز، به‌گونه‌ای گسترده‌تر و دقیق‌تر به مسئله برابری حقوقی توجه دارد. چنان‌که در بحث بالا آمد، او در پی ایجاد نوعی «فلسفه حقوق» برای نظام حقوقی در ایران بود. او، در «یک کلمه»، در «فصل در بیان حقوق عامه فرانسه» - که ترجمه اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ و «ملاحظاتش» بر آن است - در همان «فقره اول»، درباره مسئله «مساوات» می‌نویسد: «فقره اول که عبارت است از مساوات در محاکمات و مراعات در اجرای قانون، یعنی اجرا شدن احکامی که در قانون نوشته شده، در حق اعلی و ادنی، وضع و شریف، قوی و ضعیف، به طریق مساوات باشد و به هیچ وجه، امتیاز نداشته باشد. اگر چه مدعی و مدعی علیه، ذات امپراتور باشد، حکم قانون، چون دیگران بر او نافذ است» (مستشارالدوله، ۱۳۹۴: ۲۷۴)، و در «فقره پنجم» نیز اشاره می‌کند که: «مدافعه ظلم، هرکس را واجب است. هر که به نظر بصیرت بنگرد، اغلب خوبی‌ها و آسایش و آبادی و امنیت فرنگستان، از وجود این قانون است، چون امر مزبور، علت اصلی عدل و انصاف است» (مستشارالدوله، ۱۳۹۴: ۲۸۰). به احتمال

بسیار، میرزا یوسف‌خان، «به‌فراست این را دریافته بود که «حقوق برابر» -یعنی برابر بودن افراد- برابری در اجرای قانون دادگاه‌ها نیست و این دو بحث را نمی‌توان یکی انگاشت. اصل مساوات، در اجرای قانون که در رساله «یک کلمه» آمده است، اصلی عقلایی است و هیچ عاقلی نمی‌تواند ضرورت و بدیهی بودن چنین اصلی را انکار کند، اما این «آزادی و برابری در حقوق»، برابری در برابر قانون نیست و امری شرعی است» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۲۱).

مشخص است که طرح چنین بحثی در دوران استبداد ناصری، سخنی سنگین بود که نفوذ قانون برای همه افراد جامعه، وجه مهمی از حکومت قانون و «روح» آن است. البته این موضوع از دید میرزا یوسف‌خان پنهان نبود که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت در جامعه زمان او، فقدان برابری حقوقی میان افراد مختلف جامعه است؛ از این‌رو، در نظام حقوقی پیشنهادی‌اش، اصل برابری میان افراد، اساسی و بنیادین بود. باید در نظر داشت که «اصل برابری»، یکی از قدیمی‌ترین و پایاترین اصول حقوق به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که تحقق برابری در تمام زمینه‌ها، اولویت نخست حکومت قانون است؛ از این‌رو، این اصل، هنجار بنیادینی در قوانین اساسی جدید به‌شمار می‌آید (ویژه، ۱۳۸۳: ۲۱۳).

این دیدگاه مستشارالدوله را می‌توان نخستین سنگ بنای نظام حقوقی در ایران دانست. برابری حقوقی، اصلی بنیادین برای ایجاد یک ساخت حقوقی مدون است و خود میرزا نیز در مقدمه «یک کلمه» بر نبود یک سامان مدون و مضبوط برای نظام حقوقی قانونی تأکید دارد و وجه «ایجابی» قانون‌خواهی‌اش را بر ایجاد یک نظام مدون قانونی بنا می‌کند.

این برداشت برای درک مفهوم برابری در «یک کلمه» بسیار مهم است؛ زیرا موضوع برابری، به‌نوعی دیباچه‌ای بر ساختار حقوقی‌ای است که میرزا یوسف‌خان برای اندیشه قانون‌خواهی‌اش قرار داده است و بقیه اصول، در پی آن می‌آیند. از این منظر نیز می‌توان به برابری توجه داشت که «کونستیتوسیون»، مبنای برابری قانونی است؛ زیرا برای وجود اصل برابری و اجرای آن، لزوم قرار گرفتن آن در صدر اصول «کونستیتوسیون»، امری لازم است و بدون آن، نمی‌توان انتظار ایجاد نظام حقوقی جدیدی داشت. اصل برابری، اصلی است که در تمام قوانین اساسی جدید در کشورهای مختلف، مورد توجه قرار گرفته است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۲۵-۲۲۳).

مستشارالدوله، برای بیان مسائل و «ملاحظاتش» بر «کونستیتوسیون» فرانسه، بارها به آیات و روایات و شواهدی در تاریخ اسلام توجه می‌کند و آن‌ها را «مبنای «مساوات در اجرای قانون»» می‌داند. «رعایت همین موارد نیز می‌توانست بخش مهمی از حکومت قانون را محقق کند، اما در غیاب قانون در امور عرفی و نابرابری میان قوی و ضعیف، در مواردی که قانون شرعی نیز وجود داشت، میدان گسترده‌ای از خودسری و لاحدی را برای حکام ایجاد می‌کرد که به دلخواه خود، رفتار می‌کردند» (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۶). در همان فقره اول «کونستیتوسیون» موردنظرش، به این موضوع اشاره می‌کند که «ملاحظه باید کرد این قضیه [مساوات] را که بر اقامت عدل و انصاف چقدر مدخلیت دارد و در دین مقدس اسلام اساس همین است» (مستشارالدوله، ۱۳۹۴: ۲۷۴). اینکه بنیان اسلام بر مساوات است، موضوعی است که در جنبش مشروطه‌خواهی -چه در میان علمای مشروطه‌خواه و چه از مشروطه‌خواهان دیگر- موردتوجه بود. همین امر را می‌توان مهم‌ترین «پیامد» اندیشه قانون‌خواهی میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله دانست که مبتنی بر بحث بعدی این پژوهش، یعنی «همراه‌سازی شرع و قانون» است.

۷. «همراه‌سازی شرع و قانون» و عدالت

مستشارالدوله را باید پیشگام «همراه‌سازی شرع و قانون» دانست و نکته بسیار مهم درباره این همراه‌سازی، نسبت مستقیمی بود که این مسئله با عدالت داشت. این نکته را باید در نظر داشت که او هنگامی که به معنای جدید قانون توجه دارد و آن را مبنا قرار می‌دهد، «عدالت» را ضابطه‌ای مشترک میان آن و شرع می‌داند و از این رو، میان آن دو «همراه‌سازی» ایجاد می‌کند. مستشارالدوله در مقدمه «یک کلمه»، ضمن اشاره به «ترقی» سرزمین‌هایی که در روزگار مأموریت‌های دیپلماتیکش دیده بود، می‌نویسد: «اگرچه سبب این نظم و این ترقیات و این آسایش و آبادی را از عدل می‌دانستم، به سبب آنکه این سلطنت و این ثروت و عمارت به غیر عدالت میسر نشود، چنان‌که در اثر آمده لا سُلْطَانَ إِلَّا بِمَالٍ و لا مَالَ إِلَّا بِعِمَارَةٍ و لا عِمَارَةَ إِلَّا بِعَدْلٍ^(۱) و هرچند بر وجه یقین می‌دانستم که این عمارت از عدالت است و این ثروت و راحت از حسن سیاست، لیکن پیش خود خیال کرده و به خود می‌گفتم، با اینکه بنیان دین اسلام مبنی بر عدل و انصاف است و با اینکه در چندین جای قرآن مجید، خدای تعالی عدل را ستوده و سلاطین و حکام اسلام نیز هیچ‌وقت منکر عدل نبوده‌اند، پس چرا ما چنین عقب‌مانده و چرا این‌طور از عالم ترقی، خود را دورتر داشته‌ایم» (مستشارالدوله، ۱۳۹۴: ۲۶۶). به نظر

مستشارالدوله، عامل اصلی پیشرفت و آسایش در کشورهای اروپایی، نظام مبتنی بر عدالت آن‌ها است. در عین حال، او بر این نظر بود که اسلام نیز بر «عدالت و انصاف» استوار است (کیا، ۱۹۹۴: ۷). مستشارالدوله، این فهم بنیادین را از قانون به جامعه ایران داد که بدون ایجاد نظام حقوقی مبتنی بر عدالت، نمی‌توان به ترقی دست یافت. اندیشه او (مانند همه تجددگرایان متقدم و متأخر ایرانی) «زمینه» ترقی خواهی قرار گرفته بود. در این میان، اگرچه با آخوندزاده ارتباط و دوستی نزدیکی داشت، هرگز دیدگاه او درباره عدالت را بسط نداد و راه متفاوتی را در پیش گرفت و از قضا، قانون خواهان پس از او نیز راه او را دنبال کردند. فصل مشترک «عدالت» میان دو مبنای شرعی و غربی، برای او جوازی بود که بتواند «انگیزه» قانون خواهانه‌اش را پرورش دهد و مبانی قابل عرضه‌ای را ارائه کند.

مستشارالدوله، در ادامه بحث‌ها در مقدمه رساله‌اش، ضمن اشاره به «تفاوت»های پنج‌گانه میان دو مبنای حقوقی اش («کتاب شرع» و «کود»های قانونی فرانسوی) به موضوع عدالت بازمی‌گردد و با بیان دیگری، منظور خود از یک کلمه‌ای را که در مقدمه، مبنای ترقی می‌داند، بیان می‌کند که «عبارت از قانون است، ولی به شرط اینکه مقاصد و تفاوت‌های پنج‌گانه را موافق باشد. همه عمارت و انصاف در این است. عمارت و ثروت و راحت، همه از عدالت می‌زاید و وصی پیغمبر (ص)، علی (ع) فرموده‌اند: *الْعَدْلُ أَسَاسُ الْعِمْرَانِ*»^(۲) (مستشارالدوله، ۱۳۹۴: ۲۷۱)؛ بنابراین، می‌توان از مقدمه «یک کلمه» به این نتیجه رسید که «پیوند» میان چند مفهوم اساسی برای مستشارالدوله اهمیت دارد: نخست، مبنای تفکر او که عبارت از «ترقی» است و زمینه توجهش به دنیای جدید و بخشی از «انگیزه» او است. «انگیزه» او برای رسیدن به این «ترقی»، همانا «قانون» است و در این میان، متوجه مبانی این قانون شده و آن را در «شرع» و «کود»های فرانسوی می‌بیند و چنان‌که از مقدمه رساله‌اش برمی‌آید، «عدالت» هم «نیت» او در اندیشه قانون خواهی اش است و هم «پیونددهنده» عناصر آن به یکدیگر. «مستشارالدوله در نگاه قانون خواهانه‌اش، میان این ضابطه اساسی، یعنی عدالت، به‌عنوان یکی از اصول اساسی اسلام، و آن عدالتی که او در بیرون جامعه آن روز ایران می‌بیند، همسانی زیادی قائل است و از آنجاکه مبنای شرع بر عدل است، و عدل، مهم‌ترین ضابطه برای قانون خواهی از دید میرزایوسف خان است، این تلاقی، نقطه عزیمت او در تفکر قانون خواهانه‌اش است و میرزا بر این مبنا، به دنبال ارائه راهی میانه بین قانون جدید غربی و قوانین شرعی است» (عامری گلستانی، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

۸. نقد «هماوری شرع و قانون» و عدالت

میرزا فتح‌علی آخوندزاده را باید اصلی‌ترین نماد تفکر انتقادی در عصر قاجار دانست. هیچ اندیشه‌گری در عصر قاجار، در نوع تفکر انتقادی نتوانست با او برابری کند؛ حتی میرزا آقاخان کرمانی که سه مکتوبش را به سبک «مکتوبات» آخوندزاده نوشته بود. سرآغاز اندیشه انتقادی آخوندزاده، نقد ادبی بود. «آخوندزاده، یکی از مهم‌ترین روشنفکرانی است که اندیشه سیاسی‌اش، در پی شکست ایران از روسیه شکل گرفت» (عبدالحمیدی، ۲۰۱۶: ۱۱۹). اندیشه انتقادی، مهم‌ترین وجه تفکر آخوندزاده است که می‌توان آن را واکنشی به بحرانی دانست که سرآغازش جنگ‌های ایران و روس بود؛ محیطی که آخوندزاده در آن پرورش یافته بود، و «زمینه» اجتماعی-سیاسی و فکری زندگی او، موقعیت مناسبی برای رشد تفکر انتقادی به‌دور از مناسبات اجتماعی و سیاسی داخل ایران بود.

«انگیزه اصلی آخوندزاده از پرداختن به انتقاد، وجود مسائل اجتماعی‌ای مانند بی‌عدالتی، جهل، و خرافات در جامعه آن روز ایران بود. او نخستین گام برای حل این مشکلات را انتقاد می‌دانست. در واقع، نقد ادبی او زاینده نقد اجتماعی او است و از این رو، در تمام مقاله‌هایی که به نقد ادبی می‌پردازد، نظرگاه اجتماعی‌اش نیز مشخص است» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۵۰). او نقد خود را «قریتکا» می‌نامد و درباره‌اش چنین می‌گوید: «فن قریتکا در منشآت اسلامی تا امروز متداول نیست» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۲۲). چنان‌که مقاله‌های باقی‌مانده از آخوندزاده نشان می‌دهد، نگاه او به پدیده‌های تاریخی، ادبی، سیاسی، و دینی، «انتقادی» بود. نمونه‌های مهم این نقدها را می‌توان «رساله ایراد» (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۳۰-۱۸)، و «قریتکا» (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۶۱-۳۲)، و «فن قریتکا» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۲۱-۲۷)، و نوشتار اصلی‌اش، «مکتوبات» (۲۰۱۶) دانست. دایره نقد آخوندزاده، به قانون و عدالت نیز می‌رسد. این نقد را می‌توان در دو جا دید؛ نخست، نقدی که بر شریعت وارد می‌کند و بیشتر در «مکتوبات» به آن اشاره کرده است و نقد دیگر در «یک کلمه». «چشمگیرترین جنبه آثار آخوندزاده، رد شدید قواعد اسلامی، از جمله الفبای عربی، قوانین اسلامی، و شکل‌های حکومت‌داری اسلامی است. این نفی‌ها در مکتوبات، به‌مراتب قوی‌تر از هر جای دیگری در آثار آخوندزاده متبلور شده است» (گلد، ۲۰۱۶: ۱۷۴). آخوندزاده، در جدال ضدروحانی و ضددینی‌اش، اسلام و علما را مسئول انحطاط فرهنگ و جامعه ایرانی می‌دانست

(بیات، ۱۹۹۱: ۱۴۵).

آخوندزاده در دیدگاه انتقادی اش به قانون، از منظر عدالت می‌نگریست و وجه سلبی آن را در نظر داشت. او قوانین شریعت را -که بخش مهمی از نظام حقوقی جامعه بود- خلاف عدالت می‌دانست و از این رو، در تداوم نگاه انتقادی اش به «یک کلمه»، نمی‌توانست مانند مستشارالدوله -که «شرع» و «کود» فرانسوی را «سرچشمه عدالت» می‌دانست و میان شرع و قانون رابطه برقرار می‌کرد- این موارد را یکسان بداند. نکته جالب در «تعامل» میرزا یوسف‌خان و آخوندزاده، اختلاف بر سر «عدالت» است. اساس توجه به مفهوم عدالت، از سوی این دو، تأییدگر این است که مبنای قانون نمی‌تواند چیزی جز عدالت باشد، حال این عدالت به هر معنایی که باشد. رویکرد نقد آخوندزاده بر «یک کلمه»، دقیقاً به مسئله «عدالت» و همراه‌سازی آن با قانون و شرع مربوط می‌شود. پیشینه بحث او درباره عدالت را باید در «مکتوبات» دید که در آن می‌گوید: «یک اصل اصول دین، عدالت است؛ یعنی آن کسی که مسلمان است، باید خالق را عادل بداند. خالق مرا آفریده است» (آخوندزاده، ۲۰۱۶: ۷۳-۷۲). در ادامه این بحث باید به ضدیت او با دین در همان نوشتار توجه داشت که می‌گوید: «من کل ادیان را بی‌معنی و افسانه حساب می‌کنم. من نسبت به جمیع ادیان بی‌اعتنایم، و به هیچ‌یک از آنان و امید نجات در آخرت مایل نیستم. ترجیح من به آن دین است که به واسطه آن، انسان در این دنیا نیکبخت و آزاد تواند شد» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۳۲). این دو «موضع» شفاف، می‌تواند مشخص کند که آخوندزاده با چه پیشینه‌ای به «عدالت» می‌نگرد و نسبت آن را با شرع در نظر دارد و برپایه آن، «یک کلمه» را نقد می‌کند. به بیان اسکینری، «نیت» او را می‌توان از دل همین دو عبارت پیش از آغاز بحثش دریافت. در عین حال، جالب اینجاست که آخوندزاده در نامه‌ای می‌نویسد: «من دشمن دین و دولت نیستم. من جان‌نثار و دوست دار ملت و دولت‌م. یحتمل که از این نوع وطن‌پرستی من خصومت دینی مستفاد می‌گردد، اما نه بدان درجه که معاندان می‌پندارند. شما می‌دانید که من در اسلامیت چقدر راسخ‌القلبم و هرگز دینی را در دنیا بر دین اسلام ترجیح نمی‌دهم» (آخوندوف، ۱۹۶۳: ۲۹۷).

پیش از ورود به بحث بعدی باید به این نکته توجه داشت که «آخوندزاده، قانون‌خواه است و شرط تمدن را قانون می‌داند، اما برای دستیابی به آن، تمسک به «همراه‌سازی شرع و قانون» یا «توسل به استدلال‌های کلامی فقهی را جایز نمی‌داند» (شاهی، ۱۳۹۹: ۱۸۷). از این دیدگاه، باید به «نقد» آخوندزاده توجه داشت. البته آخوندزاده «یک کلمه» را «کتاب بی‌نظیر» و «یادگار

خوب» می‌داند که برای «ملت مرده» نوشته شده است (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۹۶). او اجرای عدالت را بر پایه قانون شرع امکان‌پذیر نمی‌داند؛ زیرا در شرع، مساوات حقوق میان افراد وجود ندارد. همچنین، «حریت شخصیه» را نیز به دلیل به رسمیت شناخته شدن برده‌داری در اسلام قابل اجرا نمی‌داند؛ بنابراین، دیدگاهش درباره نسبت عدالت و شرع، کاملاً سلبی، و به‌ویژه در مقابل دیدگاه کسی چون مستشارالدوله (چه در مورد اینکه برابری در شرع و قانون جدید با یکدیگر هم‌وردند و چه در همراه‌سازی شرع و قانون) است.

او درباره «کونستیتوسیون» مورد نظر مستشارالدوله به این مسئله اشاره می‌کند که «در یوروپا نیز سابقاً چنان خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارک ظلم شود. بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلاً مؤثر نیست؛ پس خودش به واسطه عدم ممانعت دین در علوم، ترقی کرده، فواید اتفاق را فهمید و با یکدیگر، یک‌دل و یک‌جهت شده به ظالم رجوع نموده گفت: از بساط سلطنت و حکومت گم شو. پس از آن، کونستیتوسیونی را که شما در کتاب خود بیان کرده‌اید، خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کرد» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۳۳). او انقلاب اجتماعی را برای ایجاد عدالت و وضع «کونستیتوسیون» لازم و اساسی می‌دید؛ از این رو، به نظر می‌رسد که تلاش‌های قانون‌خواهانه‌ای مانند کارهای مستشارالدوله را مفید نمی‌دانست و در مورد آن، نظر مساعدی نداشت. اگرچه باید اذعان کرد که او «یک کلمه» را به‌گونه‌ای دقیق بررسی نکرده و به این موضوع نیز توجه نداشته است که مسئله «برابری»، آن‌گونه که در قوانین جدید به آن اشاره شده است، در شرع وجود ندارد (عامری گلستانی، ۱۳۹۴: ۲۲۶).

اواز این منظر وارد نقد خود شده و «عدالت» را محور نقد خود قرار می‌دهد. البته باید توجه داشت که او هنگامی که از «عدالت» یا «حریت شخصیه» سخن می‌گوید، مفاهیم جدید آن را در نظر دارد (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۹۸-۹۷) و در این مورد خطاب به مستشارالدوله می‌نویسد: «اگر شما در باب اجرای عدالت به احکام شریعت تمسک کرده‌اید، خیلی خوب. نگاه بکنیم که آیا شریعت خودش سرچشمه عدالت است. باید اصل اول را از اصول کونستیتوسیون که مساوات در حقوق نیز در این اصل مقدور است، مع مساوات در محاکمات مجری بدارد. مساوات در حقوق مگر مختص طایفه ذکور است. شریعت چه حق دارد که طایفه اناث را به واسطه آیه حجاب به حبس ابدی انداخته، مادام‌العمر بدبخت می‌کند» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۳۴). آخوندزاده در «مکتوبات» نیز به مسئله رعایت عدالت در حق زنان اشاره کرده و پس از طرح موضوع چندهمسری و نقد آن، و

اینکه خلاف عدالت است، با در نظر داشتن مفهوم نوینی از عدالت می‌نویسد: «معنی عدالت را در حق طایفه زنان، فیلسوفان فرنگستان بهتر فهمیده‌اند که زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شمرده‌اند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۸۱).

او در ادامه، ضمن توجه به بحث‌های «یک کلمه»، محور بحث خود را مطرح می‌کند: «اگر شریعت، چشمه عدالت است، باید اصل سیم را از اصول کونستیتوسیون که حریت شخصیه است، مجری بدارد. در این صورت، بیع و شرای غلام و کنیز از بت پرستان و مشرکان، حتی بعد از اسلام نیز چرا جایز می‌دارند؟ مگر این عمل، ظلم فاحش نیست و منافی حریت نیست؟» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۳۵). آخوندزاده دقیقاً از همین دیدگاه مستشارالدوله انتقاد می‌کند. به نظر او، نویسنده «یک کلمه» در تشخیص مسئله و حکم به همراهی عدالت و شریعت به خطا رفته است. شریعت اسلام، نه تنها «سرچشمه عدالت» نیست، بلکه در مواردی که آخوندزاده نمونه‌هایی می‌آورد، سویه‌ای آشکارا خلاف چنان عدالتی دارد که به مقیاس عقل بشر، قابل تشخیص است. به نظر او، اگر شریعت، سرچشمه عدالت است، باید بسیاری از احکام و فتوای امروز که مغایر عدالت‌اند، اصلاح شوند (فیرحی، ۱۳۹۹: ۱۹۱). نقد وی بر «یک کلمه»، نمونه‌ای از انتقادهای معاصر است. به‌طور کلی، آخوندزاده، اعتقادی به لزوم حضور شریعت برای استقرار جامعه عادلانه نداشت و آن را منبع نابرابری در جوامع مسلمان فرض می‌کرد. به همین دلیل، بارها و بارها به چالش‌های پیش‌روی زنان و ارتباط آن با دستوره‌های قرآنی اشاره کرد (رضایی، ۲۰۲۱: ۱۷). او به این نظر مستشارالدوله که، «گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتوسیون فرانسه را در مشرق‌زمین مجری می‌توان داشت»، انتقاد دارد و این عمل را «محال و ممتنع» می‌داند (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۰۱).

در آن دوره، تنها آخوندزاده، تناقض فلسفه سیاست غربی و شریعت را آشکارا اعلام کرد و مدافع قانون اساسی عرفی غربی بود. او تفکیک مطلق سیاست و دیانت را لازم می‌شمرد، عدالت را در قانون موضوعه عقلی جست‌وجو می‌کرد، و به عدالت دینی از پایه اعتقاد نداشت، و سرانجام، مخالف هر آمیزشی میان آیین سیاست اروپایی و اصول شریعت بود. در واقع، به لحاظ اندیشه سیاسی، نماینده تمام‌عیار عصر تعقل و فلسفه لیبرالیسم بود (چوبینه، ۲۰۰۶: ۱۸۰-۱۷۹). نگرش ضددینی آخوندزاده، به‌گونه‌ای محسوس خود را نشان می‌دهد. اگر مستشارالدوله تلاش می‌کرد تا با جست‌وجوی عدالت و قانون در اندیشه اسلامی، روحانیت را با خود همراه کند، در تفکر آخوندزاده، نگاه ضددینی پررنگ‌تر از نگاه ضدحکومتی است (رادمرد، ۱۳۸۹: ۸۷).

۹. عدالت و قانون: نگاهی نهادمحور

صورت نخستین «قانون نهادمحور» را می‌توان تنظیماتی دانست که در عصرِ ناصری توسط ملکم تنوریزه شد و در «نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری» تجلی یافت. این تلاش‌ها، از یک سو، مبتنی بر «تجربه» عثمانی بود که ملکم در سال‌های نسبتاً طولانی زندگی خود در آن دیار، با آن آشنا شده بود و به نوعی، نزدیک‌ترین «تجربه» قانون‌خواهی به ایران و به تعبیری، «سازگار»ترین آن‌ها به‌شمار می‌آمد؛ از این رو، تجددگرایی چون ملکم، «به‌شدت از یک قانون (منهای قانون اساسی) حمایت کردند. ملکم، پس از ملاقات با رشید پاشا (معمار اصلی تنظیمات عثمانی) در سال ۱۸۵۹، به‌گونه‌ای گسترده، از تکرار اصلاحات تنظیمات در ایران حمایت کرد» (بیگدلی، ۲۰۱۱: ب: ۲۴).

ملکم با طرح‌ریزی وزارت عدلیه در رساله‌های خود بر این نکته تأکید می‌کند که عدالت، دیگر نمی‌تواند مبتنی بر نظریه کهن سلطنت باشد، بلکه باید به‌گونه‌ای نهادمند و البته مستقل از حاکم اداره شود. بی‌تردید، او در این زمینه، متأثر از غرب بود؛ زیرا تولد این شکل از عدالت را باید ناشی از دگرگونی‌های دنیای جدید دانست. تا پیش از آن، حتی در غرب و در فلسفه کلاسیک آن، عدالت به‌عنوان صفت فرد، یا حاکم، یا قاضی به‌عنوان صفت عمل فردی یا تصمیم فردی به‌کار برده می‌شد. اگر در آن اندیشه، عدالت، صفت اجتماع نیز باشد، در درجه دوم و نتیجه عمل و تصمیم فرمانرواست (حجازی و رادمرد، ۱۳۹۳: ۱۶۶). به‌نظر ملکم، و از دیدگاه نهادمحوری، «معنی عدالت این است که هیچ حکمی بر رعیت جاری نشود، مگر به حکم قوانین و حکم قوانین از هیچ‌جا صادر نشود، مگر از دیوان‌خانه‌های عدلیه و آن‌هم پس از اجرای جمیع شرایط تحقیق و اثبات» (ناظم‌الدوله، ۱۳۵۴: شماره سوم، ۲). باید به این نکته توجه داشت که لزوم وجود «نهاد»ی برای اجرای عدالت، موضوعی بود که در عصر ناصری بسیار به آن توجه شد. این موضوع بر این مبنا بود که «اجرای» عدالت، پس از وضع قانون، نیازمند نهادی باثبات و دائمی است؛ نهادی که خود نیز بر پایه قانون (نه میل شخصی) به‌وجود آمده باشد. اگرچه چنین تفکری در عصر ناصری، ابتدا رنگ‌وبوی تنظیماتی داشت، اما به تدریج و با گسترش ایده‌های قانون‌خواهانه در مشروطیت، در جایی چون مجلس شورای ملی و سپس، در تشکیلات عدلیه و دادگستری جدید تجلی یافت.

در مورد مسئله عدالت، تجددگرایان عصر قاجار با تأثیرپذیری از غرب تلاش می‌کنند تا نگاه شخص‌محور به عدالت را که بر پایه آن، همه‌چیز منوط به اراده شاه است، کنار بگذارند و

این مفهوم را بر نهاد عدالت‌خانه استوار کنند (رادمرد و حق‌گو، ۱۳۹۹: ۲۰۸). ملکم، در «قانون» به گونه‌ای بسیار دقیق به این موضوع اشاره می‌کند که «عدالت شخص پادشاه، بدون قوانین حسنه و بدون دیوان‌خانه‌های منتظم در میان این دریای مظالم به فریاد کدام بیچاره خواهد رسید» (ناظم‌الدوله، ۱۳۵۴: شماره ۱، ۲). ملکم، در جای دیگری از «قانون»، به نکته دقیقی درباره شخصی بودن عدالت، و تجلی آن در پادشاه اشاره می‌کند که پیشتر و به قول او «در عهد سابق» افراد به شاه می‌گفتند: «حق، یعنی میل تو، عدالت، یعنی میل تو، قانون، یعنی میل تو» (ناظم‌الدوله، ۱۳۵۴: شماره شانزدهم، ۲). ملکم، با توجه به این موضوع‌ها به وجود «نهاد» برای عدالت توجه فراوانی دارد و در «دفتر تنظیمات»، قانون سی و پنجم را به ترتیب دیوان‌خانه اختصاص می‌دهد و از سه قسم دیوان‌خانه نام می‌برد که یکی از آن‌ها، دیوان عدلیه است (رادمرد و حق‌گو، ۱۳۹۹: ۲۰۸؛ و ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۴۸-۴۷). همچنین، در «اصول ترقی»، امنیت مالی و جانی را وابسته به «عدالت اداره» می‌داند و برای این عدالت، عدالت‌خانه و برای عدالت‌خانه، «قوانین» را لازم می‌داند. او دستیابی به امنیت مالی و جانی را بدون «عدالت‌خانه» و «قوانین» و «ضمانت‌های صریح»، محال می‌داند و این امنیت را «اساس آبادی دنیا» به شمار می‌آورد (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

طالبوف در کتاب «مسائل الحیات»، ساخت‌های گوناگون مشروطه در جهان را با هم مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده است که همه سلطنت‌های مشروطه، در اصل، بر پایه یک نظام «محدودیت حقوقی» بنا شده‌اند (بیگدلی، ۲۰۱۱ الف: ۱۸۴). این محدودیت حقوقی، زمینه ایجاد یک نظام مبتنی بر قانون را در اندیشه او پدید آورده بود و از او، مشروطه‌خواهی عدالت‌خواه ساخته بود. طالبوف، که از متجددان متقدم دیگر، به زمان مشروطه نزدیک‌تر و در طول آن فعال بود، قانون را سنگ بنای نظام سیاسی و حقوقی آینده می‌دانست و در این باره، دیدگاهی راهبردی داشت. او، بر شانه‌های کسی چون مستشارالدوله نشسته است و زمانه پس از او و عصر عدالت‌خانه‌خواهی و مشروطه‌طلبی، هنگامه ایجاد نهادهای نوینی است که باید قانون را بر مبنای عدالت وضع و اجرا کنند؛ بنابراین، فراتر از پیشینیان خود می‌نگرد و در دل نگاه ژرف‌تر خود به مفاهیمی چون قانون و آزادی و عدالت، «نهادی» شدن آن را پیشنهاد می‌کند، اما آشکارا از صرف «تنظیماتی» بودن قانون نیز فراتر می‌رود.

طالبوف نیز به عدالت نهادمحور توجه دارد و می‌نویسد: «بعد از آنکه محو و اثبات حقوق، و وجوب حفظ او، و تباین افهام و طباع و اخلاق مردم معلوم شد، با اندک تأملی به سهولت می‌توان

فهمید که برای پیشگیری اخلاق سینه و طبایع ظلمه و حفظ ضعف از صدمات بی‌رحمانه اقویا، عقلای هر عصر و علمای هر قوم چه زحمت‌ها بایست بکشند و چقدر وقت گرانبهای خود را، از یک طرف، به تشخیص حقوق و از یک طرف، به تعیین حدود بایست صرف نمایند تا برای نظام عالم و اطمینان نفوس و آسایش نوع بشری، چنان تنظیماتی به‌عنوان قوانین ترتیب بدهند که در آن‌ها هم حقوق، کاملاً مشخص و هم حدود، معین باشد؛ و دستگاهی به‌اسم دایره عدلیه تشکیل بدهند که در تصادف حقوق، هر وقت اختلاف یا تجاوزی واقع شد، در آن محضر عدل و داد حقوق مفقوده و حدود لازمه را استرداد و استقرار بدهند» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۹). طالبوف می‌داند که اجرای قانون عادلانه، جز از طریق نهادی مشخص و دائمی و منضبط، انجام نخواهد شد. در آن زمان، ضرورت وجود قانون، امری بدیهی شمرده می‌شد، و هم «نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری» که پیش از همه «قانون‌نویسی» بود و به دیدگاه «تنظیماتی» از قانون نزدیک بود - و هم برداشت‌های نوآیین از قانون، «زمینه» را برای درک «نهادی» از قانون آماده کرده بود. می‌توان گفت، کسی چون طالبوف، متوجه این موضوع شده بود که تنها تنظیمات، برای گسترش قانون‌خواهی کافی نیست و نمی‌توان بدون نهاد، قانونی را «عادلانه» اجرا کرد.

نتیجه‌گیری

اندیشه قانون‌خواهی، یکی از اصلی‌ترین بحث‌های تجددگرایان متقدم ایرانی عصر قاجار است. این گزاره بدیهی، در عین حال، ابعاد گوناگونی دارد که گاهی به آن توجه نشده یا از کنار آن گذر شده است و شاید وضوح آن، موجب بی‌توجهی به آن ابعاد شده است. یکی از مهم‌ترین این ابعاد، نسبت این موضوع با «عدالت» است. عدالت، مفهومی کهن و به‌درازی تاریخ اندیشه بشری است و همه نظام‌های سیاسی و اجتماعی (هریک به‌نحوی) مدعی عدالت بوده‌اند؛ حتی اگر با آن فرسنگ‌ها فاصله داشتند. در ایران عصر قاجار، قانون‌خواهان تجددگرا، ضمن اینکه به جنبه‌های گوناگون قانون توجه داشتند، و «انگیزه» اصلی آن‌ها از تمایل به تجدد، ایجاد یک نظام قانونی برای جامعه و دولت بود و در پی این «قصد» بودند که بر مبنای ایجاد یک نظام قانونی و حقوقی، زمینه اجرای «عدالت» را فراهم کنند؛ بنابراین، قانون برای آن‌ها، چیزی جز وسیله‌ای برای اجرای عدالت نبود که این امر نشان‌دهنده نوعی نگاه تکنوکراتیک یا ابزارانگارانه به قانون بود. چنین دیدگاهی را بیش‌از‌همه، در نگاه تنظیماتی به قانون نیز می‌توان دید که میرزا ملکم‌خان، آن را در ایران بنیان‌گذاری کرد تا بتواند با ایجاد تنظیمات نوین در

عرصه ساخت حکومت، زمینه را برای اجرای درست امور و درضمن، برای «قانون‌نویسی» و «نهادسازی» (که کم‌وبیش وجوهی از عدالت‌خواهی در آن‌ها وجود داشت) فراهم کند. موضوع مهم دیگری که باید در این میان در نظر داشت، این است که عدالت در اندیشه تجددگرایان متقدم، معنای یگانه‌ای نداشته است. این، نکته ظریفی است که پژوهش حاضر با توجه به گفتار به‌جامانده از این تجددگرایان، آن را در دسته‌بندی‌های مشخصی ارائه کرده است. باید به این نکته توجه داشته باشیم که گاهی یک اندیشه‌گر، از جنبه‌های گوناگونی به مسئله عدالت و قانون توجه داشته است و همین موضوع، ایجاد «پیوند» میان قانون و عدالت را در وجوه گوناگونی امکان‌پذیر می‌کرد و پیامد آن این بود که در عصر مشروطه، به قانون‌گذاری و قانون‌نویسی به‌عنوان یک مبنا برای دگرگونی نظام سیاسی، به ایجاد «نهادی» برای قانون، و همچنین، به ابتدای قانون بر عدالت توجه شد.

سرانجام، باید این موضوع اساسی را در نظر داشت که «پیامد»های گوناگون قانون‌خواهی بر پایه عدالت، بیش از همه در مشروطیت و سپس، در ایجاد نهادهای مدرن قضایی و حقوقی در عصر رضاشاه نمود یافت. مشروطیت که بر پایه نخستین «عدالت‌خانه» استوار شد، در فرایند تکامل خود به تأسیس مجلس شورای ملی و نگارش قانون اساسی و متمم آن و وضع قوانین گوناگون در مجلس انجامید. این‌ها، دقیقاً برآمده از گفتاری بودند که تجددگرایان پیشرو دنبال می‌کردند و نگارش قوانین مدنی، تجارت، قوانین جزایی، و... در سال‌های آخر حکومت قاجار و اوایل رضاشاه، و شکل‌گیری عدلیه و دادگستری نوین، پیامدهای بعدی اندیشه قانون‌خواهی عدالت‌گرا بودند.*

یادداشت‌ها

۱. هیچ حکومتی جز به ثروتی و هیچ ثروتی به جز با آبادانی و هیچ آبادانی‌ای جز با عدالت، امکان‌پذیر نیست.
۲. عدل، اساس آبادانی است.

منابع

- آخوندزاده، میرزا فتح‌علی (۱۳۵۱)، مقالات، به‌کوشش باقر مؤمنی، تهران: آوا.
- _____ (۲۵۳۵)، مقالات فارسی، به‌کوشش حمید محمدزاده، انتشارات نگاه.
- _____ (۲۵۳۷)، مقالات فلسفی، ویراسته ح. صدیق، تبریز: کتاب ساوالان.
- _____ (۱۳۵۷)، مکتوبات، با مقدمه باقر مؤمنی، تبریز: احیا.
- _____ (۱۹۶۳)، الفبای جدید و مکتوبات، گردآورنده حمید محمدزاده، باکو: نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.
- _____ (۲۰۱۶)، مکتوبات کمال‌الدوله و ملحقات آن، به‌اهتمام علی اصغر حقدار، نشر الکترونیک، باشگاه ادبیات.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتح‌علی آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۱)، اندیشه ترقی و حکومت قانون؛ عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۷)، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام.
- آل‌داود، علی (۱۳۹۷)، نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران، جلد اول، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۹۸)، نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران، جلد دوم، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و انتشارات سخن.
- _____ (۱۴۰۰)، نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران، جلد سوم، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و انتشارات سخن.
- اسفندیار، رجبعلی؛ لک‌زایی، نجف (۱۳۹۶)، «نظم مطلوب در اندیشه سیاسی حاج ملاهادی سبزواری و سید جعفر کشفی»، علوم سیاسی، سال بیستم، شماره ۷۹.
- اسکینز، کونتین (۱۳۹۳)، بینش‌های علم سیاست در باب روش، ترجمه فریبرز مجیدی و علی معظمی، تهران: فرهنگ جاوید.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۷۷)، «درد و درمان: میرزا آقاخان کرمانی»، راه نو، شماره ۹.
- امیراحمد، سعید (۱۳۸۲)، «قانون اساسی»، در: انقلاب مشروطیت، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- امینی، علی‌اکبر؛ شاکری خوئی، احسان (۱۳۹۱)، «رابطه معنا و زمینه در فهم نظریه‌های سلطنت مشروطه و مشروعه»، مطالعات سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۵.
- پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۰)، روشنگران ایران و نقد ادبی، تهران: سخن.
- پروانه‌زاد، الناز و دیگران (۱۳۹۶)، «بررسی امکان تفسیر نهج‌البلاغه از رهگذر روش‌شناسی اسکینز»،

- پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره اول.
 جهاننگلو، رامین (گفت‌وگوکننده) (۱۳۸۰)، ایران و مدرنیته، ترجمه گفت‌وگوهای فرانسوی حسین سامعی، تهران: گفتار.
- چوبینه، بهرام (۲۰۰۶)، مقدمه مکتوبات کمال‌الدوله، فرانکفورت: انتشارات البرز.
- حجازی، نصراله؛ رادمرد، محمد (۱۳۹۳)، «گذار از عدالت شخصی به عدالت نهادی در اندیشه میرزاملکم خان»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ششم، شماره ۳۹.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۶)، «چیستی مفهوم فرنگ در گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم.
- _____ (۱۳۸۸)، «جایگاه مسئله فرنگ در روایت مورخان دوران قاجار (بررسی برخی از گزارش‌های تاریخی)»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۶.
- رادمرد، محمد (۱۳۸۹)، «بررسی اندیشه سیاسی چهار روشنفکر پیشامشروطه (با تأکید بر مفاهیم عدالت و آزادی)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- رادمرد، محمد؛ حق‌گو، جواد (۱۳۹۹)، «بسترهای فروپاشی گفتمان کهن سلطنت؛ مطالعه موردی ناکارآمدی دو وقته عدالت و آزادی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره نهم، شماره ۳۲ (شماره پیاپی ۶۲).
- شاهی، محمدشریف (۱۳۹۹)، بر بن مشروطیت: نظریه دولت مشروطه و سرگذشت قانون اساسی در ایران (۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷)، تهران: نگاه معاصر.
- طالبوف، میرزا عبدالرحیم (۱۳۳۶)، سفینه طالبی یا کتاب احمد، تهران: گام.
- _____ (۱۳۴۷)، مسالک‌المحسنین، با مقدمه باقر مؤمنی، تهران: جیبی.
- _____ (۲۵۳۶)، کتاب احمد، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: شبگیر.
- _____ (۱۳۵۷ الف)، آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران: سحر.
- _____ (۱۳۵۷ ب)، سیاست طالبی، تهران: علم.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲)، تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، تهران: مینوی خرد.
- عامری گلستانی، حامد (۱۳۸۸)، «اندیشه قانون‌گرایی میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و تأثیر آن بر مشروطه»، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.
- _____ (۱۳۹۴)، تجدد و قانون‌گرایی: اندیشه میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، تهران: نگاه معاصر.
- عباسی، بیژن؛ یعقوبی، رضا (۱۳۹۹)، «مفهوم قانون در اندیشه‌های مستشارالدوله»، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۰، شماره ۱.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷)، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران: مرکز.
- فیرحی، داود (۱۳۹۹)، مفهوم قانون در ایران معاصر (تحولات پیشامشروطه)، تهران: نی.
- محمودپناهی، محمدرضا (۱۳۹۴)، «بررسی روش‌شناسی هرمنوتیک قصدگرای اسکینر»، سیاست‌پژوهی، دوره دوم، شماره ۳.
- مرادخانی، فردین (۱۳۹۶)، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطیت (تاریخ مفاهیم و نهادهای حقوق عمومی در ایران)، تهران: میزان.

مرادخانی، فردین (۱۳۹۸)، «مفهوم قانون در اندیشه طالبوف تبریزی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال دهم، شماره سی و نهم.

مستشارالدوله، میرزا یوسف خان (۱۳۹۴)، «رساله موسومه به یک کلمه»، در: حامد عامری گلستانی، تجدد و قانون‌گرایی: اندیشه میرزا یوسف خان مستشارالدوله، تهران: نگاه معاصر.

مقیم، شروین (۱۳۹۷)، «زایش ایده شهروندی در ایران معاصر از منظر فلسفه سیاسی»، علوم سیاسی، سال بیست و یکم، شماره هشتاد و دوم.

منافی، میرعلی (۱۳۹۲)، میرزا عبدالرحیم طالبوف، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، تبریز: پرویز زارع شاهمرسی.

میراحمدی، منصور؛ مرادی طادی، محمدرضا (۱۳۹۵)، «روش‌شناسی فهم اندیشه سیاسی: اشتراوس و اسکینر (مقایسه‌ای انتقادی)»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره ۴۶.

ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۵۴)، روزنامه قانون، به کوشش و مقدمه هما ناطق، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به کوشش حجت‌الله اصیل، تهران: نی.

نظری، علی اشرف (۱۳۸۸)، «گفتمان هویتی تجددگرایان ایرانی در انقلاب مشروطیت»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴.

نوذری، حسینعلی؛ پورخداقلی، مجید (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: روش‌شناسی کونتین اسکینر»، علوم سیاسی، شماره یازدهم.

نورایی، فرشته (۱۳۵۲)، تحقیق در افکار میرزاملکم خان ناظم‌الدوله، تهران: جیبی.

ویژه، محمدرضا (۱۳۸۳)، «مفهوم اصل برابری در حقوق عمومی نوین»، حقوق اساسی، شماره ۲.

Abdolmohammadi, Pejman (2016), "The Iranian Constitutional Revolution and the influence of Mirza Aqa Khan Kermani's Political Thought", , in: *Iran's Constitutional Revolution of 1906 Narratives of the Enlightenment*, edited by Ali M Ansari, Great Britain, Gingko Library.

Afary, Janet (2019), "Performance of Justice in Qajar Society", *The International Journal Of Humanities*, Vol.26, Issue 1.

Bayat, Mangol (1991), *Iran's First Revolution Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909*, Oxford University Press.

Bigdeli, Sadeq (2011a), "Legal Positivism in the Pre-Constitutional Era of Late Nineteenth-Century Iran", *Waikato Law Review*, Vol. 19, Issue 2.

Bigdeli, Sadeq Z. (2011b), "The First Generation of Muslim Intellectuals and the 'Rights of Man'", *University Of Western Sydney Law Review*, Vol. 15.

Evaz Malayeri, Salour (2016), "Iranian Enlightenment and Literary Self-consciousness: A Discussion about Modernity and Philosophy of Literature with Regards to the Works of Mirza Fatali Akhundzade", in: *Iran's Constitutional Revolution of 1906 Narratives of the Enlightenment*, edited by: Ali M Ansari, Great Britain, Gingko Library.

Gheissari, Ali (2016), "Iran's Dialectic of the Enlightenment: Notes on Constitutional Experience and Conflicting Narratives of Modernity", in: *Iran's Constitutional Revolution of 1906 Narratives of the Enlightenment*, edited by Ali M Ansari, Great Britain, Gingko Library.

Gould, Rebecca (2016), "The Critique of Religion as Political Critique: Mīrzā Fath 'Alī Ākhūndzāda's pre-Islamic Xenology", *Intellectual History Review*, 26, 2.

Katouzian, Homa (2011), "The Revolution for Law: A Chronographic Analysis of the Constitutional Revolution of Iran", *Middle Eastern Studies*, 47, 5, September.

Kia, Mehrdad (1994), "Constitutionalism, Economic Modernization and Islam in the Writings of Mirza Yusef Khan Mostashar od-Dowleh", *Middle Eastern Studies*, Vol. 30, No. 4.

Kia, Mehrdad (1995), "Mizra Fath Ali Akhundzade and the Call for Modernization of the Islamic World", *Middle Eastern Studies*, Vol. 31, No. 3.

Rezaei, Mohammad (2021), "The Origins of the Early Iranian Enlightenment: The Case of Akhundzade's "Qirītkā"", *Contemporary Review of the Middle East*, 8, (1).



The Interim Government's Approach to the Kurdistan Issue; Factors of Exacerbation and Continuation of the Crisis

* **Kyomars Feizi**¹, **Bagher-Ali Adelfar**², **Nasrollah Poor-Mohammadi Amlashi**³,
Abdol-Rafee Rahimi⁴

1. PhD Student in History of Islamic Revolution, Qazvin Imam Khomeini International University
2. Associate Professor of Literature and Human Sciences, Qazvin Imam Khomeini International University
3. Associate Professor of Literature and Human Sciences, Qazvin Imam Khomeini International University
4. Associate Professor of Literature and Human Sciences, Qazvin Imam Khomeini International University

DOI: [10.22034/ipsa.2021.434](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.434)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.1.8](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.434)

ABSTRACT

Received: 29/04/2021

Revised: 21/07/2021

Accepted: 29/07/2021

Key words:

Islamic
Revolution,
Provisional
Government,
Kurdistan Crisis,
Autonomy, Ethnic
Mobilization

During the transition from the Pahlavi regime and the establishment of the Islamic system, Kurdish political parties and groups, given the atmosphere created by the power vacuum of the central government and the existing contexts (regional backwardness), saw the conditions for gaining autonomy and caused a crisis and challenge to the interim government. In dealing with this situation, there were two tendencies among the officials in the center. One tendency to think through the political lens to solve the Kurdistan problem and the other tendency called for a "sharp and radical" approach to the crisis. In this research, first we deal with the backgrounds and causes of the formation of the Kurdish uprising, then how the process of developments and negotiations, and finally the deadlock and non-outcome of the negotiations. The present study seeks to answer the main question, what were the causes of the Kurdistan crisis and the reasons for the continuation of this issue after the victory of the revolution, using the method of historical analysis and relying on various documents and sources in the framework of the theory of "political mobilization of ethnicities"? What steps did the interim government take in this regard? The results of the investigation show that the interim government sent three delegations to Kurdistan to negotiate the issue, but due to differences in the approach in the center and the priority of the option of intensifying action by some revolutionary forces and the armed approach of Kurdish parties, the interim government failed. Finally, the issue of Kurdistan was dealt with militarily.

* **Corresponding Author:**

Kyomars Feizi

E-mail: kyomars.feizi@gmail.com

رویکرد دولت موقت به مسئله کردستان؛ عوامل تشدید و تداوم بحران

* کیومرث فیضی^۱، باقرعلی عادلنفر^۲، نصرالله پورمحمدی املشی^۳، عبدالرفیع رحیمی^۴

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران

۲. دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران

۳. دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران

۴. دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/E14DBC06DFE33199/14%

چکیده

در دوران گذار از رژیم پهلوی و تثبیت نظام اسلامی، احزاب و گروه‌های سیاسی کرد، با توجه به فضای ناشی از خلأ قدرت حکومت مرکزی و زمینه‌های موجود (عقب‌ماندگی منطقه)، شرایط را برای کسب خودمختاری مناسب دیدند و موجب بحران و به‌چالش کشیدن دولت موقت شدند. در مورد نحوه رویارویی با این وضعیت، میان مسئولان در مرکز، دو گرایش وجود داشت؛ گرایش نخست، به حل مسئله کردستان از دریچه سیاسی می‌اندیشید و گرایش دیگر، خواهان برخورد «تند و رادیکال» با بحران بود. در این پژوهش ابتدا، زمینه‌ها و دلایل شکل‌گیری خیزش کردی، سپس چگونگی روند دگرگونی‌ها و مذاکرات، و سرانجام، عوامل به بن‌بست رسیدن و بی‌نتیجه بودن مذاکرات را بررسی خواهیم کرد. پژوهش حاضر به روش تحلیل تاریخی و با تکیه بر اسناد و منابع گوناگون در چارچوب نظریه «بسیج سیاسی قومیت‌ها»، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که «علل بروز بحران کردستان و دلایل تداوم این مسئله پس از پیروزی انقلاب چه بود؟»، «دولت موقت در این راستا چه اقداماتی انجام داد؟» نتایج پژوهش نشان می‌دهد که دولت موقت به منظور حل این مسئله، سه هیئت را برای مذاکره به کردستان فرستاد، اما به دلیل اختلاف رویکرد در مرکز و اولویت‌گزینه شدت عمل از سوی برخی نیروهای انقلابی و در پیش گرفتن رویکرد مسلحانه از سوی احزاب کرد، تلاش‌های دولت موقت ناکام ماند و سرانجام به روش نظامی با مسئله کردستان برخورد شد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۵/۷

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

انقلاب اسلامی، دولت موقت، بحران کردستان، خودمختاری، بسیج قومی

* نویسنده مسئول:

کیومرث فیضی

پست الکترونیک: kyoumars.feizi@gmail.com

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درگیری‌های قومی تنها به مناطق کردنشین محدود نبود و در میان آذری‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، و عرب‌ها نیز رخ داد، ولی حکومت نوپای اسلامی، تنها در مناطق کردنشین با بحران جدی و پیاپی روبه‌رو بود. دلیل این تفاوت، این بود که با سقوط حکومت پهلوی، به تدریج در سطح شهرها و مناطق گوناگون کردنشین، یک جنبش اجتماعی کردی به راه افتاد؛ به این معنا که عده زیادی از مردم کرد، خود را در معرض تبعیض فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی می‌دیدند که به عقیده آن‌ها، باعث و بانی آن، حکومت مرکزی بود.

احزاب و گروه‌های سیاسی کرد بر این نظر بودند که در دوره پهلوی، مردم کردستان مورد ظلم مضاعفی بوده‌اند و با مشارکت در مبارزه برای سرنگون کردن رژیم پهلوی، حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند؛ از این رو، در صدر خواسته‌های خود، خودمختاری را از دولت برآمده از انقلاب طلب کردند. اصرار آن‌ها بر پذیرش خودمختاری کردستان از سوی حکومت مرکزی ایران، از مهم‌ترین دلایل تداوم بحران کردستان بود؛ زیرا هیچ‌یک از جناح‌های سیاسی ایران با دادن خودمختاری موافق نبود و همگی، آن را برابر با تجزیه‌طلبی می‌دانستند.

وضعیت انقلابی کشور و ازهم‌پاشیده شدن نهادهای امنیتی و نظامی در شهرهای کردستان موجب شد که احزاب و گروه‌های سیاسی کرد بر شهرهای کردستان مسلط شوند. از آنجاکه دولت موقت در آغاز نتوانسته بود حاکمیت خود را بر سراسر کشور تثبیت کند، برای رفع بحران کردستان، از در مذاکره و گفت‌وگو با احزاب و گروه‌های سیاسی کرد وارد شد و در این راستا، سه هیئت بلندپایه را روانه کردستان کرد. سرانجام، پس از شکست مذاکرات در نیمه دوم سال ۱۳۵۸، راه‌حل نظامی برای رویارویی با بحران کردستان در پیش گرفته شد.

مسئله بنیادین این پژوهش، بررسی عوامل دخیل در ایجاد، تشدید، و تداوم بحران کردستان و تلاش‌های دولت موقت برای حل آن در محدوده جغرافیایی مشخص (مناطق سنی‌نشین کردستان، آذربایجان غربی، و کرمانشاه) است. بدیهی است که کردهای شیعه‌مذهب ایلام، کرمانشاه، و کردستان (بیجار و قروه) در قلمرو این پژوهش قرار نمی‌گیرند. آنچه این نوشتار را از آثار دیگر مرتبط با موضوع موردنظر متفاوت می‌کند، همه‌جانبه‌نگریستن به موضوع و رویکرد طرفین (مرکز و احزاب سیاسی کرد) به مسئله کردستان با استناد به

دیدگاه‌ها و مصاحبه با اشخاصی است که خود، در اوایل انقلاب، درگیر مسئله کردستان بودند.

۱. پیشینه پژوهش

در مجموع می‌توان نوشته‌های مربوط به جنبش قومی کردها و اوضاع سیاسی کردستان را در چند طیف دسته‌بندی کرد؛ طیف نخست، کتاب‌ها و نوشته‌هایی است که نزدیکان و طرفداران گفتمان مرکزگرا و ناسیونالیسم فرهنگی نوشته‌اند؛ این نوشته‌ها در پی تخطئه جنبش کردها، مرتبط کردن آن با بیگانگان، و ارائه قرائتی یکسونگرانه از کردها هستند^(۱)؛ طیف دوم، پژوهش‌هایی هستند که طرفداران ناسیونالیسم کردی، در راستای اثبات حقانیت خود و تخطئه مواضع دولت مرکزی نوشته‌اند^(۲)؛ طیف سوم، پژوهش‌های نویسندگان غربی هستند که بیشتر نوشته‌های موجود در این باره، در این طیف قرار می‌گیرند^(۳). به دلیل گسترده بودن آثار این حوزه، به چند اثر که بیشتر با موضوع پژوهش حاضر ارتباط دارند، اشاره کرده‌ایم.

حمیدرضا جلالی‌پور در کتاب «فراز و فرود جنبش کردی» موضوع جنبش کردستان را بررسی کرده است. به نظر می‌رسد، دیدگاه وی به مسئله کردستان، نگاه مرکز به حاشیه است و در راستای تخطئه جنبش قومی کردها تألیف شده است. طرح روی جلد، گویای محتوا و دیدگاه نویسنده است. تکیه پیشمرگ کرد به تپانچه سیاه پررنگ در حالی که دوریسمان نازک و پاره‌شدنی آویزان از واژه‌های اصلی عنوان کتاب، «جنبش» و «کردی» را در دست نگه داشته است و در همان حال، پاهای لهیده زن کرد از زیر تپانچه پیداست، که نشان می‌دهد، نویسنده در پی فاجعه جلوه دادن رویکرد مسلحانه جنبش کردها است.

رضا صادقی در مقاله‌ای با عنوان «علل و عوامل ایجاد بن‌بست در مذاکرات کردستان»، بحران کردستان و مذاکرات هیئت‌های اعزامی با کردها را بررسی کرده است. این نویسنده، با تأثیرپذیری از نگرش روزنامه‌نگاران، علل به بن‌بست رسیدن مذاکرات را اتخاذ رویکرد مسلحانه کردها و تصرف پادگان‌ها و مراکز نظامی توسط احزاب و گروه‌های سیاسی کرد می‌داند و روایتی یک‌سو ارائه می‌دهد.

مجتبی مقصودی نیز در کتاب «تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها»، در چارچوب توصیف، تحلیل، و تبیین چندعلتی، دگرگونی‌های قومی ایران معاصر، به‌ویژه چالش‌های قومی پس از انقلاب را بررسی کرده است. مهم‌ترین ویژگی این پژوهش، بهره‌گیری از الگوهای نظری و الگوسازی مفهومی در چارچوب رهیافت بین‌رشته‌ای برای تحلیل بحران‌های قومی

است. هرچند این نویسنده با رویکردی چندوجهی به موضوع پرداخته است، اما گفتنی است، مسئله کردها، یک مسئله ریشه‌دار تاریخی و نیازمند نگاه تبارشناسانه و ژرف تاریخی است. نگاهی اجمالی به مسعودی، عالم‌آرای عباسی، و کتاب‌هایی از این سنخ، نشانگر تحقیرها و به‌حاشیه راندن کردها در طول تاریخ است.

روی هم رفته، کتاب یادشده، دارای ارزش علمی خاصی است و می‌تواند سرمشق و پیشگام رویکرد علمی و پژوهشی به این حوزه از مطالعات در داخل باشد. ارائه روشمند مطالب، ادبیات بی‌طرفانه، نگاه علمی و عالمانه به موضوع، پرورش مطالب، پرهیز از اتهام‌زنی‌ها و ردیه‌های رایج، و عبور از رویکرد توهم توطئه در حوزه مطالعات قومی و گشایش فضای علمی و دانشگاهی، و به‌ویژه ارائه راهکارهای اجرایی و کاربردی در فصل پایانی کتاب، برای شناخت و حل مسائل قومی کشور اهمیت فراوانی دارد.

واسیلی نیکیتین در کتاب «کرد و کردستان»، بر پایه مطالعات و مشاهدات مستقیم خود، تصویر نسبتاً جامعی از ابعاد گوناگون زندگی کردها ارائه داده است. به نظر این نویسنده روس — که مسئله کردها را با انگیزه نهفته سیاسی بررسی کرده است — کردها به‌عنوان یک ملت، صلاحیت و استعداد یک دولت مستقل را دارند، اما با توجه به اینکه در نظام بین‌الملل، هیچ صدایی از استقلال آن‌ها دفاع نمی‌کند، مسیر تحقق آن از اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

«قوم» عبارت از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه، اجداد مشترک، خاطرات تاریخی مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی، و میزانی از حس منافع و مسئولیت است (مقصودی، ۱۳۷۹: ۱۷۳). درباره ریشه‌ها، زمینه‌ها، و علل پیدایی، رشد، و چگونگی تحقق فرایند مطالبات قومی و سیاسی شدن آن‌ها، دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی مطرح شده است. در تبارشناسی مطالعات قومی و ناسیونالیسم، نظریه‌های مرتبط با چگونگی بسیج قومی، در چارچوب سه گفتمان دیرینه‌گرایی، مدرنیسم، و پسامدرنیسم قابل ارزیابی است که هر سه این گفتمان‌ها، بروز تنش قومی را در شرایط مشخصی، گریزناپذیر به‌شمار می‌آورند. در مقاله حاضر، با الهام‌گیری از آرای اندیشمندانی چون آنتونی اسمیت^۱، جوزف روتچیلد^۲،

1. Anthony smith

2. Joseph Rothschild

چالز تیلی^۱، تد رابرتگر^۲، و گونار میردال^۳، یک الگوی فراگیر (بحران کردستان) در قالب پنج متغیر (۱) عوامل عینی بسیج قومی (فقر و محرومیت)؛ (۲) شرایط ذهنی بسیج قومی (ناسیونالیسم قومی-کردایتی)؛ (۳) کارگزاران کشاکش‌های قومی (حزب دموکرات، کومله، و...)؛ (۴) عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای (رویکرد غرب و حمایت عراق)؛ و (۵) شرایط زمانی-جغرافیایی بسیج قومی (سقوط رژیم پهلوی-موقعیت برون‌مرزی) برای بررسی مسئله کردستان، ترسیم شده است.

۳. علل خیزش جنبش کردی

۱-۳. عوامل عینی (عقب‌ماندگی منطقه و توسعه ناموزون)

در راستای درک چرایی و علل بروز بحران‌ها و درگیری‌های قومی، نظریه‌های گوناگونی از جمله نظریه «توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای» مطرح شده است. این نظریه، معطوف به عواملی مانند شرایط طبیعی و جغرافیایی، جمعیتی، ساختار برنامه‌ریزی، و سیاست‌گذاری‌ها است که برای برخی مناطق یک کشور، توسعه اقتصادی و برای برخی دیگر از مناطق، توسعه نیافتگی اقتصادی به بار می‌آورد (مقصودی، ۱۳۷۸: ۷۲).

ساواک در گزارشی «خیلی محرمانه» در تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۵، ضمن اشاره به عقب‌ماندگی و مشکلات کردستان، می‌نویسد: «در خلال ده سال اخیر که به برکت انقلاب ثمربخش شاه و ملت، غالب مناطق کشور از همه‌گونه ترقی و رفاه برخوردار شده‌اند، متأسفانه در این منطقه که شاید حساس‌ترین و آسیب‌پذیرترین منطقه کشور از نظر حریف (عراق) باشد، به‌علت کمی بودجه، نداشتن برنامه و طرح‌های صحیح، و... تاکنون قدم مؤثری در راه بهبود وضع کلی (اجتماعی، اقتصادی، عمرانی) مردم کردستان برداشته نشده است... ادامه این وضع، پایه‌های اعتقادی و حتی احساسات ملی اهالی، به‌خصوص نسل جوان و تحصیل‌کرده را موربانه‌وار می‌خورد و فرو خواهد ریخت...» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد شماره ۶۱-۰۱۷۰۷۰۵۹). نشانه دیگر دوچندان بودن ستم در کردستان، این بود که مناطق کردنشین از برنامه‌های توسعه و عمران ایران (پس از افزایش درآمد نفت)، بی‌بهره مانده بودند.

1. Charles Tilly
2. TedRobert Gurr
3. Gunnar Myrdal.

به این موارد باید بد رفتاری و اعمال فشار بر مردم کرد را نیز افزود. در دوران مجلس هفدهم، فرمانده نظامی مهاباد، ۵۲ نفر از سران این منطقه را با تهدید، وادار کرد که به حسن امامی، امام جمعه تهران رأی بدهند، در حالی که ایشان، یک سید آذری زبان شیعه غیرکرد بود (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۲: ۷۱). در برابر خشونت، سرکوب، و طبیعت استثمارگرانه دولت، مردم نیز با بازگشت به هویت‌های قومی و مذهبی خویش و بسیج امکانات، به روش‌های گوناگون، از جمله ستیزه‌های قومی، با این جهت‌گیری‌ها به مقابله برخاستند (مقصودی، ۱۳۷۸: ۷۱)؛ به همین دلیل، در آستانه پیروزی انقلاب، «ناسیونالیسم کردی»، گفتمان مسلط شهرهای کردستان بود؛ درست برخلاف شهرهای دیگر دوران انقلاب، که ایدئولوژی مذهبی-انقلابی، گفتمان مسلط را تشکیل می‌داد (جلایی‌پور، ۱۳۸۵: ۸۷). اکنون این پرسش مطرح است که «چرا جهت‌گیری سیاسی جنبش کردی در مقابل جهت‌گیری سیاسی جنبش مردمی-مذهبی سراسری ایران قرار گرفت؟» در پاسخ به این پرسش می‌توان به دو عامل اشاره کرد: (۱) فقر و محرومیت مناطق کردنشین در مقایسه با مناطق دیگر ایران؛ (۲) ریشه‌دار بودن پیشینه ناسیونالیسم کردی.

۲-۳. شرایط ذهنی (ناسیونالیسم قومی کردستان)

ناسیونالیسم کردی با فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول آغاز می‌شود و در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم در کردستان ترکیه و عراق اوج می‌گیرد^(۴)، اما آثار ناسیونالیسم کردی در ایران، در جنگ جهانی دوم ظاهر می‌شود. در واقع، ناسیونالیسم قومی کردستان، متأثر از ناسیونالیسم کردی در کردستان ترکیه و عراق، با تشکیل «کومله ژ کاف» (ژبانته وه کوردستان) با حضور دو نفر از اعضای «حزب هیوا» (کردستان عراق) در سال ۱۳۲۱ در مهاباد پایه‌گذاری شد (کوچرا، ۱۳۷۳: ۲۰۶؛ برزویی، ۱۳۷۸: ۲۸۵) و در پی رخداد‌های جنگ جهانی دوم، منجر به شکل‌گیری جمهوری کردستان در مهاباد شد. البته برای تبیین ظهور ناسیونالیسم کردی، از دلایلی چون درک وجود تضادهای اجتماعی، رواج ایده وحدت همچون قدرت، و رویکردهای نظری مبتنی بر موقعیت بحران‌های تاریخی (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۸) به جامانده از دوره سمکو و شیخ عبیدالله نه‌ری، نباید غافل بود. پرسشی که در اینجا مطرح است، این است که «علت تأخیر مسئله کردستان ایران نسبت به کردستان ترکیه و عراق چه بود؟» در پاسخ به این پرسش باید به دو نکته توجه داشت:

الف) کردهای ترکیه و عراق نمی‌خواستند از جریان ملیت‌خواهی ترک‌ها و عرب‌ها عقب بمانند؛

ب) کردهای ایران، اشتراک‌های فرهنگی و تاریخی گسترده‌ای با اقوام ایرانی دیگر داشتند. نادر انتصار، ضمن تأیید نزدیکی و وابستگی فرهنگی بین فارس‌ها و کردها، می‌نویسد: «عوامل فرهنگی تقویت‌کننده گرایش‌های جدایی‌خواهانه، در میان اکثریت کردهای ایرانی، محلی از اعراب ندارد؛ درحالی‌که گرایش‌ها و تمایلات جدایی‌خواهانه در میان کردهای عراق و ترکیه بسیار قوی است» (انتصار، ۱۳۹۰: ۱۶۱). کینان نیز بر این نظر است که: «ناسیونالیست‌های صادق و راستین کرد، حسن‌نیت بسیار زیادی در مورد ایران دارند. یک احساس قوی در میان آن‌ها وجود دارد که می‌گوید، فارس‌ها در مقایسه با ترک‌ها و عرب‌ها، خصومت چندانی با هویت کردی ندارند» (کینان، ۱۳۷۲: ۵۸). مهم‌ترین مؤلفه‌ها و مسائلی که ناسیونالیسم کردی را تشکیل می‌داد و گروه‌های سیاسی کرد، توانسته بودند با تکیه بر آن‌ها، مردم را جذب و پیرامون خواسته‌های خود بسیج کنند، عبارت بودند از:

الف) کردایتی (همبستگی کردی): منظور از کردایتی، یک احساس و شعور ملی-قومی، یا به تعبیری، «کردیت»، در بین مردم کرد است که جنبه درونی و درون‌زای کردستان به‌شمار می‌آید و دارای ویژگی‌های مشترک فرهنگی (مذهب، زبان، پوشش، آداب و رسوم مشترک) است که مردم کرد با آن زندگی می‌کنند، اما هنگامی که کردایتی، بعد سیاسی و جنبشی پیدا کند و در یک دوره زمانی، توجه مردم به ویژگی‌های فرهنگی خود، در مقایسه با دیگران، معطوف شود و مردم، خود را حول و حوش این ویژگی‌ها هویت‌یابی کنند، دور هم جمع شوند، و خود را از دیگران متمایز کنند، بی‌تردید با تکیه بر این همبستگی در برابر حکومت مرکزی دست به مقاومت خواهند زد؛

ب) روانشناسی اجتماعی: نگرانی کردها از نابودی و بی‌اعتمادی به دیگران، ابعاد روان‌شناختی و تاریخی دارد. تاریخ کردها، سرشار از تهاجم اقوام غیرایرانی به مناطق آن‌ها است؛ گروه‌هایی که هر وقت اراده کرده‌اند، به سرزمین کردها تاخته و آن‌ها را حذف و آواره کرده‌اند؛ از این‌رو، کردها در ناخودآگاه خود از حذف کامل و نابودی نگران هستند و در نتیجه، ترس از نابودی، در اتحاد و عدم اعتماد به دیگران بازتاب می‌یابد^(۵). افزون‌براین، در بروز بحران‌های قومی در ایران پس از انقلاب از منظر روانشناسی، دو عامل، نقش محوری دارد؛ نخست، احساس محرومیت نسبی، دوم، نقش نخبگان قومی (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

۴. کارگزاران کشاکش‌های قومی

ناسیونالیست‌های کرد در این دوره، سه جریان سیاسی را تشکیل می‌دادند که عبارتند از: جریان نخست، ناسیونالیست‌های «حزب دموکرات کردستان» به رهبری قاسملو که خود را ادامه‌دهنده راه قاضی محمد می‌دانستند و ریشه در جریان‌های مارکسیستی دهه ۱۳۲۰ داشتند؛ جریان دوم، کردهای دارای پیشینه کمونیستی-مائوئیستی (سازمان زحمتکش کردستان) موسوم به «کومله». جریان سوم، طرفداران احمد مفتی‌زاده که به پیروان «مکتب قرآن» مشهور بودند. مفتی‌زاده، به لحاظ ایدئولوژی و تعریف خودمختاری و روش دستیابی به آن، با حزب دموکرات و کومله اختلاف نظر عمیقی داشت؛ درحالی‌که نیروهای یادشده خواستار خودمختاری همه‌جانبه در کوتاه‌ترین زمان ممکن بودند، مفتی‌زاده، خودمختاری فرهنگی و دستیابی مرحله‌ای را توصیه می‌کرد (سه‌عیدی، ۲۰۱۰: ۱۷۴-۱۶۵؛ کیهان: ۱۹۶۴۹).

جریان نخست و دوم در میان مردم کردستان، طرفداران بیشتری داشتند. شاید به همین دلیل، در آستانه پیروزی انقلاب، در برخی از شهرهای کردستان، تظاهرکنندگان، شعارهایی در حمایت از احزاب و گروه‌های چپ یا نزدیک به آن‌ها سر می‌دادند؛ به‌عنوان نمونه، در تظاهرات مردم سردشت (۵۷/۸/۷) که تعدادی از اهالی مهاباد و رضائیه نیز در آن حضور داشتند، شعارهایی مانند «برادری، برابری، کارگری» سر داده شد و شعارنویسه‌هایی با مضمون «درود بر مبارزان راه خلق» حمل می‌شد (انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد ۱۴، ۱۳۸۳: ۲۹۳). همچنین، تظاهرکنندگان بوکان در تاریخ ۱۳۵۷/۵/۲۳، شعار «نان، مسکن، آزادی» سر دادند (انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد ۹، ۱۳۸۰: ۵۹). سپهد وهرام، استانداری آذربایجان غربی، در گزارشی، به ویژگی خاص مبارزات مردم مهاباد اشاره می‌کند: «وضع منطقه کردستان مهاباد، به‌هیچ‌وجه، شبیه به سایر نقاط نیست. شعارها، مربوط به آزادی کشور و استقلال کردستان است و سریعاً هم مسلح می‌شوند» (فرهمند، ۱۳۸۴: ۳۹۳). به این ترتیب، پس از پیروزی انقلاب، کردستان با جنبش مردمی‌ای روبه‌رو بود که حل معضل توسعه‌نیافتگی و ریشه‌کن شدن تبعیض قومی را درگرو کسب خودمختاری سیاسی می‌دانست.

۵. شروع بحران و اعزام نخستین هیئت دولت موقت

با پیروزی انقلاب اسلامی، مردم کردستان، برخلاف اکثریت مردم شیعه‌مذهب ایران، این احساس را نداشتند که با سقوط رژیم پهلوی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، به آرمان خود

دست یافته‌اند. آن‌ها تنها در یک هدف، یعنی سرنگونی رژیم پهلوی، با اکثریت مردم ایران هم‌نظر بودند. در این شرایط، بحران کردستان رخ داد که در میان مسائل قومی پس از انقلاب، از همه حادثه‌تر و خطرناک‌تر بود. در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، کلاتتری سنندج تخلیه شد (اطلاعات، ۱۵۷۸۳: ۲) و در همین روز، «جوانان مسلح» بر شهر مهاباد مسلط شدند و کلاتتری، شهربانی، و هنگ ژاندارمری سقوط کرد و در تاریخ ۲۴ بهمن، شیخ عزالدین حسینی، شورای انقلاب را در شهر مهاباد تشکیل داد (اطلاعات، ۱۵۷۸۴: ۲).

در روز ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، دولت موقت، هیئت^(۶) را به سرپرستی داریوش فروهر برای «بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی کردستان»، رهسپار کردستان کرد (اطلاعات، ۱۵۷۸۷: ۲). وظیفه هیئت یادشده، این بود که «از طرف دولت انقلابی به خواسته‌های اساسی مردم کردستان، رسیدگی و ضمن شرکت در اجتماعات و جلسات گفت‌ووشنود، نظرات آنان را به دولت موقت انقلابی منعکس سازد» (اطلاعات، ۱۵۷۹۲: ۲). این هیئت، در روز ۳۰ بهمن ۱۳۵۷، وارد شهر مهاباد شدند و مورد استقبال مردم این شهر قرار گرفتند که عمده شعار آن‌ها این بود که «ما تجزیه‌طلب نیستیم، دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردها» (اطلاعات، ۱۵۷۸۹: ۴). در روز دوم اسفندماه، روزنامه «اطلاعات»، «ماجرای کردستان» را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائلی که دولت موقت انقلاب با آن روبه‌رو است» معرفی کرد (اطلاعات، ۱۵۷۸۹: ۴).

در روز یکم اسفندماه، هیئت اعزامی با شیخ عزالدین ملاقات کردند. او در این جلسه، یک درخواست هشت‌ماده‌ای را به اعضای هیئت ارائه داد که در آن خواستار شناسایی رسمی خودمختاری کردستان در قانون اساسی جدید شده بودند. در این برنامه، کردستان خودمختار، همه مناطق کردنشین ایران، یعنی استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، و ایلام را در برمی‌گرفت. درحالی‌که آیت مروارید در واکنش به آن، خودمختاری خواهی کردهای ایلام را رد کرد و دراین‌باره گفت: «ساکنان منطقه کردنشین ایلام و پشتکوه با ملت ایران هم‌گام و هم‌صدا بوده و فکر هیچ‌گونه خودمختاری و تجزیه‌طلبی ندارند» (اطلاعات، ۱۵۸۰۱: ۳).

در طرح یادشده، بر شناسایی زبان کردی به‌عنوان زبان رسمی کردستان تأکید، و پیشنهاد شده بود که دولت مرکزی، امور دفاعی، سیاست خارجی، اقتصاد ملی، و برنامه‌ریزی اقتصادی را در اختیار و کنترل خود داشته باشد (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات، ابراز امیدواری کرد که خواسته‌های آن‌ها به امام خمینی

و مهندس بازرگان تسلیم شود و آن‌ها پاسخ مشخصی به خواسته‌های مردم کرد بدهند. وی در ادامه افزود: «تقاضاهای مردم کرد، تحت یک جمهوری اسلامی به‌سادگی قابل حل است... و هیچ دولت انقلابی‌ای، از جمله دولت کنونی که در رأس قدرت است، نمی‌تواند آن‌ها را رد کند» (قاسملو، ۱۳۶۴: ۲۳۳؛ اطلاعات: ۱۵۷۹۱: ۸).

هیئت اعزامی، روز دوم اسفند به شهر پیرانشهر رفتند و با همان شعاری روبه‌رو شدند که از مردم مهاباد شنیده بودند. جواب فروهر، سرپرست هیئت اعزامی، به درخواست‌های مردم کردستان این بود: «ما با تمام قدرت سعی خواهیم نمود در مرکز به خواست‌های شما مردم کردستان رسیدگی شود». وی رهبران کرد را از به‌خشونت کشیدن اوضاع کردستان برحذر می‌دارد و تأکید می‌کند که بارها مسئله حقوق مردم کردستان به‌شکل نادرست و با تکیه بر اسلحه طرح شده است و هر بار، شکست خورده است. فروهر به آن‌ها توصیه می‌کند، برای تحقق خواسته‌هایشان طرح سیاسی ارائه بدهند، تا این دشواری کهنه یک‌بار برای همیشه حل شود» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۴: ۱۴). در روز ۶ اسفند ۱۳۵۷ «گروه‌های زیادی از مردم سنندج»، ضمن راهپیمایی، خواهان استقلال برای ایران و خودمختاری برای کردستان شدند (اطلاعات، ۱۵۷۹۵: ۳). شورای انقلاب مریوان نیز حمایت خود را از خودمختاری کردستان اعلام کرد و در پایه نیز راهپیمایی‌ای در حمایت از خودمختاری کردها انجام شد (اطلاعات، ۱۵۸۱۱: ۳). تلاش‌های نخستین هیئت اعزامی به سرپرستی فروهر نتوانست کمکی به حل مسئله کردستان کند و وضعیت همچنان بحرانی بود.

۶. تداوم بحران و اعزام دومین هیئت دولت موقت

در تاریخ ۲۷ اسفند، درگیری‌هایی در شهر سنندج رخ داد که در جریان آن، ستاد انقلاب، ستاد لشکر ۲۸ کردستان، و ژاندارمری، به تصرف گروه‌های مسلح درآمد. سپس، درگیری در اطراف پادگان سنندج شروع شد و تا چند روز ادامه داشت. «شورای موقت انقلاب» که خود را به انقلاب اسلامی و دولت موقت وابسته می‌دانست، از طریق رادیو سنندج اعلام کرد: «چون ستاد انقلاب قبلی، نتوانسته وظایف خود را انجام دهد و افراد ناباب را مصدر کار گذاشته بودند، مردم عصبانی شدند... و برای جلوگیری از ادامه این وضع به ستاد لشکر و ستاد انقلاب حمله کردند». در پی صدور این اعلامیه، سرهنگ صفری، فرمانده لشکر ۲۸ که به اسارت شورای موقت انقلاب درآمده بود، به‌اجبار از طریق رادیو به تمام پادگان‌ها دستور داد که از

مقاومت خودداری کنند (اطلاعات، ۱۵۸۱۲: ۲). در پی درگیری‌های سنندج و ناامن شدن کردستان، هیئت دیگری^(۷) به سرپرستی آیت‌الله طالقانی در تاریخ اول فروردین ۱۳۵۷ به سنندج اعزام شدند.

این هیئت، پس از سه روز مذاکره با گروه‌های سیاسی و نمایندگان مردم در سنندج، توافقی‌هایی انجام داد و اطلاعیه‌ای در ۷ ماده منتشر کرد (کیهان، ۱۰۶۶۷: ۶). در این گفت‌وگوها توافق شد، شهرهای کردستان توسط شورای منتخب مردم اداره شود (بلوریان، ۱۳۷۹: ۳۶۲). آیت‌الله طالقانی در سخنرانی خود در جمع مردم سنندج، چشم‌انداز حاکمیت شوهارا را برابر خودمختاری به تصویر کشید؛ ولی آن‌ها همچنان، بر خودمختاری اصرار ورزیدند. طالقانی به آن‌ها تأکید کرد، چنانچه بحران کردستان تداوم یابد و مشتعل شود «ما دوباره گرفتار طاغوت و جلادی خواهیم شد که از آریامهر بدتر و باتجربه‌تر خواهد بود» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲: ۱۲۵). در واقع، این پیام را به مردم داد که واقع‌بین باشند و حفظ آرامش و وضع موجود را بر سرکوب حتمی ترجیح دهند. هیئت یادشده برای نشان دادن حسن نیت دولت مرکزی در مورد مردم کردستان، ابراهیم یونسی را به‌عنوان نخستین استاندار کرد کردستان انتخاب کردند (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲: ۱۲۵).

در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۷، حزب دموکرات، نخستین کنگره خود پس از انقلاب را در شهر مهاباد تشکیل داد؛ ۲۰۰ هزار کرد از مناطق گوناگون کردستان در این کنگره حضور یافتند و بار دیگر خواهان خودمختاری در چارچوب ایران مستقل شدند و از دولت خواستند، هرچه زودتر موضع خود را در مورد این مسئله روشن کند (قاسملو، ۱۳۶۴: ۱۹۴؛ اطلاعات، ۱۵۷۹۸: ۴). در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۵۸، دو حزب کومله و دموکرات، شرکت در رفاندوم جمهوری اسلامی را تحریم کردند^(۸) (بلوریان، ۱۳۷۹: ۳۸۶) و در واکنش به آن، خواستار اعلام خودمختاری در کردستان شدند (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۲۵۰).

در پایان فروردین ۱۳۵۸، درگیری مسلحانه‌ای در ورزشگاه نقده رخ داد که سبب دخالت ارتش و پایان دادن به درگیری‌ها شد. این واقعه، در پی گردهمایی حزب دموکرات در ورزشگاه نقده شکل گرفت. حضور طرفداران حزب دموکرات - که برخی از آن‌ها مسلح بودند - باعث تحریک ترک‌های شیعه‌مذهب و طرفدار انقلاب ساکن نقده و در ادامه، موجب درگیری خونین بین ترک‌ها و کردها شد (کیهان، ۱۰۶۸۸: ۷). این حادثه، یکی از تلخ‌ترین حوادث بحران کردستان بود که در نتیجه آن، کردها و ترک‌ها رودرروی هم قرار گرفتند و عده‌ای از مردم، کشته شدند. در شهر

مربان، اتحادیه دهقانان «به کیه تی جووتیاران» وابسته به حزب کومله با همکاری چریک‌های فدایی خلق و اتحادیه میهنی کردستان عراق در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۵۸، با حمله به مرکز سپاه مریوان، ۲۵ نفر پاسدار بومی را شهید و مجروح کردند (فرجی، ۱۳۸۳: ۹؛ کیهان، ۱۰۷۵۷).

رخدادهای کردستان به‌گونه‌ای پیش رفت که اوضاع را پیچیده‌تر کرد و گفت‌وگوها را بی‌نتیجه گذاشت. شهرهای سنندج، مریوان، نقده، بوکان، و پاوه به‌سرعت درگیر رقابت احزاب سیاسی کرد شدند و گروه‌های سیاسی کرد با توسل سریع به اسلحه و اقدامات خشونت‌آمیز در همان روزهای اولیه انقلاب، باعث ایجاد ترس و هراس در کشور شدند. اوضاع، هنگامی رو به وخامت گذاشت که گروهی از پاسداران انقلاب در مرداد ۱۳۵۸ در شهر پاوه به محاصره گروه‌های مسلح کرد و غیرکرد درآمدند (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

۷. موضع مرکز؛ اختلاف رویکرد

در رویارویی با وضعیت کردستان، میان مسئولان جمهوری اسلامی ایران، دو‌گرایی سیاسی وجود داشت؛ نخست، گرایشی که به حل بحران سیاسی-امنیتی کردستان از دریچه سیاسی می‌اندیشید و طرفداران آن بیشتر حول وحوش دولت موقت مهندس بازرگان بودند^(۹). گرایش دوم که در مرکز وجود داشت، خواست خودمختاری سیاسی را خواست مردم کرد نمی‌دانست و آن را بهانه دو گروه دموکرات و کومله فرض می‌کرد که اگر به این دو گروه فرصت داده شود، کردستان را تجزیه خواهند کرد. طرفداران این گرایش، بیشتر در میان جوانان خط امام — به‌ویژه نهادهای انقلابی و در رأس آن‌ها سپاه پاسداران — بودند. به‌نظر این گروه، سیاست گفت‌وگو با نمایندگان گروه‌های سیاسی کرد که دولت موقت پیگیری می‌کرد، سیاست سازشکارانه و غیرانقلابی و دادن فرصت به دشمنان انقلاب اسلامی است و ادامه این سازش به تجزیه ایران منجر می‌شود. حرف اصلی جریان یادشده این بود که به‌جای مذاکره با نمایندگان احزاب کرد، باید محکم در مقابل آن‌ها ایستاد (جلایی‌پور، ۱۳۸۵: ۸۴). به این ترتیب، اختلاف رویکرد، بزرگ‌ترین چالش مرکز در برخورد با مسئله کردستان بود.

صباغیان درباره رفتار با مسئله کردستان می‌گوید: «استراتژی‌ای در دولت موقت اتخاذ شد که برخورد با کردها نباید مسلحانه باشد». وی در ادامه تأکید می‌کند: «در برخورد با این بحران حاد، یک عده — حتی در ارتش — این پیشنهاد را داشتند که تا این‌ها قدرت نگرفته‌اند، برخورد مسلحانه کرده و آن‌ها را از بین ببریم» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲:

۵۲). صباغیان در ادامه اشاره می‌کند که: «نظر شورای انقلاب با نظر دولت موقت، هماهنگ نبود و دولت موقت به اندازه رهبر انقلاب و شورای انقلاب، قدرت نداشت و آن‌ها نظرات مهندس بازرگان را کمتر تأیید می‌کردند» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲: ۵۲). وی به‌عنوان جمع‌بندی مجموع فعالیت‌های دولت موقت در رویارویی با مسئله کردستان می‌گوید: «پس از مجموع مطالعاتی که ما انجام دادیم، به این نتیجه رسیدیم که برخورد با کردها هم باید با قدرت باشد، هم با رحمت. هم بدانند ما ضعیف نیستیم، و هم می‌خواهیم محرومیت گذشته کردستان را جبران کنیم» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲: ۵۶). منابع دیگر نیز اشاره می‌کنند که در رویارویی با مسئله کردستان، برخی از اعضای شورای انقلاب با دولت هم‌رأی نبودند و آن‌ها بدون هماهنگی، جوانان انقلابی را به کردستان فرستادند؛ برای نمونه، آیت‌الله بهشتی، محمد بروجردی را به کردستان فرستاد (شیرعلی‌نیا، ۱۳۹۱: ۲۸). شهید بهشتی بر این نظر بود که: «برای امنیت کردستان باید مردم اصیل را که مؤمن به جمهوری اسلامی هستند، راضی نگه داریم و اسلحه کافی هم به این‌ها بدهیم» (علی‌بابایی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

به این ترتیب، چندگانگی موجود در تصمیم‌گیری دولت و مسئولان نظام در رفتار با مسئله کردستان، بر پیچیدگی اوضاع افزود؛ برای مثال، هنگامی که ماجرای پاره پیش آمد، امام خمینی دستور دادند که درگیری‌های پاره تا ۲۴ ساعت باید تمام شود و یک روز پس از شروع جریان پاره، در حکمی تأکید کردند که نیروهای نظامی به‌سوی سنندج حرکت نکنند. درحالی‌که، شکیب، استاندار کردستان، باکمال شگفت‌زدگی می‌گوید: «در سنندج خبری نیست؛ دعوایی نیست. این اعلان جنگ برای چیست؟» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۲: ۵۲).

۸. عوامل تشدید بحران

۸-۱. نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای

یکی از عواملی که در بحرانی شدن و تداوم مسئله کردستان ایران نقش داشت، دخالت عناصر بیگانه و رقیب در راستای استفاده ابزاری از قوم‌گرایی بود. دخالت دولت‌های رقیب و متخاصم، همراه با تغییر شرایط سیاسی و انتقال حکومت، بر قوم‌گرایی در داخل مرزهای ایران تأثیر داشت. یکی از مصداق‌های این امر در درجه نخست، استفاده ابزاری دولت عراق از این گرایش‌ها و سازماندهی کردها برای تضعیف جمهوری اسلامی در روزهای اولیه انقلاب اسلامی بود (برزگر، ۱۳۸۶:

۱۵۲). قدرت‌های جهانی در دوره رژیم شاه و اوایل انقلاب، از استقلال‌خواهی اقلیت‌های قومی در ایران حمایت نمی‌کردند و بیشتر پشتیبان خواسته‌های حقوق‌بشمی آن‌ها بودند. به نظر می‌رسد، با توجه به بروز اختلاف‌های شدید بین ایران و آمریکا، رویکرد آمریکا پس از انقلاب، در مورد حفظ یکپارچگی سرزمینی ایران تغییر کرد. آمریکا از جنگ جهان دوم تا پیروزی انقلاب اسلامی، مخالف تجزیه ایران و خواستار ایران یکپارچه در مقابل شوروی بود، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قطع رابطه میان دو کشور، آمریکا، ایران قدرتمند را خطر جدی‌ای در راستای حفظ منافعش در خاورمیانه می‌دانست؛ از این رو، از هر بستری، از جمله تنش‌های قومی برای تضعیف ایران استفاده می‌کرد (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۴: ۷۱). به بیان روشن‌تر، اگر پیش از جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی با عنوان «آزادی خلق‌ها»، جنبش‌های قومی خودمختاری طلب را تقویت می‌کرد، پس از جنگ سرد، این ایالات متحده بود که در راستای رویارویی‌های سیاسی با نظام برآمده از انقلاب اسلامی تلاش می‌کرد تا حرکت‌های قوم‌گرایانه منطقه را مهندسی کند (هروی، ۱۳۹۳: ۲۹۴).

هرچند موضع دیپلماتیک و به ظاهر رسمی آمریکا در مورد مسئله کردستان در اوایل انقلاب بیان می‌دارد: «ایالات متحده هیچ دخالتی در حوادث کردستان نداشته است. برعکس، این کشور در همه جا از استقلال و تمامیت ارضی ایران حمایت کرده و...» (گری سیک، ۱۳۸۴: ۲۸۶).

موضع کشور ترکیه، کاملاً متفاوت بود. ترکیه که جمعیت بزرگی از کردها را در خود جای داده است، با نگرانی از تأثیر جنبش کردهای ایران بر کردهای آن کشور، دولت موقت را از دادن امتیاز خودمختاری به کردها بر حذر می‌داشت و هم‌زمان با طرح خواسته خودمختاری کردهای ایران، وزیر امور خارجه ترکیه در مسافرتی به تهران، درباره این مسئله به وزیر کشور ایران می‌گوید: «دولت ترکیه به هیچ وجه با مسئله خودمختاری کردها موافق نیست و موافقت ایران با خودمختاری کردها، تبعات بسیار ناگواری خواهد داشت» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۴: ۵۲).

۲-۸. اعزام خلخالی به کردستان

حضور خلخالی در کردستان و حکم‌های اعدام او، یکی از جنجالی‌ترین رخداد‌های تاریخ کردستان است. هرچند به ظاهر، اقدامات او به برقراری امنیت و آرامش در کردستان کمک کرد، این فضای سرکوب و امنیتی، نه تنها به حل مسئله کردستان کمک نکرد، بلکه به ادعان برخی از مسئولان

که در راستای حل مسئله کردستان تلاش کرده‌اند، به دامنه بحران و خشونت در کردستان افزود. برخی از مسئولان وقت کردستان، اقدامات خلخالی را «شتاب زده»، «ناروا»، «خشونت بار»، و «غیر منصفانه» معرفی کرده و معتقد بودند که این گونه اقدامات، موجب امنیتی شدن کردستان شد و برخی دیگر نیز این گونه اقدامات را برای برقراری امنیت لازم می‌شمردند. حاج شیخ حسین کرمانی، نماینده وقت امام در غرب کشور، وقتی اطلاع می‌یابد که آقای خلخالی قصد آمدن به کردستان را دارد، به توصیه تیمسار دانشور با مرکز تماس می‌گیرد و به «احمد آقا» می‌گوید: «آقای خلخالی... می‌خواهد بیاید سنندج. سنندج هیچ خبری نیست. آرام آرام است، محض رضای خدا نگذارید ایشان بیاید» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۴: ۸). به این درخواست توجه نشد و خلخالی پس از ورود به سنندج، بی‌درنگ تعدادی از افراد را وسط فرودگاه اعدام کرد (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۳۸۴: ۸). زیباکلام در مورد حضور خلخالی در کردستان بر این نظر است که: «جز مصیبت، خلخالی هیچ کار دیگری در کردستان انجام نداد؛ آن‌طور که خلخالی می‌خواست کردستان را نگه دارد، شاه نگه داشته بود؛ پس ما چه فرقی با شاه داشتیم» (زیباکلام، ۱ تیر ۱۳۹۱، مصاحبه).

۳-۸. عملکرد ارتش در کردستان

ارتش از ابتدای بحران کردستان به‌طور مرتب، جت‌های شکاری را بر فراز شهرهای کردنشین در ارتفاع کم به پرواز درمی‌آورد و با ایجاد صداهای گوش‌خراش، باعث وحشت عمومی در این مناطق شده بود و این شایعه را قوت بخشید که چنانچه کردها روی درخواست خود مبنی بر خودمختاری پافشاری کنند، دولت مرکزی دست به عملیات نظامی در منطقه خواهد زد (اطلاعات، ۱۵۷۹۳: ۷). در برخی مناطق، مانند اورامانات، در روز ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، اعلامیه‌هایی با بالگرد پخش شد که نارضایتی مردم منطقه را برانگیخت. در این اعلامیه آمده بود: «مردم اورامانات، هر نوع زمزمه تجزیه‌طلبی توسط ارتش ملی ایران، با کمال قدرت سرکوب خواهد شد» (چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، ۱۵۷۹۶: ۳). هم‌زمان با اشغال سفارت آمریکا در تهران، فانتوم‌های ارتش، شهر سردشت و دهات اطراف آن را در طول شبانه‌روز بمباران کردند (خبرنامه کومله، ۱۳۵۸/۸/۲۰: ۷). همچنین، در روزهای هفدهم و بیست‌وپنجم مهرماه سال ۱۳۵۸، روستاهای اطراف شهرستان میوان توسط نیروی هوایی بمباران شد (خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی خلق، شماره ۲، ۱۳۵۸/۷/۲۷).

البته در مورد چگونگی رویارویی با مسئله کردستان، در میان فرماندهان ارتش نیز اختلاف نظر وجود داشت. از یک سو، برخی از آن‌ها، از جمله تیمسار قزاقی، رئیس ستاد ارتش، و سرهنگ ظهیرنژاد، فرمانده پادگان ارومیه، شدت عمل و سرکوب را تنها راه حل می‌دانستند؛ قزاقی بر این نظر بود که باید در کردستان به شکل قاطعی عمل کرد تا رویکردهای جدایی طلبانه و تجزیه طلبانه، گسترده نشوند و به تمام جریان‌های معاند نشان بدهیم که جمهوری اسلامی قادر است در برابر هر نوع حرکت تجزیه طلبانه بایستد و امنیت ملی را حفظ کند (نوروزی، ۱۳۸۳: ۲۸۷) و همچنین، شهید چمران، راه حل کردستان را به کارگیری جنگ چریکی می‌دانست (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۲: ۵۱). از سوی دیگر، فرماندهانی بودند که اعتقادی به کاربرد خشونت در برابر هموطنان کرد نداشتند؛ برای نمونه، تیمسار دانشور، فرمانده ژاندارمری، و تیمسار شادمهر و تیمسار ناصر فرید، از فرماندهان ارتش بر این نظر بودند که: «برخورد با اقوام کردستان ایران به صورت یک قوم ایرانی نبوده است» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۴۰).

۴-۸. معضل نشناختن جامعه کردی

یکی از عواملی که در پیچیده‌تر کردن مسئله کردستان تأثیر داشت، کم‌اطلاعی مسئولان حکومت مرکزی و کسانی که در پی اصلاح امور کردستان برمی‌آمدند، از تاریخ و فرهنگ کردستان بود. بسیاری از کسانی که از طرف حکومت مرکزی به کردستان می‌آمدند، به این نکته اشاره کرده‌اند که کمترین شناخت را از کردستان داشتند. با آگاهی و شناخت درست از یک مسئله است که می‌توان تصمیم بهتر و منطقی‌ای گرفت و ناآگاهی از یک موضوع می‌تواند سبب حادث شدن آن شود.

آنچه در درجه نخست، در بخش مهمی از مصاحبه‌های افراد مسئول در نظام انقلابی در مورد رویارویی با بحران کردستان به ذهن می‌رسد، نوعی گرایش مشخص برای پرهیز از درگیری و تأکید بر حل و فصل مسالمت‌آمیز ماجرا است، ولی چنان‌که دگرگونی‌های بعدی نشان داد، نیت‌های حسنه به تنهایی کارساز نبود، بلکه این فهم و درک درست مسئله بود که می‌توانست به یافتن راه چاره‌ای برای حل مسئله کمک کند. درحالی‌که احزاب و گروه‌های سیاسی کرد با پذیرش نوعی برداشت مارکسیستی-لنینیستی از حق خلق‌ها در تعیین سرنوشت خویش در بیان خواسته‌هایشان، از کمترین انسجام لازم برخوردار بودند، در مرکز، مسئولان

نظام اسلامی، نه تنها شناخت درستی از مسئله کردستان نداشتند، بلکه از آمادگی نظری لازم برای ارائه راهکارهای مناسب در راستای تأمین چنین خواسته‌هایی در یک چارچوب ملی-ایرانی، نشانی به چشم نمی‌خورد (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۲۰۱): به گونه‌ای که سیدجوادی، نخستین وزیر کشور دولت موقت، می‌گوید: «در خصوص زندگی اجتماعی کردها، بنده به هیچ وجه وارد نبودم، چون کارم کار قضایی بود و با قضایای اجتماعی، برخوردی نداشتم و دنبالش هم نبودم» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۱۶۴). صباغیان، دومین وزیر کشور دولت موقت، در این باره می‌گوید: «وقتی من وزیر کشور شدم، به دلیل مسئولیتیم از تیرماه ۵۸، به طور مستقیم درگیر مسئله کردستان شدم و قبل از آن هم، چون معاون نخست‌وزیر بودم، به طور غیرمستقیم با مسئله کردستان درگیر بودم». وی در پاسخ به این پرسش که آیا دولت موقت در رویارویی با بحران کردستان «یک کار کارشناسی انجام داده بود؟» می‌گوید: «اصلاً فرصت اینکه در این حالت بتوانم کاری برای کردستان بکنم، نداشتم... هیئت دولت هم فرصت کار کارشناسی نداشت، چون مشکلات مملکت، خیلی زیاد بود» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۲: ۵۱-۵۲).

افزون بر این، مهندس سحابی در پاسخ به این پرسش که نهضت آزادی از زمان تشکیل «اصولاً به فکر مسئله قومیت‌های ایرانی بودند یا خیر؟»، بیان می‌کند: «خیر، در آن دوره آن چنان مبارزه روی خود رژیم و شاه متمرکز بود که به مسائل دیگر، از جمله قومیت‌ها، نمی‌اندیشیدیم»، یا زیباکلام می‌گوید: «هیچ علم و اطلاع قبلی، نه نسبت به منطقه کردستان داشته، نه مردم آنجا را می‌شناخته» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۶۸). موارد یادشده، بیانگر عدم شناخت کافی دولت مرکزی برای رویارویی با مسئله کردستان بوده است. ضعف اطلاعات بیشتر فرستادگان تهران، یکی از دلایل شکست مذاکرات و به تبع آن، بحرانی شدن کردستان بود. بی‌تردید، اگر مقامات بالای انقلاب، اطلاعات و آگاهی بیشتری از اوضاع و پیشینه تاریخی بحران در منطقه داشتند و با آن در حد یک آشوب مقطعی رفتار نمی‌کردند، در مأموریت واگذار شده موفقیت بیشتری به دست می‌آوردند.

۵-۸. حضور نیروهای چپ در کردستان

یکی دیگر از عواملی که سبب حادث شدن بحران کردستان شد، تجمع و حضور احزاب و گروه‌های چپ‌گرای کرد و غیرکرد در کردستان بود. آن‌ها نه تنها به تنش میان گروه‌ها و جناح‌های

سیاسی کردستان دامن زدند، بلکه حضورشان در مذاکرات هیئت حسن نیت، سبب شکست مذاکرات شد.

حزب توده، چریک‌های فدایی خلق، پیکار، و... در مناطق سکونت غیرفارس‌ها، فعالیت می‌کردند. شعار تأمین حقوق اقلیت‌ها، رفع ستم، ظلم و بهره‌کشی قومی، و این‌گونه مسائل در مناطق قومیت‌نشین، همچون سلاح نیرومند و برنده‌ای در دست چپ‌ها بود.

احزاب و گروه‌های چپ‌گرا، پیش از انقلاب هم در کردستان حضور داشتند؛ در نشست‌های کردستان، و در روز دوم آبان ۱۳۵۷ با شرکت مسئولان ساواک استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، و کرمانشاه و هیئت اعزامی از تهران، در شهر سنندج برگزار شد، در مورد حضور و فعالیت‌های کمونیست‌ها در مناطق کردنشین چنین آمده است: «تحریکات و تبلیغات کمونیست‌ها در منطقه صورت می‌گیرد و قرائن گوناگونی از فعالیت آنان در بین افراد وجود دارد. کمونیست‌ها، کوشش زیادی در مسئله تجزیه‌طلبی دارند و براین مبنا، تهدید کمونیسم در منطقه باید به‌طور جدی و مداوم مورد توجه و پیگیری قرار گیرد. باید پذیرفت که تفکر کردی که زمینه‌ساز برای متشکل کردن افراد در امر تجزیه‌طلبی است، به‌شدت مورد بهره‌برداری کمونیست‌ها در منطقه قرار می‌گیرد» (فرهمنند، ۱۳۸۴: ۵۶۲).

بر پایه اسناد موجود، بسیاری از گروه‌های چپ مارکسیستی غیرکرد از شهرهای شیراز، مشهد، بلوچستان، و... به مناطق کردنشین سرازیر شدند تا در قالب خواست‌ها و انتظارات مردم کرد، برای تحریک آن‌ها علیه دولت نوپای انقلاب استفاده کنند (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد شماره ۵۵۲۳۰۰۰۱۰۰؛ ۵۵۲۱۰۰۰۰۸۰). حضور پررنگ برخی گروه‌های چپ در رویدادهای کردستان، نه ریشه در قوم‌گرایی داشت و نه در مبارزه طبقاتی، بلکه این حضور، بیش از هر چیز از آرمان بی‌فرجام «مبارزه مسلحانه» در جنبش ضدخودکامگی دوران شاه و برداشت نادرست از سرشت دولت‌ستیزی برخی گروه‌های سیاسی کرد با نظام سیاسی پیشین سرچشمه می‌گرفت.

افزون‌براین، نیروهایی از جناح راست نیز در کردستان فعال بودند. به‌این ترتیب که افرادی همچون سپهد پالیزبان با پشتیبانی مالی غرب، اقدام به گردآوری احزاب مخالف کرد در نواحی مرزی عراق و ترکیه کرد و با تجهیز و تسلیح آن‌ها، تحرکات مسلحانه‌ای را علیه نظام جمهوری اسلامی تدارک دید (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۲: ۷۰). در نیمه‌های عمر دولت موقت، کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران، با مهندس بازرگان ملاقات و تقاضای «قانونی

شناختن حزب توده و اجازه دادن فعالیت علنی به آنان در کردستان» را مطرح کرد، «تا بتواند نیروهای متمایل شده به حزب کومله را به طرف خودشان، یعنی به طرف جمهوری اسلامی ایران، جذب کند». پس از مشورت، دکتر چمران، مهندس بازرگان را از این کار برحذر داشت (بازرگان، بی تا: ۱۱۵).

۹. سومین دور مذاکرات هیئت دولت (دلایل به بن بست رسیدن گفت و گوها)

مهم ترین اقدام دولت موقت در رویارویی با مسئله کردستان، اعزام هیئتی با اختیارات کامل به کردستان بود؛ از این رو، دولت بر پایه نیاز آن منطقه، سه وزیر تعیین کرد. دکتر چمران وزیر دفاع، هاشم صباغیان وزیر کشور، و مهندس سحابی وزیر برنامه و بودجه. داریوش فروهر نیز به دلیل آشنایی پیشینی با منطقه، آن‌ها را همراهی کرد (بازرگان، بی تا: ۵۴). نمایندگان ارتش و سپاه نیز همراه این هیئت بودند. نماینده ارتش، تیمسار فلاحی، و نمایندگان سپاه، جواد منصوری و ابوشریف بودند، و آیت الله اشراقی نیز به عنوان نماینده امام حضور داشت (کیهان: ۱۰۹۰۴: ۷؛ ۱۰۹۰۶: ۹). افزون بر این، هیئت دولت مصوب کرد که اختیاراتش را به هیئت اعزامی به کردستان بدهد و شورای انقلاب نیز این مصوبه را تصویب کرد. همچنین، به منظور افزایش اختیارات هیئت، اعضای آن با امام خمینی ملاقات و از ایشان درخواست کردند که اختیارات لشکری و کشوری در مناطق کردستان به آن‌ها واگذار شود. امام نیز با این درخواست موافقت کرد (کیهان، ۱۰۸۷۱). صباغیان درباره رویکرد امام خمینی به مسئله کردستان می گوید: «اصولاً نظر امام در مورد کردستان بر این بود که در این منطقه، کلیه کارهای نظامی، سیاسی، عمرانی، و تبلیغاتی، توأمان انجام گیرد و با تشکیل ستاد عملیاتی دولت در کردستان، کلیه فعالیت‌های سیاسی، عمرانی، و... در نواحی کردنشین هماهنگ گردد» (صادقی، ۱۳۹۱: ۶۹). اسم واقعی هیئت، «هیئت حل مسئله کردستان» بود، ولی کردها آن را «هیئت حسن نیت» نامیدند. نخستین جلسه هیئت حسن نیت با احزاب کردستان در شهر مهاباد، به دلیل مخالفت هیئت با حضور نماینده سازمان فداییان خلق، بی نتیجه پایان یافت. صباغیان در این باره می گوید: «شرط ما در جلسه مهاباد رعایت نشد و جلسه به هم خورد» (صادقی، ۱۳۹۱: ۶۹). پافشاری برای حضور نماینده فداییان خلق نشان می دهد که افراد یا گروه‌هایی، خواسته یا ناخواسته، تلاش می کردند تا مسئله کردستان را از حالت محلی به یک بحران سیاسی و سراسری تبدیل کنند.

افزون براین، شعار و خواسته اصلی کردها، خودمختاری بود که همه گروه‌ها و احزاب، در مورد آن توافق داشتند و آن را پیش شرط تعامل با حاکمیت می‌دانستند. هم‌زمان با اعلام خواسته کردهای ایران مبنی بر برقراری دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، کردهای عراق نیز همین هدف را در عراق دنبال و برای رسیدن به آن، مبارزه می‌کردند (اطلاعات، ۱۵۸۰۶: ۳). در مسیر خودمختاری کردستان، دو مانع اساسی وجود داشت: نخست اینکه دادن خودمختاری به تعریف آن در قانون اساسی نیاز داشت که براین اساس، لازم بود که مدیریت کشور در چارچوب فدرالیسم تعریف شود؛ دوم اینکه خودمختاری، خواسته‌ای بود که از میان اقوام ایرانی، تنها کردها به‌گونه‌ای جدی و سازمان‌دهی شده خواستار آن بودند و نظام جمهوری اسلامی برای جلوگیری از تحریک اقوام دیگر، به‌شدت با این خواسته مخالفت کرد؛ زیرا بخش گسترده‌ای از زمامداران انقلاب نیز خودمختاری را مرحله‌ای از تجزیه‌طلبی می‌دانستند و به این خواسته، خوش‌بین نبودند. بنی‌صدر بر این نظر بود که: «خودمختاری خواهی کردها، مقدمه استقلال خواهی آنهاست و استناد وی برای این ادعا، مصاحبه شیخ عزالدین حسینی بود که گفته بود: «ما اکنون استقلال نمی‌گوییم، چون قوه اقتصادی نداریم» (علی‌بابایی، ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۴۵).

درواقع، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که در آن شرایط، به‌نظر مسئولان نظام جمهوری اسلامی، اصولاً فرض چنین وجهه‌میزه و خط فاصلی بین کردستان و نقاط دیگر کشور، و کردستان را تافته‌ای جدابافته از کل ایران انگاشتن، زمینه‌ساز بسیاری از مسائل دیگر می‌شود. جمشید حقگو، استاندار آذربایجان غربی، در این باره می‌گوید: «در تحلیل نهایی، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چرا ما باید مسائل کردستان را از دیگر مردم ایران جدا می‌کردیم؟ کردها با ترک‌ها و بلوچ‌ها و... چه فرقی داشتند؟ شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان که حساب کردستان را از ایران جدا می‌سازد، سخن بی‌اساسی بود» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۵۶). چمران نیز خودمختاری کردستان را برابر با تجزیه ایران می‌دانست و بر این نظر بود که: «عصر ما، عصر قومیت نیست که هر قوم و تیره‌ای به‌نام خودمختاری، کشور را تجزیه کند... بلکه عصر ایدئولوژی است و خط مکتبی ما اساساً به قومیت‌ها به یک دید نگاه می‌کند» (علی‌مردانی، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

بسیاری از رهبران و مسئولان انقلاب اسلامی بر این نظر بودند که در اسلام، یک امت واحد داریم و به یک ملت مسلمان عقیده داشتند. شهید رجایی در این باره می‌گفت: «اسلام به

یک ملت عقیده دارد، ما انترناسیونالیسم هستیم و به یک ملت مسلمان عقیده داریم. عرب مسلمان یا کرد مسلمان، معنی ندارند. آن‌ها هم جزو یک کلیت هستند» (علی‌بابایی، ۱۳۹۱: ج ۵، ۱۱۶). بر پایه این عقیده، خودمختاری خواهی قومی کردها و اقوام دیگر، اقدامی ضد ارزش‌های دینی به‌شمار می‌آید. داریوش فروهر در مقابل خودمختاری کردستان، موضوع «خودگردانی» را مطرح کرد؛ خودگردانی عبارت بود از: «اداره مسائل درونی کردستان، بیان گویش، زبان، قومیت، و سنن آن‌ها، کسی بر آن عارض نباشد» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۴: ۴۰). هیئت حسن‌نیت، این طرح را تهیه کرد و به تصویب امام خمینی رسید و ایشان در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۵۸ برای مردم کردستان پیامی فرستاد. در پی پخش پیام امام، مردم در شهرهای کردستان تظاهرات ده‌ها هزار نفری بر پا کرده و جشن گرفتند (صحیفه امام، ۱۳۶۱: ج ۱۰، ۱۹۷؛ کیهان، ۱۰۸۵۸)، اما هیئت نمایندگی خلق کرد، در اطلاعیه‌ای، مخالفت خود را با طرح اعلام کرد و آن را تأمین‌کننده حقوق خلق کرد، نمی‌دانست (کیهان، ۱۰۸۸۵). عبدالله حسن‌زاده، دبیرکل پیشین حزب دموکرات، در این باره می‌گوید: «... پیام ۲۶ آبان آقای [امام] خمینی هم تلاشی بود در جهت تشکیل یک آتش‌بس موقت تا آن‌ها بتوانند نیروهای خود را سازمان‌دهی کنند و از سردرگمی که به آن دچار شده بودند، خود را نجات دهند» (کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان ایران، آذر ۱۳۶۴).

در مجموع می‌توان گفت، هرچند مذاکرات کردستان استمرار داشت، اما تحت تأثیر رخدادهای آن زمان، دچار فراز و فرودهایی شد. مهم‌ترین عوامل شکست و ایجاد بن‌بست در مذاکرات را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد.

۱. بی‌اعتمادی طرفین به یکدیگر: در پی رفتارهای اعتمادساز دولت مرکزی، گروه مذاکره کردستان، اقدامات لازم را انجام نداده است؛
۲. فقدان رهبری یگانه و موردقبول عموم در کردستان: رهبران کرد که پیگیر خواسته‌های مردم کرد بودند، یا همدیگر را قبول نداشتند، یا تعامل سازنده‌ای با هم نداشتند. همچنین، در کردستان، یک رهبر یگانه و موردقبول همه وجود نداشت؛
۳. بی‌توجهی شاخه کردستان چریک‌های فدایی خلق به منافع مردم کردستان: این گروه، بیشتر از سیاست‌های مرکزی سازمان پیروی می‌کرد و درصدد براندازی جمهوری اسلامی بود و کمتر در راستای منافع مردم کردستان تلاش می‌کرد؛
۴. رویکرد دوگانه حکومت مرکزی و نفوذ و دخالت نیروهای انقلابی تندرو که مخالف

سیاست مذاکره دولت موقت بودند؛

۵. وضعیت آشفته سیاسی در مرکز: نخستین روز مذاکرات هیئت حسن نیت ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در حالی آغاز شد که دولت موقت به دلیل تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان، استعفا داد؛

۶. واقع بین نبودن رهبران کرد و اصرار آنها بر خودمختاری: امری که مورد قبول هیچ یک از جناح های سیاسی مرکز نبود؛

پس از شکست مذاکرات، طرفداران برخورد نظامی، دست بالا را گرفتند. صباغیان تأکید می کنند: «ما اجازه چنین کاری ندادیم، چون برخورد کلاسیک نظامی با مبارزه چریکی ممکن نبود» (کردستان همیشه قابل کشف، ۱۳۸۲: ۵۶). پس از بازگشت هیئت به تهران و ارائه گزارش به امام، ایشان نیز در یک اعلامیه هشت ماده ای، خواهان برخورد نظامی با احزاب کرد شدند^(۱۰). به این ترتیب، دولت مرکزی، تصمیم قطعی بر فرونشاندن جنبش کردها گرفت. در پیش گرفتن رویکرد نظامی، دامنه بحران را بسیار گسترده کرد و در نتیجه جنگ هایی که میان نیروهای نظامی و احزاب کرد درگرفت، «حدود ۳۰۰۰ سرباز دولتی و بالغ بر ۵۰۰۰ کرد، کشته شدند» (دی. استمپل، ۱۳۷۷: ۲۹۰) (البته به نظر می رسد که این آمار، اغراق آمیز و غیر واقعی باشد).

۱۰. عوامل تداوم بحران

۱۰-۱. موقعیت جغرافیایی و برون مرزی

موقعیت جغرافیایی در کنار وسعت خاک و وضعیت توپوگرافیک در بحران های قومی، نقش ایجاد، بازدارندگی، ترغیبی، و محدودکننده ایفا می کنند. به طور مشخص، برای قومیت ها، موقعیت مناسب جغرافیایی، امکان طرح درخواست های هویتی را فزون تر می کند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۱۱)؛ بنابراین، می توان گفت، بحران های قومی در مناطقی رخ می دهد که اقوام چالشگر، در برابر دولت مرکزی، دارای عمق راهبردی باشند و این خود به چند مسئله بستگی دارد: (۱) استقرار در حاشیه مرزها؛ (۲) وجود جمعیتی از هم تباران خونی و فرهنگی در آن سوی مرز؛ (۳) موقعیت مناسب توپوگرافیک (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۱۱). این موضوع در مورد کردها در ایران، عراق، ترکیه، و سوریه قابل اثبات است.

۱. موقعیت برون مرزی کردستان: این عامل، به استقرار پایگاه امنیتی دو حزب دموکرات و کومله در خاک عراق کمک کرد؛ زیرا اولاً، پایگاه های ثابت در کردستان عراق همان کارکرد و

مزایای پایگاه‌های ثابت در کردستان ایران را داشت؛ ثانیاً، نیروهای نظامی ایران نمی‌توانستند وارد خاک عراق شوند؛ و ثالثاً، کردستان عراق برای پیشمرگ‌های کرد ایران، محیط بیگانه‌ای نبود، چون مناطق کردنشین ایران و عراق، بخشی از یک منطقه جغرافیایی فرهنگی است. افزون‌براین، احزاب کرد می‌توانستند نیروهای خود را آموزش و سازمان دهند، ایستگاه رادیویی مستقر کنند، و اسلحه و مهمات و تدارکات دیگر دریافت کنند (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد شماره ۵۵۲۱۰۰۰۰۷۸؛ ۵۵۱۵۰۰۰۰۲۰؛ ۵۵۱۳۰۰۰۰۳۳). سردار رستگار پناه درباره وضعیت مناطق مرزی کردستان می‌گوید: «منطقه‌ای داشتیم که هم کوهستانی و هم جنگلی بود. طبیعی است که در تاریکی شب، نقاطی هست که شاید صد نفر، دوست نفر آدم هم بتوانند از بین دو پست دیدبانی که فاصله مثلاً ۱۰۰ متر دارند، رد شوند [و دیده نشوند]؛ به هر جهت، شرایط پیچیدگی مرزی ما در مناطق آذربایجان غربی و کردستان، شرایطی است که در دل شب، امکان تردد وجود دارد» (صادقی، ۱۳۸۹: ۴۲۱).

۲. جغرافیای مناسب برای انجام عملیات: «کردها و کوه‌ها از هم جدایی ناپذیرند» (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۱۰۴). روستاهای دورافتاده در کوه‌ها می‌تواند پایگاه مناسبی برای تأمین نیازهای چریک‌های کرد باشد و آرایش روستاها در کوهستان، محیط مناسبی برای تداوم عملیات چریکی فراهم می‌کند. در سال ۱۳۶۵، جمعیت استان کردستان ۱۰۵۸۴۱۵ نفر بود، که از این تعداد، ۶۵۹۴۰۲ در روستاها زندگی می‌کردند (کردستان در آینه آمار: ۱۳۶۵)؛ یعنی ۶۰ درصد جمعیت این استان، روستایی بودند. بیشتر روستاها در دل کوه‌های کردستان قرار دارند. کوهستانی بودن منطقه و آرایش جمعیتی روستاها، ویژگی مناسبی برای پیشمرگان کرد فراهم می‌کرد. برخی نویسندگان، مانند کلاوز ویتز و جان ام. کالینز، جنگ تدافعی در مناطق کوهستانی را مأمّن مناسبی برای نیروهای ضعیف یعنی کسانی که قادر نیستند یک تصمیم قطعی اتخاذ کنند می‌خوانند (کالینز، ۱۳۹۰: ۱۶۶)؛ بنابراین، «جغرافیا» و «جمعیت»، دو مؤلفه قدرت و ماندگاری گروه‌ها و احزاب در کردستان بودند؛ به همین سبب، دولت مرکزی تلاش کرد که مردم را از «گروه پارتیزان» جدا کند و درعین حال، بر جغرافیای پیچیده منطقه هم مسلط شود (صادقی، ۱۳۸۹: ۳۴۷-۳۴۶). در این راستا، افزون‌بر گسترش پایگاه‌های عملیاتی، «طرح دیگری دنبال شد به نام «طرح امنیت مردمی»؛ [به این ترتیب] که روستایی‌هایی که داوطلب بودند، آن روستا را سازماندهی می‌کردیم و اسلحه در اختیارشان می‌گذاشتیم (صادقی، ۱۳۸۹: ۲۶۸).

۲-۱۰. تاکتیک حمله چریکی دو حزب دموکرات و کومله

به طور کلی پیشمرگ‌های این دو حزب، از حمله مستقیم به ده‌ها هزار نیروی امنیتی جمهوری اسلامی در منطقه خودداری می‌کردند. با مطالعه نمونه‌های عملیاتی که دو گروه یادشده انجام می‌دادند، شیوه حمله چریکی قابل تشخیص است؛ نخست، کاشتن مین در راه‌های خاکی؛ دوم، کمین در بعد از ظهرها هنگام رفت و آمد افراد نظامی؛ سوم، حمله شبانه پیشمرگ‌ها به پایگاه‌های استقرار نیروهای نظامی؛ چهارم، حمله به تأسیسات دولتی در مناطق شهری (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد شماره ۵۵۲۱۰۰۰۰۸۱؛ ۵۵۲۵۰۰۰۱۰۰؛ ۵۵۲۵۰۰۰۰۹۷؛ ۵۵۲۳۰۰۰۱۶۵). دولت مرکزی در مقابل این وضعیت، سیاست امنیتی کردن کردستان از طریق گسترش پایگاه‌های عملیاتی را درپیش گرفت. سردار رستگار پناه، درباره تعداد پایگاه‌های نظامی برای مقابله با ضدانقلاب می‌گوید: «تعداد ۶۵۴ پایگاه سپاه، ۷۹ پایگاه ارتش، ۴۳۸ پایگاه نیروی انتظامی، یعنی چیزی حدود ۱۱۷۲ پایگاه عملیاتی در کردستان مستقر بود.... با این حال، دشمن با استفاده از پوشش منطقه، چه از نظر جمعیتی، چه از نظر جغرافیایی، خیلی راحت خودش را هم‌رنگ و استتار می‌کرد و اقداماتی انجام می‌داد (صادقی، ۱۳۸۹: ۳۸۰-۳۵۵).

نتیجه‌گیری

بحران کردستان، ریشه در عوامل داخلی (عقب‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی گذشته) و عوامل برون‌مرزی (دخالت بیگانگان) داشت که در چارچوب نظریه «بسج قومی» قابل بررسی است. بر این اساس، مسائلی چون سقوط پهلوی دوم، حضور فعال ناسیونالیست‌های کرد در فضای سیاسی کردستان، و همبستگی کردی، از دلایل شکل‌گیری جنبش قومی کردها بود و جغرافیای کردستان، همیاری روستانشینان، و مبارزه چریکی را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین عوامل تداوم بحران ذکر کرد. احزاب و گروه‌های سیاسی کرد، با طرح شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان»، همزیستی ناسیونالیسم قومی با سازوکار دموکراسی را امکان‌پذیر می‌دانستند؛ در حالی که دولت موقت با محوریت مهندس بازرگان با اعتقاد به ملت‌های سیاسی^۱، «گفتمان مدنی» را به دلیل اینکه معطوف به اراده با هم زیستن و تأمین‌کننده حقوق شهروندی تمام ایرانیان است. برگزید و در همین راستا، ضمن پرهیز

از خشونت به مذاکره و گفت‌وگو با کردها روی آورد.

در مقابل، بسیاری از رهبران و مسئولان انقلاب اسلامی، با تقویت ناسیونالیسم فرهنگی-مذهبی مبتنی بر امت اسلامی، معتقد بودند که در اسلام، یک امت واحد داریم و در این خط مکتبی، نژاد، زبان، و... مطرح نیست؛ بنابراین، مسئله قومیت را برابر تجزیه‌طلبی می‌دانستند؛ به این ترتیب، «بحران کردستان» را می‌توان تقابل سه نوع ناسیونالیسم (قومی، مدنی، فرهنگی) دانست، که هر یک از دیدگاه خود به مسئله می‌نگریستند. در پایان به منظور تبیین ابعاد جدیدتر موضوع موارد زیر پیشنهاد می‌شود.

۱. نقش و کارکرد کنترل مرز در حفظ امنیت داخلی؛
۲. تقویت ناسیونالیسم مدنی متکی بر شهروندمحوری؛
۳. تمرکززدایی و تقویت نهادهای دموکراتیک و کثرت‌گرا؛
۴. تقویت هویت ملی و میهنی در مناطق قومی؛
۵. تسلط بر جغرافیا و شناخت عوارض طبیعی.
۶. توازن توسعه اقدامات نظامی و امنیتی با فعالیت‌های توسعه‌ای و عمرانی.*

یادداشت‌ها

۱. بنگرید به آثاری چون: «قومیت و قوم‌گرایی در ایران»، اثر حمید احمدی؛ «سیاست کردها در خاورمیانه»، اثر نادر انتصار؛ «دموکراسی و هویت ایرانی»، اثر پیروز مجتهدزاده؛ «علل و عوامل ایجاد بن‌بست در مذاکرات کردستان»، اثر رضا صادقی؛ «فراز و فرود جنبش کردی»، اثر حمیدرضا جلالی‌پور، و....
۲. قاسم‌لو چهل سال مبارزه؟ حسن‌زاده عبدالله نیم سده تلاش؟؛ راپه رینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ از جلیل جلیل؛ همگونی‌ها و ناهمگونی‌های ناسیونالیسم ویژه قومی از کاوه دستوره..
۳. بنگرید به آثاری چون، جنبش ملی کرد از کریس کوچرا؛ تاریخ معاصر کرد از دیوید مک داوول؛ کرد از مینورسکی؛ جامعه‌شناسی مردم کرد از ون برویین سن؛ قیام شیخ سعید پیران از رابرت اولسن، کرد و کردستان از درک کینان و..
۴. انجمن ملی خوی‌بون (خودی بودن) به رهبری احسان نوری‌پاشا در سال ۱۹۲۷، شورش در سیم‌تونجلی در سال ۱۹۳۷، شرکت نکردن کردهای عراق در انتخابات ملک‌فیصل، شورش بارزان در سال ۱۹۲۷، و... نمونه‌هایی از حرکت‌های ناسیونالیستی کردهای ترکیه و عراق به‌شمار می‌آیند. بنگرید به کتاب: «قیام شیخ سعید پیران»، اثر رابرت اولسن، و «کرد و کردستان»، اثر واسیلی نیکیتین.
۵. عربی‌سازی مناطق کردنشین عراق و انفال ساکنان آن توسط صدام و حمله داعش به کردهای ایزدی نمونه‌هایی از این نوع به‌شمار می‌آیند.
۶. اعضای هیئت، متشکل از آقایان، محمد مکرری، اسماعیل اردلان، و ابراهیم یونسی بودند.
۷. اعضای هیئت، متشکل از آقایان، حاج سیدجوادی، آیت‌الله بهشتی، هاشمی رفسنجانی، و بنی‌صدر بودند.
۸. حزب دموکرات، همه‌پرسی را به‌دلیل دوگزینه‌ای بودن آن تحریم کرد. بنگرید به: «تحولات قومی در ایران»، اثر مجتبی مقصودی.
۹. در دولت موقت، کسانی مانند عباس امیرانتظام، سخنگوی دولت، صادق طباطبایی، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی در رویارویی با مسئله کردستان اعتقاد داشتند که اول می‌بایست گروه‌های معارض کرد را خلع سلاح و امنیت برقرار کرد و سپس، به سازندگی، عمران، و آبادانی پرداخت. به‌نظر آن‌ها، «بدون ایجاد امنیت در کردستان، هیچ کاری نمی‌شود کرد» بنگرید به: دوماهنامه چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۷: شماره ۵۳.
۱۰. برای دیدن پیام امام خمینی در روز ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ در مورد غیرقانونی اعلام کردن حزب دموکرات کردستان ایران، بنگرید به: صحیفه امام، جلد نهم، ۱۳۷۹: ۳۱۱؛ روزنامه کیهان: شماره ۱۵۹۳۴، ۱۳۵۸/۵/۲۷.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۹۱)، قومیت و قومیت‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی.
- استمپل، جان‌دی (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۹۱)، ناسیونالیسم و مدرنیسم: بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر ثالث.
- امیدی، علی (۱۳۸۶)، «نظریه بسیج سیاسی قومیت و راهکارهای مهار و پیشگیری مناقشات قومی»، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه اصفهان، سال نوزدهم، شماره ۴ (۹۴-۵۹).
- انتصار، نادر (۱۳۹۰)، سیاست‌کردها در خاورمیانه، ترجمه عرفان قانع‌فرد، تهران: نشر علم.
- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک (۱۳۸۰)، تدوین مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، جلد ۹.
- _____ (۱۳۸۳)، تدوین مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، جلد ۱۴.
- _____ (۱۳۸۵)، تدوین مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، جلد ۲۲.
- اولسن، رابرت (۱۳۷۷)، قیام شیخ سعید پیران (کردستان ۱۹۲۵م)، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا)، انقلاب ایران در دو حرکت، بی‌جا.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)، سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- برزویی، مجتبی (۱۳۷۸)، اوضاع سیاسی کردستان (۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵)، تهران: نشر فکر نو.
- بشیکچی، اسماعیل (۱۳۸۷)، مسئله کردستان در عراق و ترکیه، ترجمه محمدرئوف مرادی، تهران: حمیدا.
- بلوریان، غنی (۱۳۷۹)، ناله کوک (خاطرات غنی بلوریان از رهبران حزب دموکرات کردستان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
- پایگاه خبرگزاری عصر ایران (۱ تیر ۱۳۹۱)، گفتگوی عصر ایران با صادق زیباکلام، کد خبر ۲۱۹۸۸۷.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۵) فرازوفرود جنبش کردی، تهران: انتشارات لوح فکر.
- جه‌لیل جاسم، جه‌لیل (۱۹۸۷)، راپه رینی کورده کان سالی ۱۸۸۰، ورگیر له رووسی یه وه کاووس قه‌فتان، به غدا: چاپخانه‌الزمان.
- خبرنامه سازمان چریک‌های فدایی خلق، شاخه کردستان، شماره ۲، ۵۸/۷/۲۷.
- خبرنامه کومه‌له: ۵۸/۸/۲۰/ شماره ۷.

دستوره، کاوه (۱۳۸۲)، همگونی‌ها و ناهمگونی‌های ناسیونالیسم ویژه قومی کرد، بی‌جا.

رحمان‌زاده هروی، محمد (۱۳۹۳)، نژاد، قوم و ملت در ایران، تهران: کتاب‌آمه.

روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۵۸۷۳، ۱۵۷۸۷، ۱۵۷۹۲، ۱۵۷۸۹، ۱۵۷۹۱، ۱۵۷۹۲، ۱۵۷۹۳، ۱۵۷۹۷، ۱۵۷۹۵، ۱۵۸۱۱، ۱۵۸۱۲، ۱۵۷۹۶.

روزنامه کیهان، شماره‌های ۱۰۶۶۷، ۱۰۶۶۸، ۱۰۶۸۸، ۱۰۷۵۷، ۱۰۸۳۸، ۱۰۸۴۱، ۱۰۸۵۸، ۱۰۸۵۳، ۱۰۸۶۳، ۱۰۸۷۱، ۱۰۹۰۴، ۱۰۹۰۶.

سه عیدی، به‌همه‌ن (۲۰۱۰)، ۵ سال له‌گه ل‌عه بدولای موهته دی، له بلاو کراوه کانی کومه له‌ی شورشگیری زه‌حمه تکیشانی کوردستانی ئیران.

سیک، گری (۱۳۸۴)، همه‌چیز فرومی‌ریزد، ترجمه علی‌بختیاری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

شیخ‌عطار، علیرضا (۱۳۸۲)، کردها؛ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل.

شیرعلی‌نیا، جعفر (۱۳۸۹)، بحران بالا می‌گیرد؛ روایت ناآرامی‌های مناطق کردنشین، تهران: فاتحان.

صادقی، رضا (۱۳۸۹)، «تاریخ شفاهی قرارگاه حمزه سیدالشهداء»، مصاحبه با سردار سرتیپ پاسدار حسن رستگارپناه.

_____ (۱۳۹۱)، «علل و عوامل ایجاد بن‌بست در مذاکرات کردستان»، فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس، سال یازدهم، شماره چهل‌ودوم (۸۲-۶۱).

صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۸)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

صحیفه امام (۱۳۶۱)، جلد ۱۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

_____ (۱۳۷۹)، جلد ۹، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

علی‌بابایی، داود (۱۳۸۲)، بیست‌وپنج سال در ایران چه گذشت، تهران: امید فردا.

علی‌مردانی، نرگس (۱۳۹۱)، مصطفی چمران، مردی برای تمام فصول، تهران: چاپ وزراء.

فرجی، فایق (۱۳۸۳)، بررسی واقعه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ مریوان و معرفی شهدای گرانقدر آن واقعه، سنندج: اداره کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی کردستان.

فرهمنده، جلال (۱۳۸۴)، در آستانه انقلاب اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

قاسملو، عبدالرحمان (۱۳۶۴)، چهل سال خه‌بات له پیناوی نازادی (چهل سال مبارزه برای آزادی، انتشارات حزب دموکرات کردستان).

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.

کالینز، جان ام (۱۳۹۰)، جغرافیای نظامی، ترجمه محمدرضا آهنی و بهرام محسنی، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).

کردستان در آینه آمار (۱۳۶۵)، تهران: مرکز آمار.

کردستان، امپریالیسم و گروه‌های وابسته (۱۳۵۹)، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، بی‌جا، انتشارات سپاه پاسداران.

کردستان، امپریالیسم و گروه‌های وابسته (بی‌تا)، تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، چاپ سوم.

کوچرا، کریس (۱۳۷۳)، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.

کینان، درک (۱۳۷۲)، کرد و کردستان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر نگاه.

- گ.ب. آکوپف (هاکوپیان)، م.ا. حصارف (۱۳۸۵)، کردان گوران و مسئله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)، تهران: زوار.
- مالشویچ، سینیشا (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی قومیت، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: آمه.
- مدارک کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان ایران (آذر ۱۳۶۴)، کمیته ناوه ندی حیزبی دیموکراتی کوردستانی ئیران، بی‌جا.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، طبقه‌بندی حفاظتی (خیلی محرمانه)، سند شماره ۰۱۷۰۷۰۵۹، شماره گزارش ۱۲/۱۱۹۷۶.
- _____، سند شماره ۰۱۷۰۷۰۶۰، شماره گزارش ۱۲/۱۱۹۷۶.
- _____، سند شماره ۰۱۷۰۷۰۶۱، شماره گزارش ۱۲/۱۱۹۷۶.
- _____، سند شماره ۵۵۲۱۰۰۰۰۷۸، شماره گزارش ۵-۷۴۰۷.
- _____، سند شماره ۵۵۱۳۰۰۰۰۳۳، شماره گزارش ۱-۲۱-۲۵۱۰.
- _____، شماره گزارش ۸۴-۳۰۸-۵۳۶، شماره سند ۵۵۲۱۰۰۰۰۸۱.
- _____، شماره گزارش ۲۹۷-۸۰۰۰-۵۳۶، شماره سند ۵۵۲۱۰۰۰۰۸۰.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، طبقه‌بندی حفاظتی (محرمانه)، سند شماره ۵۵۱۵۰۰۰۰۲۰، شماره گزارش ۵۳۶-۸-۲۸۴۱.
- _____، سند شماره ۵۵۲۳۰۰۰۱۶۵، شماره گزارش ۲۴-۱۵-۲۵۱۰.
- _____، سند شماره ۵۵۲۵۰۰۰۰۹۷، شماره گزارش ۸۵-۱-۵۲۴/ن.
- _____، سند شماره ۵۵۲۵۰۰۰۱۰۰، شماره گزارش ۸۸-۱-۵۲۴/ن.
- _____، شماره ۲۹-۱-۵۲۴/س شماره سند ۵۵۲۳۰۰۰۱۰۰.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۷۸)، «نظریه توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۰ و ۱۴۹، (۷۳-۷۰).
- _____ (۱۳۷۹)، «فرهنگ، ارتباطات، و تحولات قومی (بررسی نظری)»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۶ (۱۹۶-۱۷۱).
- _____ (۱۳۸۰)، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات راهبردی.
- مک داوول، دیوید (۱۳۸۳)، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱)، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- نشریه سیاسی راهبردی چشم‌انداز ایران (۱۳۸۲)، ویژه‌نامه کردستان همیشه قابل کشف.
- _____ (۱۳۸۴)، ویژه‌نامه کردستان همیشه قابل کشف، شماره ۳۴.
- _____ (۱۳۸۷)، ویژه‌نامه کردستان همیشه قابل کشف، شماره ۵۳.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران: انتشارات گستره.
- نوروزی فوسنگی، احمد (۱۳۸۳)، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: نشر زهد.
- نیکیتین، واسیلی (۱۳۶۶)، کرد و کردستان؛ بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی، ترجمه محمد قاضی، تهران: نشر نیلوفر.
- وان برویین سن، مارتین (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخو دولت)، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.




A model for explaining the intergenerational voting behavior of Iranians; Case Study: Isfahan City

* Nejat Mohammadifar¹, Davood Najafi²

1. Assistant Professor of Political Science, Ardakan University

2. PhD in Political Science and Researcher of Intellectual Movement of Development

DOI: [10.22034/ipsa.2021.435](https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.435)

 [20.1001.1.1735790.1400.16.3.2.9](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1400.16.3.2.9)

ABSTRACT

Received: 16/05/2021

Revised: 01/08/2021

Accepted: 16/08/2021

The main purpose of this study is to provide a model for explaining the intergenerational voting behavior of Iranians with emphasis on Iran's thirteenth presidential election, which was conducted by survey method and using a questionnaire. The statistical population of this study includes all 15 years and older citizens in Isfahan, which according to the 2016 census was equal to 2243249 people. The sample size was obtained using the Lin table of 384 people who were selected by stratified random sampling method. Statistical analyzes were performed using SPSS and AMOS software. Findings show that there is a significant relationship between the variables of political Hobbyism, political conscientiousness, Political interest and sense of social belonging with respondents' voting behavior among the first generation. There is a significant relationship between the variables of political Hobbyism, political conscientiousness, Political interest, sense of social belonging and pursuit of interests with the voting behavior of the respondents among the second generation and for the third generation between all independent variables (political Hobbyism, political conscientiousness, Political interest, Social Approval and pursuit of interests). There is a significant relationship between social belonging, tendency to make changes, social approval and the pursuit of interests) with the dependent variable. The overall results of the study show that the pattern of Iranian voting behavior is dynamic and not static in nature; More precisely, this model has always been fluid and transformed during the four decades that have passed since the establishment of the Islamic Republic, and over time it has been constantly moving from traditional to modern concepts, so that a new phenomenon called political Hobbyism has emerged. This phenomenon has become one of the modern concepts in Iranian society and politics.

Key words:

Voting Behavior,
Hobbyism,
Conscientiousness,
Sense of Social
Belonging, Social
approval

* Corresponding Author:

Nejat Mohammadifar, PhD

E-mail: n.mohammadifar@ardakan.ac.ir

الگوی برای تبیین رفتار رأی‌دهی بین نسلی ایرانیان؛ مطالعه موردی شهر اصفهان

* نجات محمدی فر^۱، داود نجفی^۲

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه اردکان، اردکان، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر پویش فکری توسعه، اصفهان، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/BE88F776CF2B0631/9%

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، ارائه الگویی برای تبیین رفتار رأی‌دهی بین نسلی ایرانیان با تمرکز بر سیزدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ایران است که به روش پیمایشی و با استفاده از ابزار پرسش‌نامه انجام شده است. جامعه آماری این پژوهش، دربردارنده کل شهروندان ۱۵ سال به بالای شهر اصفهان است که بر پایه سرشماری سال ۱۳۹۵ برابر با ۲۲۴۳۲۴۹ نفر بوده است. حجم نمونه با استفاده از جدول لین، ۳۸۴ نفر به دست آمد که به روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای انتخاب شدند. تحلیل‌های آماری، با استفاده از نرم‌افزار SPSS و AMOS انجام شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی سیاسی، و احساس تعلق اجتماعی، با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان در بین نسل نخست، رابطه معناداری وجود دارد. بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی به سیاست، احساس تعلق اجتماعی، و جست‌وجوی منافع، با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان در بین نسل دوم، رابطه معناداری وجود دارد و برای نسل سوم، بین همه متغیرهای مستقل (تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی سیاسی، احساس تعلق اجتماعی، تمایل به ایجاد تغییرات، تأیید اجتماعی، و جست‌وجوی منافع) با متغیر وابسته، رابطه معناداری وجود دارد. نتایج کلی پژوهش نشان می‌دهد، الگوی رفتار رأی‌دهی ایرانیان، ماهیتی پویا و نه ایستا دارد؛ به بیان روشن‌تر، این الگو در طول چهار دهه‌ای که از عمر نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد، همواره دچار سیالیت و دگرگونی شده و در گذر زمان، پیوسته از مفاهیم سنتی به سوی مفاهیم مدرن در حال حرکت بوده است؛ به گونه‌ای که سبب ظهور پدیده جدیدی به نام تفنن‌گرایی سیاسی، به‌عنوان یکی از مفاهیم غالب در جامعه و سیاست ایران شده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۵/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

رفتار رأی‌دهی،
تفنن‌گرایی،
وظیفه‌گرایی، احساس
تعلق اجتماعی، تأیید
اجتماعی

* نویسنده مسئول:

نجات محمدی فر

پست الکترونیک: n.mohammadifar@ardakan.ac.ir

مقدمه

دانشمندان مختلف، معمای چرایی رأی دادن افراد برای دهه‌ها و به مدت طولانی را بررسی کرده‌اند، اما از بعضی جنبه‌ها، هنوز حل نشده باقی مانده است. در واقع، فقدان پاسخی برای این پرسش که «چرا افراد، رأی می‌دهند»، مسئله نیست، بلکه فقدان معیارهایی برای اهمیت نسبی این توضیح‌ها مهم است^۱ (بالی^۱ و همکاران، ۲۰۲۰: ۲). به همین دلیل، تلاش برای درک انگیزه شهروندان برای رأی دادن، سبب انجام پژوهش‌های نظری و تجربی زیادی شده است که این پژوهش‌ها سرانجام، موجب پیدایش گرایش جدیدی در علوم سیاسی، به نام «رفتار انتخاباتی» شدند.

رفتار رأی‌دهی، به عنوان یک کنش سیاسی، به شرکت یا عدم شرکت شهروندان در انتخاباتی مربوط می‌شود که برای برگزیدن اعضای دولت‌های محلی، منطقه‌ای، یا ملی آن‌ها انجام می‌شود. این رفتار یا سبب حمایت از نامزدهای سیاسی و احزاب یا پرهیز از فرایند رأی‌دهی می‌شود (رول^۲، ۲۰۱۴: ۶۹۸۵). رفتار رأی‌دهی به این معناست که آیا شهروندان دارای شرایط، رأی می‌دهند و انگیزه آن‌ها برای رأی دادن چیست؟ به بیان روشن‌تر، بحث محوری در بررسی رفتار رأی‌دهی، این است که چگونه و چرا افراد، یک تصمیم خاص انتخاباتی را اتخاذ می‌کنند (هون^۳، ۲۰۱۱: ۸۱). مطالعه رفتار رأی‌دهی، پژوهشگران را قادر می‌کند که درباره نوع چارچوب سیاسی و ماهیت تغییر فکر کنند (سید^۴ و همکاران، ۲۰۲۱: ۱۴)؛ بنابراین، رفتار رأی‌دهی افراد، از مهم‌ترین وجوهی است که نوع جامعه سیاسی را مشخص می‌کند و چگونگی ساختار کلی آن را تبیین می‌کند (عیوضی، ۱۳۸۲: ۳۵). دو مسئله اصلی در مطالعه رفتار رأی‌دهی اهمیت زیادی دارد: نخست، مسئله توضیح نتیجه انتخابات با شناسایی منابع رفتار رأی‌دهی فردی؛ و دوم، تأکید بر تغییر در الگوهای رأی‌دهی در طول زمان و در بین نسل‌های گوناگون، که مسیر حرکت نظام سیاسی در آینده را تعیین می‌کند (پریسی و اسکاو^۵، ۲۰۰۴: ۳). به بیان روشن‌تر، تجزیه و تحلیل الگوی رفتار رأی‌دهی، بر عوامل تعیین‌کننده چرایی رأی دادن افراد و نحوه تصمیم‌گیری آن‌ها در طول زمان و در بین نسل‌ها متمرکز

1. Bali
2. Rule
3. Hoene
4. Said
5. Prysby & Scavo

است؛ زیرا انتخابات در میان چرخه‌های اقتصادی، گذارهای جمعیتی، و تغییرات اجتماعی رخ می‌دهد که معنی و معیارهای رقابت را شکل می‌دهند (بروکس^۱، ۲۰۱۴: ۵۸۷)؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که بحران‌های اقتصادی یا نظامی بروز می‌کند، شهروندان، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد کارگزاران و مقامات سیاسی در مقایسه با دوره‌های پیش از بحران پیدا می‌کنند.

عنصر بین‌نسلی در رفتار رأی‌دهی به درک ما از روند جامعه‌پذیری سیاسی و فهمیدن اینکه چرا برخی از افراد به شهروندان فعال تبدیل می‌شوند، در حالی که دیگران چنین نیستند، کمک می‌کند. دانشمندان علوم اجتماعی، تمایل دارند که در پژوهش‌های مربوط به رفتار رأی‌دهندگان (به‌جای مواردی که در اوایل نوجوانی و جوانی تأثیرگذار هستند) بیشتر بر تجربه‌های بزرگسالان تمرکز کنند (داوسون و پریویت^۲، ۱۹۶۸؛ لنگتون^۳، ۱۹۶۹؛ نیمی و هپبورن^۴، ۱۹۹۵؛ ساپیرو^۵، ۲۰۰۴؛ میلر و ساندرز^۶، ۲۰۱۶). این وضعیت نشان می‌دهد که تمایل به رأی دادن، یک ویژگی وراثتی نیست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شود، بلکه می‌تواند تحت تأثیر انگیزه‌ها و عوامل گوناگون در زمان‌های مختلف قرار گیرد.

تجزیه و تحلیل بین‌نسلی تغییرات اجتماعی و سیاسی در دهه‌های اخیر، توجه علمی بسیاری را به خود جلب کرده است. چنین توجهی بر این فرض استوار است که هر گروه سنی، از دغدغه‌ها، خواسته‌ها، و ارزش‌های اجتماعی متفاوتی برخوردار است؛ بنابراین، سهم متفاوتی در تغییر نظم جامعه دارد. اعضای هر نسل به دلیل موقعیت متمایزشان در یک پیوستار تاریخی، مستعد دارا بودن یک نوع ویژگی خاص فکری، تجربه، و نوع مشخصی از کنش سیاسی مربوط به تاریخ هستند (مانهایم، ۱۹۷۰: ۳۹۱)؛ بنابراین، سهم متغیر گروه‌های سنی در حال ظهور، «نسل» را به عامل مهمی در شکل‌گیری ارزش‌ها، باورها، ایستارها، و رفتارهای سیاسی خاصی تبدیل کرده (مانهایم، ۱۹۷۰؛ رایدر^۷، ۱۹۶۵) و باعث شده است که هر گروه نسلی، نسبت به نسل‌های دیگر، فرهنگ سیاسی متفاوتی داشته باشد.

1. Brooks
2. Dawson & Prewitt
3. Langton
4. Niemi & Hepburn
5. Sapiro
6. Miller & Saunders
7. Ryder

عوامل تعیین‌کننده بسیاری مانند سن، جنسیت، طبقه، مذهب، حرفه، هویت قومی، نبردهای انتخاباتی، و اعتبار رهبران حزبی، بر تصمیم‌های دموکراتیک رأی‌دهندگان تأثیر می‌گذارند. این عناصر، رفتار انتخاباتی رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دهند و مشخص می‌کنند که آن‌ها باید به چه کسی و در چه جهتی رأی بدهند. این روند تصمیم‌گیری انتخاباتی، با عنوان «رفتار رأی‌دهی» شناخته می‌شود (الکاک^۱، ۱۹۷۶: ۲۱۸)؛ بنابراین، عوامل بسیاری بر رفتار رأی‌دهی تأثیرگذار هستند، اما پژوهش حاضر، در پی این است که بر پایه دو مسئله اصلی در حوزه رفتار رأی‌دهی (که در بالا به آن‌ها اشاره شد)، نخست، نتیجه انتخابات سیزدهمین دوره ریاست‌جمهوری در ایران را با درک چگونگی و انگیزه تصمیم‌گیری رأی‌دهندگان تبیین کند؛ دوم اینکه بر پویایی‌های رفتار انتخاباتی بین‌نسلی در ایران تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه رفتار رأی‌دهی در جمهوری اسلامی ایران در میان نسل‌های گوناگون تغییر کرده است؛ سوم اینکه متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار رأی‌دهی مشارکت‌کنندگان در بین سه نسل را بررسی می‌کند؛ و سرانجام، الگویی برای تبیین رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان ارائه می‌دهد. بر این اساس، از میان عوامل گوناگونی که بر رفتار رأی‌دهی تأثیرگذار هستند، پژوهش حاضر بر انگیزه‌هایی همچون تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی سیاسی، تلاش برای ایجاد تغییر، وابستگی اجتماعی، تأیید اجتماعی، و سرانجام، جست‌وجوی منافع، متمرکز است تا در نهایت، بر پایه این انگیزه‌ها، الگویی برای رفتار رأی‌دهی ایرانیان با تأکید بر شهر اصفهان ارائه دهد.

ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر از چندین نکته ناشی می‌شود: نخست اینکه، اگرچه تحلیل رفتار رأی‌دهی در محافل علمی و دانشگاهی جهان، پیشینه‌ای ۵۰ ساله دارد، اما در ایران، حوزه پژوهشی نسبتاً جدیدی است و چندان رشد نکرده است؛ بنابراین، ضرورت انجام چنین پژوهش‌هایی در این باره محسوس است. نکته دوم، ناشی از ماهیت پدیده مورد بررسی است؛ به بیان روشن‌تر، رفتار رأی‌دهی در مقایسه با پدیده‌های دیگری همچون «انقلاب»، به گونه‌ای دقیق، تجزیه و تحلیل نشده است. این در حالی است که در مقایسه با پدیده انقلاب که به ندرت اتفاق می‌افتد، هر سال انتخابات گوناگون و پرشماری در نقاط مختلف جهان برگزار می‌شود، اما پژوهش‌های اندکی درباره انگیزه رأی‌دهندگان انجام می‌شود و این خلأ پژوهشی، در مورد ایران، چشمگیرتر و محسوس‌تر است. سومین و مهم‌ترین نکته اینکه، مسئله پویایی رفتار رأی‌دهی در بین

نسل‌ها، تقریباً در تمام پژوهش‌های انجام‌شده درباره رفتار رأی‌دهی در ایران، نادیده انگاشته شده و برای نخستین بار در پژوهش حاضر بررسی شده است که گویای جنبه نوآورانه این پژوهش است.

- تفنن‌گرایی سیاسی با رفتار رأی‌دهی مردم رابطه معناداری دارد؛
- وظیفه‌گرایی سیاسی با رفتار رأی‌دهی مردم، رابطه معناداری دارد؛
- علاقه‌مندی سیاسی با رفتار رأی‌دهی مردم، رابطه معناداری دارد؛
- تأیید اجتماعی با رفتار رأی‌دهی مردم، رابطه معناداری دارد؛
- احساس تعلق اجتماعی با رفتار رأی‌دهی مردم، رابطه معناداری دارد؛
- تمایل به ایجاد تغییر با رفتار رأی‌دهی مردم رابطه معناداری دارد؛
- جست‌وجوی منافع با رفتار رأی‌دهی مردم، رابطه معناداری دارد.

۱. پیشینه پژوهش

حیدری‌فر و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «جغرافیای انتخابات و نقش عوامل انگیزشی و منابع اجتماعی در مشارکت سیاسی شهروندان» نشان داده‌اند که مهم‌ترین انگیزه‌های پاسخ‌گویان برای شرکت در انتخابات، به ترتیب، مخالفت با جناح یا نامزد رقیب، بهبود وضعیت اقتصادی مردم، ادای دین به شهدا و خانواده آن‌ها، و احساس مسئولیت در مورد کشور بوده‌اند. از میان منابع اجتماعی موردبررسی، بین شغل و رأی دادن افراد، شغل و انگیزه، تحصیلات و علاقه‌مندی سیاسی، و میزان اعتماد سیاسی افراد، رابطه معناداری وجود داشته است.

قیطاسی (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی رفتار انتخاباتی با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم (مطالعه موردی شهر الشتر)» نشان داده است که متغیرهای احزاب و جناح‌بندی‌های سیاسی، انگیزه‌های شخصی، پایگاه قومی و اجتماعی، و عقاید مذهبی، به ترتیب بیشترین تأثیر را بر انتخابات داشته‌اند.

فرهمند و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «بررسی مشارکت سیاسی جوانان شهر یزد و عوامل مؤثر بر آن» به این نتایج دست یافته‌اند که بین متغیرهای فرهنگ مشارکتی خانواده، فرهنگ سیاسی، و انگیزه سیاسی، با میزان مشارکت سیاسی، رابطه معناداری وجود دارد. نتایج به‌دست‌آمده از رگرسیون چندگانه نشان داده است که انگیزه سیاسی، بیشترین نقش را در تبیین مشارکت سیاسی جوانان ایفا می‌کند.

مسعودنیا و همکاران (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان «بررسی عوامل اجتماعی —

روان‌شناختی مؤثر بر مشارکت سیاسی استادان دانشگاه مورد مطالعه: دانشگاه اصفهان» نشان داده‌اند که بین متغیرهای رسانه‌های جمعی، آگاهی سیاسی، محیط سیاسی، اثرگذاری سیاسی، انگیزه‌های سیاسی، میزان محرومیت نسبی، و احساس بی‌قدرتی سیاسی با مشارکت سیاسی، رابطه‌ی معناداری وجود دارد.

لوی^۱ (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان «آزمون فرضیه‌ی رأی‌دهندگان با منافع شخصی؛ شواهدی از پیروزی مکرون در فرانسه»، میزان تأثیرگذاری منافع شخصی رأی‌دهندگان را بر پیروزی امانوئل مکرون در فرانسه بررسی کرده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که وعده‌ی لغو مالیات مسکن در سطح گسترده، در موفقیت انتخاباتی امانوئل مکرون در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ فرانسه، نقش چشمگیری داشته است. لوی نشان داده است که چگونه هم‌زمانی طرح این وعده‌ی انتخاباتی از سوی مکرون با افزایش قابل‌توجهی در جست‌وجوی اطلاعات رأی‌دهندگان، شانس پیروزی وی را در نظرسنجی‌ها افزایش می‌دهد. نتایج این پژوهش، بیانگر اهمیت منافع شخصی در رفتار انتخاباتی است.

بالی و همکاران (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان «انگیزه مردم برای رأی دادن چیست؟ نقش خودخواهی، وظیفه، و انگیزه‌های اجتماعی هنگام رأی دادن»، اهمیت نسبی و قدرت تبیینی پنج انگیزه‌ی روان‌شناختی بنیادین برای رأی‌گیری را ارزیابی کرده‌اند. آن‌ها با استفاده از داده‌های نظرسنجی ایالات متحده، گزارش‌های خود را درباره‌ی انگیزه‌های منفعت شخصی، وظیفه‌گرایی، نوع‌دوستی، تعلق اجتماعی، و تأیید اجتماعی در رابطه با مشارکت تجزیه‌وتحلیل کرده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که نوع‌دوستی و وظیفه‌گرایی، مهم‌ترین انگیزه‌های گزارش‌شده (بیش از ۶۰ درصد) برای مشارکت در انتخابات بوده‌اند، درحالی‌که انگیزه‌های خودخواهانه، تنها حدود ۱۵ درصد بوده است؛ بنابراین، رفتار مشارکتی افراد به انگیزه‌های وظیفه، نوع‌دوستی، و تعلق اجتماعی، پاسخ مثبت می‌دهد، اما در برابر انگیزه‌ی خودخواهی کاهش می‌یابد. سرانجام، آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که رأی دادن، فعالیتی است که بیشتر بر پایه‌ی دغدغه‌ها و ارزش‌های اجتماعی فرد شکل می‌گیرد.

وانگ^۲ (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «نسل‌ها، نگرش‌های سیاسی، و رفتار رأی‌دهی در تایوان و هنگ‌کنگ» نشان داده‌اند که جامعه با اضافه شدن اعضای جدید، تغییر می‌کند.

1. Levy
2. Wong

نسل‌های گوناگون، دارای تجربه‌های تاریخی متفاوتی هستند که ممکن است موضع سیاسی آن‌ها را در طیف گسترده‌ای از نگرش‌ها و رفتارها شکل دهد. از دیدگاه او، در تایوان و هنگ‌کنگ، بین پیر و جوان، تفاوت‌های رفتاری و نگرشی وجود دارد. میزان مشارکت رأی‌دهندگان در تایوان و به‌ویژه در بین نسل جوان، کاهش یافته است. جوانان تایوان و هنگ‌کنگ، هویت محلی نیرومندی دارند که آن‌ها را از چینی‌ها متمایز می‌کند. هرچه هویت قوی‌تر باشد، فعالیت سیاسی آن‌ها نیز بیشتر است.

هرش (۲۰۱۷) در مقاله‌ای با عنوان «تفنن‌گرایی سیاسی: نظریه‌ای برای رفتار جمعی» استدلال می‌کند که برای بسیاری از شهروندان، مشارکت در سیاست، ناشی از وظیفه مدنی یا منافع شخصی نیست، بلکه به دلیل تفنن‌گرایی (سرگرمی) است و هدف آن‌ها از این نوع مشارکت، رضایت‌مندی شخصی است. نتایج پژوهش وی حاکی از این است که گسترش تفنن‌گرایی سیاسی، به شرایط تاریخی مربوط به ماهیت اوقات فراغت، باز بودن فرایند سیاسی برای مشارکت گسترده، و سطح تهدید بستگی دارد. وی نشان داده است که چگونه سیاست سرگرمی می‌تواند به توضیح ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان، گونه‌های مشارکت، میزان مشارکت، و ماهیت حزب‌گرایی کمک کند. هرش بر این نظر است که تفنن‌گرایی سیاسی، مشکلات جدی‌ای را برای عملکرد دموکراسی ایجاد می‌کند؛ برای نمونه، مشارکت‌کنندگان، رفتارهای با ریسک بالا را با رفتارهای با ریسک کم، اشتباه می‌گیرند و با مشارکت بیش‌ازحد، بر جنبه‌های خوشایند سیاست و رقابت‌های حزبی غیرضروری متمرکز می‌شوند. نتایج پژوهش یادشده، حاکی از این است که افزون‌بر تفنن‌گرایی سیاسی، دو عامل اصلی دیگر نیز بر رفتار انتخاباتی، بسیار تأثیرگذار هستند؛ نخست، تلاش برای ایجاد تغییر و دوم، علاقه به سیاست؛ که اولی، از سوی مشارکت‌کنندگان فعال و دومی، توسط مشارکت‌کنندگان منفعل انجام می‌شود.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. نظریه ایتان هرش

در الگوی نظری هرش، چهار عامل به‌عنوان عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی شهروندان بررسی شده‌اند که عبارتند از: تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، تمایل به ایجاد تغییرات، و

علاقه‌مندی سیاسی (هرش^۱، ۲۰۲۰: ۵۰؛ ۲۰۱۷: ۱۴-۳). هرش بر این نظر است که اگرچه الگوی نظری‌اش برای ایالات متحده طراحی شده است، احتمالاً در مورد کشورهای دموکراتیک دیگر نیز قابل استفاده است (هرش، ۲۰۱۷: ۲). وی بر این نظر است که مشارکت سیاسی، برای بسیاری از آمریکایی‌ها نه تنها ناشی از انجام وظیفه نیست، بلکه بیشتر شبیه یک سرگرمی است. انگیزه تفنن‌گرایی می‌تواند طیف گسترده‌ای از رفتارهای سیاسی و همچنین، مشارکت‌ها را به وجود آورد. این انگیزه نه تنها انگیزه رأی دادن است، بلکه انگیزه حزب‌گرایی و عضویت در احزاب نیز هست. همچنین، تفنن‌گرایی، انگیزه کمک مالی به نامزدهای انتخاباتی، مشارکت در اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی، و حتی فراتر از آن انگیزه مصرف رسانه‌ای و همکاری گروهی است (هرش، ۲۰۱۷: ۳).

الگوی نظری هرش درباره تفنن‌گرایی سیاسی، دارای چهار ویژگی اصلی است: نخست اینکه اگرچه هدف اصلی تفنن‌گرایی، رضایت‌مندی است، اما این به آن معنا نیست که فرد مشارکت‌کننده، انگیزه دیگری در ذهن ندارد. انگیزه اصلی علاقه‌مندان به سیاست، رضایت خاطر است، اما مشارکت‌کنندگان ممکن است این انگیزه را از نگاه به منافع شخصی، حزب‌گرایی، یا میهن‌پرستی به دست آورند. با این حال، وظیفه‌گرایی، تلاش برای عمل به نمایندگی از منافع مشترک را ایجاب می‌کند، در حالی که تفنن‌گرایی، چنین خواسته‌ای را در مورد اهداف شخص ایجاد نمی‌کند؛ بنابراین، باید تأکید کرد که مردم عادی با ترکیبی از وظیفه‌گرایی، تفنن‌گرایی، و علاقه شخصی وارد سیاست می‌شوند و می‌توانند انگیزه‌های گوناگونی را در رفتارهای مختلف ایجاد کنند (هرش، ۲۰۱۷: ۱۱). نکته دوم در مورد تفنن‌گرایی این است که سرگرمی‌ها، رابطه زیادی با اوقات فراغت دارند؛ زیرا تغییر ماهیت اوقات فراغت، نحوه درگیر شدن افراد در تفنن‌گرایی سیاسی را نشان می‌دهد. سومین نکته اصلی این است که مشارکت بر پایه تفنن‌گرایی، می‌تواند از طریق شبکه‌های اجتماعی تشویق یا محدود شود. چهارمین نکته کلیدی در مورد تفنن‌گرایی، رابطه آن با شغل مشارکت‌کنندگان است. جامعه‌شناسان استدلال کرده‌اند که سرگرمی‌ها می‌توانند با شغل شخص، اهداف پاداش‌دهنده، و تخلیه هیجانی ارتباط داشته باشند (هرش، ۲۰۱۷: ۱۲).

۲-۲. نظریه بالی و همکاران

بالی و همکاران (۲۰۲۰) نیز بر اهمیت نسبی پنج انگیزه روانشناختی (منفعت شخصی، وظیفه‌گرایی، نوع‌دوستی، احساس تعلق اجتماعی، و تأیید اجتماعی) در میزان مشارکت سیاسی تأکید کرده‌اند. از دیدگاه آن‌ها، انگیزه افراد از رأی دادن، پیوند خودشان به یک نتیجه سیاسی است که به آن‌ها هویت می‌بخشد. رأی دادن در این چارچوب مانند احساس وابستگی به یک انجمن است. همچنین، در زمینه مشارکت سیاسی، یک فرد ممکن است برای جلب تأیید نزدیکان اجتماعی مانند خانواده، دوستان، و همکارانش رأی بدهد. افراد، ممکن است رفتار کسانی را که به‌لحاظ اجتماعی به آن‌ها نزدیک هستند، تقلید کنند؛ بنابراین، اگر شبکه نزدیک آن‌ها، سیاست را مهم به‌شمار آورد، به‌منظور جلب تأیید آن‌ها رأی می‌دهند. از دیدگاه بالی و همکاران، رفتار مشارکتی مردم، به همان احساساتی که ممکن است هنگام مبادله کالاها انتظار داشته باشیم، پاسخ می‌دهد.

۲-۳. نظریه عدالت توزیعی

عدالت توزیعی، ناظر به تکالیف دولت در برابر مردم است و چگونگی توزیع مشاغل، مناصب، و اموال عمومی را مشخص می‌کند (هزارجریبی، ۱۳۹۰: ۴۴). از دیدگاه دویچ، عدالت توزیعی، به تخصیص عادلانه منابع به‌لحاظ اجتماعی مربوط می‌شود و افراد اغلب، برای تعیین اینکه آیا عدالت توزیعی در جامعه محقق شده است یا خیر، انتظارات رفتاری گروه خود را بررسی می‌کنند. اگر پاداش‌ها و هزینه‌ها با توجه به هنجارهای توزیعی تعیین‌شده گروه تخصیص داده شود، عدالت توزیعی محقق شده است (دویچ^۱، ۱۹۷۵: ۱۳۸-۱۳۷). از این دیدگاه، احساس بی‌عدالتی، سبب ایجاد انگیزه در اقدامات سیاسی افراد می‌شود؛ افرادی که گرایش قوی‌تری به عدالت توزیعی دارند، فعالانه در سیاست مشارکت می‌کنند (کاستیلو و همکاران^۲، ۲۰۱۵: ۴۹۰)؛ بنابراین، برپایه این نظریه، رفتار رأی‌دهی شهروندان، متأثر از توزیع عادلانه منابع در جامعه است.

۲-۴. نظریه مبادله

نظریه مبادله استدلال می‌کند که رفتارها را می‌توان نتیجه تجزیه و تحلیل هزینه و فایده افرادی دانست که سعی در تعامل با جامعه و محیط دارند. اگر فردی بر این نظر باشد که می‌تواند پاداش بیشتری را از طریق رفتاری به‌دست آورد، آن رفتار را انجام می‌دهد و برعکس،

1. Deutsch

2. Castillo

هنگامی که احساس می‌کند که هزینه از فایده آن بیشتر است، آن رفتار را انجام نمی‌دهد. چنان‌که مشخص است، استدلال بنیادین نظریه مبادله این است که افراد با سنجش آگاهانه یا ناخودآگاه هزینه‌ها و پاداش‌های یک رابطه یا عمل، تصمیم می‌گیرند و سرانجام، در پی بیشینه‌سازی منافع خود هستند. برپایه نظریه مبادله اجتماعی، فرد، هزینه تعامل اجتماعی (پیامد منفی) را در برابر پاداش آن تعامل اجتماعی (پیامد مثبت) می‌سنجد. این هزینه‌ها و فواید می‌توانند مادی (مانند پول، زمان، و خدمات)، یا غیر ملموس (مانند تأیید اجتماعی، عشق، غرور، شرم، احترام، فرصت، و قدرت) باشند (کوک^۱ و همکاران، ۲۰۱۳: ۷۶-۵۳). برپایه این نظریه، اگر مشارکت در انتخابات برای افراد، فایده و مزیتی داشته باشد، اقدام به مشارکت خواهند کرد و اگر هزینه مشارکت بیشتر از فایده آن باشد، مشارکت نخواهند کرد.

۵-۲. نظریه انتخاب عقلانی

یکی دیگر از نظریه‌های پرکاربرد در تحلیل رفتار رأی‌دهی، نظریه انتخاب عقلانی است. مفروض اصلی این نظریه این است که افراد، هزینه و فایده کار خود را تجزیه و تحلیل می‌کنند تا تصمیم بگیرند که آیا انتخاب یک گزینه برای آن‌ها مناسب است یا خیر. نظریه انتخاب عقلانی از سه عنصر اصلی تشکیل شده است که عبارتند از: بازیگران عقلانی، منافع شخصی، و دست نامرئی. برپایه این نظریه، مهم‌ترین عامل در رفتار رأی‌دهی افراد، برداشت عقلانی از میزان تأمین منافع آن‌ها در نتیجه مشارکت در انتخابات است. بر مبنای این نظریه، رأی‌دهندگان به احزاب، نامزدها، یا برنامه‌هایی رأی می‌دهند که بیشترین منافع را برای آن‌ها تأمین می‌کند (لوین و میلگروم^۲، ۲۰۰۴: ۱-۲). از این دیدگاه، آنچه از صندوق رأی بیرون می‌آید، نتیجه و برآیند خواسته‌ها و منافع تک‌تک افرادی است که در پی منفعت شخصی هستند و نه اجتماعی (خان‌محمدی، ۱۳۹۲: ۶۲). این نظریه بیان می‌کند که افراد، تحت تأثیر منافع شخصی و عقلانیت، تصمیم‌هایی می‌گیرند که سبب تأمین منافع مثبت برای کل جامعه خواهد شد. چنین حالتی، نتیجه آن چیزی به‌شمار می‌آید که آدام اسمیت^۳ آن را «دست نامرئی» نامیده است.

1. Cock
2. Levin & Milgrom
3. Adam Smith

۶-۲. مکتب کلمبیا

طراحان اصلی این نظریه، پُل لازارسفلد و گروه پژوهشی اش در دانشگاه کلمبیا (در دهه ۱۹۴۰) هستند. مفروض بنیادین مکتب کلمبیا این است که رفتار رأی‌دهی افراد، ناشی و متأثر از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی آن‌ها است. به بیان روشن‌تر، میان شرایط زندگی رأی‌دهندگان و رفتار رأی‌دهی آن‌ها، رابطه مستقیمی وجود دارد (سایمونسون و وایمن^۱، ۲۰۰۳: ۱۳). این مکتب بیشتر بر نقش ساختارهای اجتماعی و تصمیم‌های فردی تأکید دارد و کمتر به انگیزه‌های فردی توجه می‌کند. متغیرهایی چون مذهب، سن، طبقه اجتماعی، و حتی جغرافیای محلی، تعیین‌کننده رأی افراد هستند. آن‌ها با تأکید بر نظریه‌های یادگیری، بسیار بر این اصل کلی تأکید دارند که روابط فرد در گروه‌های نخستین، سبب شکل‌گیری روابط سیاسی در او می‌شود (هرمز، ۱۳۷۸: ۱۰۳).

۷-۲. مکتب میشیگان

مکتب میشیگان، رفتار رأی‌دهی افراد را بیشتر تابع عوامل روانی می‌داند. از این دیدگاه، وابستگی حزبی، مهم‌ترین متغیر توضیح‌دهنده رفتار رأی‌دهی است و در طول زمان، کمتر دستخوش تغییر می‌شود (جعفری‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸۰). وابستگی به احزاب و در پی آن، نوع رأی دادن، در بسیاری موارد، نوعی پیوند و علاقه عاطفی و احساسی است که بیشتر از سوی خانواده و محیط به فرد القا می‌شود؛ بنابراین، رأی دادن، پدیده‌ای ناخودآگاه و تاحدزیادی موروثی است. این‌گونه تبیین‌ها، بیشتر به محرک‌های روانی و انگیزشی توجه دارند و بر این نظرند که فرد در مشارکت، بیشتر از انگیزه‌هایی مانند مطلوبیت‌خواهی، اثربخشی، انجام وظیفه، و انگیزه‌های اقتصادی تأثیر می‌پذیرد (عبدالله، ۱۳۸۸: ۹۰).

۸-۲. نظریه جغرافیای انتخاباتی

یکی دیگر از نظریه‌هایی که می‌توان برای تبیین رفتار رأی‌دهی به‌کار برد، نظریه جغرافیای انتخاباتی آندره زیگفرد^۲ است که بعدها توسط شاگردانش، از جمله فرانسوا گوگل و لانسو^۳ توسعه پیدا کرد. زیگفرد با مطالعه داده‌های سرشماری‌ها و رفتار رأی‌دهی تلاش کرده است، گرایش‌های سیاسی را

^۱ Simonson & Weimann

2. Siegfried

3. Francois gogol and Lancelot

در مناطق جداگانه تحلیل کند. تحلیل زیگفرید در دو مرحله انجام شد. در مرحله نخست، سازوکاری را انتخابات، از طریق فرایند رأی‌گیری به تجمیع افکار عمومی در گروه‌های چپ سیاسی (لیبرال) یا راست سیاسی (محافظه‌کار) کمک می‌کند، شناسایی کرده است. زیگفرید، با در نظر گرفتن دیدگاه‌های سیاسی مقامات انتخاب‌شده، توانست بفهمد که آیا یک منطقه خاص را می‌توان ناحیه چپ یا راست در نظر گرفت. وی در مرحله دوم، این پرسش بنیادین را مطرح کرد که چرا افراد، این‌گونه رأی می‌دهند. او رفتار رأی‌دهندگان را از طریق توضیح‌های مستقیم و ساده‌ای مانند تقسیم اموال، شغل، و اطاعت از کشیش یا یک شخصیت رادیکال توضیح داده است؛ بنابراین، بر پایه تحلیل زیگفرید، جغرافیای فیزیکی، اقتصادی، و فرهنگی منطقه، چارچوب ساختاری مهمی برای تعیین اولویت‌های سیاسی در بین رأی‌دهندگان به‌شمار می‌آید (پاینتر و جفری^۱، ۲۰۰۹: ۹۳). به‌طور کلی، صاحب‌نظران جغرافیای انتخابات، بر این نظرند که مردم، به کسی رأی می‌دهند که از منافع آن‌ها حمایت کند. آن‌ها سپس در روش مکانی خود، درصد کشف ویژگی‌های رأی‌دهندگان برآمدند تا از طریق آن، منافع مورد نظر آن‌ها را مشخص کنند. تفاوت‌های مکانی به‌لحاظ طبقات اجتماعی و اقتصادی، مذهب، ملت، و نژاد، شاخص‌های اولیه مورد بررسی در این‌گونه پژوهش‌ها هستند (تیلور و جانستون، ۱۳۸۶).

۹-۲. نظریه سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی

پژوهشگران، روش‌های پرشماری را مطرح کرده‌اند که از طریق آن‌ها، سرمایه اجتماعی می‌تواند میزان مشارکت رأی‌دهندگان را افزایش دهد. بر پایه نظریه پوتنام، چهار شاخص عمده که برآیندی از وجود سرمایه اجتماعی است، برای مشخص کردن رابطه سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی مطرح می‌شود (امام‌جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۵). نخست، هنجارهای متقابل با سرمایه اجتماعی بالا در جوامع مرتبط است (پوتنام^۲، ۱۹۹۳: ۸۴). از آنجاکه مشارکت بالا، در خدمت منافع مشترک در یک جامعه است، شهروندان ممکن است از سرمایه اجتماعی برای یادآوری مزایای عمومی رأی دادن به یکدیگر و اجرای همکاری از طریق فشار بر همسالان یا تهدید آن‌ها به محرومیت‌های اجتماعی استفاده کنند. آزمایش‌های میدانی اخیر، تأثیر چشمگیر فشار اجتماعی بر

1. Painter & Jeffrey
2. Putnam

مشارکت مردم را نشان داده‌اند. گربر^۱ و همکاران (۲۰۰۸) دریافته‌اند که زمانی که پژوهشگران، تهدید کرده‌اند که به همسایگان شرکت‌کننده خواهند گفت که آیا آن‌ها رأی داده‌اند یا نه، میزان مشارکت در انتخابات اولیه از ۳۰ درصد به ۳۸ درصد افزایش یافته است.

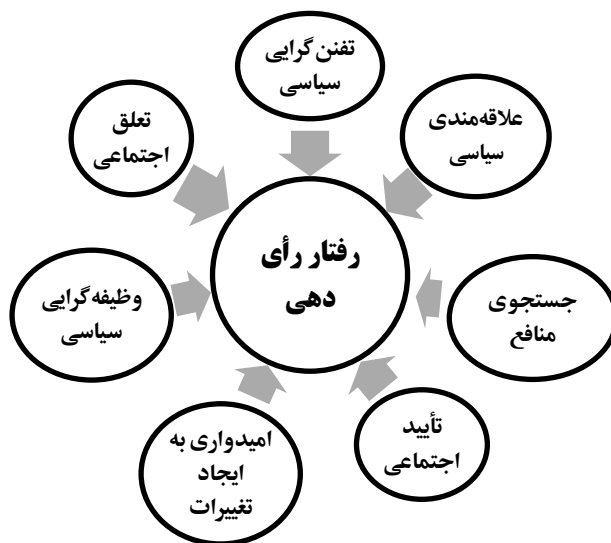
دوم اینکه، سرمایه اجتماعی می‌تواند با افزایش جریان اطلاعات سیاسی در جامعه، میزان مشارکت مردم را افزایش دهد. درحالی‌که هزینه‌های مستقیم رأی دادن، مانع مهمی برای مشارکت رأی‌دهندگان است، هزینه‌های شناختی مشارکت و آگاهی از سیاست، به همان اندازه قابل توجه است (فیورینا^۲، ۱۹۹۰؛ برینسکی^۳، ۲۰۰۵). ارتباطات اجتماعی (شبکه‌های اجتماعی) به اعضای یک جامعه اجازه می‌دهند که اطلاعات سیاسی را به‌اشتراک بگذارند و در بحث‌های مربوط به مسائل سیاسی شرکت کنند؛ در نتیجه، مشارکت جامعه ممکن است علائق سیاسی را افزایش دهد و باعث شود که افراد، نگرش آگاهانه‌ای در مورد انتخابات بعدی کسب کنند که در غیر این صورت به آن دست پیدا نمی‌کردند. با برابر بودن همه موارد دیگر، این هزینه‌های کاهش یافته برای شکل‌گیری عقاید، احتمال رأی‌گیری را افزایش می‌دهد. پژوهش‌های انجام‌شده درباره نهاد‌های مدنی فرض می‌کنند که ارتباطات سیاسی در فرایند گفت‌وگوهای معمولی، گسترش می‌یابد؛ به‌عنوان مثال، کرامر و والش^۴ (۲۰۰۴) استدلال کرده‌اند که بسیاری از تعاملات سیاسی نه از بحث‌های سیاسی بین افراد، بلکه از گفت‌وگوهای اجتماعی آن‌ها سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین، نظریه‌های سرمایه اجتماعی پیش‌بینی می‌کنند که بحث سیاسی با فعالیت‌های اجتماعی ای مانند لیگ‌های بولینگ، غرفه‌های کتاب، کلیساها، و جشنواره‌های اجتماعی ارتباط مثبتی دارد.

سوم اینکه، سرمایه اجتماعی ممکن است با قرار دادن شهروندان در معرض منافع بالقوه دیگران، میزان مشارکت رأی‌دهندگان را افزایش دهد. رأی‌دهندگان معمولاً فراتر از منافع شخصی خود، در پی منفعت دیگران هستند (کایندر و کیویت، ۱۹۸۱: ۱۴۱)، و احتمال رأی دادن افراد نوع‌دوست، بیشتر از دیگران است (فاولر، ۲۰۰۶: ۶۷۴)؛ بنابراین، افراد نوع‌دوست که منافع اجتماعی رأی‌گیری را درک می‌کنند، انگیزه بیشتری برای رأی دادن دارند (ادلین^۵ و

1. Gerber
2. Fiorina
3. Berinsky
4. Cramer-Walsh
5. Edlin

همکاران، ۲۰۰۷؛ روتنبرگ^۱، ۲۰۰۹)؛ بنابراین، ارتباطات اجتماعی می‌تواند میزان مشارکت مردم را افزایش دهد و باعث شود که افراد، منافع جمعی رأی‌گیری را درونی کنند. چهارم اینکه، اعتماد اجتماعی، انگیزه افراد را برای رأی دادن افزایش می‌دهد. فوکویاما در این باره استدلال می‌کند که اعتماد متقابل افراد به یکدیگر از طریق کاهش هزینه‌های ارتباطات، سبب گسترش مشارکت افراد در جامعه می‌شود (فوکویاما، ۱۹۹۵: ۲۶۶). چارچوب نظری پژوهش حاضر، چارچوبی تلفیقی، برگرفته از پیشینه و ادبیات نظری پژوهش با تمرکز بر دیدگاه نظری هرش (۲۰۱۷ و ۲۰۲۰) و بالی و همکاران (۲۰۱۸) است که الگوی نظری زیر (شکل شماره ۱) برپایه آن طراحی، و در جامعه مورد مطالعه (شهر اصفهان) به آزمون گذاشته شده است.

شکل شماره (۱). الگوی نظری پژوهش



۳. روش پژوهش

در این پژوهش، برای گردآوری داده‌ها از روش پیمایش استفاده شده است. جامعه آماری پژوهش را همه شهروندان ۱۵ سال به بالای شهر اصفهان تشکیل می‌دهند که برپایه سرشماری عمومی نفوس

و مسکن در سال ۱۳۹۵ تعداد ۲۲۴۳۲۴۹ نفر بوده‌اند که این تعداد در سه نسل جوان، میانسال، و سالمند طبقه‌بندی شده‌اند. به تفکیک حجم نمونه، جمعیت نسل جوان ۲۹-۱۵ ساله، ۴۷۷۷۴۲ نفر، نسل میانسال ۵۹-۳۰ ساله، ۹۶۱۲۶۴ نفر، و نسل سالمند ۶۰ سال به بالا، ۲۳۲۱۰۱ نفر هستند. نسل نخست، پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، نسل دوم، پدرها و مادرها، و نسل سوم، فرزندان (دختر و پسر) در نظر گرفته شدند. در این پژوهش، نمونه‌گیری به شیوه تصادفی طبقه‌ای انجام شده است. با توجه به اینکه جمعیت مورد مطالعه در این پژوهش، همگن نبودند، به‌ناچار باید ابتدا جامعه آماری تقسیم شوند و از درون هر قسمت، نمونه مناسبی انتخاب شود. به این شکل که نشانی خیابان‌های هر منطقه مشخص، و سپس، از بین آن‌ها، نمونه‌گیری انجام شد. در هر خیابان نیز از بلوک‌ها به شیوه نمونه‌گیری تصادفی نظام‌مند و از بین خانه‌ها و افراد خانه، نمونه‌گیری تصادفی ساده انجام شد. برای انتخاب حجم نمونه از جدول لین^۱ استفاده شد. برای انتخاب نمونه نیز سطح خطای ۰/۰۵ و اطمینان ۹۵ درصد در نظر گرفته شد و بر این اساس، حجم نمونه، برابر ۳۸۴ نفر به دست آمد. از آنجاکه هر چه حجم نمونه بیشتر باشد، می‌تواند سبب پایایی بیشتر و همچنین، کاهش خطای نوع اول و دوم شود، می‌توان با اطمینان بیشتری ادعا کرد که شیوه نمونه‌گیری با استفاده از جدول لین از جدول مورگان و فرمول کوکران، نمونه دقیق‌تری را گزارش می‌دهد. برای توصیف و تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار آماری SPSS و AMOS استفاده شده است.

جدول شماره (۱). اندازه نمونه بر اساس سطوح خطا و سطح اطمینان در جدول لین

اندازه نمونه برای پایایی					اندازه جمعیت
۱ درصد	۲ درصد	۳ درصد	۴ درصد	۵ درصد	
**	**	**	۳۷۵	۲۷۸	۱۰۰۰
**	**	۶۹۶	۴۶۲	۳۲۲	۲۰۰۰
**	۱۳۳۱	۷۸۷	۵۰۰	۳۴۱	۳۰۰۰
**	۱۵۰۰	۸۴۲	۵۲۲	۳۵۰	۴۰۰۰
**	۱۶۲۲	۸۷۹	۵۳۶	۳۵۷	۵۰۰۰
۴۸۹۹	۱۹۳۶	۹۶۴	۵۶۶	۳۷۰	۱۰۰۰۰
۶۴۸۹	۲۱۴۴	۱۰۱۳	۵۸۳	۳۷۷	۲۰۰۰۰
۸۰۵۷	۲۲۹۱	۱۰۴۵	۵۹۳	۳۸۱	۵۰۰۰۰
۸۷۶۳	۲۳۴۵	۱۰۵۶	۵۹۷	۳۸۳	۱۰۰۰۰۰
۹۴۲۳	۲۳۹۰	۱۰۶۳	۶۰۰	۳۸۴	۵۰۰۰۰۰ به بالا

منبع: لین، ۱۹۷۴: ۴۴۸

جدول شماره (۲). توزیع جمعیت و نمونه گروه مناطق گوناگون شهر اصفهان در سال ۱۴۰۰

نام منطقه	تعداد جامعه آماری	حجم نمونه
۱	۷۹۶۴۴	۱۶
۲	۶۸۱۴۴	۱۳
۳	۱۰۹۲۳۸	۲۲
۴	۱۲۸۳۵۵	۲۵
۵	۱۷۱۱۸۰	۳۳
۶	۱۱۱۱۴۶	۲۳
۷	۱۵۳۹۵۹	۳۰
۸	۲۵۱۵۴۸	۴۸
۹	۷۴۹۴۱	۱۵
۱۰	۲۰۶۶۷۷	۴۲
۱۱	۶۰۱۱۲	۱۲
۱۲	۱۳۳۷۲۱	۲۵
۱۳	۱۲۰۸۲۲	۲۴
۱۴	۱۷۴۸۰۸	۳۳
۱۵	۱۱۵۹۲۵	۲۳
کل	۱۹۶۰۲۲۰	۳۸۴

منبع: مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵

۴. تعریف نظری و عملیاتی متغیرها

۴-۱. متغیر وابسته (ملاک): رفتار رأی دهی

رفتار رأی دهی، به عنوان نوعی کنش سیاسی، عبارت است از کنشی که مردم در انتخابات و هنگام رأی دادن با تأثیرپذیری از عوامل گوناگون از خود نشان می دهند (دهقانی، ۱۳۹۸: ۱۷۱). در مجموع می توان رفتار انتخاباتی را شیوه و چگونگی عملکرد یک فرد یا گروهی خاص در راستای شرکت یا عدم شرکت در یک انتخابات و عوامل مؤثر بر این تصمیم و گرایش به یک حزب یا نامزد خاص دانست؛ بنابراین، دو نوع رفتار انتخاباتی قابل بررسی است: «میزان مشارکت» و «گرایش های رأی دهی» (ترجیحات رأی دهی^۱). این تعریف از رفتار انتخاباتی، هم به عنصر انتخاب (گرایش) و هم به میزان مشارکت در انتخابات توجه دارد. براین اساس، می توان رفتار انتخاباتی را دربردارنده دو شاخص دانست: الف) میزان مشارکت: منظور، شرکت کردن فرد در انتخابات یا رأی دادن است؛ ب) گرایش رأی دهی: منظور از این شاخص، اعمال ترجیحات سیاسی رأی دهندگان در حمایت از یک حزب یا نامزد خاص در فرایند انتخابات

است. بحث اصلی پژوهش حاضر، میزان مشارکت سیاسی افراد در انتخابات است که با استفاده از ۵ گویه بررسی و سنجش شد.

۲-۴. متغیر میانجی: نسل

نسل، به‌عنوان یک واقعیت، دربردارندهٔ افرادی است که در فضای تاریخی و فرهنگی مشترکی متولد شده‌اند، با معاصرانشان مرتبط، و به‌لحاظ تاریخی، هم‌دوره هستند (مانهایم، ۱۹۷۰: ۳۹۵). این تعریف، بیانگر این است که اعضای هر نسل به‌لحاظ ذهنی، با نسل خود هویت یافته و از نسل‌های دیگر متمایز می‌شوند (طالبان و عسکری، ۱۳۹۶: ۱۲۴). در این پژوهش، نسل به‌کسانی گفته می‌شود که به‌لحاظ سنی، در سه دورهٔ ۱۵ تا ۲۹ سال، ۳۰ تا ۵۹ سال، و ۶۰ سال به بالا قرار می‌گیرند. هر یک از این سه گروه نسلی، دارای نگرش‌ها و خواسته‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی نسبتاً مشترکی هستند که مبنای رفتار رأی‌دهی آن‌ها قرار می‌گیرد.

تفاوت بین نسلی در ایران پس از انقلاب، ناشی از عوامل پرشمار و گوناگونی است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: قرار گرفتن در معرض برنامه‌های نوسازی و توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی، وقوع انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و فرایندهای جهانی‌شدن، شهرنشینی، سوادآموزی، تحصیلات دانشگاهی، جوانی جمعیت، گسترش وسایل ارتباط جمعی، گسترش ارتباطات داخلی و بین‌المللی، مهاجرت گسترده به شهرها، و رشد طبقات متوسط. عوامل یادشده به‌تنهایی یا همراه با هم، سبب دگرگونی نامتقارن ارزش‌ها، نگرش‌ها، و هنجارهای نسل‌های گوناگون جامعه شده است (پناهی و علویون، ۱۳۹۷: ۱۴۸). این دگرگونی برای سه نسل ایران پس از انقلاب، دو پیامد عمده داشته است: نخست اینکه سبب شده است که هر یک از این سه گروه نسلی، دارای نگرش‌ها، خواسته‌ها، و مطالبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی نسبتاً مشترکی باشند؛ دوم اینکه موجب شده است که هر یک از این سه گروه نسلی، ویژگی‌های خاصی داشته باشند. تفاوت در ویژگی‌های نسلی در درجه نخست، باعث تمایز نسل‌ها از یکدیگر شده و در درجه دوم، بر الگوی رفتار رأی‌دهی آن‌ها تأثیر گذاشته است.

مهم‌ترین ویژگی‌های نسل نخست که بر الگوی رفتار رأی‌دهی این نسل تأثیر گذاشته‌اند

عبارتند از اینکه این نسل هم به ساختارهای نظام و ارکان آن معتقدند و هم ارزش‌های اسلامی را قبول دارند. مذهبی بودن، گرایش به سنت‌گرایی، حفظ نظم موجود، و عدم اعتقاد به تغییر و اصلاح امور در فرایندهای سیاسی و اجتماعی، و وفاداری سیاسی به نظام، ویژگی‌های عمده این نسل هستند (یزدانی و قادری، ۱۳۹۰: ۲۱۲). پایگاه اجتماعی این نسل، بین طبقات سنتی شهری و روستایی و هیئت‌های مذهبی است. این نسل در برابر نظام سیاسی و نهادهای آن، رویکردی نسبتاً تعاملی دارند.

مهم‌ترین ویژگی نسل دوم - که بر الگوی رفتار رأی‌دهی آن‌ها تأثیر گذاشته است - این است که این نسل به ارزش‌های دینی اعتقاد دارند، اما ساختار نظام برای آن‌ها به اندازه نسل نخست، تقدس ندارد. از دیدگاه این نسل، ساختار سیاسی موجود، کاستی‌هایی دارد که باید برطرف شود؛ در نتیجه، نهادهای ایجادشده در ابتدای انقلاب را مخصوص آن دوره می‌دانند و بر این نظرند که اکنون باید این ساختارها بر مبنای نیاز نسل سوم تغییر کند. این نسل، شکاف‌های اجتماعی، نابسامانی فرهنگی، مشکلات اقتصادی، و... را ناشی از بدمدی‌ریتی و ناتوانی این نهادها در پاسخ‌گویی به خواسته‌های مردم می‌داند. پایگاه اجتماعی این نسل، طیف گسترده‌ای از دانشگاهیان، کارمندان دولت، معلمان، دانشجویان، و دانش‌آموزان را دربر می‌گیرد. این تنوع پایگاه اجتماعی سبب شده است که وفاداری به نظام در عین اعتقاد به اصلاح فرایندهای سیاسی و اجتماعی، برای بالا بردن توان نظام به منظور پاسخ‌گویی به نسل جوان، اعتقاد به مذهب و پایبندی به شعائر مذهبی، عقلانیت، قانون‌گرایی و عدالت‌طلبی در راستای کم کردن شکاف‌های طبقاتی، تقاضای مشارکت در فرایندهای تصمیم‌گیری و مبارزات سیاسی در قالب احزاب سیاسی از ویژگی‌های دیگر این نسل به‌شمار می‌آیند (یزدانی و قادری، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

مهم‌ترین و آشکارترین ویژگی‌های نسل سوم که بر الگوی رفتار رأی‌دهی این نسل تأثیر گذاشته است، این است که نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران را مانند هر نظام سیاسی دیگری به‌شمار می‌آورند و خواهان زندگی مسالمت‌آمیز در سایه آن هستند، اما دارای اعتقادات اصیل و ثابت مذهبی نیستند و برخلاف نسل‌های نخست و دوم، پایبندی و تعهد اندکی به نظم اجتماعی مستقر دارند و مظهر سرکشی و طغیان علیه هنجارهای حاکم به‌شمار می‌آیند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۴۲). این نسل، بیشتر در پی زندگی بهتر و مرفه‌تر هستند و از قدرت در راستای منافع مادی خود بهره‌برداری می‌کنند. بیشتر دارای تفکرات سکولاریستی و برداشته

شدن محدودیت‌های فرهنگی هستند و اعتقاد چندانی به سنت‌ها ندارند (یزدانی و قادری، ۱۳۹۰: ۲۱۲). آن‌ها دارای نوعی عقلانیت صوری هستند و رویکردشان به نظام سیاسی و نهادهای آن، نسبتاً تقابلی است. اگر گروه‌های مرجع نسل‌های نخست و دوم، بیشتر خانواده، روحانیون، معلمان و شخصیت‌های سنتی دیگر بودند، گروه‌های مرجع نسل سوم، بیشتر هنرمندان، ورزشکاران، موسیقی‌دانان، بازیگران، و شبکه‌های اجتماعی جدیدی هستند که بیشتر ارزش‌ها و سبک زندگی غربی را ترویج می‌کنند.

۳-۴. متغیرهای مستقل (پیش‌بین)

تفنن‌گرایی سیاسی^۱: فعالیت‌هایی است که فرد به‌طور منظم، در وقت آزاد و برای لذت بردن انجام می‌دهد (هرش، ۲۰۱۷: ۲). انگیزه تفنن‌گرایی می‌تواند طیف گسترده‌ای از اقدامات و فعالیت‌های سیاسی را دربرگیرد. در پژوهش حاضر این متغیر (برپایه نظریه هرش) براساس شاخص‌هایی همچون فعالیت در شبکه‌های اجتماعی، کمک مالی، رأی دادن، عضویت گروهی، و لذت‌جویی با استفاده از ۱۱ گویه در قالب طیف لیکرت بررسی و سنجش شده است.

وظیفه‌گرایی سیاسی^۲: به فعالیت‌های داوطلبانه سیاسی‌ای گفته می‌شود که فرد به‌دلیل احساس تعهد مدنی، اخلاقی، و مذهبی و در راستای خیر، رفاه، و منافع عمومی انجام می‌دهد. در چنین مواردی، رأی ندادن با احساس پشیمانی، شرمندگی، یا گناه همراه است. چنین فردی، رأی دادن را امری امانت‌دارانه تصور می‌کند. هر رأی‌دهنده، مسئولیت اقدام به‌نمایدگی از طرف کل جامعه در زمان حال و آینده را به‌عهده دارد (هرش، ۲۰۱۷: ۳). این متغیر نیز برپایه نظریه هرش، با شاخص‌هایی همچون تعهد و الزام مدنی، اخلاقی، و دینی با استفاده از ۶ گویه در قالب طیف لیکرت بررسی و سنجش شده است.

علاقه‌مندی سیاسی^۳: علاقه، به یک حالت روان‌شناختی گفته می‌شود که افزون‌بر داشتن کیفیت انگیزشی، می‌تواند سبب یک عمل یا رفتار خاص شود؛ بنابراین، هنگامی که در سیاست اعمال می‌شود، فعالیت است که در حوزه سیاسی تجربه می‌شود. این وضعیت روانی می‌تواند

1. Political Hobbyism
2. Political Conscientiousness
3. Political Interest

سبب تعامل با نظام سیاسی شود (رنینگر و هیدی^۱، ۲۰۱۵). علایق می‌توانند جالب، جذاب، فریبنده باشند و می‌توان از آن‌ها برای انتخاب و ستودن مواردی که به دلایل غیرابزاری ارزشمند هستند یا مواردی که دارای ارزش ابزاری هستند، استفاده کرد (وال^۲، ۱۹۷۵: ۴۷۰). این متغیر، برپایه شاخص‌هایی همچون علاقه به امور سیاسی، بحث کردن درباره مسائل سیاسی، مطالعه کتاب‌ها و مقاله‌های سیاسی، و دنبال کردن مناظره‌های سیاسی با استفاده از ۴ گویه در قالب طیف لیکرت، بررسی و سنجش شد.

تعلق اجتماعی^۳: تعلق اجتماعی، عبارت است از حس دلبستگی، وابستگی، وفاداری به جامعه و دولت که موجب همبستگی بین افراد و ایجاد پیوستگی یا «احساس ما» می‌شود؛ به گونه‌ای که فرد، خود را بخش جدایی‌ناپذیری از جامعه و دولت می‌داند (بیدل و محمودزاده، ۱۳۹۱: ۴۷). این متغیر، برپایه شاخص‌هایی همچون احساس تعلق به جامعه، احساس وفاداری، تعهد، افتخار، و همبستگی با جامعه و نظام سیاسی با استفاده از ۷ گویه در قالب طیف لیکرت، بررسی و سنجش شده است.

تأیید اجتماعی^۴: شیوه‌ای است برای به دست آوردن حسن نیت و تأیید قابل توجه افراد دیگر که افراد از این طریق در پی اعتبارسنجی خارجی هستند؛ یعنی ما می‌توانیم با اعتبار اجتماعی‌ای که دیگران به ما داده‌اند، پاداش‌هایی را تجربه کنیم. در زمینه مشارکت، یک فرد ممکن است برای جلب تأیید نزدیکان اجتماعی مانند خانواده، دوستان، و همکاران رأی بدهد (بالی و همکاران، ۲۰۲۰: ۴). این متغیر براساس دیدگاه بالی و همکاران (۲۰۲۰) با استفاده از ۵ گویه در قالب طیف لیکرت، بررسی و سنجش شده است.

جست‌وجوی منافع^۵: در این پژوهش، منافع به دو دسته منفعت شخصی و منفعت عمومی تقسیم می‌شود. رفتار مبتنی بر نفع شخصی، رفتار یا کنشی است که در وضعیتی شکل گیرد که در آن وضعیت، رفاه شخص، تنها و تنها وابسته به مصرف شخصی خود او است (گرافلند^۶، ۲۰۰۹: ۴۷۹). منظور از منفعت عمومی، سطحی از سود و فایده به شمار می‌آید که

1. Renninger & Hidi
2. Wall
3. Social Belonging
4. Social Approval
5. Pursuit of Interests
6. Graafland

همگان از آن برخوردار خواهند شد و اموری را دربر می‌گیرد که برای توده مردم، مطلوبیت دارد و آنان را بهره‌مند می‌کند (منصوریان و شیبانی، ۱۳۹۵: ۱۲۲). در حوزه عمومی، منفعت شخصی، امری نکوهیده و ناپسند به‌شمار می‌آید و همه سعی در پنهان کردن منفعت شخصی دارند و وانمود می‌کنند که منفعت عمومی برایشان اهمیت بیشتری دارد. برپایه چنین رویکردی، منفعت شخصی، با اخلاق و عدالت در تقابل است. برخلاف حوزه عمومی، علم اقتصاد از ابتدای تأسیس خود، جست‌وجوی منفعت شخصی را یگانه اصل هدایت‌گر کنش انسان به‌شمار می‌آورد. اقتصاددانان از زمان آدام اسمیت به‌این‌سو، بر این نظرند که جست‌وجوی منفعت شخصی و مبادله آزاد، بنیان جامعه مدرن و تمام پیشرفت‌ها است (نوذری، ۱۳۹۹). این متغیر، برپایه شاخص‌هایی همچون پیگیری منافع شخصی و عمومی با استفاده از ۴ گویه در قالب طیف لیکرت، بررسی و سنجش شده است.

ایجاد تغییر: منظور از ایجاد تغییر، تلاش برای ایجاد دگرگونی‌های چشمگیر در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی است. ایجاد تغییر، تلاش برای گذار از وضع موجود به وضع مطلوب است (هرش، ۲۰۲۰: ۲۳-۱۹). این متغیر نیز برپایه نظریه هرش با استفاده از ۴ گویه در قالب طیف لیکرت، بررسی و سنجش شده است.

جدول شماره (۳). مقدار آلفای کرونباخ متغیرهای اصلی پژوهش

متغیرها	تعداد گویه	مقیاس	سطح سنجش	مقدار آلفای کرونباخ
تفنین‌گرایی سیاسی	۱۱	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۸۹
وظیفه‌گرایی سیاسی	۶	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۹۲
جست‌وجوی منافع	۴	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۷۶
احساس تعلق اجتماعی	۷	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۹۰
تمایل به ایجاد تغییرات	۴	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۹۳
تأیید اجتماعی	۵	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۸۲
علاقه‌مندی به سیاست	۴	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۹۱
رفتار رأی‌دهی	۵	لیکرت	فاصله‌ای	۰/۸۴

۵. یافته‌های پژوهش

جدول شماره (۴) مقایسه میانگین نظری (موردانتظار) و میانگین واقعی انگیزه‌های پاسخ‌گویان (متغیرهای مستقل) برای رأی‌دهی را به تفکیک سه نسل نشان می‌دهد. نتایج به‌دست آمده نشان

1. Make a Change

می‌دهد که برای نسل نخست (پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها) میانگین واقعی تفنن‌گرایی سیاسی برابر با ۳۲/۲۸، وظیفه‌گرایی سیاسی برابر با ۲۰/۵۵، علاقه‌مندی سیاسی برابر با ۱۳/۱۰، احساس تعلق اجتماعی برابر با ۲۱/۸۳، تمایل به ایجاد تغییرات برابر با ۹/۸۵، تأیید اجتماعی برابر با ۱۳/۶۳، و جست‌وجوی منافع برابر ۶/۴۳ است. این میانگین‌ها در مقایسه با میانگین موردانتظار برای متغیرهای یادشده به ترتیب برابر ۳۳، ۱۸، ۱۲، ۲۱، ۱۲، ۱۵، و ۱۲ است. این نتایج بیانگر این است که میانگین واقعی تفنن‌گرایی سیاسی، تمایل به ایجاد تغییرات، تأیید اجتماعی، و جست‌وجوی منافع، پایین‌تر از میانگین موردانتظار قرار دارد. گفتنی است، میانگین واقعی وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی سیاسی، و احساس تعلق اجتماعی، بالاتر از میانگین موردانتظار است؛ بنابراین، می‌توان چنین استنباط کرد که رفتار رأی‌دهی نسل نخست، بیشتر متأثر از این سه انگیزه است. به بیان روشن‌تر، آن‌ها در انتخابات، بیشتر احساس وظیفه و تکلیف می‌کنند، به مسائل سیاسی علاقه‌مند هستند، و نسبت به جامعه و کشور خود بالاتر از حد انتظار احساس تعلق خاطر می‌کنند. برپایه داده‌های جدول شماره (۴)، میانگین واقعی تفنن‌گرایی سیاسی (۴۷/۶۸)، وظیفه‌گرایی سیاسی (۲۳/۴۰)، علاقه‌مندی سیاسی (۱۳/۱۳)، تمایل به ایجاد تغییرات (۱۳/۵۲)، تأیید اجتماعی (۲۸/۲۲)، و جست‌وجوی منافع (۱۵/۸۵) برای نسل دوم (نسل پدرها و مادرها) بالاتر از میانگین موردانتظار (به ترتیب ۳۳، ۱۸، ۱۲، ۱۲، ۱۵ و ۱۲) است. همچنین، برای نسل دوم، میانگین واقعی متغیر احساس تعلق اجتماعی (۱۹/۱۹)، پایین‌تر از میانگین موردانتظار (۲۱) است. به بیان روشن‌تر، این نسل، احساس تعلق پایین‌تری به جامعه و کشور خود دارند. برای نسل سوم (فرزندان)، میانگین واقعی متغیرهایی همچون تفنن‌گرایی سیاسی (۵۱/۹۰)، وظیفه‌گرایی سیاسی (۱۸/۲۳)، علاقه‌مندی سیاسی (۱۳/۱۳)، تمایل به ایجاد تغییرات (۱۳/۸۹)، و جست‌وجوی منافع (۱۶/۸۷)، بالاتر از میانگین موردانتظار (به ترتیب ۳۳، ۱۸، ۱۲، ۱۲، و ۱۲) است، و میانگین واقعی متغیر احساس تعلق اجتماعی (۱۷/۷۷)، پایین‌تر از میانگین موردانتظار (۲۱) است.

این یافته‌ها همچنین، دربردارنده چندین نکته اساسی هستند: نخست اینکه الگوی رفتار رأی‌دهی ایرانیان، ماهیتی پویا و نه ایستا دارد؛ به بیان روشن‌تر، این الگو در طول چهار دهه‌ای که از عمر نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد، همواره دچار سیالیت و دگرگونی بوده است. به این معنا که الگوی رفتار رأی‌دهی ایرانیان در گذر زمان، همواره از مفاهیم سنتی به سوی مفاهیم مدرن در حال حرکت بوده است؛ به گونه‌ای که سبب ظهور پدیده جدیدی به نام

تفنن‌گرایی سیاسی - به‌عنوان یکی از مفاهیم غالب در جامعه و سیاست ایران - شده است. این پویایی، حاکی از این است که برخلاف نسل نخست، که با انگیزه‌هایی مانند وظیفه‌گرایی و احساس تعلق اجتماعی در انتخابات مشارکت می‌کردند، نسل دوم و (به‌ویژه) نسل سوم با انگیزه تفنن‌گرایی در انتخابات حضور می‌یابند و مشارکت سیاسی را فعالیتی سرگرم‌کننده و نشاط‌بخش در نظر می‌گیرند. این تغییر، نشان‌دهنده جایگزینی مفاهیم مدرن با مفاهیم سنتی در الگوی رفتار رأی‌دهی ایرانیان است؛ بنابراین، الگوی غالب در رفتار رأی‌دهی نسل سوم، تفنن‌گرایی سیاسی است.

یکی دیگر از نکته‌های مهم در میان داده‌های این جدول، وظیفه‌گرایی سیاسی است که در میان نسل نخست، بیشترین درصد تفاوت میانگین را به‌خود اختصاص داده است، اما در نسل‌های بعدی، روندی کاهشی داشته است. این کاهش، نشان‌دهنده تضعیف مفاهیم سنتی در میان نسل سوم و عدم پایداری این نسل به چنین انگاره‌هایی است.

میانگین واقعی علاقه‌مندی سیاسی، که در میان نسل نخست ۱۳/۱۰ درصد بوده است، در میان نسل دوم، به ۱۳/۵۰ درصد رسیده، و در میان نسل سوم کاهش یافته و به ۱۳/۱۳ درصد رسیده است. افزایش علاقه‌مندی سیاسی، در میان نسل دوم که در رده سنی ۳۰ تا ۵۹ سال هستند، شاید ناشی از دگرگونی‌های دوم‌خرداد و شکل‌گیری دوره اصلاحات باشد؛ زیرا نسل سوم که پس از آن‌ها و پس از پایان دوره اصلاحات وارد فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی شده‌اند، در مقایسه با نسل پیش از خود، تمایل و علاقه کمتری به مسائل و موضوع‌های سیاسی دارند.

بررسی موضوع احساس تعلق اجتماعی نشان می‌دهد که این مفهوم، از نسل نخست تا سوم، با یک فرایند پیوسته کاهشی روبه‌رو بوده است. در حالی که میانگین واقعی احساس تعلق اجتماعی در میان نسل نخست، ۲۱/۸۳ درصد بوده، در میان نسل دوم و سوم به ترتیب به ۱۹/۱۹ و ۱۷/۷۷ درصد کاهش یافته است. این کاهش پیوسته، ناشی از تضعیف روابط و پیوندهای اجتماعی است. به بیان روشن‌تر، هر اندازه از سال‌های اول انقلاب و نسل نخست مشارکت‌کنندگان به‌سوی دهه‌های اخیر و مشارکت‌کنندگان نسل‌های دوم و سوم حرکت کنیم، روابط و پیوندهای اجتماعی، تضعیف شده و میزان تأثیرگذاری خود را از دست داده‌اند؛ بنابراین، این متغیر در دوره‌های انتخاباتی آینده، تأثیرگذار نخواهد بود.

یکی دیگر از یافته‌های مهم جدول شماره (۴)، افزایش تقاضا برای ایجاد تغییرات در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی است. برخلاف احساس تعلق اجتماعی،

تمایل به ایجاد تغییرات، همواره روند افزایشی داشته است. درحالی که میانگین واقعی این متغیر برای نسل نخست ۹/۸۵ درصد بوده، برای نسل دوم و سوم، به ترتیب به ۱۳/۵۲ و ۱۳/۸۹ درصد رسیده است. پایین بودن میزان این متغیر در میان نسل نخست، ناشی از دیدگاه‌های محافظه‌کارانه آن‌ها برای حفظ وضع موجود و حفظ ارزش‌های اجتماعی است، اما با گذر از این نسل، شاهد افزایش گرایش به ایجاد تغییرات هستیم که این امر در درجه نخست، ناشی از تغییر دیدگاه‌های سیاسی مشارکت‌کنندگان و در درجه دوم، ناشی از فرایندهای جهانی شدن است؛ بنابراین، تمایل به ایجاد تغییر، همواره یکی از انگیزه‌های تأثیرگذار بر رفتار رأی‌دهی است و با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی فعلی، انتظار می‌رود این انگیزه در انتخابات سال‌های آینده، متغیر تأثیرگذاری باشد. این تمایل به ایجاد تغییرات برای نظام سیاسی، در بردارنده پیام مهمی است و مسئولیت خطیری را بر دوش آن بار می‌کند.

داده‌های مربوط به متغیر تأیید اجتماعی نشان می‌دهد که میانگین واقعی این متغیر در میان نسل نخست در پایین‌ترین حد بوده است (۱۳/۶۳)، اما در میان نسل دوم به بالاترین (۲۸/۲۲) درصد رسیده و سپس، در میان نسل سوم، اندکی کاهش یافته و به ۲۷/۲۹ درصد رسیده است. پایین بودن این متغیر در میان نسل نخست، ناشی از تضعیف فرایندهای جامعه‌پذیری است، اما با گذر زمان و تقویت فرایندهای جامعه‌پذیری در میان نسل‌های دوم و سوم، شاهد افزایش میزان تأثیرگذاری این متغیر در رفتار رأی‌دهی هستیم. با توجه به کاهش میزان تأثیرگذاری این متغیر در میان نسل سوم در مقایسه با نسل دوم، انتظار می‌رود، این متغیر در دوره‌های انتخابات آینده، تأثیرگذاری کمتری در میان نسل سوم داشته باشد.

جست‌وجوی منافع نیز مانند تفنن‌گرایی و تمایل به ایجاد تغییرات، همواره فرایندی روبه‌افزایش داشته است. درحالی که میانگین واقعی این متغیر برای نسل نخست، ۶/۴۳ درصد بوده، برای نسل‌های دوم و سوم به ترتیب به ۱۵/۸۵ و ۱۶/۸۷ درصد رسیده است؛ بنابراین، جست‌وجوی منافع که ناشی از انتخاب عقلانی است، وجه مشترک تمام نسل‌ها است و همواره یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر الگوی رفتار رأی‌دهی بوده است و در دوره‌های آینده انتخابات نیز همواره متغیر تأثیرگذاری خواهد بود.

جدول شماره (۴). مقایسه میانگین نظری و میانگین مورد انتظار متغیرهای مستقل پژوهش

تفاوت میانگین	میانگین تابع گویه		فاصله اطمینان ۰/۹۵ میانگین		آماره بررسی فرضیه		متغیرها	نسل
	واقعی	نظری	کران بالا	کران پایین	Sig.	آماره t		
-۰/۷۱۴	۳۲/۲۸	۳۳	۱/۱۴	-۲/۵۷	۰/۴۴۵	-۰/۷۷۱	تفنن‌گرایی سیاسی	نسل اول
۲/۵۵	۲۰/۵۵	۱۸	۵/۳۲	-۲/۱۸	۰/۰۷۰	۱/۸۵	وظیفه‌گرایی سیاسی	
۱/۱۰	۱۳/۱۰	۱۲	۲/۹۵	-۰/۷۴۷	۰/۲۳۷	۱/۱۹	علاقه‌مندی سیاسی	
-۰/۸۳۶	۲۱/۸۳	۲۱	۲/۴۴	-۰/۷۶۷	۰/۲۹۹	۱/۰۴	احساس تعلق اجتماعی	
-۲/۱۴	۹/۸۵	۱۲	-۲/۰۲	-۴/۰۸	۰/۰۳۱	-۲/۲۲	تمایل به ایجاد تغییرات	
-۱/۳۶	۱۳/۶۳	۱۵	-۰/۴۸	-۲/۷۸	۰/۰۵۸	-۱/۱۹	تأیید اجتماعی	
۱/۱۰	۶/۴۳	۱۲	۲/۹۵	-۰/۷۴۷	۰/۲۳۷	۱/۱۹	جستجوی منافع	
۱۴/۶۸	۴۷/۶۸	۳۳	۱۶/۲۹	۱۳/۰۶	۰/۰۰۰	۱۷/۹۲	تفنن‌گرایی سیاسی	نسل دوم
۵/۴۰	۲۳/۴۰	۱۸	۶/۷۱	۴/۰۹	۰/۰۰۰	۸/۱۱	وظیفه‌گرایی سیاسی	
۱/۵۰	۱۳/۵۰	۱۲	۲/۳۲	-۰/۶۷۴	۰/۰۰۰	۳/۵۸	علاقه‌مندی سیاسی	
-۱/۸۰	۱۹/۱۹	۲۱	-۳/۵۷	-۳/۲۵	۰/۰۱۵	-۲/۴۶	احساس تعلق اجتماعی	
۱/۵۲	۱۳/۵۲	۱۲	۲/۵۰	-۰/۵۴۴	۰/۰۰۲	۳/۰۶	تمایل به ایجاد تغییرات	
۱۳/۲۲	۲۸/۲۲	۱۵	۱۳/۷۷	۱۲/۶۸	۰/۰۰۰	۴۷/۶۱	تأیید اجتماعی	
۳/۸۵	۱۵/۸۵	۱۲	۴/۶۰	۳/۰۹	۰/۰۰۰	۱۰/۰۶	جستجوی منافع	
۱۸/۹۰	۵۱/۹۰	۳۳	۲۰/۹۲	۱۶/۸۸	۰/۰۰۰	۱۸/۴۷	تفنن‌گرایی سیاسی	نسل سوم
-۰/۲۳۰	۱۸/۲۳	۱۸	۱/۹۷	-۱/۵۱	۰/۷۹۵	۰/۲۶۱	وظیفه‌گرایی سیاسی	
۱/۱۳	۱۳/۱۳	۱۲	۲/۱۷	-۰/۰۹۶	۰/۰۳۲	۲/۱۶	علاقه‌مندی سیاسی	
-۳/۲۲	۱۷/۷۷	۲۱	-۲/۲۸	-۴/۱۷	۰/۰۰۰	-۶/۷۳	احساس تعلق اجتماعی	
۱/۸۹	۱۳/۸۹	۱۲	۳/۰۹	۰/۶۸۶	۰/۰۰۲	۳/۱۰	تمایل به ایجاد تغییرات	
۱۲/۲۹	۲۷/۲۹	۱۵	۱۳/۰۳	۱۱/۵۵	۰/۰۰۰	۳۲/۸۰	تأیید اجتماعی	
۴/۸۷	۱۶/۸۷	۱۲	۵/۸۹	۳/۸۶	۰/۰۰۰	۹/۴۹	جستجوی منافع	

جدول شماره (۵) ضریب همبستگی بین انگیزه‌های شهروندان و رفتار رأی‌دهی آن‌ها را در بین سه نسل نشان می‌دهد. برپایه داده‌های این جدول، بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی (۰/۶۹۷)، وظیفه‌گرایی سیاسی (۰/۳۱۱)، علاقه‌مندی سیاسی (۰/۲۷۷)، و احساس تعلق اجتماعی (۰/۴۰۱) با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان ارتباط معناداری وجود دارد. در نسل دوم، متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی (۰/۷۵۶)، وظیفه‌گرایی سیاسی (۰/۵۶۵)، علاقه‌مندی سیاسی (۰/۳۳۳)، احساس تعلق اجتماعی (۰/۴۴۶)، تمایل به ایجاد تغییرات (۰/۳۳۸)، و جستجوی منافع (۰/۴۴۳) با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان، ارتباط معناداری دارد. در نسل سوم نیز بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی (۰/۷۹۲)، وظیفه‌گرایی سیاسی (۰/۳۱۵)، علاقه‌مندی سیاسی (۰/۲۹۶)، احساس تعلق اجتماعی (۰/۳۰۸)، تمایل به ایجاد تغییرات (۰/۳۴۹)، تأیید اجتماعی (۰/۲۴۲)، و جستجوی منافع (۰/۲۱۱) با

رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان، ارتباط معناداری وجود دارد.

همچنین، برپایه داده‌های جدول شماره (۵)، بین متغیرهای تمایل به ایجاد تغییرات (۱/۰۶۴= r_1)، تأیید اجتماعی (۱/۱۰۵= r_2)، و جست‌وجوی منافع (۱/۰۸۹= r_3) با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان در نسل نخست، ارتباط معناداری وجود ندارد. در نسل دوم نیز بین متغیر تأیید اجتماعی (۱/۰۳۶= r_4) با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان، ارتباط معناداری وجود ندارد. معنادار نبودن این متغیرها را می‌توان چنین تفسیر کرد که نسل نخست (پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها)، تمایل زیادی به ایجاد تغییرات سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ندارند که این مسئله، از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، قابل انتظار است؛ زیرا برخلاف جوانان، نسل سالمندان، دارای روحیه محافظه‌کاری و غیرانتقادی، و خواستار حفظ وضع موجود هستند. همچنین، می‌توان گفت، انگیزه نسل نخست برای رأی دادن و مشارکت در انتخابات، جلب توجه یا تأیید اجتماعی دیگران نیست؛ زیرا با توجه به شرایط سنی، به‌لحاظ سیاسی، نیازی به این مسئله ندارند. به‌طور کلی، با توجه به داده‌های جدول شماره (۵) می‌توان این‌گونه استنباط کرد که تفنن‌گرایی، همواره یکی از عوامل تأثیرگذار در میان نسل‌های گوناگون رأی‌دهندگان بوده و وجه مشترک تمام نسل‌هاست و با گذر زمان، تشدید شده و هم‌اکنون با بالاترین میزان به الگوی غالب در رفتار انتخاباتی نسل سوم تبدیل شده است. همچنین، متغیر تأیید اجتماعی که با رفتار رأی‌دهی نسل نخست و دوم ارتباط معناداری نداشت، با رفتار رأی‌دهی نسل سوم، رابطه معناداری دارد که این امر می‌تواند به‌معنای اهمیت یافتن عواملی مانند موقعیت اجتماعی، موقعیت شغلی و خانوادگی، و مسائلی از این قبیل در رفتار رأی‌دهی نسل سوم باشد. افزون‌براین، یافته‌های این جدول نشان می‌دهد که تمایل به ایجاد تغییرات و پیگیری منافع فردی و جمعی که با رفتار رأی‌دهی نسل نخست ارتباط معناداری نداشت، با رفتار رأی‌دهی نسل دوم و (به‌ویژه) سوم، ارتباط معناداری دارد. این امر می‌تواند ناشی از افزایش آگاهی سیاسی و در نتیجه، تغییر دیدگاه‌های سیاسی رأی‌دهندگان از یک‌سو و ناتوانی نظام سیاسی در برآوردن چنین خواسته‌هایی از سوی دیگر، باشد.

جدول شماره (۵). ضریب همبستگی پیرسون بین متغیرهای مستقل فاصله‌ای و رفتار رأی‌دهی

نسل‌ها	نام متغیر	انحراف معیار	ضریب همبستگی	سطح معناداری
۱ ۲	تفنن‌گرایی سیاسی	۶/۴۸	۰/۶۹۷	۰/۰۰۰
	وظیفه‌گرایی سیاسی	۹/۶۴	۰/۳۱۱	۰/۰۳۰
	علاقه‌مندی به سیاست	۶/۴۳	۰/۲۷۷	۰/۰۵۴
	احساس تعلق اجتماعی	۵/۵۸	۰/۴۰۱	۰/۰۰۴

۰/۶۶۱	۰/۰۶۴	۶/۷۵	تمایل به ایجاد تغییرات	نسلی
۰/۴۷۱	۰/۱۰۵	۴/۹۲	تأیید اجتماعی	
۰/۵۴۴	-/۰۸۹	۶/۶۸	جستجوی منافع	
۰/۰۰۰	۰/۷۵۶	۱۱/۴۷	تفنن‌گرایی سیاسی	
۰/۰۰۰	۰/۵۶۵	۹/۳۱	وظیفه‌گرایی سیاسی	
۰/۰۰۰	۰/۳۳۳	۵/۸۵	علاقه‌مندی به سیاست	
۰/۰۰۰	۰/۴۴۶	۶/۷۰	احساس تعلق اجتماعی	
۰/۰۰۰	۰/۳۳۸	۶/۹۶	تمایل به ایجاد تغییرات	
۰/۶۱۲	-/۰۳۶	۳/۸۸	تأیید اجتماعی	
۰/۰۰۰	۰/۴۴۳	۵/۳۶	جستجوی منافع	
۰/۰۰۰	۰/۷۹۲	۱۲/۰۶	تفنن‌گرایی سیاسی	نسلی
۰/۰۰۰	۰/۳۱۵	۱۰/۴۱	وظیفه‌گرایی سیاسی	
۰/۰۰۰	۰/۲۹۶	۶/۱۹	علاقه‌مندی به سیاست	
۰/۰۰۰	۰/۳۰۸	۸/۶۳	احساس تعلق اجتماعی	
۰/۰۰۰	۰/۳۴۹	۷/۱۸	تمایل به ایجاد تغییرات	
۰/۰۰۴	۰/۲۴۲	۴/۳۸	تأیید اجتماعی	
۰/۰۱۳	۰/۲۱۱	۶/۰۵	جستجوی منافع	

۶. رگرسیون چندمتغیره برای نسل نخست

در پژوهش حاضر از رگرسیون چندمتغیره به شیوه گام‌به‌گام^۱ استفاده شده است. نخستین متغیری که در معادله رگرسیونی برای نسل نخست وارد شده است، وظیفه‌گرایی سیاسی است. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که بین این متغیر و رفتار رأی‌دهی، همبستگی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که مقدار T برای این متغیر، برابر $(T=۴/۲۰)$ و ضریب معناداری $(Sig.T=۰/۰۰۰)$ است. میزان ضریب تعیین، $R^2=۰/۱۹$ به‌دست آمده است. در مرحله دوم، احساس تعلق اجتماعی وارد الگو شده است. مقدار T برای این متغیر، برابر $(۴/۹۰)$ و ضریب معناداری $(Sig.T=۰/۰۰۰)$ است. در این مرحله، میزان ضریب تعیین، $R^2=۰/۲۵$ به‌دست آمده است. در گام سوم، با وارد شدن متغیر تفنن‌گرایی سیاسی، میزان ضریب همبستگی چندگانه آن (R) با متغیر وابسته $۰/۴۸$ به‌دست آمده است. مقدار T برای این متغیر برابر $(T=۴/۵۱)$ و ضریب معناداری $(Sig.T=۰/۰۰۱)$ است. در گام چهارم، با وارد شدن متغیر علاقه‌مندی سیاسی، مقدار T برای این متغیر، برابر $(T=۳/۶۸)$ و ضریب معناداری $(Sig.T=۰/۰۰۲)$ است. در این مرحله، میزان ضریب تعیین، برابر با $R^2=۰/۳۲$ به‌دست آمده است. همچنین، مقدار "Constant"، همان مقدار "a" در معادله رگرسیون است که برابر $۱۳/۳۴$ است. این مقدار در الگوی رگرسیون به «مقدار ثابت» معروف است.

جدول شماره (۶). عناصر متغیرهای مستقل درون معادله برای پیش‌بینی رفتار رأی‌دهی

مرحله	متغیر	B	Beta	مقدار T	معناداری	R	R ²
۱	وظیفه‌گرایی سیاسی	۰/۵۳	۰/۳۰	۴/۲۰	۰/۰۰۰	۰/۳۸	۰/۱۹
۲	احساس تعلق اجتماعی	۱/۴۰	۰/۲۹	۴/۹۰	۰/۰۰۰	۰/۴۴	۰/۲۵
۳	تفنن‌گرایی سیاسی	۱/۱۴	۰/۲۲	۴/۵۱	۰/۰۰۱	۰/۴۸	۰/۲۹
۴	علاقه‌مندی سیاسی	-۰/۶۲۳	-۰/۱۸	-۳/۶۸	۰/۰۰۲	۰/۵۴	۰/۳۲
		F=۱۸/۶۴۸		Constant=۱۳/۳۴		Sig=۰/۰۰۰	

۷. رگرسیون چندمتغیره برای نسل دوم

نخستین متغیری که در معادله رگرسیونی برای نسل دوم وارد شده است، تفنن‌گرایی سیاسی است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که بین تفنن‌گرایی سیاسی و رفتار رأی‌دهی، همبستگی وجود دارد. مقدار T برای این متغیر، برابر (T=۱۲/۷۸) و ضریب معناداری (Sig.T=۰/۰۰۰) است. میزان ضریب تعیین $R^2=۰/۵۷$ به‌دست آمده است. در مرحله دوم، تأیید اجتماعی وارد الگو شده است. مقدار T برای این متغیر، برابر (T=۳/۱۷) و ضریب معنی‌داری (Sig.T=۰/۰۰۲) است. در این مرحله، میزان ضریب تعیین $R^2=۰/۶۰$ به‌دست آمده است. در گام سوم، با وارد شدن متغیر وظیفه‌گرایی سیاسی، میزان ضریب همبستگی چندگانه آن (R) با متغیر وابسته $۰/۷۸$ به‌دست آمده است. مقدار T برای این متغیر، برابر (T=۴/۱۸) و ضریب معناداری (Sig.T=۰/۰۰۰) است. در گام چهارم، با وارد شدن متغیر تمایل به ایجاد تغییرات، مقدار T برای این متغیر برابر (T=-۲/۸۹) و ضریب معناداری (Sig.T=۰/۰۰۴) است. در این مرحله، میزان ضریب تعیین، برابر با $R^2=۰/۶۳$ به‌دست آمده است.

جدول شماره (۷). عناصر متغیرهای مستقل درون معادله برای پیش‌بینی رفتار رأی‌دهی

مرحله	متغیر	B	Beta	مقدار T	معناداری	R	R ²
۱	تفنن‌گرایی سیاسی	۰/۲۲	۰/۷۲	۱۲/۷۸	۰/۰۰۰	۰/۷۵	۰/۵۷
۲	تأیید اجتماعی	-۱/۱۳	-۱/۱۴	-۳/۱۷	۰/۰۰۲	۰/۷۷	۰/۶۰
۳	وظیفه‌گرایی سیاسی	۰/۰۹	۰/۲۴	۴/۱۸	۰/۰۰۰	۰/۷۸	۰/۶۲
۴	تمایل به ایجاد تغییرات	-۰/۰۸	-۰/۱۶	-۲/۸۹	۰/۰۰۴	۰/۷۹	۰/۶۳
		Sig=۰/۰۰۰		F=۸۳/۷۲		Constant=۷/۴۰	

۸. رگرسیون چندمتغیره برای نسل سوم

نخستین متغیری که در معادله رگرسیونی برای نسل سوم وارد شده است، تفنن‌گرایی سیاسی است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که بین این متغیر و رفتار رأی‌دهی، همبستگی بالایی

وجود دارد؛ به گونه‌ای که مقدار T برای این متغیر، برابر (T=۱۵/۹۴) و ضریب معناداری (Sig.T=۰/۰۰۰) است. میزان ضریب تعیین $R^2=۰/۶۲$ به دست آمده است. در مرحله دوم، جست‌وجوی منافع وارد الگو شده است. مقدار T برای این متغیر، برابر (۴/۱۹-) و ضریب معناداری (Sig.T=۰/۰۰۰) است. در این مرحله، میزان ضریب تعیین $R^2=۰/۶۶$ به دست آمده است.

جدول شماره (۸). عناصر متغیرهای مستقل درون معادله برای پیش‌بینی رفتار رأی‌دهی

مرحله	متغیر	B	Beta	مقدار T	معناداری	R	R ²
۱	تفنن‌گرایی سیاسی	۰/۲۸	۰/۹۰	۱۵/۹۴	۰/۰۰۰	۰/۷۹	۰/۶۲
۲	جست‌وجوی منافع	-/۱۴	-/۲۳	-۴/۱۹	۰/۰۰۰	۰/۸۱	۰/۶۶
Constant		۳/۶۷		F=۱۳۵/۴۰۹	Sig.=۰/۰۰۰		

۹. الگوی ساختاری پژوهش

برای بررسی متغیرهای نهفته در پژوهش که به عنوان سازه‌های نظری مطرح هستند و محاسبه خطاهای اندازه‌گیری، از الگوی معادلات ساختاری (با به‌کارگیری نرم‌افزار Amos 21) استفاده شد. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که افزون بر هماهنگی درونی مؤلفه‌های تعریف شده برای هر یک از مقیاس‌های فرعی، روایی واگرا نیز برقرار است. معیارهای برازش نشان می‌دهد که الگوی اندازه‌گیری از برازش نسبتاً مناسبی برخوردار است. برپایه نتایج پژوهش، مقدار کای اسکوتر غیر معنادار (CMIN) برابر با ۳۰۱۸/۶۴ و سطح معناداری ۰/۰۰۰ نتیجه مطلوبی را نشان نمی‌دهد، اما از آنجاکه در پژوهش‌های با حجم نمونه بالا، مقدار کای اسکوتر غیر معنادار، تحت تأثیر حجم نمونه قرار می‌گیرد و قابل اطمینان نیست، از شاخص‌های نیکویی برازش استفاده می‌شود. شاخص ریشه میانگین مجذور باقی مانده‌ها در الگوی یادشده، برابر ۰/۷۶۸ است که برازندگی الگورا تأیید می‌کند. شاخص برازش تطبیقی CFI، برابر ۰/۸۳۲ و شاخص توکر لوئیس (شاخص برازش هنجار نشده یا TLI با مقدار ۰/۸۰۳)، بازتاب‌دهنده یک الگوی خوب است. کای اسکوتر نسبی در الگو، برابر ۴/۳۵۲ و شاخص جذر برآورد واریانس خطای تقریب برابر ۰/۰۸۳ که نزدیک به صفر بوده و برازندگی الگورا تأیید می‌کند. شاخص برازش شده تطبیقی مقتصد PCFI برابر ۰/۷۰۹ است. شاخص هلتر^۱ برای به دست آوردن کای اسکوتر در سطح ۵ درصد ۹۷ و در سطح ۱ درصد، برابر ۱۰۰ است.

1. Hoelter

جدول شماره (۹). شاخص‌های کلی برازش برای الگوی رگرسیونی

شاخص	الگوی اصلی	الگوی اصلاح شده		شاخص	الگوی اصلی	الگوی اصلاح شده	
		مرحله نخست	مرحله دوم			مرحله نخست	مرحله دوم
CMIN	۴۵۹۵/۸۲	۳۱۹۶/۳۲	۳۰۱۸/۶۴	PGFI	۰/۵۲۶	۰/۵۷۸	۰/۵۷۲
DF	۷۷۲	۷۱۸	۶۹۸	TLI	۰/۷۰۷	۰/۷۹۶	۰/۸۰۳
P	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	CFI	۰/۷۲۴	۰/۸۲۱	۰/۸۳۲
CMIN/DF	۵/۹۵۳	۴/۴۵۲	۴/۳۲۵	PNFI	۰/۶۴۷	۰/۶۸۵	۰/۶۷۶
RMR	۰/۷۸۱	۰/۷۷۰	۰/۷۶۸	PCFI	۰/۶۸۲	۰/۷۱۹	۰/۷۰۹
GFI	۰/۵۸۶	۰/۶۹۳	۰/۷۰۶	RMSEA	۰/۱۱۴	۰/۰۹۵	۰/۰۸۳
AGFI	۰/۵۳۸	۰/۶۳۱	۰/۶۳۷	Hoelter	در سطح ۵ درصد ۹۷ و در سطح ۱ درصد برابر ۱۰۰ است.		

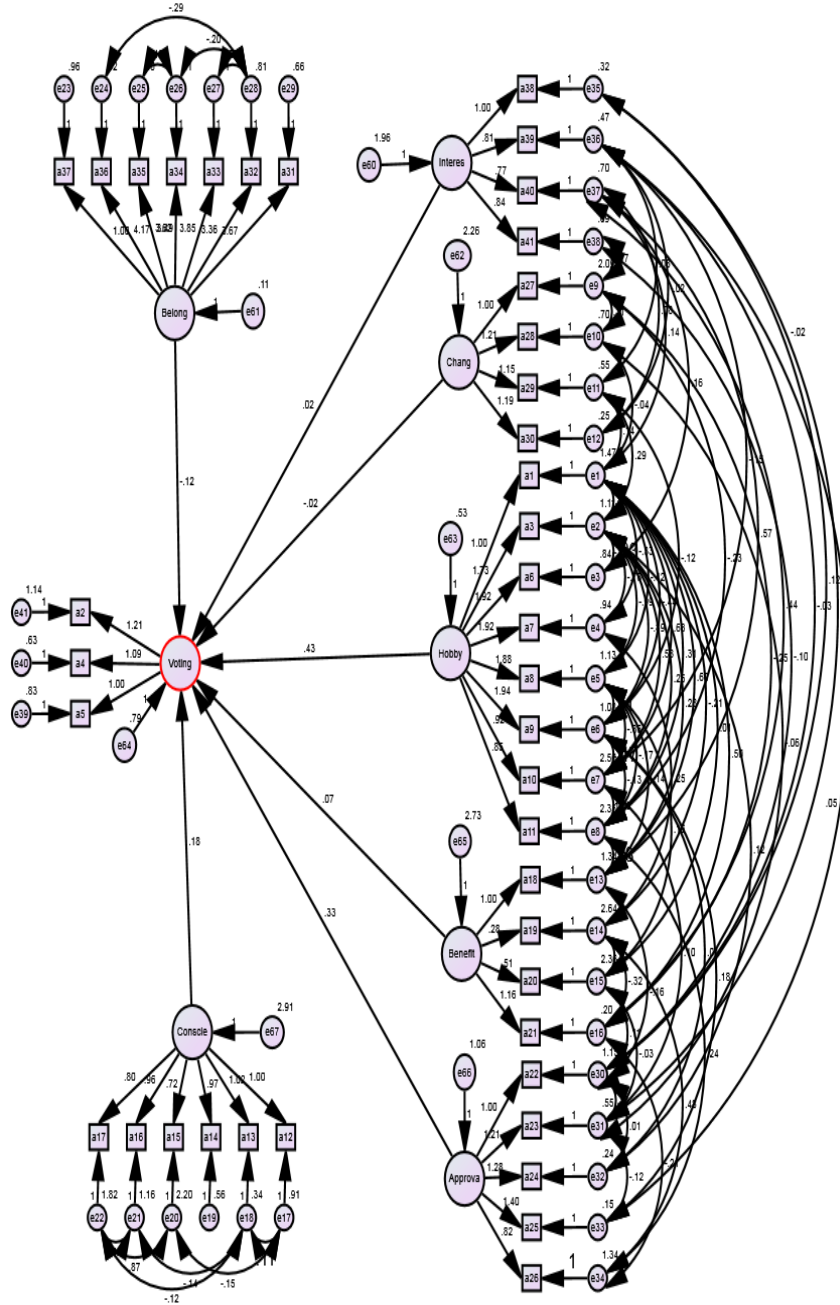
جدول شماره (۱۰) وزن‌های استاندارد و غیراستاندارد رگرسیونی هریک از متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته را نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مقدار P-value برای چهار متغیر (تفنن‌گرایی سیاسی با مقدار ضریب رگرسیون استاندارد ۰/۲۹۴، جست‌وجوی منافع با مقدار ضریب رگرسیون استاندارد ۰/۱۰۴، تأیید اجتماعی با مقدار ضریب رگرسیون استاندارد ۰/۳۲۵، و وظیفه‌گرایی سیاسی با مقدار ضریب رگرسیون استاندارد برابر ۰/۲۹۶) در سطح خطای کوچک‌تر از ۰/۰۵ است که نشان می‌دهد، تأثیر متغیرهای یادشده بر متغیر وابسته، معنادار است.

جدول شماره (۱۰). برآورد استاندارد و غیراستاندارد مؤلفه‌های اصلی (ضرایب گاما) و سطوح معناداری برای آزمون فرضیه‌ها

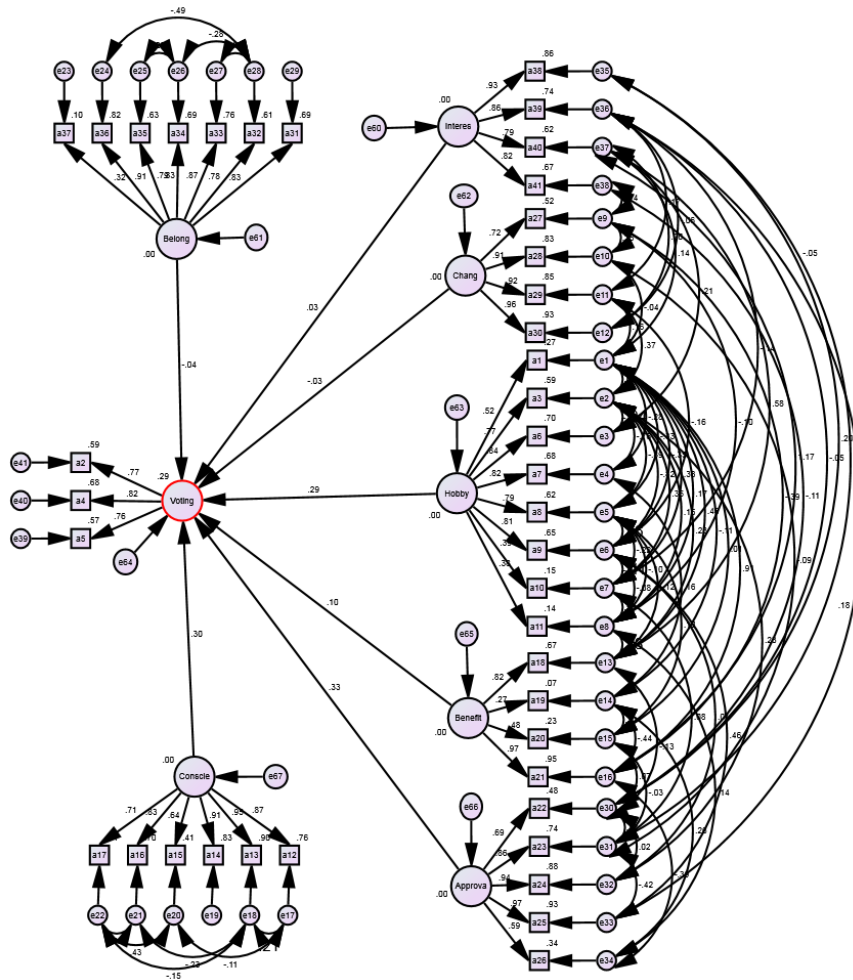
معناداری	نسبت بحرانی (C.R)	خطای معیار (SE)	برآورد رگرسیونی		پارامتر	
			استاندارد	غیراستاندارد	متغیر وابسته	جهت
۰/۴۵۲	-۰/۷۵۳	۰/۱۵۹	-۰/۰۳۸	-۰/۱۲۰	رفتار رأی‌دهی	-
۰/۵۴۸	۰/۶۰۱	۰/۰۳۸	۰/۰۳۰	۰/۰۲۳	رفتار رأی‌دهی	+
۰/۵۲۶	۰/۶۳۴	۰/۰۳۵	-۰/۰۳۲	-۰/۰۲۲	رفتار رأی‌دهی	-
۰/۰۰۰	۴/۸۲۲	۰/۰۸۹	۰/۲۹۴	۰/۴۲۷	رفتار رأی‌دهی	+
۰/۰۲۸	۲/۲۰۳	۰/۰۳۰	۰/۱۰۴	۰/۰۶۶	رفتار رأی‌دهی	+
۰/۰۰۰	۶/۰۲۷	۰/۰۵۵	۰/۳۲۵	۰/۳۳۴	رفتار رأی‌دهی	+
۰/۰۰۰	۵/۶۶۴	۰/۰۳۲	۰/۲۹۶	۰/۱۸۳	رفتار رأی‌دهی	+

شکل شماره (۲)، الگوی ساختاری متغیر مستقل و وابسته را در حالت استاندارد، و در ادامه، شکل شماره (۳)، الگوی ساختاری متغیر مستقل و وابسته را در حالت غیراستاندارد نشان می‌دهد.

شکل شماره (۲). الگوی ساختاری استاندارد بین متغیرهای مستقل و وابسته



شکل شماره (۳). الگوی ساختاری غیراستاندارد بین متغیرهای مستقل و وابسته



نتیجه‌گیری

رفتار رأی‌دهی، فعالیتی است که بیشتر با تأثیرپذیری از انگیزه‌ها، دغدغه‌ها، و ارزش‌های اجتماعی فرد شکل می‌گیرد. این پژوهش، اهمیت نسبی و قدرت تبیینی هفت انگیزه اساسی (تفنین‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی سیاسی، احساس تعلق اجتماعی، تمایل به ایجاد تغییرات، تأیید اجتماعی، و جست‌وجوی منافع) را برای تبیین رفتار رأی‌دهی سه نسل در بین شهروندان شهر اصفهان با تأکید بر سیزدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در

ایران، بررسی کرده است. بررسی این انگیزه‌ها در ادبیات پژوهش، سابقه دارند، اما هنوز به طور هم‌زمان، ارزیابی نشده‌اند. براین اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، ارائه الگویی برای تبیین رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان بود.

نتایج حاصل از تفاوت میانگین انگیزه‌های رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی پژوهش حاضر (جدول شماره ۴) نشان می‌دهد که انگیزه‌های موردبررسی در این پژوهش برای هر یک از نسل‌ها تا حدودی متفاوت است که در بردارنده چندین نکته اساسی است: ۱) نسل نخست: برای نسل نخست، وظیفه‌گرایی سیاسی نسبت به انگیزه‌های دیگر، از بالاترین درصد تفاوت میانگین برخوردار بود؛ انتخابات برای این نسل، چندان جنبه تفنن و سرگرمی ندارد؛ علاقه‌مند به مسائل سیاسی هستند؛ چندان متمایل به ایجاد تغییرات نیستند، و در مورد جامعه و کشور خود، احساس وابستگی می‌کنند؛ ۲) نسل دوم: انتخابات برای آن‌ها تا حدودی جنبه تفنن و سرگرمی دارد؛ برای شرکت در انتخابات، نسبت به نسل نخست و سوم، بیشتر احساس وظیفه و تکلیف می‌کنند؛ نسبت به نسل نخست و سوم، بیشتر به مسائل سیاسی علاقه‌مند هستند؛ احساس تعلق اجتماعی آن‌ها نسبت به نسل نخست، کمتر اما از نسل سوم بیشتر است؛ به بیان روشن‌تر، هرچه از نسل نخست به سوی نسل سوم حرکت می‌کنیم، از احساس تعلق اجتماعی افراد کاسته می‌شود؛ تا حدودی متمایل به ایجاد تغییرات هستند؛ به منظور تأیید اجتماعی در انتخابات شرکت می‌کنند؛ در پی دستیابی به منافع خود و جامعه در انتخابات هستند. ۳) نسل سوم: از بین هفت انگیزه موردبررسی، بیشترین تفاوت میانگین، به متغیر تفنن‌گرایی سیاسی در بین نسل سوم مربوط بود؛ به این معنا که نسل سوم، نسبت به دو نسل دیگر، بیشتر از سر تفنن و سرگرمی در انتخابات شرکت می‌کنند و رأی می‌دهند؛ برای شرکت در انتخابات، چندان احساس وظیفه و تکلیف نمی‌کنند؛ زیاد به مسائل سیاسی علاقه‌مند نیستند؛ احساس تعلق اجتماعی آن‌ها از میانگین موردانتظار کمتر است؛ خواهان ایجاد تغییرات هستند؛ در پی تأیید اجتماعی هستند؛ و جست‌وجوی منافع نیز برای آن‌ها، اهمیت زیادی دارد.

نکته مهم، غالب شدن تفنن‌گرایی سیاسی در میان نسل سوم است که به نظر می‌رسد، از سه عامل تأثیر پذیرفته باشد: نخست، افزایش اوقات فراغت در میان نسل سوم، دوم، تغییرات فناورانه، و سوم، تغییرات فرهنگی ناشی از فرایند جهانی شدن. انتظار می‌رود، با توجه به پیشرفت روزافزون تغییرات فناورانه و فرهنگی، الگوی تفنن‌گرایی سیاسی در میان نسل سوم در سال‌های پیش‌رو افزایش یابد. چنین برداشتی از مشارکت سیاسی می‌تواند برای نظام سیاسی

خطر آفرین و بحران‌زا باشد؛ زیرا غالب شدن این الگوی رفتار رأی‌دهی، به معنای سست شدن و از بین رفتن پیوندهای اجتماعی‌ای است که از طریق آن‌ها، نظام سیاسی در دهه نخست انقلاب با جامعه مرتبط و متصل بوده است. سست شدن و از بین رفتن گذرگاه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و جامعه - که در نسل‌های دوم و (به‌ویژه) سوم رخ داده است - می‌تواند نظام سیاسی را با بحران مشروعیت روبه‌رو کند؛ بنابراین، تغییر الگوی رفتار رأی‌دهی در طول سه نسل می‌تواند معیاری برای حوزه سیاست‌گذاری باشد که با توجه به آن، برای افزایش میزان مشروعیت نظام سیاسی در سال‌های پیش‌رو و انتخابات آتی سیاست‌گذاری کنند.

افزون‌براین، افزایش تفنن‌گرایی سیاسی، به‌عنوان انگیزه اصلی مشارکت سیاسی نسل دوم و غالب شدن این الگوی رفتار انتخاباتی در میان نسل سوم، به معنای به‌حاشیه رفتن و کم‌رنگ‌تر شدن انگیزه‌های انتخاباتی دیگر است که این امر، نظام سیاسی را ناگزیر می‌کند تا برای جلب توجه مشارکت‌کنندگان، رقابت‌های انتخاباتی را مانند مسابقات ورزشی، هیجان‌انگیزتر و سرگرم‌کننده‌تر برگزار کند. پیامد این وضعیت، کاهش عقلانیت انتخاباتی در سطح نظام سیاسی و جامعه است و کاهش عقلانیت انتخاباتی نیز به معنای افزایش نقش عوامل غیرعقلانی در فرایند مشارکت سیاسی است که می‌تواند سبب ایجاد شکل‌های خشونت‌آمیز مشارکت سیاسی شود؛ بنابراین، گسترش و رواج تفنن‌گرایی سیاسی در میان نسل سوم، به‌عنوان الگوی غالب مشارکت سیاسی، پدیده جدیدی است که در جامعه و سیاست ایران ظهور کرده و نظام سیاسی باید در دوره‌های آینده انتخابات برای آن چاره‌اندیشی کند.

نظام سیاسی، ناگزیر است برای جلب توجه مشارکت‌کنندگان در انتخابات آینده، تغییرات چشمگیر و محسوسی را، به‌ویژه در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، انجام دهد. ایجاد تغییرات گسترده، مانند شمشیر دو لبه است: از یک سو، اگر نظام سیاسی اقدام به ایجاد تغییرات در راستای برآوردن خواسته‌های نسل سوم نکند، با تشدید بحران‌هایی مانند مشروعیت و مشارکت روبه‌رو می‌شود و شکاف میان نظام سیاسی و جامعه افزایش می‌یابد و افزایش این شکاف ممکن است، سبب فروپاشی اجتماعی شود؛ از سوی دیگر، اگر ایجاد تغییرات، برنامه‌ریزی شده و کنترل شده نباشد، ممکن است توانایی نظام سیاسی را برای غلبه بر چالش‌ها و پیامدهای ناشی از آن کاهش دهد. به‌هر روی، نظام سیاسی، ناگزیر از رویارویی با این واقعیت است که نسل فعلی مشارکت‌کنندگان، خواهان ایجاد تغییرات جدی است و اگر این خواسته برآورده نشود، ممکن است آن‌ها به شکل‌های خشونت‌آمیز مشارکت متوسل شوند؛

بنابراین، چگونگی ایجاد تغییرات چشمگیر و محسوس در حوزه‌های گوناگون، یکی از چالش‌های اصلی فراروی نظام سیاسی و نامزدهای انتخاباتی در دوره‌های آینده انتخابات است.

نتایج به‌دست‌آمده از آزمون فرضیه‌ها نیز نشان می‌دهد که بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی به سیاست، و احساس تعلق اجتماعی با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان در بین نسل نخست، رابطه‌ی معناداری وجود دارد. بین متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی، وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی به سیاست، احساس تعلق اجتماعی، و جست‌وجوی منافع با رفتار رأی‌دهی پاسخ‌گویان در بین نسل دوم، رابطه‌ی معناداری وجود دارد و در مورد نسل سوم، بین همه‌ی متغیرهای مستقل با متغیر وابسته رابطه‌ی معناداری وجود دارد. نتایج به‌دست‌آمده از آزمون رگرسیون چندمتغیره نیز بیانگر این است که برای نسل نخست، متغیرهای وظیفه‌گرایی سیاسی، احساس تعلق اجتماعی، تفنن‌گرایی سیاسی، و علاقه‌مندی سیاسی، به‌ترتیب، بیشترین اهمیت را در تبیین و پیش‌بینی متغیر وابسته دارند. برای نسل دوم، متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی، تأیید اجتماعی، وظیفه‌گرایی سیاسی، و تمایل به ایجاد تغییرات، به‌ترتیب بیشترین اهمیت را در تبیین متغیر وابسته دارند و برای نسل سوم نیز متغیرهای تفنن‌گرایی سیاسی و جست‌وجوی منافع، بیشترین اهمیت را در تبیین متغیر وابسته داشته‌اند.

این نتایج با نتایج پژوهش حیدری‌فر و همکاران (۱۳۹۷) مبنی بر وجود رابطه‌ی معنادار بین علاقه به سیاست و شرکت در انتخابات؛ مطالعه‌ی فرهنگد و همکاران (۱۳۹۵) مبنی بر وجود رابطه‌ی معنادار بین انگیزه‌ی سیاسی و تعلق ملی-مذهبی با میزان مشارکت سیاسی؛ پژوهش مسعودنیا و همکاران (۱۳۹۱) مبنی بر وجود رابطه‌ی معناداری بین متغیر انگیزه‌های سیاسی با مشارکت سیاسی؛ قیطاسی (۱۳۹۶) مبنی بر تأثیرگذاری انگیزه‌های شخصی و عقاید شرعی و مذهبی بر رفتار انتخاباتی؛ مطالعه‌ی لوی (۲۰۲۱) مبنی بر تأثیرگذاری منافع شخصی رأی‌دهندگان در رفتار انتخاباتی؛ بالی و همکاران (۲۰۲۰)، مبنی بر تأثیر انگیزه‌های وظیفه، نوع‌دوستی، تعلق اجتماعی، و تأیید اجتماعی در مشارکت سیاسی؛ وانگ (۲۰۱۹) مبنی بر تفاوت نگرش‌های سیاسی بین‌نسلی؛ هرش (۲۰۱۷ و ۲۰۲۰) مبنی بر نقش تفنن‌گرایی سیاسی، تمایل به ایجاد تغییر، و علاقه‌مندی سیاسی در رفتار انتخاباتی تا حدودی همسویی دارد که نشان‌دهنده‌ی جوه اشتراک بین نتایج پژوهش حاضر با پژوهش‌های یادشده است. اما برخی از تفاوت‌های این پژوهش با پژوهش‌های پیشین عبارتند از اینکه: اولاً در هیچ‌یک از

پژوهش‌های انجام‌شده، متغیرهای موردبررسی در این پژوهش به‌گونه‌ای هم‌زمان، ارزیابی نشده‌اند و ثانیاً هر یک از پژوهش‌های پیشین، در بستر مکانی و زمانی متفاوتی انجام شده است که این مسئله، همسانی کامل نتایج آن‌ها با پژوهش حاضر را غیرممکن می‌کند.

نتایج پژوهش حاضر، برپایه چارچوب نظری پژوهش نیز قابل‌تفسیر است. از دیدگاه هرش (۲۰۲۰)، تفنن‌گرایی، وظیفه‌گرایی، ایجاد تغییر، و علاقه به سیاست، بر مشارکت سیاسی افراد تأثیرگذار هستند. وی بر این نظر است که مشارکت سیاسی برای بسیاری از افراد، تنها ناشی از انجام وظیفه نیست، بلکه بیشتر شبیه یک تفنن و سرگرمی است. انگیزه تفنن‌گرایی می‌تواند بر طیف گسترده‌ای از اقدامات سیاسی تأثیرگذار باشد. البته از دیدگاه هرش، شیوع این انگیزه در یک جامعه، زنگ خطر را برای نظام دموکراسی به‌صدا در خواهد آورد؛ مسئله‌ای که برپایه نتایج پژوهش حاضر، در نسل سوم جامعه ما نیز تاحدودی گسترش پیدا کرده است. از دیدگاه بالی و همکاران (۲۰۲۰) نیز متغیرهای منفعت شخصی، وظیفه‌گرایی، نوع‌دوستی، احساس تعلق اجتماعی، و تأیید اجتماعی بر میزان مشارکت سیاسی تأثیرگذار هستند.

برپایه نظریه عدالت توزیعی، رفتار رأی‌دهی شهروندان، متأثر از توزیع عادلانه منابع در جامعه است. بر مبنای این نظریه، می‌توان چنین استدلال کرد که توزیع عادلانه منابع در جامعه، سبب رضایتمندی و اعتماد شهروندان به حکومت خواهد شد و آن‌ها احساس وظیفه و تعلق خاطر بیشتری در مورد نظام سیاسی حاکم خواهند داشت؛ زیرا احساس بی‌عدالتی می‌تواند شکاف بین جامعه و حکومت را افزایش دهد.

بر اساس نظریه مبادله، رفتار رأی‌دهی افراد متأثر از انگیزه‌هایی مانند پاداش، سود، و تأیید اجتماعی است. بر این اساس، معنادار بودن متغیرهای جست‌وجوی منافع و تأیید اجتماعی در بین نسل دوم و سوم این پژوهش، قابل‌تفسیر است. افراد به این فکر می‌کنند که چه سود و پاداشی در این دادوستد نصیب آن‌ها می‌شود و انگیزه اصلی افراد، به‌دست آوردن بیشترین سود و کمترین زیان است. گفتنی است، تأیید اجتماعی را می‌توان نوعی پاداش به‌شمار آورد؛ زیرا بیشتر انسان‌ها در زندگی اجتماعی خود در پی احترام و مطلوب واقع شدن هستند.

برپایه نظریه انتخاب عقلانی نیز می‌توان معنادار بودن جست‌وجوی منافع را در بین نسل دوم و سوم پژوهش حاضر تفسیر کرد. برپایه این نظریه، انسان‌ها رفتار عقلانی دارند و بر اساس محاسبات عقلانی خود در انتخابات شرکت می‌کنند و نفع شخصی بر انتخاب آن‌ها تأثیرگذار

است. به بیان روشن‌تر، براساس این نظریه می‌توان استدلال کرد که آنچه از صندوق رأی بیرون می‌آید، نتیجه و برآیند خواسته‌ها و منافع تک‌تک افرادی است که در پی منفعت شخصی هستند.

معنادار بودن متغیرهایی مانند تأیید اجتماعی، وظیفه‌گرایی، و جست‌وجوی منافع با رفتار رأی‌دهی در بین نسل‌های موردبررسی در پژوهش حاضر، برپایه مکتب میشیگان نیز قابل تفسیر می‌باشد؛ زیرا براساس نظریه‌های مکتب میشیگان، رفتار رأی‌دهی افراد، بیشتر تحت تأثیر انگیزه‌هایی مانند مطلوبیت‌خواهی، اثربخشی، انجام وظیفه و انگیزه‌های اقتصادی است. سرانجام، می‌توان معنادار بودن متغیرهای وظیفه‌گرایی سیاسی، علاقه‌مندی به سیاست، احساس تعلق اجتماعی، و جست‌وجوی منافع را براساس نظریه سرمایه اجتماعی نیز تفسیر کرد. برپایه نظریه پوتنام، هنجارهای متقابل با سرمایه اجتماعی بالا در جوامع مرتبط هستند. زمانی که احساس وظیفه و تعلق اجتماعی، علاقه‌مندی سیاسی، و منافع اجتماعی به هنجارهای غالب جامعه تبدیل شوند، می‌توان آن‌ها را به‌عنوان سرمایه اجتماعی بالا در نظر گرفت که بی‌تردید، بر رفتار رأی‌دهی افراد جامعه تأثیر می‌گذارند.

به‌طورکلی، تبیین الگوی رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان نشان‌دهنده این است که متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار رأی‌دهی آنان در گذار نسلی، دگرگون شده است؛ به‌گونه‌ای که تفنن‌گرایی، علاقه‌مندی به سیاست، و تمایل به ایجاد تغییرات—که از متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار رأی‌دهی به‌شمار می‌آیند—در بین نسل نخست، کمترین و در بین نسل سوم، بیشترین تأثیر را داشته‌اند. همچنین، متغیری مانند جست‌وجوی منافع—که بر رفتار رأی‌دهی نسل نخست تأثیرگذار نبود—در رفتار رأی‌دهی نسل دوم و سوم متغیری تأثیرگذار است. متغیر تعلق اجتماعی میان هر نسل مشترک است، اما متغیر تأیید اجتماعی، تنها بر رفتار رأی‌دهی نسل دوم و سوم تأثیرگذار بوده است. براین‌اساس، الگوی رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان با ۷ متغیر بررسی شده در پژوهش حاضر، قابل تبیین است، اما این مسئله به‌این‌معنا نیست که متغیرهای موردبررسی در این پژوهش، تنها متغیرهای تأثیرگذار بر الگوی رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی ایرانیان هستند و تمام ابعاد آن را روشن می‌کنند. امید است که در پژوهش‌های بعدی، ابعاد دیگر الگوی رفتار رأی‌دهی بین‌نسلی در ایران بررسی، و الگوی جامع‌تری ارائه شود.*

منابع

- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۶)، «فرآیند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران»، فصلنامه پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه، ۱ (۱).
- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد؛ رهبرقاضی، محمودرضا؛ عیسی‌نژاد، امید؛ مرندی، زهره (۱۳۹۱)، «بررسی رابطه میان سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی در بین دانشجویان دانشگاه اصفهان»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۷ (۲۸).
- بیدل، پری‌ناز؛ محمودزاده، علی‌اکبر (۱۳۹۱)، «بررسی میزان تعلق اجتماعی مردم به جامعه ایران و رابطه آن با اعتماد اجتماعی و فردگرایی؛ مطالعه موردی شهر مشهد»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۵ (۲).
- پناهی، محمدحسین؛ علویون، سیدهادی (۱۳۹۷)، «فاصله نسلی در ایران: فراتحلیل و نقد تحقیقات پیشین»، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، ۱۳ (۳۶).
- تیلور، پی.جی؛ جانستون، آر.جی (۱۳۸۶)، جغرافیای انتخابات، ترجمه زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکبری، تهران: قومس.
- جعفری‌نژاد، مسعود؛ بابانسیب، حیدر؛ ربیعی، شهریار (۱۳۹۰)، «تحلیل رفتار انتخاباتی (مطالعه موردی دهمین دوره ریاست‌جمهوری حوزه انتخابیه هریس)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۳ (۷).
- حیدری‌فر، محمدرئوف؛ سلیمانی‌مقدم، پرویز؛ پاهکیده، اقبال؛ مرادی، نظیر (۱۳۹۷)، «جغرافیای انتخابات و نقش عوامل انگیزشی و منابع اجتماعی بر مشارکت سیاسی شهروندان (مطالعه موردی: انتخابات مجلس شورای اسلامی شهر شاهر)»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، ۳ (۴).
- خان‌محمدی، یوسف (۱۳۹۲)، فرهنگ سیاسی و رفتار انتخاباتی، تهران: خرسندی.
- دهقانی، حمید (۱۳۹۸)، «تبیین رفتار انتخاباتی شهروندان اصفهانی با تأکید بر مدل کلمبیا و میشیگان: یک مطالعه موردی»، مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ۹ (۳۳).
- طالبان، محمدرضا؛ عسکری، احسان (۱۳۹۶)، «نگرش به ارزش‌های سیاسی انقلاب اسلامی: شکاف یا تفاوت نسلی؟»، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، ۳ (۱۲).
- عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۸۸)، «سیری در نظریه‌های رفتار رأی‌دهی»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، ۳ (۸).
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۲)، «عبور از استبداد/ انقلاب اسلامی و تأثیر احزاب سیاسی بر روند رفتار انتخاباتی»، مجله زمانه، ۲ (۱۵).
- فرهمند، مهناز؛ وکیلی قاسم‌آباد، سمیه؛ پورجیمیان، الهه (۱۳۹۵)، «بررسی مشارکت سیاسی جوانان

شهر یزد و عوامل مؤثر بر آن»، فصلنامه مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۵(۳۳).
 قیطاسی، اسدالله (۱۳۹۵)، تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی رفتار انتخاباتی با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم (مطالعه موردی شهر الشتر)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره).
 مسعودنیا، حسین؛ محمدی‌فر، نجات؛ مرادی، گلمراد؛ فروغی، عاطفه (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل اجتماعی-روان‌شناختی مؤثر بر مشارکت سیاسی استادان دانشگاه مورد مطالعه: دانشگاه اصفهان»، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۳(۴).
 منصوریان، ناصرعلی؛ شیبانی، عادل (۱۳۹۵)، «مفهوم منفعت عمومی و جایگاه آن در قانون‌گذاری ایران»، نشریه دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۲۱(۷۵).
 هرمز، مهرداد (۱۳۷۸)، جامعه‌پذیری سیاسی، تهران: پاژنگ.
 هزارجریبی، جعفر (۱۳۹۰)، «بررسی احساس عدالت اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی شهر تهران)»، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۲(۳).
 یزدانی، عنایت‌الله؛ قادری، علی (۱۳۹۰)، «شکاف نسل‌ها؛ بررسی جامعه‌شناختی فاصله نسل‌ها از انقلاب اسلامی تاکنون»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ۸(۲۴).
 نودری، حمزه (۱۳۹۹/۰۷/۰۹)، «منفعت شخصی هدایت‌گر یا ردیلت اخلاقی»، روزنامه شرق، در دسترس در: <https://www.pishkhan.com/news/197094>

Bali, V. A., Robison, L. J., & Winder, R. (2020), "What Motivates People to Vote? The Role of Selfishness, Duty, and Social Motives When Voting", *SAGE Open*, 10(4): 1-18.
 Mannheim, K. (1970), "The Problem of Generations", *Psychoanalytic Review*, 57(3)..
 Berinsky, A. J. (2005). "The Perverse Consequences of Electoral Reform in the United States", *American Politics Research*, 33(4).
 Brooks, C. (2014). "Introduction: Voting Behavior and Elections in Context", *The Sociological Quarterly*, 55(4).
 Castillo, J. C., Palacios, D., Joignant, A., & Tham, M. (2015). "Inequality, Distributive Justice and Political Participation: An Analysis of the Case of Chile", *Bulletin of Latin American Research*, 34(4).
 Cook, K. S., Cheshire, C., Rice, E. R., & Nakagawa, S. (2013), "Social Exchange Theory", *Handbook of Social Psychology*, 61-88.
 Dawson Richard, E., & Prewitt, K. (1968), *Political Socialization: An Analytic Study*, Boston, MA: Brown.
 Deutsch, M. (1975), "Equity, Equality, and Need: What Determines which Value will be Used as the Basis of Distributive Justice?" *Journal of Social Issues*, 31.
 Edlin, A., Gelman, A., & Kaplan, N. (2007), "Voting as a Rational Choice: Why

and How People Vote to Improve the Well-being of Others", *Rationality and Society*, 19(3).

Elcock, H (1976), *Political Behaviour*, London: Methuen & Co Ltd.

Fiorina, M. P. (1990), "Information and Rationality in Elections", *Information and Democratic Processes*, 329-342.

Fowler, J. H. (2006), "Altruism and Turnout", *The Journal of Politics*, 68(3).

Fukuyama, F. (1995). Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity, *World and I*, 10.

Gerber, A. S., Green, D. P., and Larimer, C. W. (2008), "Social Pressure and Voter Turnout: Evidence from a Large-Scale Field Experiment", *American Political Science Review*, 102(1).

Graafland, J (2009), "Self-interest", in: *Handbook of Economics and Ethics*, Edited by: Jan Peil and Irene van Staveren, Edward Elgar Publishing.

Hersh, E. (2017), "Political Hobbyism: A Theory of Mass Behavior", Available at: https://www.eitanhersh.com/uploads/7/9/7/5/7975685/hersh_theory_of_hobbyism_v2.0.pdf.

Hersh, E. (2020). *Politics Is for Power: How to Move Beyond Political Hobbyism, Take Action, and Make Real Change*, Scribner. New York.

Hoene, E. (2011), *Asian Americans and Politics: Voting Behavior and Political Involvement*, Unpublished Senior Thesis, Bemidji State University.

Karakoç, E. (2021), "The Effect of Social Media on Voter Behavior: The Sample of Kayseri Province", *Revista Argentina de Clínica Psicológica*, 30(1).

Kinder, D. R., & Kiewiet, D. R. (1981), "Sociotropic Politics: The American Case", *British Journal of Political Science*, 11(2).

Langton, K. P. (1969), *Political Socialization*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

Levin, J., & Milgrom, P. (2004), "Introduction to Choice Theory", Available at: internet: <http://web.stanford.edu/~jdlevin/Econ>, 20202.

Levy, A (2021), "Testing the Self-Interested Voter Hypothesis Evidence from the Macron victory in France", Available at: <http://economics.mit.edu/files/19248>.

Lin, N. (1974), "Foundation of Social Research", *Journal of Education Research*, 5(38), 195.

Mannheim, K. (2010), *Essays on the Sociology of Knowledge*, London: Routledge & Kegan Paul Ltd.

Miller, J. M., & Saunders, K. L. (2016), It's not all about Resources: Explaining (or not) the Instability of Individual-level Political Participation over Time",

- American Politics Research*, 44(6).
- Niemi, R. G., & Hepburn, M. A. (1995), "The Rebirth of Political Socialization". *Perspectives on Political Science*, 24(1).
- Painter, J., & Jeffrey, A. (2009), *Political Geography*, Sage. Publications Ltd, Houston, TX, U.S.A.
- Prybyl, Ch & Scavo, C. (2004), *Voting Behavior: The 2004 Election. An Instructional Resources Project Sponsored by the APSA, ICPSR, and SETUPS*. University of Michigan.
- Putnam, R. (1993), *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*, Princeton University Press.
- Renninger, K. A., & Hidi, S. E. (2015), *The Power of Interest for Motivation and Engagement*, Routledge.
- Rule, S. (2014), "Voting Behavior", In: Michalos AC (Ed.). *Encyclopedia of Quality of Life and Well-Being Research*, Springer, Dordrecht, Netherlands: Springer, pp. 6985-87.
- Ryder, N. B. (1965), "The Cohort as a Concept in the Study of Social Change", *American Sociological Review*, 30(6).
- Said, M. G., Rahman, A. U., & Yousufi, M. (2021), "The Impact of Religion on Voting Behavior", *Humanities & Social Sciences Reviews*, 9(2).
- Sapiro, V. (2004), "Not Your Parents' Political Socialization: Introduction for a New Generation", *Annual Review of Political Science*, 7(1).
- Simonson, P., & Weimann, G. (2003), Critical research at Columbia: Lazarsfeld's and Merton's "Mass Communication, Popular Taste, and Organized Social Action", *Canonic Texts in Media Research: Are There any*, 12-38.
- Wahl-Jorgensen, K. (2004), *Katherine Cramer Walsh. Talking about Politics: Informal Groups and Social Identity in American Life*, Chicago: University of Chicago Press.
- Wall, G. (1975), "The Concept of Interest in Politics", *Politics & Society*, 5(4).
- Wang, T. Y. (2019), "Generations, political attitudes and voting behavior in Taiwan and Hong Kong", *Electoral Studies*, 58.

Contents

○ Corona Virus and the Birth of Tragedy; Requirements for Iranian politics in overcoming the Corona crisis / <i>Peyman Zanganeh and Sayeed Hossein Athari</i>	7
○ Sufism as a Way of Thinking or Biosocial; Investigating the Impact of the Expansion of Sufi-Jurisprudence in the Pre-Constitutional Era on the Survival and Prevalence of Superstition in Iran / <i>Reza Shafiee-Ardestani, Seyed Javad Emam-Jomehzadeh, Hamid Nassaj and Seyed Mohammad-Ali Hosseini-Zadeh</i>	31
○ Reasons for the Decrease in Public Participation in the 1400 Elections and the Future of Citizens' Electoral Behavior; Based on Milbrath's Theory of Political Participation and Schwartz's Theory of Scenario Writing / <i>Mohsen Shafiee Seifabadi</i>	61
○ Struggle for Recognition: A Representative Interpretation of the Relations Between Iran-US / <i>Mahboob Shahbazi1 and Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi</i>	109
○ Justice and Law in the View of Early Modernists in Qajar Iran / <i>Hamed Ameri Golestani</i>	149
○ The Interim Government's Approach to the Kurdistan Issue; Factors of Exacerbation and Continuation of the Crisis / <i>Kyoumars Feizi, Bagher-Ali Adelfar, Nasrollah Poor-Mohammadi Amlashi and Abdol-Rafee Rahimi</i>	183
○ A model for explaining the intergenerational voting behavior of Iranians Case Study: Isfahan City / <i>Nejat Mohammadifar, Davood Najafi</i>	213

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XVI. No.3. Summer 2021

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی پژوهشی سایر

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳×۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

Email: نماير:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲